



----- ترجمه پیچیده -----

گزارشات این تاریخ تقریباً از

سه هزار و پانصد سال قبل از حضرت

سید مسیح م شروع میشود و حاوی بسا حکایات

تجربیه و بیانات حیرت انگیز است در دارالترجمه همپونی

ترجمه شده و در مطبعه خورشید طبع میشود قسمت اول از

این تاریخ که زیاده از شصت و نوزده است به تومان فروخته

میشود هر کس طالب شرک طبع آن باشد قیمت آنرا از پیش بکتابخانه

خورشید در خیابان ناصریه رو روی شمس العماره بردارد قبض چایی داده خواهد

شد و در هر هفته چهار جزو از آن را که عبارت از (۲۴)

صفحه باشد دریافت خواهد نمود در هر کجا که بخواهد هر

آدرس بکده خواهند رسانید و در خارج طهران

احریت پست افزوده میشود در غره شهر رجب

( ۱۳۲۳ ) شروع بطبع شد

( و حق طبع محفوظ است )

— ❁ — والله خير ❁ —





بسم الله الرحمن الرحيم

بهترین آثار تاریخی که مایه دقت و توحه انسان و موجب کشف اوصاف عالم و مراتب ترقیات  
 بی نوع بشر میباشد کداریات مملکت چین است دامنه آن کداریات بهدری وسیع است که  
 مورخین اروپائی هنوز احاطه بر تمام آن پیدا نموده یعنی وافیع چهل قرن متوالی را بدست نیاورده  
 در عصر وسط تاریخ که عبور طلعت جهل اقطار اروپا را گرفته بود کمال و حلاط در مردم  
 مشرق زمین مخصوص اهل چین دیده میشد بخوبی که آوازه کداریات آنها بگوش اروپائیان  
 میرسید در همین اوان طوایف (ناآزار) مانند سبیل بطرف حاکم اروپا سرار بر شدند  
 از آنجائیکه هر چیز تازه زود باطوار حلوه میکند تاریخ (وفی سین مار کو پولو) مورخ  
 اول مطبوع طبع اروپائیان ممتش گسب و شرحی که در خصوص ممالک متعدده صاحب  
 ثروت و مکمل آنها داده مایه تطبیع اروپائیان شده مقدمه بحث کداریات (حک مدھی)  
 را فراهم کردند — بوسیله کداریات تاریخی (مار کو پولو) است که  
 (گریستوف) کشف عالم جدید یعنی امریکا را نموده چه قوانین جغرافیه موهومی را که  
 (پتولمه) از روی تاریخ (مار کو پولو) ترتیب داده محرز آن مرد دانستند گشته در صدد کشف  
 ارض مروض کافی برآمد ولی ماد مساعدی بر حسب مشیت قادر متعال وزیده او را بساحل  
 عالم دید برساند که در وسعت و خوبی آب و هوا و محصول و عجائب و عراپ از ارض

موهوم برتری داشته چینی ها اسم گائولی یا کپتائی را که بملک چین داده شده استعمال نمیکنند مأخذ این کلمه از کتیبان نام ساکنین شمالی چین است — در زمانیکه اهل مفلستان قتل و غارت چین آمده و جماعت کتبان در شمال آملکت استقرار داشتند امروز روسها اهل چین را باین اسم خطاب می کنند یونانیان و رومیان که از وضع این مملکت اطلاع کاملی نداشته ارا باسم سربک (مدسوب یا بریشم) میخوانند چه درازمنه قدیمه تجارت ابریشم چین بانواحی سرگری آسیا متداول بوده ولی ملل ممالک شرقی که از بزاد اسراب بوده این مملکت را (تس) نام نهادند چینی ها در قانون نامه (مانو) چنبا خوانده شده اندوسا کین ارا (چاریاز) پی جنگجویان از یا در آمده مینامند الی درسنه (۲۸۰) قبل از میلاد مسیح قشون بحربه امپراطور (هوانگ تی) مؤسس دودمان (تس) به بنادر پنکاله رفته اسم (تس) را بحارج نشر دادند ولی مطابق این روایت لازم میباشد که قوانین مانو را که نسبت به ۱۵۰۰ سال قبل از میلاد میدهند تحریف شده باشد و یا اینکه تألیف آن بعد تر شده باشد در فصول آئینه نامت خواهیم نمود که استدلالات قانون نامه (مانو) در بعضی موارد خالی از صحت نیست مثلا از آنجمله میگویند هندیها هزار سال قبل از میلاد به (چانسی) ایالت غربی چین مهاجرت کرده در هطه که موسوم به (تس) بوده مقر کردند معنای کلمه (تس) ماچیا مرادف است و کلمه چنبا در تمام نواحی هندو شبه جزیره که ما ورا رود گانژ است معروف بوده زمانیکه یورتقالیا از دریای هند رابطه باچین پیدا کردند لفظ چنبا در اروپا منتشر شد ولی خود مملکت چین کلمه (چونک کو) (مملکت وسط) را پیشتر استعمال میکرد و انتخاب این کلمه بملاحظه این نبود که چین را در وسط کره زمین تصور مینمودند — بلکه جهت انتخاب آن بملاحظه این بود که این اسم درازمنه قدیمه خیلی معروف بوده و علاوه در عصر (کنفسوس) یعنی پانصد یا ششصد سال قبل از مسیح مملکت ممالک حبلی کوچک قدیم شده — تمام محکوم محکم یک مملکت بوده که در وسط سایرین قرار گرفته بود وقتی هم که ممالک اطراف یکی گشته بهین اسم باقی ماند چنانچه از برای مملکت فرانسه همین اتفاق افتاد — پی درازمنه قدیمه لفظ فرانسه اطلاق بمحوطه دور پاریس میشد و سایر ایالات (پورگونی) (نورماندی) (آلساس) و (فرانش کمت) نامیده میشد لکن بطول زمان کلمه فرانسه بتمام آن ایالات خطاب شد از وقتیکه طاعه تاتار مالک رقب مملکت چین شده اسم دودمان خود را که (تسین کو)



( مملکت بزرگ و جلیل القدر ) بوده بان دادند و ساکنین مملکت باسم — چونک کوی چین خوانده شده يك اسم دیگر که در نظمیات و مشنات چین است ( نین هبا ) ( زر آسمان است ) از زمانیکه ( کاس ) و ( روبریکی ) و ( مارکو پولو ) تاریخ ناتا را نوشته خیلی مطالب راست و دروغ در آن مندرج کردند — ولی مبلغین ( کاتولیک ) کسانی هستند که در ظرف دویست سال مطالب صحیح و دقیق در آن نوشتند چون طبع تصنیفات آنها در فرانسه میشد مصامین آن بدست ملل اروپائی افتاده تمام در حظ اینکوه جهالات و گذارشات بیفتادند مخصوصاً در قرن اخیر بخوبی که ریاده از چهل حلد کتاب مجتهد گذارشات چین در مطبعه فرانسه بطبع رسید این کتب در ترقی علوم و تربیت و تمدن خیلی معاونت کردند در قرن اخیر اطلاعات اهل اروپا در خصوص چین بیشتر از امروز میبود ولی زمان چینی را امروز بهتر از سایر اوقات میدانند چه مسبو ( فو رنی ) دو کتاب صرف و نحو از این زبان بزبان لاتینی طبع کرده بعلاوه در همین اوان دولت فرانسه کتاب لغت چندی زبان چینی طبع کرد ملک چین مدتها موضوع مباحث زیادی بوده ولی بیشتر از روی هوا و غرض رأی و عقیده خود را بپن میگردند بدین لحاظ عقاید باطله مردم اروپائی در خصوص چینیا بدرجه کمال رسیده بخوبی که اطلاعات صحیحه سابق اروپا در خصوص چین بیشتر از امروز بود چه مصنفین معروف که چند کلمه از مردمان بی سواد بر گو شنیده چیزهای خیلی غریب و غیر واقع در کتابهای خود درج کرده اگر از روی واقع بخوای امروز چین مطرح مذاکره اهل اروپا نیست و اگر گاهی حسب مطالب پوچ و حمل در آن باب میگویند پس بر خود فریبه دانستیم که چند سال تمام تحصیل زبان و ادبیات و ادارات چینی را بکنیم و مطالب صحیحه مطابق کتب تواریخ چینی که خیلی مایه اعتبار است درج مائیم مرآینه اگر نتایجی را که از گذارشات آنها بدست میاوریم محل اعتبار عامه بپس و اصول تمدن چین را غیر از آنچه فرص کرده اند میدانیم از رای مخالف کوئی نیست چه هر چه را می گوئیم بر حسب تحقیقات زیادی است که بطول زمان شده بخوبی که مطالعه کنندگان درادی نظر درك مقاصد ما را نمی نمایند مگر اینکه منصورات اولیه خود را دور بزنند قلی ارا کشفیات هبئی ( کبریک ) و ( نیون ) کان میگردند که زمین مرکز عالم است و عالم منحصر است باجرام سماوی که از فضایی غیر متناهی ملحوظ است و عاقل از این بودند که شمس مصیبه مرکزیک رشته از ذواک بیشتر هست و اجرام نورانی که مانا ته میگوئیم هر کدام مرکزیک است و هر کدام

صاحب سلسله مخصوصی بهمین نهج سابق کان میگردند مرکز تمدن و تربیت انحصار بیک نقطه داشته غافل از این بودند که این مرکز نسبت بعد و طول زمان نقطه موهومی میشود چه مراکز دیگری بوده هر کدام صاحب سلسله و هر یک از این مراکز سبک مخصوصی از برای تراوش ترقی و تربیت داشته مثلاً ( مصر ) و ( چین ) و ( هند ) هر کدام مرکز تمدن بوده و اگر فی الجمله رابطه است بیکدیگر و نسبت مرکز تمدن ماداشته بواسطه امتداد و طول اشعه نور ایشان بوده زیرا که اشعه سلسله های شمسی از حدود خود خارج میشوند تمام مقصود ما از این مقدمات این است — پس از آنکه مبنی و اصول کاری را مخطا پیش روند مفرعات و شاخ و برگهای آن ماطل و عاقل خواهد شد و جهة اشتباه این بوده است که درست تحقیقات خود را بعمل نیاورده اند بعد از این باید مطالب تاریخی مشرق و مغرب را مأملاً مبنای تخریب قرار دهند و از آن قوانین کلی تاریخی را بدست آورده همان طور بکه ( کبلر ) و ( کابلر ) و ( نیون ) گذارشات قوانین طبیعی را بدست آورده باید قوانین کلی تاریخی را که شامل تمام گذارشات انسانی میشود بدست آوریم ولی تکمیل این قوانین باین زود یها ممکن نیست چه بالابردن همچو سنای بزرگی کاریک روز و دوروز نمیباشد علی العاده بعضی گذارشاتنی که واجعب ممالك دور دست و غیر معروف است میثکارم تا آنکه عقل اولی همچو ( نیوتن ) از برای تکمیل مطالب تاریخی پیدا شود امید است که مطالعه کنندگان از مطالعه این رساله کسالت پیدا نکنند چه تاریخ بزرگترین و قدیمترین ممالك را در آن بخواهناصرا ذکر کرده ایم مملکتی که از طوفان نوح ران آسیبی نرسید و منقش چند هزار سال قبل از صنعت اروپا رواج پیدا کرده و تمدنش از ازمینه تاریخی سبقت داشته و امتداد زمان تاریخش مایه سهو و اسیان مورخین شده همچو مملکتی اطلاعات فی یایا لازم دارد — رساله ما اگر چه خلاصه از تاریخ آن مملکت است لکن مطالعه کنندگان را دقت کافی و غور و تأمل وای ار رای مطالعه آن لازم است تا آنکه فایده از همایسه و مستجدین احلاق و آداب و عادات و وقایع مهمه همچو مات بررگی برند که نامش در صفحه تاریخ عالم ضبط شده اوصاع و تمدن مملکت چین که ابدأ وجه شباهتی با اوصاع و تمدن سایر ممالك نداشته مایه حیرت و موجب بصرت و بینائی اهل عالم است مابین تمام ملل روی زمین مات چین تنها ملتی است که تربیت و تمدنش بالا صاله از اول دنیا شروع شده و از دستور العملهای خارجه که بتوسط فتوح و نصرت بر سایر ملل و داشتن کتیبه های تاریخی پیدا میشود ابدأ معا و ننی نخواسته و حال اینکه تمدن اروپا حتی تمدن مصر بوسایل اینگونه دستور العملها بوده نباید تصور نمود که

انتشار مذهب ( بودا ) که در اوایل قرن اول میلادی در این مملکت اتفاق افتاد سبب ترقیات چین گشت که در آن اوان که کلمات آن مذهب فقط بهود در طبقات بیسواد مردم ~~کرده~~ بهندری مقصود نامید زهاد و موهومات مردم بوده که ابتدا پند ها و نصایح آن در تادیب و تعالیم مردم اثر نمیکرد و علم احلاقی ( کنفسیوس ) که امروزه همای اصول سیاست دول چین است تکلی معز و مرا از کلمات ( بودا ) بوده

### ✽ جغرافیای طبیعی ✽

کویا حدود مملکت چین بغیر از — منچوریه — و مواسا — و تن — و سایر مسیمات آن بر حسب طبیعت طوری قرار گرفته که از خارج چیزی بصری در ترقیات آن تمام بد چه از طرف جنوب و مشرق بدریا محدود شده و از شمال بصحرای لم پرور از مغرب بسلسله های کوه و دارای يك وسعت دایره شکل است که پانصد یا شصت فرسنگ قطر آن میشود — دو رود بزرگ از جبال کوه تن سرازیر شده تمام مملکت را از مشرق بمعرب مشروب میسازد و بعد وارد دریای اصغر میشود جبال عیدیه مرتفعه از وسط مملکت میگذرد و محصولات طبیعی و آثار و کسرات معرفت الارضی که در ها ط مختلفه زمین ظهور میسرند تمام در این سامان جمع شده چون این مملکت قدیم اندازه تمام حاک اروپا بغیر از عثمانی و روس وسعت دارد لهذا محتاج محارج شده است در صورتیکه سایر ممالک مجبورند که محصولات طبیعی خود را بایک دیگر معاوضه نمایند و آنکه رفع حوائجشان بشود از زمانیکه اروپائی ها محتاج باهل چین شدند محصولات خود را در مملکت آنها بردند چنانکه که بدو آن محصولات را ندیده بودند بطول زمان آنها را بایحتاج خود قرار دادند مانند بجهلاتی که از برای ملل متمدنه لازم است ولی ما وصه محصولات ایالات مختلفه چین که اندازه ممالک اروپا وسعت دارد از برای صنعت و مشغولیت چینی ها کافی بود بواسطه همین فراوانی است که دوات چین چندان در فکر تجارت با خارج رنیا نموده در فصول تجارت و صنعت این مطالب را مذاکره حوامیم نمود مملکت چین بشه ناحیه هشت میشود اول ناحیه ( کوهستان ) دوم — ناحیه پست — سوم ناحیه حوبی که بدو ناحیه اول شاهی دارد

### ✽ مملکت کوهستانی ✽

( ۱ )

در مشرق قزاقستان و بولستان و بولانی مرتفعه که چینی ها — سبهان نامند مملکت وسیعی تمام مرسوم از ~~صکوه~~ واقع شده و شامل ایالت — حاسی ( سرحد مغرب ) و چاسی

( خاک مغرب کوهستانی ) و سبچوان ( چهار رود ) و یونان ( جنوب ابری ) است دو رود نزرک ( هوانگ هو ) و کبانگ از آن محال میگذرد و بواسطه منع مرتعی که دارند درامکنه غیر مستوی به سولت جاری میشوند حال ایالت ( یونان ) به احل امپانوس امتداد پیدا نموده ماه اتصال ( یوان کن ) ه خاک چین میشود خوب که اطراف چین مکر از یک سمت محصور گشته و شارع عموم از همین سمت است که بواسطه دیوار مرتعی بر محوط گشته و صاحب دو دروازه است یکی از طرف سن که احتیاطش دست جای ه است یکی از طرف ( نون کن ) که احتیاط آن دست اهالی یون کن است کسانیکه بدو آدر خاک چین مروج نمیشد و تربیت گشته ساکنین این نواحی بوده اند

## ( ۲ ) مملکت پست

دنباله دورود — هوانگ هو — و کبانگ — وارد این ناحیه میشود این ناحیه زجیث حاصل جبری و مشروب شدن از رود ها بلکه در آن است شبا هت کلی ه ( مرو یونانی ) بن النهرین دارد یک قسمت ایالت ( چانی ) و ( جران یونگ ) و ( هونان ) و ( کبانگ نان ) و یک قسمت ( چی کبانگ ) و ( هوکوانگ ) در آن سرزمین و اتم است قطعات شمالی بواسطه ورود و سرما کمتر حاصل حراست بواسطه سطح سرایشش بر اصر و حلیج ( پیچی ) محدود است و بر ناره ها نمیکه بواسطه رسوب آب رود خانه اصر بالا آمده مرطوب است این ناحیه دارای سواحلی موحشی است چه پست و بلند های آن که ناله ل زمان تغییر پیدا میکنند هم بدریا ماند هم بخشکی

## ( ۳ ) ناحیه جنوبی

این ناحیه شبا هت کلی بد و ناحیه سابق الد در د پی میامل و س — خونی ایالات ( هو کوانگ ) و ( چی کبانگ ) و ( کبانگ ) و ( فوکن ) و ( که انگ ننگ ) و ( که انگ تسی ) و ( کوئی جو ) است این ناحیه در بدو امر حر ممالک چین محسوب نمیشد جبال مرتفعه و دره های عمیق در آن زیاد پیدا میشود ساکنین آن مردمانی بودند مطلق العنان رنگ خلدشان از مردمان شمالی برتر ( سن چی هوانگ تی ) دواست سال قبل از میلاد ما عظمی آنها را به اطاعت در آورده و زو جیک نصف اسان را عرصه شمیر ابدار نمود تمام قحار چین — ما اروپا در بعضی نقاط این ناحیه مسود و تمام جای که بحرف اروپا میرسد از این نقاط گرفته میشود — نقاطی عهده یکی از نوس کان

در نواحی کوهستانی ایالات (بوزنان) و سچوان و چسی ارتجاع مکن بمنتهی درجه میرسد و سرآب سریعتر میگردد و در خیلی محال معابر شب ها و ناهمواریها عمودی و درهای غیر قابل عبور پیدا میکنند

### ﴿ دیوار یا حفاظ نزرک ﴾

قبل از اینکه نانار منچوریه چین را تصرف کنند سرحد شمالی ابرمکنک حفاظ بر روی شده بود اس حفاظ یا دیوار از حلبج لباتونک یا بحر احمر تا انتهای عربی ایالت چسی ممد میسد و مسافت آن تقریباً از یانصد الی سصد فرسنگ بود اس بنا عظیمر و بمصرف برین مثائی است که تا کنون دیده شده نائی آن تس حی هه انک تی اول امراطور کبیر دودمان اس که حکم سوزاندن کتب را داده و در سنه ۲۱۰۰ قبل از میلاد حیات داشته بوده و مقصود از بالا بردن این محافظ و دفاع مملکت از سب و عارت طایفه ارارار بوده میگوید که مرید ده سال چندین گروه مردم را از برای ساختن این دیوار گماشته بودند و بواسطه مخاطرات عظیمه این کار چهارصد هزار نفر از آنها بدفعات افسد صحاحات اس دیوار ناندازه است که شش سوار از بالای آن نمکن است که نگردد و در امتداد طول آن برحای زیاد فاصله دو جوی هر بسا سده تا آنکه اگر دشمنی پیدا سود از یاد در انداختنش امر سهلی باشد این دیوار در نقاط مشرق خیلی محکم است بواسطه اینکه پی آن از زیر دریا بنا شده رمانیکه فحاحات اس دیوار را بالا میبردند حکم شده بود که اگر يك مبنی لای درز سنگها برود سرشان را از تن جدا سازند اس بنا در هاضبک ایالت خیلی محادی اسب تا حدود شمالی خیلی خوب و فستك ساخته شده بع تمام مصالح آن از آخر است ولی هر قدر که بمقرب نزدیکترید یعنی نایات (حاسی) و چسی و کبانک سو (مماکت ما نروت و حاصل چیزى که از راد کبانک میگردد) مصالح آن فقط از گل و خاک میشود که استحكام اس حفاظ ناندازه است که بدون تعمیر مرید زمانه از دو هزار سال است که همبطور نائی مانده در نقاطی که ناهمواری کمربوده قلعه و حصار بنس بالا برده اند با آنکه بجای قلعه و حصار دوسه برج بنا کرده دیوار باین روشی که ۶۰۰ فرسنگ طول دارد از هاش در همه جا از ۲۰ الی ۲۵ پاست (نااندازه اسب بقدر ثلث قطر فراسه) حتی درر وئس حبال خیلی مرتفع در صورتیکه حال زمانه در سرحد دفعه لمان پیدا مسود مثلاً از آن حله یکی هسب که دارای ۵۲۲۵ باب

بر حسب عهده مسو بار رو مبتوانند با مصالحی که بمصرف این حصار رفته دو دیوار دور کره  
منا نمایند که هر کدام از قاعش شش تا آمد و محتامش دو پا در وادهای مخصوص ساسله های  
معین در این حصار بکار برده اند که حفظ و حراستش در عهده سرباز ها است و در بعضی  
نقاط عوض در واره دیگر با برج ساخته اند امراطورهای چین قبل از آنکه اهل مغولستان  
چین را بمحيطه تصرف در آورند بیست و دو کرور سرباز بمجهت حفظ و حراست این دیوار  
گذاشته بودند ولی اکنون که ممالک چین و امارت های دیگر هم تابع و ناز طوایف وحشی  
بیست دیوار چین را حلقه بندی بمجهت مبارزه بکنه چینی محل امن و مدد است و علاوه بر  
استحكام ساخته شده مقرر ساخته است این سربازان غنایم اگر چه پیدا کنند است لکن ثمره از  
جبال و ممالک هوس انسانی است و کینه را سازد و قفسه دس حفظ و حراست ممالک  
چین بوده چه با وجود اظهارات مورخین بداندیش و کج خیال مدعیانی به دلیل از  
سلطنت این مردم نمی بینی در زمان امتداد دودمان حو ممالک چین ممالک کرک نام  
شده و بعد مردمان آن بسلاطین کل مطع همین استی برد لکن مشاور الهی که نه (س) حی  
هوانک (تی) موهم بوده و سراسله دو دمان (تس) بود و در دستگیر کردن تمام سلاطین  
چین و قبایل و ایلات وحشی چادر بسین نحو است که رعایای حرد بواسطه بکاری تن پرور شوند  
و مملکتش هر روزه دچار اغتشاش و آشوب آما کردد لهذا سربازها را با وسایل  
سنگر سازی نمود و مایه را با انصاف نلک جماعت دگور (هستصد تا هزار کرور) ساختن  
این دیوار نکاست رما بکه وفای عهده چین را بیان میکنیم شرح ساطب این امراطور را  
خواهیم داد

اسلام رود مانه های چین رود (کیانک) و (هوانک هو) است که رودخانه های اعظم آسیا  
و امریکا براری میکنند و منابع آنها در خارج ممالک است هم از جبال استخراج نمود  
این جبال از ساسله جبال طول و مرتفعه همالیا (وقف گاه ری) محسوب میشود اس دو رود  
برك از دو نقطه خیلی نزدیک ظهور می رسد اما (کیانک) بر حسب اماکی محتاجه که سرب  
می نماید اما می محتاجه باو داده شده از طرف جنوب حرکت کرده از لك رفته حاله بکند  
و بعد طرف مشرق افتاد و به پایا در ورتیکه ود (هوانک هو) سره رسیده  
امندار پیدا میکند و از وسط مغولستان بهی از حذر خدای شاد (شرایب سن ۱۰۰)  
ممالک از نو عور مکند و از حصار مروج گذشته می رسد و سوال رو

(کبانک) اتصال پیدا کنند جریان و سبلان این دو رود بخویسب که يك و سبب نزرک نمائک محاط در آن کشته دو رود دیگر در خاک ناتار احداث شده یکی موسوم به (بالگت) و دیگری کانتا (رود خاک طلا) هر دو آنها از خاک (تب) از شمال بجنوب عبور کرده تا آنکه برود کبان که شط الشطوط نامند مالحق گردد الحاق این رود سر او از این اسم است زیرا که در حوالی بلدی از بلاد ایالت سیچوان که در سبصد فرسنگی دریا واقع شده قریب یم فرسنگ عرص دارد و در نقطه که بدریای اصغر اتصال پیدا مینماید قریب هفت فرسنگ عرض پیدا میکنند طول این رود ششصد فرسنگ است و از دریای شرقی کنیهای مادی تا صد فرسنگ از این رودخانه را بسوالت عبور مینماید و حزر و مد دریا تا این صد فرسنگ مشاهده میشود شط مذکور بر حسب عقیده مسیو مارینی در حوالی شهر کپوکبان که در صد فرسنگی مذهبش واقع شده دو فرسنگ عرص دارد مطابق ضرب المثل چینها از برای دریا حدی سبب و از برای رود کبان عمی خلاصه در بعضی محال رود مذکور ناندازه عمیق است که نمین عمق آن تا کنون معلوم نشده است و در بعضی محال دیگر در بآسبصد ذرع است لکن رود هواک هو که برود اصغر معروف است مسریش با مسر رود مرپور برابری میکنند اگر چه حجم آن مراتب کمتر است چیهها کمال میکنند که این رود از دریاچه که در روی کوه معروف (کوان لی) قرار گرفته احداث میشود این کوه بر حسب عقیده خود چیهها المپ (بسی عرش رب النوعها اسم) شط مذکور از زمان قدیم خسارات زیادی بواسطه ضغابانهای متعدده اش ظهور رسانیده و همیشه مترصد بوده اند که بواسطه سدهای محکم آن را جلوگیری کنند در فصل یوتین (کداریات امراطور یو و توکنک) قانون نامه چینی که در دو هزار و سبصد سال قبل از میلاد مسیح در زمان امراطور (یو) نوشته شده مطالب دبل را ملاحظه میکنند

ای حدایان چهار کوه مقدس از انفلات و طعبان آنها در ریج و بعیم چه امواج بی پایان آنها محبت بر کوهها و مساط بر تپه ها کشته تا که نایم مراتب اکثفا نموده چون قسمت آسمان صود مینماید عنقریب آسمان را بر مستغرق مینماید ملت این حاکدان همیشه استغاثه میکنند تا اینکه کسی بهر یادشان رسد از آنها جلوگیری نماید ملت بمجرد شنیدن این استغاثه چنین اظهار داشتند که کو ان از عهده الحام سؤال مترازد برآید سلطان در حوال فرمود که او همیشه در اجرای اوامر مخالف مینماید حدایان چهار کوه جواب دادند مخالفی که با او امر قدیم

نموده مانع نمیشود که او را جدیداً مأمور سازیم تا آنکه اعمال و افعالش را مجدداً بمحک تجربه  
 بزیم امپراطور ماکزیر تسلیم گشته نه سال تمام کوان جد و جهد و کوشش نمود که شاید  
 از آب جلویگیری نماید ولی افسوس که به آمال خود نایل نلبد - آنچه که از بات فصل  
 طوفان نوح پیدا کرده اند همین است که ملاحظه نمودید همین است که تمام این مذاکرات  
 در خصوص يك طغیان و انقلاب بزرگی است که با وجود اعتراضاتیکه در مظلومات و استعار  
 چینی ملاحظه میشود با طوفان نوح معادله نکنند چه آن ملت متوحش از رای جلویگیری آنها  
 ممتنی کمک و حمایت اقتدار سلطنتی بوده در واقع کسی که توانست از عهده جلویگیری آنها  
 برآید دو امپراطور (یاو) و (چون) بودند چنانچه رحسب مندرجات تاریخ نامه قدیم چینی  
 (چون) مملکت را بدوازده ایالت تقسیم نمود که هر کدام محاط بر آب بودند بی هر کدام  
 حکم جزیره را داشتند و دوازده بیرق در روی دو اژدها کوه قرار داده و مذاب  
 (نهر هائیکه دستی حشر میکنند) بجهت جاری شدن آنها حشر نمود یعنی تعداد و ازدیاد قنوات  
 چین از این تاریخ بود بخوبی که مواد طبیعی هر ایالت بایات دیگر منتقل میشود و مایه حاصل حیرتی  
 اراضی مملکت بهی استعداد حالت مد زحمت و کوشش را رعیین میکنند رودخانه های بزرگی  
 که از دره های تنگ سر ازیز شده و پس از طی مسافتی رودهای دیگر منضم گشته تشکیل  
 دریاهای بزرگ داده و باعث شد که تشکیل مجلس فرائدی داده شود تا آنکه کار بحیرمائی  
 سهولت پیدا کند چنانچه در مبحث امورات سیاسی چین مذاکره این مطلب خواهد شد ولی  
 دیلا ملاحظه خواهند نمود که چین اول مملکتی است که دو صدد مذاب (بحری یا محل عبور  
 آب) ساری برآمد یعنی هر یک در دو هزار و سیصد سال قبل از میلاد مسیح عم بدیمی  
 است يك دامنه که چهار صد یا یاصد فرسنگ طول دارد و مانند دامنه چین بسلاسل عمده  
 حال (مت) اتصال پیدا کرده و منع چشده های عظیم است لاند از دامنه آن کوه ناب  
 و سبی بیش از آب دو رودخانه جاری خواهد شد مخصوصاً وقتیکه در این دامنه رشته های  
 حبال عظیمه با هم تقاطع نموده باشد حاصل آنکه ایالتی نیست در چین که دارای دریاچه و آبهای  
 را که نباشد حتماً با آنها پیچ دریاهای بزرگ مابین آنها پیدا کرده اند در زمستان طغیان  
 آنها باعث میشود که در تابستان اراضی شوار و لم زرع میکنند و دریاهای هائیکه از آبهای  
 جاری دائمی تشکیل یافته مملو از ماهی میباشد و چون آب آنها عکس است ممالع زیادی بجهت  
 استخراج نمک آن در سال بدوات هفتت میرسد مسلول کتب میگوید مابین آن دریاها



دریاچه پید شده ( صاهراً در چای و قع است ) که در وسط آن حریر، کوچکی است که  
 در عن شد گرما آب آن دریاچه را باطراف حرک دهد مجرد حرک یک و قع عن  
 چلی سفید و خوشو در سطح آن پندار مسود و در تمام ناستان بهمین ترتب از انجا  
 استخراج نمائند و اگر آب آن دریاچه اندازه آب دریا سور بود تمام نمکی که در اس  
 اناب صرف میسود از آن دریاچه گرفته مشد

و همو لوکمب میگوید دریاچه یالت توان معروف رین دریاچه ها است و چندها میگوید  
 احداث این دریاچه بواسطه لرله خطر انگری بوده که موجب طمه رآن تمام مملکت و اما کپس  
 مسعود سدید میگوید که از اهل ان بلد دیمانی نامند مکر یک طفلی که پیاده چای کرک ده  
 و د وسط دریاچه ده مد نظر بعضیها آمده

### ❁ فصل چهارم آب و هوای طبعی حلب ❁

آب و هوای چین بر پایه ملاحظه تمام اختلافاتی که در طایفه های مختلفه و مشرق و مستند  
 هم دریند در آن یزیرا مسود ملاحظه میمان یالات شمال چلی سماعت بزرگ انالاب  
 سیمبی دارد و درستان مالاب خوبی سماعت کلی مست سیر و نه دارد اگرچه رکاسون  
 کاهکامی مارومتر ( مبرر الهوا ) تا چند در سیر نماید لی طایفه سماعت اوربانیان  
 درمای سجت و گرمای رند آن نقطه دایم دارد اما در سال های اخیر  
 مبدل است و در شمال نمائیکه مرال دایم در تمام فصلهای بدمار پیدا مسود  
 و آب و هوای انجا چلی خوب و گه با سیر و رص مسر و طاعونی که مایه هالاک  
 اعاب ساکنین نواحی مشرق رین است را انجا پیدا مسود که احوط در آب و دوا از  
 نتایج سماعت و کوششهای زیادی سیر و کوششهای زیاد را اصلاح است آن نمائیک کار برد  
 اوصاف مبرمه حال مصر ایله در مادی رانین و سیر و در نوحی مسر  
 معروف مصر رجاء است که سیر و رانین سیر و آمدند و چه طول  
 عمر چایا طایفه بواسطه حور و دایم بود آب ها سیر و افرین سیر و که سیر  
 نوزده مسر و سماعت چلی و دایم است و در حله ( کسین ) رود و سماعت  
 سیر و ابار قرا و حرم و دایم مکر است آب و هوای دین از آب و هوای هدر  
 بهمین آب رانین ملاحظه کردا حاس اندر و حاس انص الحله در ان سیر و  
 بل و سیر و دایم است و هتا در سیر و دایم است و حری ر کرارانی

آب و هوا مایالات چین میبند رود جاهای ممالك چین و هند چلی بزرگند بلکه از رود جاهای اروپا بمراتب عریضتر و طولیترند علاوه بر ندرگهای زیاد در آن دو مملکت میشود اراضی بایره هند چلی زیاد است لیکن در چین نقطه غیر معموره پیدا نمیشود (کاپیتن لابلانک) این اوقات چلی از گدایان اعور را در کوچه های کانو ملات کرده اسب ولی گویا اینگونه مردمان اختصاص همین نقطه دارند یعنی در سایر نقاط مملکت پیدا نمیشود او را صاع معرفه الارضی چین اطلاع کاملی بدست پیاورده اند چه عالمی که متعلق بناصر مختلفه کوه ارض اسب تازه پیدا شده علاوه بر سباحه که بجهت سباحه بچین رسیده اند در این باب تحصیل نکرده اند ولی همین است مملکتی که يك عشر اراضی معموره کوه زمین را تسکین داده کمر ب معرفه الارضی و طبقات دماغ از خاکهای مختلفه دارد (مسیو رموزات) میگوید بآلب (یک) ساحل جنوب شرقی فور مور ظامراً از خاک دوین طمه اسب و خاک اولین طمه که پایه جمال عری را تسکین میدهد تا (چینی) و (کیانگ سو) و (آن هونی) امتداد پیدا میکنند در ایالات شمالی دغال سگ و عظمه ام و کمرات عظام مدفونه چلی پیدا نمیشود این اوقات کوه آتش فشانى که در کار آتش فشانى باشد در چین یامب میشود ولی جمال آتش فشان حامهش چلی دارد در انال چینی معادن گوگرد زیاد پیدا میشود و اهل انحصار گوگرد مدافو را بمصارف ماهی خود می رسانند و در ناحیه ها مدافو که کوهی شده که ساها در نون استهراع مواد معدنی و فلزی میگردانند و در این ایالات خصوصاً در نواحی شمالی چلی پیدا میشود اراض قبل اهلانات و مرچه ها و احیاحوادث حویه و سماء است در تواریخ ان مشهور داشته اند گوید در مرتفع ساهرب و غرب سباح اقیانوس کوه آتش فشان عری میوجود بوده چه بر حسب گفته آنها در حوالی ساحل گوچی واقع شده موسرم چلی از از نومی و شعله این کوه اندازه ایست که آبی قدری در يك شدن مان کوه را ندارد و درها در او متصاعد است و شب ها سماء و آبی این کوه سو جمه اب شدن بکی گرم کمر سرد بیرون میبند (در مسیه لوکت) مگوید علی جمال چین از خاک اسب در صورتیکه خیال ما غالباً از سنگ اسب و خاک آ، جمال چلی مملکت نرم و دارای حال و فرح زمانه است بطوریکه اگر تامسات مصداقاً پیدا شد با از سطح خاک بحدل عریضی در حداب صفر کرده باین رود و سنگهای عظیم در صورت ادغام و چگونگی خاک مذکور باشد اردناب حداب صفری و برومندی اراضی

دیگر در چه املاحی که از حال و فرج آن بطول زمان مترشح میشود زمین را تازه و مستعد کشت و زرع مینماید ولی جبال تمام ایالات چین از یک ماده و طبیعت نیستند مخصوصاً جبال جنسی و هونان و کانگ یونگ و فرکیان جبال اخیر را که آناً اکنون کسی در صدد برنیاورد کشت و زرع نماید دارای هر قسم درختی است مخصوصاً از اشجار مستقیم الفامه که از برای اس اساس عمارات و کشتیها خیلی خوب است امپراطور از برای کشتهای مخصوص خودش از آن چوب بکار میبرد و گاهی از اوقات از سیصد فرسنگی چه از دریا و چه از حتماً در ختای عظیم الجثه میخواهد تا آنکه بجهت عمارت شخصی خود و اینده عمومی بکار برند جبال دیگری پیدا میشود که بواسطه معادن آهن و فاع و مس و نایق و طلا و نقره شان خیلی فایده مردم میرسانند مخصوصاً طلای آنها پدری زیاد است که در وقت آمدن سیل از کوه نآب سر از بر شده داخل جلگه میگردد چنانکه در کل و یک خیلی پیدا میشود

#### چاه آتش و چاه ملجی

چاههای خیلی عمیق آتشی در چین پیدا میشود موسوم به (هوآسینگ) این آثار و اعلام را سابقاً ارسطو بایران نسبت میداد ما معنی که در ایران سرداهائی بوده بصفت مذکور که در آن سلاطین و پادشاهان مباشر طبع طعام خود میپوخته اند ولی اس مسئله در بعضی از نقاط چین خیلی ملحوظ است و مردم آنها این آتش را مصارف خانه خود میسازند و بدین لحاظ در سال مبالغ زیادی بپسند ولی تعجب در این است که چیزها در موارد مخصوص از این آتش بدست آورده اند که شرح آن در اشعار معروف چینی موسوم به (توفو) دیده میشود این شاعر در زمان اقتدار دودمان (تاک) یعنی هشت قرن بعد از میلاد و پنج چاه داشته شاعر مذکور که از حیثیت طبع و ذوق فطری مطابق عهد و رموزات با برون اکامیدی هم سر و هم رتبه است در اشعار خود از شعله آبی چاهها مذاکره نموده ولی در حین بسط از او شرح این مطالب را داده اند و اسم الاتی که از این میل چاههاست اسم برده اند دو بس سال قبل (سمدو) در تاریخ طبیعی چن مطالب ذیل را مسئله داشت چنانکه ما اروپائیان چاههای آب در اروپا داریم چاهها در ممالک خودشان چاههای آتش دارند که از برای مصارف خانه شان خیلی مفید و لازم است مثلاً اگر سوراخی از زیر دیوار که کرده سوخته شده باز نمایند جهت طبع هر قبیل غذائی مانند ذره کالی احداث حرات میسود محاسن هنرمند زغال سنگی بکار میبرند که خیلی درشت است و معادسکه استخراج اینگونه زغال را سرمایه بحساب در نماید در بعضی از

نقاط مخصوصاً در یکی زغال مذکور را باندازه خوب درست میکنند که مدت بکتهبانه روز بدون اینکه خاموش بشود میسوزد مسپور بگول میگوید مواد قابل احتراق چین منحصر بحبوب و زغال و نی و پوشال است بلکه قری نیز در اینجا پیدا میشود همانطور که در هلاند و مخصوصاً در خلبه نشین لپز پیدا میشود و در ایالات شمالی خیلی بیشتر یافت میشود. اصلاً مخزن این فیر در بطن زمین است بخوبی که هر اندازه که حواسته باشند به سمت خیلی مناسبی بحب مصارف خانه فقرا از آن استخراج نمایند اس آنا. معروف الا صی تا يك حدی نیز در مرادن زغال-كك اروپا و در امكنه با استعداد. ساهده میشود مثلاً در حاك ايطاليا و دامنه شمالی حبال آبن مکتوب بکفر شاهد معنی در سائنامه الفهمی که مروح عقاید مذهبی است کواهی بر محرمات مذکور ما میدهد مسپو امیر از چاههای كك انکیز و چاههای آتس خیر (اوتونگ کپانو) مذاکره نموده اوتونگ کپانو میگوید ما کپانك است و واقع در ابالات سبچوان (چهار روستا) یعنی دریای حبال آب كك تقریباً سه دوازده درجه و یازده دقیقه طول جنوبی آنست و پست و نه درجه و سی و سه دقیقه عرض شمالی از اهمیت مدح آن با اندازه است که مذهب بعضی از را ذکر میکنیم در يك نصفه ای ده فرسنگ طول و چهار با پنج فرسنگ عرض و در ده هزار عدد از آن قبیل چاهها پیدا میشود. هر شخص صاحب مابه شریکی رای خود پیدا میکنند و يك یا چند چاهی حفر میکنند - و خارج هر چاهی تقریباً هزار و شصت و شش هزار و هشتصد تومان است - و چاه هارا مثل ما حفر میکنند پس چون از روی تأنی و تأمل و مساعدت و بکار میکنند سهل تر و ارزاتر بمقصود نائل میشوند - در صورتیکه علم مخصوصی از برای متلاشی کردن سنگها ندارند و در حال آنکه تمام چاههاشان در توی سنگ واقع شده عمق این چاهها هزار و ناصد الی هزار و هشتصد پا است عرض آنها الی چهار سانتیمتر است (سانتیمتر صد يك متر است) هر آینه اگر طبقه روی زمین تا سه پای عمودی حاك خالص باشد يك لوله چوبی محوئی که دارای راس سنگی است با حفره سه چهار سانتیمتری عمق دارد زمین می نمایند هر از آن يك لوله فولادی که سیصد تا چهار صد تن وزن دارد و دارای نه اهرهای در باد است و از طرف فوق معبر و از طرف تحت شیب وارد دراز حفره میکنند يك عمق بدون اباس سبک در کرده و سوار منجمی گسته اوقات صبح را در روی شاهی حرکت میکنند بطوریکه اگر لوله مذکور باندازه دو یا ناند گسته بعد تمام قوت بآفتد گاهکاهی چند - طبل آب در این ریشه

رای اینکه مواد متحرکه در چاه حفر شوند کلوله فولادی بیک طناب محکمی از چوب خرمای اتصال پیدا نموده که بپارگی انگشت و استحكام طنابها می است که از روده ساخته می شود سر دیگر بشاهین صاف گشته و بیک چوب مثلثی شکل متصل شده و بکسر دیگر در پهلوی طناب نهشته هر قدر که شاهین پیستر بالا میاید مردی که موکل چاه است حرکت نیم دایره بمنتان سابق اندک می دهد بواسطه این حرکت کلوله فولادی بجهت دیگر امتداد پیدا میکند طهر که می شود شخص مذکور بالای منجنیق رفته رفته را الی عصری کمک میکند چون شب پیش میاید دو سر دیگر بجای آنها مهرور گردد بعد از اینکه دوسه ساعت بمطر عرص این حفره شده کلوله بواسطه این راه که بجهت پیچیدن طناب قرار داده اند تا تمام متعلقا نشد و در میان بدین سطح تمام آن جاها نالوله ها عمودی و مثل آیه مصقل گردد - و گاهی می شود که جهت امتداد سنت حاصل نیست یعنی در بعضی نقاط حاک و زغال نیز پیدا می شود چاه کنند در آن محل مسکن تا که نیایند است چه بعد از اینکه حوادث مه اد اختلاف پیدا میکند امتداد چاه از حالت عمودی بجهت انحراف می رسد این قبیل اتفاقات در آن راهی اتفاق می افتد که جامه ای که از برای اتصال کلوله فولادی است می شکند در هر چه موردی پنج یا شش ماه وقت لازم است تا آنکه کلوله اول را نالوله های دیگر فولادی چون سر مه نوب نمایند - ولی اگر سنگ چاه خوب باشد در هر شبانه روزی مانند دویا فرو رفتن در چاه ممکن است قلا از ۲۰۰۰ حفر کردن یک چاه سه سال وقت لازم است هر آینه اگر بخواهد آب از چاه برون آید چوب حیرت محوی وارد در چاه کند که طولش بیست و چهار پاست و در آن می ختانی آن در پیشه ایست پس از آنکه چوب مذکور در وارد چاه نمودند یک مردی هوای روی طناب می افتد و حرکتی چند ثانیه می دهد در حرکتی در پیچۀ سابق الذکر باز گشته یک اندزه آب بالا می آید ستونۀ که بخانه یا بجهت آن است و از برای پیچیدن طناب لوله چوبی قرار داده شده بواسطه آنکه سه بار گاو میش حرکت میکند لوله را بعد از بردن آب بالا می کشد و در مد کوب به از چوب حیرت مالت آب چاه ها حلی سو است و در صورتیکه بواسطه حرارت - بر می خورد از یک حفر الی یک ربع نمک می دهند و نمکی که کلبه از چاهها استخراج می شود را با حلی رید می نماید و علاوه بر این شوره زیادی است و هوای آن چاه ها حلی دلی استعمال است هر آینه اگر در وقت بالا آوردن لوله نمکی و آب حرای بخاوردهاں چاه که در آن تمام نمک است - آب کسمی با کسمی در حوالی چاه هستند مثل سکه صاعقه

ناما رسیده لطرفة العینی معقود الاثر میگردند این حادثه کاهی بواسطه بی احتیاطی و کاهی بواسطه حیات یک نفر از عملجات آفاق میافد چه زمانیکه بواسطه زحمات شاق و خدمات مالاخطاق میجوهد شد رحال کند سایر همکارها را هم با آتش میسوزاند چاه ها نیز که احداث حرارت میکنند دارای نمک هستند باین ملاحظه چاه آتشی نامیده شوند — رسم این است که در هر چاه آتشی يك لوله از چوب حیزران که متأثر از آتش نمیشود نصب میکنند و بنوسط این لوله هر کجا که حواسته مانند هوای محروم چاه را میروسانند و صریقه متقل ساحل آن است که با سعی آن هوا را روس میسازد و در زمان سوختن شعله آبی رنگی از آن متصاعد میشود و ارتفاع این شعله سه چهار سانتیمتر است و قطر آن يك سانتیمتر است آتش این چاه ها با اندازه است که نمک را از آب مجزا سازد و مانند نمک طعام معمولی جامد کند و جاهای ررک آتشی در تین تین ) حاصله چهل فرسنگی واقع شده است

از برای تحیر آب و رسوب و انفجاده نمک طستکی از چودن که پنج با قطر و چهار سانتیمتر عمق و يك سانتیمتر صحامت دارد بکار میبرند ( چاهها بمرص امتحان در آورده اند که هر چند سطح مقابل ناخن و سبتر باشد تحیر سر بهر میسود و آتش کمتر میسوزد ) — چند ديك عمیقتر بر از آب محیط و طشتك می نماید که بواسطه همان آتش میجوشت و فایده آنها این است که هر اندازه که نمک لازم است بطشتك میدهند بخوبی که پس از تحیر آب نمک تمام طشتك را بر میکنند و بشکی آن متسکل میسود و وزن آن نمک هریک دو پست من بلکه متجاوز میباشد و سبکی و حمودت آن سبکی و وجود سنگ میگردد و از برای اینکه آنرا مصرف فروش برسانند سه چهار پارچه میبایند در وقت ساختن آن نمک سندی آتش با اندازه اید که طشتك چودنی قرمر میسود و آب با ارتفاع هب ناده سانتیمتر بحالت عمایا در وسط رستب بالا میاند ولی وقتی که حرارت صستك بواسطه آتش مواد مذمونه در چاه با ارتفاع و علما آن صستك پستری می سود و از شدت و خندی حرارت طشتك نزوی میکشد میگردد اگر چه طشتك بی که مخصوص باینکار است از چودن ساخته شده و علاوه سه سانتیمتر صحامت دارد از برای استخراج نمک چاههای عیدیه سابق الذکر معلوم است که در حال حلی لازم است حویچتهای هر قسم زعالی در این مملکت پیدا میسود و صواب است که در داخل زمین پیدا میشود و در این سانتیمتر الی پنج سانتیمتر صحامت دارد و راه آن مبادی عالمی انقدر مر اسب است که له اسها را چوب حیزران میکنند و زعالی که از انفجایرون، میاورند حلی دانه در سه سه سه عالمی

هوئی معادن قابل احراق می‌شود باین ملاحظه معدنچیان احازة روس کردن چراغ را ندارند عوص چراغ يك مقدار از حاك اره باسقر مخلوط کرده بجهة رفع حاجت میسوراند که ابدأ احداث شعله نمیکند کاهی بر حسب اتفاق در زمان حفر کردن چاههای کوچک يك دار در صد قدم زیر آنها طبقات زغال سنگ صخیم پیدای می‌کنند ولی جرئت استخراج این معادن را ندارند چه صریقه ناروت روس و بیرون آوردن زغال اینها کار مسکلی است علاوه باین آنست که آب زیادی در آن معادن پیدا شود و زحمات آنها را بکلی بی فایده کند از چاههای نمک بعد از اینکه هر ارباب عمیق پیدا کرده روعی آلوده بهر استخراج میکنند — حاصلت این روعی باینست که در وسط آب میسوزد تقریباً روزی چهار یا پنج حمره صدمی از آن روعی بدست میآورند این روعی دارای عفووت زیادی است و از برای روشن کردن اینها هائیکه در انجاچهها و دیکهای نمک است بمصرف میرسد هر آینه اگر اصلاحات و بیهکی من پسیر بود عناصر مختلفه که مرکب این بخار را نموده اند پیدا میکردم ولی اهدر مبدانم که این بخار از آذر کوه آتشی فشان زیر زمینی نیست — چه از برای استعمال حاجت بروس کردن دیباست و وقتیکه روشن شد دیگر خاموش نمیشود مگر بوسيله يك گلوله حاك رست که بمجرای لوله گاز میچسباند و کاهی بواسطه بادهای تند فوری خاموش میسود طاهراً آماده و ماهیت این بخار گاز است و یا جوهری درجه شعله آن خیلی متعین و دارای دود سیاه غلیظی است — چاهها خواست بپرست حواء عیسوی کجای میکنند آتشی آتشی بهم است و ترس و وحشت زیادی از آن دارند ولی در هر صورت از آتشیهای معمولی تند ترست عدد معادن زغال و نمک اینجا باندازه ایست که يك ملک بزرگ را مشغول ساحه بعضی مردمان مالک انجا عوص ملکهای معمولی تقریباً صد چاه دارند ارض (تین سین) که واقع در حبال است و در کنار رود خانه کوچکی چاه نمک زیادی دارد که ماسد چاههای (او تونگ کاؤو) حمر گشته مثلاً در يك دره آن چهار چاه واقع شده که بی اندازه استقراغ آتش و بعله می‌دهد ولی ابدأ استخراج آب از آن نمیشود این چاهها در پید و امر دارای آب شور بوده ولی بعد از اینکه آب انجا خشك شد در دوازده سال قبل در صدد کندن زمین برآمدند تا آنکه محذراً تاب رسند ولی زحمتشان بیهوده بود به عوص آب بکستون عضیمی از هوا متصاعد شد و ترشح درات درشت سپاه رنگی نمود که شاهی بدود های معمولی بدست ناکه خیلی شاهی بسیار کوره خیلی مشغولی داشت که سرعت سیر این بخار را ندارد ایست که اگر از دور صدایش را شنیدند خیلی متوحش میسوند در سر هر چاهی يك استوانه

سنکی که شش یا هفت یا ارتفاع دارد کار گذاشته اند تا اینکه از روی عمد یا سهو آتش در جاهای بلند از توده در ماه اوت گذشته بواسطه عدم پیش بینی و احتیاط آتش در یکی از جاهای انداخته اسباب بدبختی و ضرر همه مردم را فراهم کردند — چه بعد از اینکه آتش بسطح چاه رسید صدای عظیمی برخواست و زمین لرزه بظهور پیوست این آتش ارتفاع دو یا در سطح زمین سیر میکرد در صورتیکه چیزهای مسوزاند چهار هزار از برای فرونشاندن آتش و راحت کردن همکنان و اقربان خود مدافعی گشته سنگ عظیمی برداشته حواس قد روی محرای چاه بگذارند و آتش به هوا پدید آورده سه نفر از آنها را سو زانده و چهارمی فرار نمود نه از آب و نه از گسل جلوه گیری انرا نتوانستند بکنند یا رده روز متوالی زحمت کشیدند تا آنکه آب زیادی روی یکی از حبال بر دیک بردند ازان آب دریاچه تشکیل داده بطرف چاه ها نمودند آب مذکور بمیان آب های عمیق و کور که در آب حل گشته آتش را خاموش نمود ولی بمحض اجرای اینکار مبلغ سه هزار فرانک خرج نمودند در صورتیکه این مبلغ در چین خیلی معتدبه است چون سی و سه سانتیمتر بخاطر عمودی از سطح حاکم پائین روند در چهار سمت چاه چهار لوله از مرکز از چوب حیزران شد و وصل گشته برای اینکه هوا را بریزد دیکها برسانند در صورتیکه هر یک چاه زیاده از سیصد دیک نمک را بمیجوشانند هر یک از آن دیکها دارای یک لوله حیزران است که در راس آن لوله از حاک رسب نصب گشته ارتفاع شش سانتیمتر و در مرکز آن سوراخی است قطر یک سانتیمتر (لوله حاک از برای آن است که آتش لوله حیزران را مسوزاند) لوله های دیگر از برای روشن کردن کوزه ها و مطبخها نیز نصب گشته بمجه زانده آتش چاه های مذکور سه محاری تشکیل داده اند که آتش در آنها مانند فواره ارتفاع دو متر مانند میشود سطح زمین حبابی که متعلق باین کار خانه است خیلی گرم است بطوریکه بارها مسوزاند تمام عمارات این کار خانه تقریباً لحظت و برهنه اند و در زمستان لباسشان منحصر بیک زیر شلوازی کوچکی است که فقط بمجه ستر عورت در بر کرده اند دیکهای چوب کار خانه چهار یا پنج سانتیمتر ضخامت دارند و خود این را تند و حرارت مکس شده اند و بواسطه چند ماه حرا و کسبخته میسوزند آنها را بواسطه محارهایی که از چوب حیزران است وارد آب انبار ریزی که در کار خانه ساخته شده پنجاه و نهمین و تلمه که شب و روز بواسطه چهار نفر عماله کار میکنند آب را بسک محفظه دیگری که در فوق عمارت بنا شده میسوزانند و از اینجا آب سالیان متصل میگردد — و پس از نهمین شدن آب تحت نمکی بصحامت شش سانتیمتر و بوزن سیصد من و سحقی سنگ باقی میماند فراموش کردم بگویم که این آتش محاسی دود احداث بخار تندی میکند از قیر که بوی آن از



دو فرسنگی است تمام میشود و شعله اش مثل آتش سرح است و مانند سعله چراغ بمحرابی لوله خیزران اتصال ندارد بلکه فاصله دو ساق بمطر در اطراف لوله برپا میزند در زمستان فخرابجه کرم کردن خود زمین را عمیق یک پا حفر میکنند و در هر از آنها بدور آن حلقه میزنند بایک منت گاه آن کود را مشتعل میسازند و بعدتر حایت خود را کرم میکنند — بعد بجهت خاموش شدن آتش حفره را از سر پر کرده آری کار خود میروند

﴿ تاریخ ارمنه قدیمه ملت چین ﴾

هر آینه اگر ملتی در عالم پیدا شود که بتواند قدمب خود به ملت چین خواهد بود — اهل هند که مقباس زمان را ورون غیر متناهیة سالهای شمسی قرار داده و خلقت را عبارت از اهلانات متناهیة و مقناویه میدانند و ۱۰۰۰ سال را در آن اهلانات شریک دانسته در نوشتن تاریخ و سالنامه خود تکامل ورزیده بجای اینکه و فاج و گذارشات ماه و سال را مسطور دارند تاریخ اعصار و قرون عالم را نگاشته اند گمان اینکه در این ضمن از همه تاریخی خود مسطور خواهد شد مثلاً سه عصر اول تاریخی عالم را سه ملهون و هشتصد و هشتاد و هشت هزار سال میدانند و میگویند عصر حالبه چهار صد و سی و دو هزار سال میشود و فقط چهار هزار و نهصد و سی و چهار سال آن تاکنون گذشته است عصر سه عصر اول یک عصر الهی تشکیل میدهد و هفتاد و یک عصر الهی یک دوره سلطنت مانو ( مانو قانون گذار در رک حنیها است ) تشکیل میدهد و چهارده دوره سلطنت مانو اصطلاح آنها یک کالامیسود یعنی هزار عصر الهی که هر یک از چهار عصر انسانی مرکب شده تشکیل یک کالامیسود ( کالام چهار ملهون و سیصد و بیست و سه سال شمسی میسود ) و کالارا یک روز برها ( رها رها هندی یعنی خدا ) میدانند یعنی مدت و قه که بجهت بروز و نمایش و حوادث عالم لازم بوده است به این طرح است برها یعنی زمانی که بجهت معدوم شدن موحهات عالم لازم است همین مقدار و لازم دارد پس ما حاصل این است که مطابق عقیده هندیها بروز و حوادث عالم که معلوم شده است بخانه و ششمی رسیده چهار ملهون و سیصد و بیست و سه ملهون وقت لازم دارد و در دنیا پنج ملهون و ششصد و بیست هزار سال میسود و بجهت پس دنیا طلوع و غروب مریس شده اند — میگویند طلوع آن در چهار عصری واقع شده موسوم بسادی ( سادی یعنی خلق در رک دل ) و طول آن یک ملهون و هشتصد و بیست و هشت سال میشود — و از رای عرب آن هم مدت و فانی شده اند این عصرها و رجال آنها را همانا ملل جدید میگویند که تمام آنها متمم یک حادث است

واجبار بی اسرائیل هستند ولی مقولات که تازگی در چین شوع پیدا کرده وار قدیم  
 حادث و احبار بی اسرائیل معتقد بوده مورد اعتبار مردمان با سواد چین که در مدرسه  
 کنفسیوس تربیت یافته نیست چه اس دانشمندان مانند معلم خود که سرمشق دولت و ملت  
 است از مسائل مشکله مو هومه احتناث میکنند و ابداً در فکر حل آنها نمی افتند فهم ما بهل  
 باقای گذارشات مملکت خود میباشند چه این گذارشات را تا سال شصت و یکم سلطنت  
 ( هوانگ تی ) یعنی تا دوره اول سلطنت چینی ها که تقریباً دو هزار و سیصد و سی و هفت  
 سال قبل از میلاد میسود بطور صحیح نوشته اند بعضی مورخین مانند جویی سه هر و چهار صد و میل  
 از میلاد اس دوره را اسب میدهند احادین و احبار اسب مانند تهادر گذارشات حاکمان  
 ایسان پیدا نمیسود ما قد ری در آنرا صنفاً مدرج میساریم تا آنکه بعضی که بدارح هوشسان  
 بواسطه ترقیات علوم محسوسه و منقنه اوحی پیدا کرده و در صدد حل مسائل مسکه و دیمه  
 نوع بشر باشند راه استدلال صحت و سقم احبار را بدست آورند عقایدی که مردمان بدوق  
 ملت چین در این باب قبول کرده تمام واضح و مرهن است در صورتیکه هندیا بموهومات  
 و مقصورات خود پرداخته و در همه حا عبودیت خود راه برها مشهود و مبین ساخته  
 اعتنائی باوصاع این عالم نکرده و مانند عیدویان با عقیده این حاکمان را محل محنت  
 و رنج میدانند ولی برعکس چننها عقاید و خیالات بسبه را دور ریخته و حیات ابدی  
 آن عالم را بحیات موقتی اس دنیا فروخته چننها با طبیعت زد و خورد کرده زیاده از شصت هزار  
 فرسنگ زمین ناثر را معمور ساخته در صورتیکه هندیا بواسطه رصا بی که از وضع برومندی  
 و سودمندی اراضی خود داشته عوص اینکه بر زمین ندارند بخانه های زیادی در نقاط مختلفه  
 بریانموده اند و لکن عقاید مذهبی و قوه خاله و ذوق شعری آنها با علی درجه کمال رسیده بود  
 در صورتیکه اخلاق حله و مهمل بچهرهای محسوس و غیر موهومی و عشق صنایع در چینی ها  
 ملحوظ بود منظومات آنها اگرچه مطمح نظر بعضی دانشمندان نمیباشد لکن حالی از ارامت  
 نیست محترمان اسانی با اندازه نیست که مردم تصور می نمایند چه احراج افطی است مالی حاجت  
 و قوه حاق کردن هم در انسان و خود ندارد ولی می توانم بگوئیم مسائل اساسی با حاصل  
 قوه ره حایه است ولی نباید این قوه روحانی را حلاق و مدع دانست باید فهم  
 و مادیك حلاق و مدع دیگری میباشد چه قوه تعلیمی بواسطه تحصیل علم مناطق و صوری  
 و کیری چیدن قابل تصنع است و اگر احتراعات میسود علاوه هر چه بک سامان د آ -

شمال مست و هر چیزیکه محال نشد ممکن است که وجود خارجی پیدا کند چه هرگز بتصور هیچکس دایره مربع شکل و مربع دایره شکل مقصور نشده زمامیکه هومر ( شاعر معروف یونانی ) و شاگردان او رساله معروف ایلپاد ( واود سپه ) را نوشته مصامین آن از اختراعات شخصی خودشان بود بلکه تالیف روایات واجتماع و تنظیم اخبار بود تمام ماثباتیکه در خصوص مردمان نامی و مطالب عالیه نوشته شده و در نظر مردم از تصدیقات مصدق قلم رفته جز بلفیق و تقلید چیز دیگری نیست چه ترکیب و تنظیم اجزای مختلفه را اختراع نمیکوید - چینی ها اسم شاعر نزرک عالم را ویا را مینا مند یعنی ترکیب کننده و ترتیب دهنده و تقسیم کننده - این شاعر مصف کتاب ماهاب هارا نامی باشد که بر سه سانسکرت نوشته شده عدد اشعار آن دوویست و پنجاه هزار است که بعضی از آنها زیاده ارسی حرکت دارد و همچنین ( هومر ) که لفظی است یونانی بمعنی کسی است که کتابها را آهلبی و تالیف میکند و در رشته نظم میاورد ولی مطابق این تحقیقات باید که تمام اعمال و اعمال مسطور در ایلپاد و او دیسه راست است لی راست است لکن با شخصی منسوب شده که وجود نداشته اند و الاصل خود و فایع صحت داشته فقط چیریکه هست آن وقایع را لباس افسانه در آورده اند

### ارمنه قبل از تاریخ

چنانکه مذکور داشتیم چینی ها بدو ارمنه تاریخشان را دو هزار و شصت و سی و هفت سال قبل از میلاد میدانند - اعلی از مورخین چند عصر یا چند سلطنت پیش از این زمان تصور کرده اند و نام اول سلاطانشانرا ( پن گو ) میگویند و لقبش هوئوئس ( عدم اولیه ) زمان سلطنت این سلاطانشان اندازه دور میدانند که فاصله مابین آن و فوت ( کنهسپوس ) بر حسب اختلاف چهار کره الی حد و بود و دو کرور سال میشود در صورتیکه ( کنهسپوس ) چهار صد و هفتاد و نه سال قبل از میلاد وفات کرده چیرهایی که هدیهها به مانو نسبت میدهند ایشان باین سلاطان نسبت داده اند - مثلاً میگویند این سلاطان اندازه مقتدر و ماسط بر طبیعت بوده که نسب ربوبیت و حلافت او میدادند بدین لحاظ بود که او را پوشی نامیدند ( یعنی ناظم عالم ) مصفی روایات چینی ها باین سلاطان اسمها را از زمین منصل کرده بعضی دیگر میگویند مجرد اصل آسمان از زمین ( پال گو ) در میان اسماء بعرضه ظهور رسیده بعد از سلطنت او سه دوره سلطنت دیگر شروع کرده - سلطنت آسمان - سلطنت زمین - سلطنت

انسان یکی از نویسندگان چینی میگوید تمام این سه دوره سلطنت صدویسب و نه هزار و هشتصد سال طول کشیده و این مدت را بدوازده قسمت مینمایند و هر کدام اسیاده هزار و هشتصد سال میشود و مدت و قیقه از برای حرا بی عالم لازم بوده است جز این مدت می شود در قسمت اول این زمان سورت آسمان تشکیل پیدا کرده و ناچار از برای این کار حلاف عالم همداد بیروح و حرکت جان بخشیده و حرکت کرده در قسمت دوم صورت زمین تشکیل پیدا کرده در قسمت سوم انسان ناسای موجودات و بانات خلق گشته این عقاید کلمه در تواریخ چینی پیدا میشود و تمام تصویری است که در خصوص مبدأ و طول اشیاء کرده اند مطابق اخباری که در خصوص سه دوره سلطنت مذکوره دارند هیاکل موجودات سابقه بکلی محال ف هیاکل بی نوع انسانی است که فعلا نشوونما دارند موجودات اولیه هیاکل مار را داشته اند موجودات ثانوی صورت دختران و سر ازدها بدن مار و پای اسب را داشته موجودات ثالثه صورت انسان و بدن اردهارا داشته بعد از آن ده دوره سلطنت دیگر میباشد موسوم به (ی) که در آن زمان مردمان صورت انسان و بدن اردها را داشته و منزلان در غار و باروی شایخ در حستان بوده و در شش عصر اول سوار کوزنهای نال دار و ازدها میشدند و مدت آن زمان مطابق عقیده بعضی يك دههون و صد هزار و هفتصد و پنجاه سال بوده و مطابق عقیده مصی دیگر نود هزار سال بوده در اخر عصر هفتم که مختص سلاطین بوده که مبدع و مبتکر تربیت و تمدن گشته بی نوع انسان از منزله کردن در غار دست کشیده منازل دیگری بجهت خود تعبیه کردند در اول عصر هشتم که معاق بسیزده دودمان میگردد همراه هائی بجهت خود درس کرده که هر کدام ماشش اسب شاحدار و پردار حرکت میکرد در این زمان لباس مردمان از علف بوده مار و حیوانات دریده زیاد پیدا میشده آنها با وجود وفور و طغیان اسب هنوز حاری و ساری نشده بودند و افراد انسان خیلی بدبخت بوده چندی بگذشت که پوشیدن لباس پوست عادت کرده نا انکه در از سرما و بادهای تند حفظ نمایند این مردمان را مردمان پوست پوشی می نامند - آند - يك هیاکوف چینی می گوید در اعصار اولیه عالم عدد حیوانات بی پائل بوده و عدد افراد انسان خیلی کم بخوبی که فوه دسکیر کرس حیوانات و مارها را نداسه آند بلکه حکیم دیبکر میگوید مردمان قدیم منزلشان یاروی درختها بوده و ما در عاره بدن و طع اساطیر ایشان در عالم براب زیاد تر ر حالا بوده - چینی در - - ادب که در زمان نوده و حیوانات بز نامها اسبی نمیرسانند اما کال ال و یک کال و ال آنها می برد ۵۰ ۵۰

چون بر کالات افراد انسان افزوده شد نظم مغایرت ما بین آنها و حیوانات گشته شد حیوانات با جنگال و دندان و شاق و سنی که داشته افراد انسان را هر کوه آسبی مبتلا میساختند چیزیکه باعث قبول کردن خانه های چونی شد شش هین حیوانات سبع و درنده بود از این تاریخ بود که جنگ و نزاع ما بین آنها سخت در گرفت میگویند که اختراع حروفات اولیه چینی را اول سلطان عصرهم نموده این امپراطور که موسوم به ( تسان کی ) و پستانیش مانند پستانی ازدها و درای دهان بروک و چهار چشم در حستان بوده چنان کان میکردند که این سلطان صاحب عقل و فراست زیادی بوده است — در این زمان بود که حدود و رسوم ما بین سلطان و رعیت مقرر و معین گشت و قوانین اولیه که از برای پیشرفت امورات لازم بود نیز در این زمان ایجاد نمودند — علم موسیقی چنانکه شاید و باید دایر شد و مکانات و مجاری که از برای مقصرین لازم بود مقرر ساختند خلاصه آنکه یک حکومت منظمی که سر متق سایر سلاطین گشته تشکیل یافت در زمان سلطنت امپراطور چهارمین عصر چندی تعال بک زده شد — مثلاً پنج اردهای رنگارنگ هویدا شد هوا تولید شبنم های خوب نمود و از بطن زمین آب کواری جاری شد و نور افتاب و ماء و ستاره ها زیاده از حد معمول گشته و سبارات بر از این تاریخ از سیر خود تخطی نمودند — در زمان سلطنت امپراطور ششم بود که کلمات پکنفر فباسوف چینی نقل بحال مردمان شد

(علم انسان نسبت بجهل او هیچ است) این پند اندازه صحیح و متین است که مصداق آن امروزه با پنجمین ساله قبل حکم واحدی دارد در زمان سلطنت امپراطور هفتم اختراع عرابه ها و یولهای مس و ترارو گشت در زمان سلطنت امپراطور هشتم بجهت کشتن حیوانات درنده شایه های درختانرا بکار میبرد — در این زمان عدد جمعیت بی نوع بشر چندان نمیبود جنگل های وسیع که تمام برزخانات سبع بود از هر جهت امتداد پیدا کرده بود

در زمان سلطنت امپراطور نهم باد هوا و بر کشته و رسته نظم فصول تغییر پیدا نموده بدین لحاظ بود که امپراطور به ( سه کونی ) امر در مد که تاری بسازد پنج سیمه تا آنکه علاج بی نظمی عالم بشود و بواسطه آهنگ و صدای آن موجودات دی روح بی روح گردند — در زمان امپراطور دهم آنها از حیران و سبال باز ماندند و د خانه ها از حط طبیعی خود منحرف گشتند بدین لحاظ بود که امرای دی را می توانست — این امپراطور ترتیب بعضی دفعص ها داده موسوم به ( طارود ) و حسب عقیده مورخ چینی این رقصها از برای ریاضت بدن و

حفظ صحت جبلی خوب بود و دلپلی که از برای این مطلب ذکر کرده این است که ذیلا مسطور میشود — مواد لطیفه در بدن انسان دوران دارد می آینه اگر بدن از حرکت بیفتد اختلاط از حرکت باز ماند و مواد لطیفه در يك نقطه ثابت گردد — و بدین واسطه امراض مختلفه که موجب سد و قبیض است هویدا گردد (در زمان سلطنت امپراطور شانزدهم جمعیت علم باندازه کتب که در همه حا صوت خروس و صدای سك شنیده میشد افراد انسان زیاده سن میکردند و مباشرت و محالطت زیادی بایکدیگر داشتند

( از منہ نصف تاریخی )

سلطنت ( فوئی ) امپراطور اول سه هزار و چهار صد و شصت و هشت سال قبل از میلاد مسیح بعد از سلاطین مذکوره ( فوئی ) امپراطور سلطنت میکنند مورخین چینی تاریخ چین را از اول سلطنت او شروع منکارتش کرده اند و قایم قبل از سلطنت او را حالی از شك و ریب نمیدانستند مسقط الرأس و دیوانخانه اش در خاك ( هوانان ) واقع بود. غالب اختراعات سابق الذکر را بیشتر مورخین باو نسبت میدهند ولی بعض مورخین دیگر میگویند تمام این اختراعات در عصر نهم هویدا گشته اختراع و ترسیم هشت علامت را باو نسبت میدهند

سه خط را باهم ترکیب کرده تولید شصت و چهار خط میکنند خط و علامت اول از این هشت علامت که موسوم به ( کوآ ) است آسمان را مینماید خط دوم زمین را خط سوم صاعقه خط چهارم جبال را خط پنجم آتش را خط ششم ابرها را خط هفتم آب ها را خط هشتم باد ها را ( این امپراطور بود که از برای مملکت و زراعت قرار داد از برای اینکه قوانین تازه اش همگی در افکار مردم پیدا کنند میبکشت آنها را در پشت حیواناتیکه شکن ابردها و اسب را داشته و از سربازچه ها و عروس می آمد نوشته دیده نموده پیشرفت امورات آن قوانین را بواسطه حوی و تمیز اینکه داشته استماع نمود بواسطه کارهای عجیب و غریبی که از او سر زده اعتبار زیادی در مابین رعیت پیدا نمود و وزرائی را که منصوب کرده نامشان ملقب صاحب یکی از آنها را ائمان طهار نامیده و شغل این ائمان ترکیب و تألیف کتب بوده وزیر دوم را ائمان محیی نامیده شغل این وزیر نوشتن قوانین بوده وزیر سوم را ائمان مسکن نامیده بملاحظه اینکه تجارت و وزارت بنائی ما از بوده چهارمی را ائمان حامی نامیده چه کار این وزیر رسیدگی الی مردم و همرازی آنها در بدینوقت بوده وزیر پنجم ائمان ارضی نام داشته بلحاظ اینکه

مواظبت و ممارست اراضی و املاک در عهده او بوده وزیر ششم ثمان مباء نام داشته بجهت اینکه تربیت اشجار و نباتات و تقسیم آنها با او بوده زمام و مهام مملکت را بدست چهار هر وزیر داد همین امپراطور است که از رای صید ماهی دام تربیت داد و بجهت حیوانات اهلی از قبیل اسب و گاو و مرغ و حوکه و سگ و کوسفند عدائی فراهم نمود

بر حسب عقاید چینی دختر حدا که موسوم به (هواس) بود این امپراطور را مادر بود روزی از روز ها هواس در سواحل شطی که موسوم به (فوهی) بود حرکت کرده دنبال مك شخص نرنگی افتاده بود در اس اثنا حالت رقی از رای او پیدا شد و لرزه در اندامش افتاد طولی نکشید که از سمت آسمان قوس و قزحی هویدا گشته اطراف و جواب او را احاطه نمود بعد از این مقدمه آثار حلی در آن عقیقه پدیدار شد بعد از دوازده سال روز چهارم از ماه دهم در نصف شب پسری زائیده موسوم به سوئی (یعنی سال) پکی از لغت دانهای چینی مپکوید سابقاً عملاً را اطفال آسمان مپداسند لمحات اینکه مادر های ایسان بواسطه امر پروردگار حامله می گشتند بدن ( فوهی ) مانند بدن ازدها بوده است و سرس مانند بقر تصویر این سلطان را که از مباء تصویرات سایر مردمان معروف چین که تقریباً صد هزار میسوند برداشته ایم و تماماً بواسطه ( مسبو امپو ) از چین فرستاده شده و مجموعه آن در موزه سلطنتی پاریس موجود است در آخر این کتاب صمیمه کرده ایم و مینمایند که در پیتانی این سلطان شاحها می است مانند ساح کاو و لباسش از پوسب یا از رك درختان اسب مطابق شرحی که کسپسوس در باب كپك كتاب رمزی عهد ( فوهی ) میدهد در اوایل دنیا مردمان را با شلاقهای گره دار تنبیه می نمودند طولی نکشید که فوهی کتابی بجهت تعلیم و تربیت صاحبمصابان مقرر داشته و گلات این کتاب را تماماً با رموز اب ( کوآ ) تماماً رسانیده از اینجا معلوم میشود که کنفسیرس در حیات و وجود ( فوهی ) شکی نداشته در همین اوان بوده که بجهت موجودات مجردة سماوی و اراضی تشریفات و فرمانی قرار داده و بر حسب امر او طرقی ساختند موسوم به ( خك ) تا آنکه در موارد فرمانی بکار رود قبل از ملاطنت این امپراطور حدی از برای اثاث و دکور نمیبود و در زمان سلطنت او نکاح و تشریفات از برای اردواح قرار داده شد تا آنکه اس اساس انجمن السانی محرم باشد چه مردمان از آن تاریخ بعد تا کمال شرافت رندگی کردند یکی از مصنفین چینی مپکوید قبل از این مدت با افراد ایسان با افراد حیوانات فرقی نمیداشتند چه مانند آنها پدر

خود را می‌شناختند فقط با مادرها مائوس و مائوف بودند. امپراتور (فوهی) رفع این بی‌نظمی و اغتشاش انساب را نمود علاوه بر فرموده که لباس زنان با لباس مردان باید اختلاف کلی داشته باشد قوانین مخصوص بجهت تکلیف زن و شوهری مقرر. احب یکی از این قوانین این بود که کسی نمی‌توانست از بیگانه با از قوم و خویش زنی بگیرد که با خود هم اسم باشد ترتیب مذکور تا امروز هنوز باقی است این امپراتور مخصوصاً بر علم هیئت خیلی کار کرده صورت آسمان را بچندین دجه تقسیم کرد و عصر شصت ساله قبول نمود این مقدار از زمان دوره گردش است که امروزه نیز در چین معمول و متداول است و بجهت همین اوقات سال قمری اختراع نمود امر فرمود بجهت دفاع اسلحه چوبه را و آله را را ساختن کردند و دور شهرها حصار کشیدند و نیز بر حسب امر او بجهت علم نجومی انواع زیادی دین نمودند همین امپراتور چونی را که موسوم به (منگ) بود بحرب فرموده از آن سازی ساخت بطول چهل و هشت سائیمیلر موسوم به (کن) و سپهر آن از ابرایش بود و عددش بیست و هفت ولی کاتبه در خصوص عدد آن سم به آراء متفق نیستند پنجمین سیم و بری آن ساز قائل شده اند و میگویند کشایه از پنج سباره است و به یک (فوهی) مادر مذکور را مینواخت آهنکی دلکش و آسمانی از آن شده میسد و عدد آری ساخت دارای سی و شش سیم موسوم به (آسی) بعد از آنکه عام صبادی را رواج داد و صدهای بجهت صبادان بساحت خلاصه آنکه اوقات سلطنتش را تمام صرف رعیت پروری و عدل گستری نمود امورات عجبی نسبت به دختر باکره قائل شده اند که بعضیها او را حواهر (فوهی) دانند و برخیها زوجه (فوهی) مثلاً میگویند بدن این دختر مانند بدن مار و سرش مانند سر گاو و نیز احتمال میدهند این باکره هم حواهر فوهی بوده و هم زوجه (رحی) و همچنین قتل میکنند که با وجودیکه با سوهر خود موافقه داشت باز بحال «کری» بود حاسین و واپسند این امپراتور را (شنو) میدانند که دوهزار و دویست و هفتاد سال قبل از میلاد مسیح سلطنت کرد اختراع کاه آهن را از او دانند میگویند که علم زراعت را این امپراتور بمردم آموخت بعد از اینکه پنج قسم کسب مردم بخوردن کدو سبب نمودند استخراج ملاحرا از آب دریا از او دانند میگویند کتانی در خصوص علوم طبیعی تسلط کرد و جردن در حنک کمال استعداد فراست را داشت بازارهای نزدیکی برای رده فرعی ساخته و ملل عالم را در انجا دعوت نمود و از هر نوع مال التجاره در آنجا را با هر کس بپل خود



در آن بازارها خرید و فروش میکرد و بعد بوطن خود مراجعت مینمود اتحاد علم طب را باو نسبت میدهند میگویند که تشخیص کباه ها را او داده و حوص مختلفه آنها را پیدا کرد و بموقع حاصل چیزی بیلافت سرودهای چندی ترتیب داد و چنگی ساخته حبلی قشنگ و تازی مرین بجواهرات تا آنکه بوسیله آنها مردم را متخلق باخلاق حسنه نماید و صفات رذیله و ناپسندیده را از آنها دور سازد بحج اندازه گرفتن صورت و سطح زمین سوار عراده کشته کوه شش ازدها حرکت میکرد بعد از مساحت زیادی استنباط نمود که مساحت زمین از مشرق بمغرب هصد هزار (لی) است (لی یکدهم فرسخ است) و از شمال بمجنوب هشتصد و پنجاه هزار لی و هر وقتی که بمحواست قربانی بجهت پروردگار نماید در مبعدی میرفت موسوم بمعد نور چندین نفر از اعقاب (ننوں) زمان سلطنت امپراطور (هواننی) سلطنت کردند یعنی تا اول عصر دهم چنانکه مذکور داشتیم — در آخر سال شصت و یکم سلطنت امپراطور مذکور دوره اول تاریخی چین یعنی دوهزار و ششصد و سی و هفتم سال قبل از میلاد مسیح شروع میکند و مبدأ گذارشات تاریخی خود را در باب چین از اول سلطنت این سلطان قرار میدهم عایدی را که در باب اس و اساس سلطنت چین است (یعنی عایدی که تعلق بمیرد های (طنو) میکند و من بعد شرح آن داده خواهد شد) حبلی عور رسی نموده ایم پیشتر بطخط ایسکه با عفاید عمومی مردم حبلی منافی است یعنی با عفایدیکه از بی اسرائیلیها گرفته شده چه بی اسرائیلیها کال می کنند که اس و اساس تشکیل انجمن انسانی بواسطه خلقت یک مرد و یک نفر زن بوده و تکمیل آنها از وقتی شده است که از سر پنجه قدرت حلق در آمده اند و نیز معتقدند که مدت زمانی این مرد وزن مردود پروردگار گشته و بقیچه و اثر ان باعقاب ان رسیده یعنی تمام فی نوع بشر مطابق اخبار جیبی انساب افراد انسان بیک نفر زن و مرد کلی باطل و بی اصل است و میگویند کسی که قوه خلافت و ربوبیت داشته باشد کمال تنافی را با حالت افراد بشر دارد و علاوه اینکه بهبوط آدم و تکمیل ان اعتقاد ندارد می گویند که افراد انسان پس از اینکه حالات مختلفه پیدا کرده و از حالت سببیت و درندگی مقامات دیگر رسیده رفته رفته امروز این حالا پیدا کرده یعنی نه فقط حالت هبوط و مردودیت را پیدا نکرده بلکه حالت نمو و برتری را که مستعد تربیت و تمدن باشد پیدا نموده تمام فال و قبلهائی که تاکنون کردیم از برای اثبات این مدعی بود

ازمنه تاریخی

فصل هشتم — (خلاصه تاریخ چین از بدو سلطنت (هوانگ تی) تا عصر ما — کسی که میخواهد تاریخ ملتی را نوشته باشد مقصودش یا این است که تمام گذارشات را بدون تعیین دلیل و مدلول بنویسد — و یا این است که جهت وقوع گذارشات را معین سازد یعنی ثابت میکند که تمام وقایع لازم و ملزوم یکدیگرند — عبارت احرى مضى ها رشته وقایع، الازمه قوانین جبریه میدانند و بعضی دیگر لازمه پیش آمد کار و مقتضیات زمان مثلا میخانه اهییم بدانیم افراد بشر از کجا پیدا شده اند مبدا، معادسا چیست قابل این هستند که تکمیل نفس نمایند یا خیر — و یا این است که مانند سباره ارضی برای محدوده دارد و در فزون متوالیه مطبع ان قوی میباشد — و از برای کارهایش دوره منسللی موحوداسب هر اینها اگر نوع انسان قابل تکمیل است تربیت و طریقه تکمیلش چیست — راه پیدا کردن احبار متعلقه ترقی و تربیت و مبدا و معادش بدست خواهد آمد یا خیر — ما درین رساله بدون اینکه بخواهیم ادعا کنیم که حل تمام این مسائل را خواهیم نمود همه را بر مبناییم که وقایع متعلق با افراد بشر اگر مطبع قوانین جبریه که لازمه احرام سماوی است میباشد مطبع مضی و این دیگری هست که تحقیق و تاویل در آن حالی از قوه مطالعه کندگان نیست بی نوع اندن اگر قوای اخلاقیه اش رو برآید نباشد قوای علمیه اش رو برآید هست همین طوری که افراد انسان دارای حیات و ثبات است ملل را هم حیات و ثباتی است ولی هر نوع بشر را ثبات نیست و در فزون متوالیه و انقلابات متتابعه در سطح زمین دارای نوع غیر متماهی هستند مطابق طریقی که بجهت تاریخ و تربیت مللک چین کرده اسم و شمار بی که بر در این باب شده است بخواهیم نوشت در صوریکه این مکتب نبوت مانند نموده ای که سالی است که طوطا، های زمین ستیزی کرده

هوانگ تی دو هزار و شصت و بود و هشت قبل از میلاد

قبل از اینکه ازمنه تاریخی را مطرح مذاکره نمایم قدیمی از اصطلاحات و مقدمات تاریخی صحبت میکنیم اول سال شمسی یا شمسی مرکب است از بهشت و شصت و بیست و روز و پنج این سال از قدیم الایام معروف جیبی ها بوده و در سال ۱۰۰۰ قبل از میلاد شمسی ۱۰۰۰ سالها نماند دور شصت ساله که سلسله آنها تا سال شصت و یکم سال است و اوایل آن زمان پیدا میکنند و مانند قرون اروپایی اختلافاتی زیادی در دوره سلطنت آن پادشاهان در سال ۱۰۰۰





درختها را محو می نمودند و چوب های تراشیده را متراپارو بکار میبردند بواسطه همین کشتنها بود که از سطح شطها ورود حاشا عبور میکردند و از برای حرکت و سیر بر نقطه عرابه هاو چرخهای زیادی ساختند اسامی تمام مخترعین در کتب نام مورخین چینی ضبط است میگویند که (هوانگ تی) حبال را متلاشی کرده و اراضی را مسطح نمود و از برای سهولت تجارت راه های مرزك بساحت و حدود مملکتش را وسعت داد و از طرف مشرق بدریا وصل کرد و از طرف شمال به تاتار قدیم و از طرف جنوب به شط (کیانگ) این شط از برای مملکت از طرف جنوب حصار حونی بود در این زمان بود که روابط مابین حاتی و مخلوق معین و معلوم کسب بنای مزرکی برپا نمودند و مردم بجهت قربانی و نذورات برای سلطان آسمانی (شانگ تی) در آن بنا حاشا میسند در همین اوان بود که دامنه تجارت وسعت پیدا نموده و بجای معاوضه احساس پولی ساختند که در حرید و فروش بکار میرفت این مسئله حلی معین و مند تری و تمدن گشته میگوید که از خارج ملل مختلفه به تریک و نهیت (هوانگ تی) میآمدند از این حا معلوم میشود که دو هزار و ششصد و پنجاه سال قبل از میلاد در اقصای شرق مردمانی بودند صاحب تمدن که بسکل مخصوصی زندگی میکردند زوجه هوانگ تی (لوئی تسو) علم تربیت کرم ابریشم را بر عبت پیاموحت و بیژناها تعلیم کرد که چگونه از ان ابریشم لباس بدوزند اس صنعت در چین ماندازه رواج پیدا کرد که مخترع آن (لوئی تسو) را از حدایان میدانند او را دافع روح درخت توت و کرم ابریشم ملقب ساحه اند علم و آئین تفواشیکه در مردمان پر هیز کار هست (به هوانگ تی) نسبت میدهد و میگویند رساله های زیاد در باب علم طب نوشته که حتی از آنها معلوم وجود اسب از برای حفظ و حراست معصی امکانه بر جها و انبیه زیادی بساحت و از برای تربیت و تعالیم اشخاص جوان مدارس عیدیه تاسیس نموده و بدین لحاظ او را مقن و مانی مملکت چین میدانند دوره زندگی او صد سال طول کشید مطابق عقیده دینی ها سلطنتی معتبر تر و با سعادت تر از سلطنت این سلطان تا کنون نیامده است يك مطلبی که حینی اهمیت دارد این است که مورخین چینی از برای سلطنت اول سلطان تاریخی چندین مخبر و صنعت گر مقلند و میگویند این صنعت گران در مغرب چین پیدا شدند یعنی در حوالی کوه (کون لوان) که چینها (مرد) میگویند در اطراف این کوه چشمه پیدا میشود موسوم به (هوانگ هو) میگویند اوصاف حمر اقبائی این سرزمین بیشتر باعث تمدن و تربیت مردمان شد و لی نباید که اس فرص حاتی از سخت است چه پس از قدری ناممل معلوم میشود هر

جا که بوی انادی و تمدن است بواسطه آب ورود خانه پیدا شده و همیشه تشکیل انحصار در امتداد شطوط ورود خانه ها می شده و مانند سیرو حریل آنها از امکانه مرتفعه سده طپست حرکت می نمودند معالده چیز که مطرح گفتگو می گردد این است که دیوان خانه امپراطور های بررگ چین در ایالات عری که معاورند بحال ( نت ) استقرار پیدا نموده بود پس از چهر های دیگری که حالی را اهمیت نیست این است که از بدو ازمه تاریخی رئیس مملکت ار برای خود لقبی انتخاب کرده که اشتقاق آن را اسم حساب به علاوه در تمام السه نراه های ( آری ) از ( سانسکریت ) و فرانسه و عربی این کلمه مرادف صدا و پروردگار است پیش از ( هوانگ تی ) یعنی سلاطینی که قبل از ازمه تاریخی آمده اند و یا قارن ازمه تاریخی موسوم به وانگ ( سلطان ) بودند صولی نکشید که لقب سلطان فلکی که کنانه از آسمان است بسطاط چین داده شد ولی چون تلفظ پروردگار همیشه کلا بزرگ ( چانگ ) اصلاقی می شود سلطان چین تالی و نایب مناب سلطان آسمان می گردد از تمام این تحقیقات همچو مفهوم می گردد که اهمیت نازه اساطیر و سلطنت چین داده شد و علامت و آثاری باو نسبت دادند که سابقاً هیچ نبوده یعنی که سلطنت و امورات سلطانی را از آئیدات عینی دانستند و رئیس مملکت را مأمور از جانب پروردگار ( هوانگ تی ) اول کسی بود که اقتدار مدهی و حکومتی را در حظ واحدی قرار داده و خود را رئیس طرفین صاحب میرها برای قربان ترتیب داده و قربانیهای زیادی بجهت فادر متعال نمود بتوان اینکه خودش نماینده آن سلطان بزرگ است در سطح زمین ( سلطنت چا و چاو دو هزار و پانصد بود و هفت سال قبل از میلاد ) در زمان سلطنت چاو چاو که جانشین و پسر ( هوانگ تی ) بود و سلطنتش تقریباً هشتاد سال طول کشید مردم ستایش مری کل و پروردگار عالم را فراموش کردند و جهالات صحیحه اصلیه منقوله در حق تهملات و تشریحات مدهی و قربانی مستمال شد علم موسیقی حدیدی که مناسب این تربیات نازه بود اختراع نمودند خلاصه این امراطور اگر چه آلوده جهالات باطله کشته ولی دسب از منافع و اصلاح مملکت خویش نکشیده طرق عده بجهت ناز نمود و کم رود خانه ها را امر فرمود بلك نمودند و قانونی محبة البسه محتسب و فصاحت ترتیب داد که بر حسب شئون آنها بکار رود این قانون امروزه هنوز معمول و مقداول است در زمان خلوش تحت سلطنت اهالی دیوانخانه اظهار می کردند که موسسم اس به هانگ هوان ( مرع افسانه که ظاهراً نمسود مکر در زمان سلطنت ملایس عادل ) در آن اوان طامری

شده است ایمرع را که باشکال مختلفه تصویر می نمودند لشانه خوبی از برای لباس مجتهدین کشت این عادت امروده هنوز باقی اسب یعنی در سینه تمام اقایان مذکور ایمرع را می بینند که تماشای نازر دوخته شده جوان هیونوه این سلطان در دو هزار و یاصدو سیزده سال قبل از میلاد وارث ناح و تخت سد و چیزیکه باعث رسیدن او بتاج و تخت شد قانون انتخاب بود یعنی در آن زمان رسم بود که غالباً سلاطین را پس از مار عام منصوب می نمودند این سلطان حبلی بزرگ و عادل بود چه بواسطه پاکی طب و طبقتش کمر او هام نمود و وزرائی معین کرد که مواظب امور مذهبی باشند و موحودات محرده را از افراد انسان تمیز دهند ریاست معادن را بیکي از مجتهدین تفویض نمود و ریاست مباح و خنکها را بیک مجتهد دیگر داد چونکه هر خانواده میل داشت که از برای قربانی ملای مخصوص داشته باشد سلطان امر فرمود که هر خودش دیگری حق قربانی و ندور و سیاز برای قادر ممتعال نداشته باشد بعضی نعتبرات بتقویم دداد و ابتداء سال را اول ماه بهار قرار داد مورچین چینی میگویند این موقع بهرین مواقع بود از برای اول سال زیرا که تمام موحودات در این فصل هبجان و حلهائی در سطح زمین پیدا میکنند و پنج سباره که در برج ( انیکش ) قرار گرفته باهم تلافی میکنند همین مورچین میگویند در زمان سلطنت این امپراطور مملکت چین حبلی وسعت پیدا نمود چه از طرف شمال به تاتار و ر جنوب ( کس شین ) و از مغرب بصحرای ش رار و از مشرق بدربا تمتد میشد ( سیکو ) نوه و حاشین این سلطان در سال دو هزار و چهارصد و سی و پنج وارث تخت گشته اول کاریکه نمود تهذب احلاق و تربیت روح رعیت بود و از برای تعلیم آن عامیای مقدح مقرر ساخت و از برای علم آواز قواعد مخصوصی درست نمود میگویند چهار زن گرفته و از این نارنج قانون گرفتند زن در چین معمول و مداول کسب بهر نحو که خواسته باشند تصور رواج این قانون را در چین بکشد در هر صورت اهمیت بزرگی در اوصاع تری و تربیت این مملکت داشته ملاوه کسی نمیتواند بعبده ( دوتسکیو ) دالسد نمود و ترویج این قانون را بواسطه مساعدت و هوا بداند در صورتیکه این قانون در يك قسم بزرگ آبها حبلی رواج دارد آنکه میگویم رواج این قانون مناسبت با آب و هوای چین ندارد بواسطه این است که نواحی شمالی چین با برغال و اسامبول در امتداد يك خط است و ازی هستند یعنی هر سالان اسبب بمرکز زمین یکی است احتمال میرود که جمعیت در آن چین و تری منابع آن بواسطه قانون تکثیر زوجات است ولی از طرف دیگر





یهودیان و انجیل از برای عیسویان و قرآن از برای مسلمانان و فوانین (مانو) از برای  
 هندیها سند بزرگی هستند و به صاع تمدن آنها اثر مخصوصی میدهد پس مطابق آنچه که مذکور  
 داشتیم تاریخ چین را ممکن است مانند سایر تواریخ از روی اینبه و آثار خارجی امتحان کنیم  
 یعنی ناچار و ناگزیر برساله های تاریخی خودشان متمسک میشویم تا این صورت اینبه و  
 آثار را که در چین خیلی محل وثوق و اعتبار است انتخاب نموده ایم و این اعتمادی را که ما  
 بموجبین جینی داریم بدون جهت و دلیل نیست زیرا که حای شک و شبه نیست که هیچ ملتی  
 مانند ملت چین آثار تاریخیش کامل و محکم نبوده و این مسئله اسباب تعجب نیست چرا که تاریخ  
 انسانی را همیشه جینی ها محترم و از جمله واجبات میدانند خصوصاً از زمانیکه امپراطور  
 (هونگ تی) بخت سلطنت نسب که در هزار و ششصد و سی و هفت سال قبل از میلاد  
 بود مجلس تاریخی تشکیل داد که اجراء آن تمام از علمای ممتاز و متبحر بودند و مناصب و شئون  
 آنها مائات و دائمی بود یعنی دولت حق این را ندانست که پس از چندی خدمت آنها را معزول  
 و از بیطری و بیقرصی این مورچین بواسطه حلوگیری بعضی اسباب چینیها که از طرف  
 دولت مفسد بدو حاکم رسیده بود مخصوصاً بواسطه اختیاراتی عاقلانه که بعد مشروحا ذکر  
 خواهیم نمود یعنی در فصلی که از وصاع و جکوبکی سلطنت حالبه چین مداره میکنیم رساله های  
 هائیکه که از برای شرح اوصاف ملکی چند سهریزه چین است و نعلای بدو بیست سال قبل از میلاد  
 میگردد باندازه صحیح و مقبول است که اندک فرقی با مطالب هائیکه و نجومی رصد خانه های ما ندارد  
 علاوه بر سهریزه بزرگی روز بروز اوصاف و جزئیات خود را در دست خود را میباشند اکنون خیالات جینی ها را  
 که اجمع به طبع است و اتمه سدید اما در باب آنچه که راجع بانسان است تمام اطلاعات و حقیقت  
 و کبریا و حریمها و بدبختی هائی که برای انسان اتفاق می افتد تمام را نیز میباشند از برای  
 اثبات این مدعا خلاصه از کتاب ثبات سهریزه (یا کینگ) را دیپلوماتور خواهیم داشت (در  
 سه صد و دو قبل از میلاد در اوقات هوان هوا خیلی حسنی نمود چنانکه آبهای (رود دوانگ)  
 بکلی فرو رسد و در سه صد و هشتاد و پنج در اول تابستان رود (کینگ) طغیان عظیمی  
 نمود در سه صد و سیرده بعد از میلاد و چهل و هفت نقطه جهاتهای بسیار در کوه تانگ  
 شدند در سه صد و بیست و چهار و دین لرزه از طرف مشرق هویدا شد در سه صد و سی  
 و یک در ماه پنجم که ماهی ابریشم در یکی از غریب زناد سد و پیله های درختی مانند دانه تخم مرغ  
 از آنها - اصلی شد در سال صد و سی و چهار در ماه ششم سبیدی پیدا شد و محصولات را

یکی ضایع نمود در سال صد و سی و شش از اول یائیر تا آخر تابستان باوندی نشد در ستمصد و سی و هفت در ماه پنجم در مشرق رود کبابک زمین لرزه هویدا گشت در ستمصد و چهل و یک در ماه اول سال برف عظیمی بیامد که عمق آن در ییلاق تقریباً سه یا میشد (از برای اینکه جواب ابرادهای بعضی مردمانی که خیلی اشکال در خصوص تاریخ چین میکنند کلمات مسبو آمبو را که از علمای مبلغ و ساعی فرانسه است در چین ذیلاً مینگاریم) مختصراً میتوانیم بگوئیم که سالتامه های چینی با آثار تاریخی سایر ملل ترجیح دارد زیرا که اسانه های قدیم که تمامش بر از اغراق است در آن سالتامه ها دیده نمیشود تا آنجا که این سالتامه ها باید خیلی عمل و ثوق ما باشد زیرا که بجهت تمام عهود آن رصد های زیادی کرده و اینبه آثار زیادی بجهت آن در دست دارند از اینجا معلوم میشود که مورخین بجهت آنکه در آن مآخذ و بی اصل بوده چه رصدهای هبتی و اینبه و آثار تاریخی دلیل بر آنست که سالتامه های چینی با اندازه اهمیت دارد که نویسنده آن علماً و دانشمندان میتوانند بسوی او به عالم ترستند و علالت و گذارشات که در آن از همه اتفاق امتاده بدست آورده و ستمصد ساله را که در این اوان هر عهد آن راسه عهد میشمارند و ابتدای آن از دو هزار و شصت و سی و هفت سال قبل از میلاد است نیز بمد و معین حونی او برای پیدا کردن تاریخ ازمنه و اعصار بدیده است و علاوه کتب معرفه الانساب سلاطین با وجود مطالبی که در آن فرو گذار شده و کبی نحواسته از پیش خود چیزی نان صمیمه نماید و رساله های مبرمه الزمان که دور سلطنت امپراطورها را از چهل هزار سال پیش از این تاکنون بطور نیکوئی نموده اما هادی حونی بجهت مورخین و محققین میباشد واقعاً این سالتامه ها را ادبیات و مشتقات خیلی صحیح و متین قلمداد شده چه هیچ کتابی را در عالم نمانده است که سالتامه ها بطول زمان پسندیده و دوره همجند قرن ترجیح نموده اند در صورتیکه مرسلات ازمنه که علمای این ممالک بدست میارند و در آن سالتامه مبالغه و در حد حلاصه این که تاریخ چین جامع تمام کتیفات تاریخی میباشد بخوبی که اراد هیچ تاریخ دانی و آن وارد نیاند

(سلطنته نایوسه دو هزار و سصد و پنجاه و سه سال قبل از میلاد)

در سال کباب چین عهد پنجم

تاریخته را که مذکور داشتیم از ابتدای سادات (آنها) شروع میشود بشرع سیم آن از صدام و متبعینش این امپراطور است و او را ملایک در خصوص آن اول امر داده است و از



بکارهای خودش رسیدگی نماید و از این فرار نظم بزرگی در کارهای مملکتی پیدا خواهد شد.  
 کیل که در علم هیئت و وزن چینی بد طولانی داشت نیز مطالب ذیل را مسطور میدارد  
 ( از روی فصول او به نمیتوانیم زمان سلطنت ( باو ) را پیدا کنیم و نیز می توانیم بگوئیم  
 در چه سالی این فواین را پیدا نموده ولی همبدر می دانیم که تعادل شب و روز و اختلاف  
 آن نسبت به چهار برج مذکور تا یک اندازه بواسطه او شده است و از روی همین قانون  
 میفهمیم که ( یاو ) دو هزار و صد سال یا دو هزار و دویست سال قبل از عیسی مسیح زاده است  
 ما بیشتر از این از مطالب هیئت چینی ها سخن نمیرویم چه آنچه را جمع بهیئت چینی ها با  
 تعلق به هیئت دانهای دانستد میکرد ) — رسی که یکی از نویسندگان است میگوید  
 ( یاو ) در سال پنجاه سلطنتش روری بمیان سموسی رفته دید اطفا ای که در آنجا بودند  
 مطالب ذیل را بصورت نظم آورده میخوانند ( ما بن اشجایی که تا آنوقت سلطنت کرده  
 و اسباب هلاک و راهمائی حاق شده هیچکدام را مثل تو ندیده اند هر کس که معرفت  
 بهال تو پیدا نمود معرفت بهال هیچ چیز پیدا نموده حلاله را که ما باید بمهر منی  
 امپراطورمان رفتار کنیم ) ( تونگ چی ) در کتاب ( ایسانگ کیس ) میگوید دو سال  
 سال پیر مردی که بر حسب اتفاق در جایی که ( ناو ) عور میکرد متوقف شده مصافحین ذیل  
 را بصورت شعر میخواند و گاهگاهی جوابش را زمین میزد ( همینکه افتاب از طرف مشرق  
 طلوع میکند من شروع میکنم بکار کردن و همین که غروب میکند از برای راحت کردن  
 مصمم میشوم وقتی که تشنه میشوم از آب چاه رفع عطش میکنم زمانیکه گرسنه میشوم از  
 کدو که در مزارع خود کاشته ام بد جوع میکنم حقی ندارد که امپراطور اندر من ها  
 مبردازد ) این اشعار را حتی الامکان تمثیل الهی ترجمه کردیم اینها که محمود آمده و  
 مطالب حکمتی آن در باب مفهوم حه اندک بسودا امپراطور مداور حلی نموده القلوب رعیت  
 بود چه همیشه سر کشی بالاب و بلاد نمایی میکرد و از این احاط بهار و بهای پیره و  
 اینام آگاهی پیدا می نمود غالباً ورد زبانش این بود ( مبادا کسی از رعایا من سر بیاورد  
 چه اگر کسی حداس بر ما کند بواسطه عقاب من خواهد بود هرگاه رعیت من گرسنه  
 باشد و یا تشنه در یک هفته هائیکه افتد بواسطه تو نامی و قصه در این موردی همی سلطان  
 به بلوک گردنی رفته بود پیر مردی از همین جهت مردم را بفرموده بود ای سلطان من حد  
 بخواهد که در زبرد ر عمر و دولت من زیاد و از این که در این وضع

آرزوهای شما سودم زیرا اگر کسی صاحب دولت ریادی باشد لابد اهمیات ریادی را برای حفظ مالش لازم دارد پس باید همیشه اوقات عمرش خود را صرف رفع مخاطراتی کند که در موقع تمول و ثروت از برای انسان پیدا میشود و هر گاه کسی دارای زندگی طویلی باشد همیشه اوقات باید بنفس لوازم خودش در ردو خورد باشد تا اینکه دوچار حرام و حایات نگردد. پسر مرد در جواب آفت داشتن اولاد زیاد و تسلیم کردن پسر کدام يك حرئی از اقتدار خود را از برای طلب تسلیهٔ زرکی اسب بدست آوردن دولت و دادن آن ههرا پهری لدقی اسب که در برای انسان پیدا میشود هر آینه اگر امورات عالم را از روی عقل و عدل و داد پشی روند دیگر احتمالی در امورات عالم پیدا نمیشود و اگر بر حسب اتفاق بواسطه بعضی مواضع عالم کرد و داد و هشت کردن ممکن باشد شخص حاکم گوشهٔ اختیار میکند و اوقات خود را صرف تکمیل علوم نمیکند در اوقات حبی ندارد که انسان بکوتاه سیر عمده و راضی شود) یکی از مسائلی که در امورات سیاسی چین حبی اسباب حریف است این است که تا از همهٔ مذکورهٔ تنج و تحب مملکت ارثی نبود تمام سلاطین سابق الذکر شخصاً از برای سلطنت انتخاب شده اند و این قانون انتخاب از برای هر کسی بود الا از برای پسر ارشد سلطان یکی از مطای که (یاؤو) در کتاب تاریخ چین مذکور داشته این است — باید از برای سلطنت و حکمرانی بر مردم کسی را پیدا نمود که مطابق پیشرفت و در کار سلطنت نماید اگر همچو کسی پیدا شود زمام سلطنت را بدست او خواهیم داد یکی از اشخاصی که مرد او بوده موسوم به (نانکتسی) اظهار داشت که پسر خود امراطو، که موسوم است به (نانکتسی خو) بواسطهٔ هوش و فراستش سر او را سلطنت است (یاؤو) در جواب آفت ۱۱۰۱ که به پسر دیرا که شخص سلطان باید صدیق و صادق القول باشد و حال آنکه این شخص محروم است و علاوه بر این همیشه میل بمجادله دارد با این حال چنانچه سر او را سلطنت خواهد شد باز سلطان اظهار نموده که باید شخص کافی و وای را از برای ری و رفیع امورات انتخاب کرد یکی از وررا در جواب گفت (هوانکتو) در رتق فتی نامهٔ ان مهابت می دارد سلطان در جواب آفت شما اندامهٔ پسر ذرا که (هوانکتو) پسر دیرا که سب و هفتی که میخواهد کاری را محرمی دارد بخوبی اهل بقصد میشود میشود بملاو، همیشه همچو او نمود میکند که نمح و ساعی کم حرف است ولی باس تعاضل او را میگوید و هیچ حدی نسبت را محرم ندیم که مسئلهٔ محرم نسبت در چین کار مشکلی بوده



[illegible]

در سنه دو هزار و دویست و هشتاد و پنج قبل از میلاد

چن شریک سلطنت میکرد

در سنه دو هزار و دویست و هشتاد و پنج (چن) شریک تاج و تخت گشت قبل از آنکه (یاو) (چن) را بسلطنت و حکمرانی منسوب سازد او را محک امتحان نزد وحوشخانه از امتحان خوب در آمد روزی سلطان (چن) را طلبیده (گفت نزدیک بیاید هر با سه سال است که در اعمال و افعال شما غور رسی میکنم جز حوی و کفایت چیز دیگری در شما ندیدم لهذا باید کفایت شما را منظور دارم و شمارا منصوب بحکمرانی و سلطنت نمایم) (چن) در جواب گفت که من ملحق آنکه در پرہیز کاری و درستی عمر به عالی ترسیده ام نمی توانم از عهده این کار بزرگ بر آیم و قبول و بعهدهی شما را نکنم در کتاب (شوکیک) زحمتهایرا که (چن) کسبده و کار هائی را که در اوقات سلطنتش کرده تماماً را مرسوم داشته اند در ماه دوم سلطنتش نواحی شرقی مملکت خود را گردش نمود — در همین اوان مقبوس ازمنه که عبارت از ساعات و روز و ماه باشد معین ساخت و نصرف زیادی در تقویم نمود چنانکه امروزه بهمان شکلی مانده از روی قواعد همین تقویم است که تعادل شب و روز بهار باید در ماه دوم سال باشد و تعادل شب و روز یائیز در ماه هشتم سال باشد و اختلاف تابستان در ماه پنجم سال باید باشد و اختلاف شب و روز زمستان در ماه یازدهم یکی از کار های دیگری که شخص شحص (چن) کرده این بود که آهنگ مقامات موسیقی را منظم نمود و مقیاسات و آواز آن و ترازوها بیک درامکنه مختلفه اختلاف پیدا می نمودند تماماً را متحد الشکل و الجس ساخت از کار های امپراطور معلوم میشود که وجود اینکه قبل از بابل شدن بسلطنت یک زارعی بش نبوده معهدا از وضع سیاسی و حکومتی اطلاع خوبی داشته حال آنکه بچاه سال بش نیست که اینگونه ترتیبات را ماهها قبول کرده ام بعد از آنکه از برای پنج قانون مذکور تشریفات مخصوصی قرار داد و از برای آلات و ادوات سر مشی معین ساخت امپراطور مهس از مهر خود مراحمت کرد و بعد بنواحی جنوب و شرق و غربی ممالک خود حرکت نمود و همان بعیرانی که در نواحی شرقی داده در این نواحی بیر داد پس زاینکه ادوات مملکتی را منظم ساخت مقر سلطنت مراحم نمود از این تاریخ بعد قرار داد که در هر پنجالی یک دهه بمرئس مملکت خود عزیم شود و سلاطین دست نشانده هر چهار سالی یک دهه بدین او می آمدند و هدایا و پیشکشهای خود را تقدیم



پیشگاه سلطنت می نمودند و علاوه حساب کارهای خود را میدادند پس از آن بر حسب امر دولت کفایت و رفتار آنها را نامتحان درآورده آنها را که قابل رأفت ملوکانه بوده نوازش میکردند و از همه قبل عطیه مانند عرابه و لباس و غیره بآنها مرحمت میدادند خلاصه رجال مملکت که به علو و ارتفاع شئون و چشمت میبردند سبب اعتشاش مملکت شدند و پسر یا ثو مان رجال کمال همراهی را داشت بدین لحاظ چون تمام آنها را فی البدنیه نمود و مملکت را از شر آنها مستخلص ساخت همین امپراطور از برای سبب مردمان محرم و عاصی قوانین چندی وضع نمود و کسانی که زیر بار سیاست نمیرفتند فی البدنیه میزدند و کسانی که خطاهای جرئی میکردند در محکمه باسلاق تنبیه میزدند و در مداس شاگردان را با چوب حیه را تنبیه میکردند و با بون دیگری که وضع نمود این بود که بوساطه پول دادن عمو بعضی حرام عاشقان بشود و علاوه خطاهایی که سهواً از کسی سر میبرد محشمه میشد ولی در عوض کسانی که مصر در ارتکاب افعال رشت بودند و علاوه بر ور و تعدی کار خود را پیش میبردند سخت مورد سیاست میشدند مطابق همین ترتیبی که مذکور شد امپراطور در اجرای قوانین خود کمال مواظب را داشت مع دالک بهاصبان سفارس کرده بود که در موقع اجرای سیاست حتی الامکان رعایت محرمین را میکنند و بنظر شفقت و دلسوزی بدیشان نگاه کنند مملکت خود را بدوازده قسم تقسیم نمود که هر قسمت از آنرا حیو (ایالت یا جزیره) میگویند و از برای شناختن آن دوازده ناحیه دوازده علامت در روی دوازده کوه نصب نمود و محاری ریادی از روی جریان آنها حفر کرد امپراطور درس صد و هجده سالکی دنیا را وداع گفت چون دوره سلطنت او تماماً صرف اصلاح امورات ملتی و دوائی بود ملبس به سال تمام عراداری او را میکردند این عادت تا امروز امتداد پیدا کرده است چنانکه اطفال نه ساله از برای والدین خود سه سال عراداری میکنند در اوقات عراداری امپراطور در این مصیبت شرکت میکنند روز اول ماه اول بهی دو هزار و دویست و پنجاه و پنج سال میل از میلاد در اطاقی که معروف باطاق احداث بود چون وارث تاج و تخت گشت آتی در این اطاق بود که تمام آن مرصع بخواهرات شده بود بوساطه لوله مسخرکی جواهرات ابراملاحظه میکردند چون بموجب ملاحظه این اسباب آنچه را که راجع بود بهت سبانه تماماً را پیدا کرده منتظماً مسطور داشت طولی نگذشت که فریادی برآید از برای قادر متعال نکرد و شر بانی را که از برای شش روح محروم خیال و مشغول و سایر محروم میکردند نمود همین امپراطور در زمان سلطنتش



قانون سیاست آن باندازه خوب است که امروز هم بدان و تیره عمل میکنند قبل از اینکه جن  
بتمام سلطنت رسد یعنی در اوقاتی که وزیر اول یا تو محسوب میشد از برای رفع خسارتی که  
از طغیان آب بظهور رسیده بود و نیز از برای درست کردن مجاری آنها شخص جوانی را انتخاب  
کرده بود موسوم به یو این جوان شخصاً دارای مرتبه و شائی نبود لکن میگفتند که مانند خود  
جن از نسل هوانگ است همین جوان بود که با کمال مهارت جلوگیری از آنها نمود و مجاری  
که از برای آنها ساخته است هنوز مورد تحسین است در سنه دو هزار و دویست و هفتاد و هشت  
قبل از میلاد که تقریباً زمانی است که از طوفان نوح هم سبقت دارد کارهای یو با تمام رسد  
بموجب همین کارهای بزرگ که دایمل فاطمی از برای تسلط انسان بر طبیعت بود مملکت چین  
از خطر عظیمی استخلاص یافت یعنی از طغیان سالیانه که از دو رود بزرگ انمملکت هویدا  
میکشت اگر چه طغیانهای دیگر هنوز اتفاق میافتد لکن کاری بمملکت ندارد در رساله شو کینگ مطالب  
ذیل مسطر است که تمام از مشکلات یو محسوب میشود

و وقتی که سلطان و وزیر جلو گیری از مشکلات مملکت مینمایند امورات مملکتی منظم خواهد  
شد و فاصله کمی رعایا صراط پر هیز کاری را پیدا خواهند کرد امراطور در جواب گفت که  
اینها راست است این قبیل مطالب عالی را نباید محی و مسطور داشت هر آینه اگر بتوانیم اجرای  
ان مطالب را بکنیم مردمان عاقل را کناریم در صحراها و زمینهای بایر تلس شوند و اسباب  
اتحاد ممال مختلفه گردیم و ملل عالم را مورد توجه خود سازیم و دانش و پیش خود را در جنب  
دانش و پیش دیگری مستهل سازیم و کسانی که وسيله و سهم و حال تشکی ندارند مورد بی اعتنائی  
نسازیم و قرا و بد بخانرا از دست بدهیم انوقت دیگر نقصی در نظم و نظام مملکت نخواهد بود زیرا  
که تمام این صفات چیزهایی است که امراطور بزرگ ما یا تو پس ندیده و مجری داشته است) یو در جواب  
گفت یقیناً کسی که مطیع این قوانین باشد کمال سعادت و خوشبختی را پیدا خواهد نمود و آن کسی که  
منکر آن شود بد بخش رور کار خواهد شد و حقیقت او مانند حقیقت سایه و انعکاس صدا  
خواهد بود) کلمات مذکوره خیلی مایه تحسین است مخصوصاً وقتی که از دهان وزیری بیرون آید  
انچه را که وزیر دیگر موسوم به (بی) میگوید نیز کمتر قابل تحسین نیست (انسان باید همیشه مواظب  
حال خود باشد از خود عملت نورزد نکند باید که قوانین و عادات مملکتی را تغییر دهند و خود را بر  
کرم هو و لعل ناسازد و عشرتهای غیر مشروع را ندر نهد و وقتی که مردمان عاقل امر و فرمایش  
مینمایند از انچه که گفته اند سر نه پیچید و همیشه سعی کنند در تبعید اشخاص فاسد که دور شما را

گرفته اند و اگر در مقام گفتگو شک و ریبی در حلی یکی از مسائل پیدا میکنند در قطع آن محله نمائند بلکه صبر نمائند تا آنکه اطمینان و آگاهی از برای حل آن پیدا کنند زیرا میسر عاقلان با طبع بخیرزی حکم نمود مخالف از آن نمائند و همیشه بارعام را منظور نظر خود داشته باشند و آنرا با میل شخصی خود مطابقت میکنند آخرین عبارت نصایح وزیر ( یی ) به ژو که تازه بسلطنت منصوب شده بود حاوی قلوبی است که هنوز در مملکت چین مانند ملک اروپا نبود پیدا نکرده است و آن عبارت است از سلطنت کردن مطابق میل و آرزو و رأی ماب اگر چه در متن تاریخ چین نوشته است که باید آرا رعیت را منظور داشت بلکه نوشته است باید صد خانه واده را با خود هم رای و هم جمال ساخت همراهی ساختن صد خانواده با خود - یعنی همراهی با حق تمام ملت زیرا که بر حسب عقیده یکی از مبلغین ملب چین ابتدا دارای صد خانواده بوده که از طرف شمال غربی روزه و ظهور پیدا کردند - ولی یکی از چیزهایی که باید خوب مانت شد این است که در از منته قدیقه حتی امروز هر خانواده در چین بی بهره از اقتدار سیاسی نبوده و در زمان حساب نمودن آرا مقباس را فامیل ( خانواده ) قرار میدهند چه هر خانواده بی حد ذاته مستقل و مستعد به رای بوده همانطوریکه سلطان استقلال در مملکت دارد رئیس خانواده استقلال در خانواده خود دارد یعنی رئیس خانواده صاحب کل کارهای متعلقین خود میباشد و از هر جهت مسئولیت با او است این قانون که زیاده از چهل هزار سال مجری است یکی مخالف با قانون شخصیتی است که در الفحص اروپائی پیدا شده اگر چه قانون اخیر دارای حریت زیادی است اگر حالی از فساد و هتاق بیست خلاصه اینکه ما اندازه عقل و بیش و حالت انقطاع و بی غرضی و عدم طرفداری و عشق و نوع پرستی از امپراطورهای قدیم چین می بینیم که در شرح آنها بی احتیبار مضموم سخنت های امپراطورهای مذکور بهیچوجه با سخنت های مسطور در کتاب ( هردت ) و ( نوشدید ) و ( تیب امپو ) مناسب ندارد چرا که اگر زیبت و شکوهی در کتب اخیر پیدا شده د بستر بواسطه فصاحت و بلاغی است که شخص مورخین از رای ترفیع نام و اعلای مقامات کسانی که موصوف و مورد ذکرها هستند بکار برده اند اگر نکته گران توانست بر ما ایرادی نکنند این است که ( کنفسیوس ) در سده پانصد و پنجاه قبل از میلاد مطالب آن کتاب را اصلاح کرده است ولی از سده عبارات آن رساله همچو مفهوم میشود که این کتاب در عصر و زمان امپراطورهای نوشته شده است که در دو سده و مذاکره مورخ بوده اند ( و کنفسیوس ) غیر اصلاح آن کتاب تفسیری دیگری نکرده است

چیزی که گواهی برین مطلب میدهد سابق کلمات مضمونه در آن کتاب است که میفهماند که این کتاب دراز منته جلی قدیم نوشته شده است مثلاً عباراتی که در بالا مسطور میشود از همان دین است (یو نامر صور میگوید ای امپراطور اگر حوث تأمل بر ما میداد و اساس سلطنت و قانون سیاسی قوی و برهبر گاری است سلطنت عمارت از اینکه از وای نگاهداری و حفظ ملل دفع حثبات است و نکیم بی آب و آتش و فلز و چوب و حیوانات را از برای ایسان هر هم ساریم یکی از چیزهای دیگری که بر ما عرضه است این است که ملت خود را بر هر گاهی و نهی و نهی کهیم و عدل استعمال اثبات مدکه در ما و یامورم و علاوه باید او را از ارتکاب چیز هائیکه در دین و دیندگانی او مبرساند ممنوع داریم خلاصه این سه چیز که اولاً حلقه باید همیشه در دست داشته باشد و دومین آنها باید همیشه در زبان ملت باشد زیرا که نسا تربیت و تعلیم اشخاص را باید که در هر دو مجید و تحسین خواهد شد و فتنه که سلطنت میباید بسبب خود و انداز خود او برگردد و دهانیکه تحسین عمارت مدکوه ساخته اند میباید به حال ملت میگردد پس اگر این سه مورد نگاهداری و رعایت میکنند باید این دستورالعملها نگاه کرد

سریک (بو) د سلطنت (چن) در سال سی و دوم مطلب (چن) \*

(بعی دو هزار و دویست و بیست و چهار سال قبل از میلاد)

(چن) پس رانکه دید و در پس (بو) تو این حدیثی از برای سلطنت وضع کرده با اظهار داشت که وایمندی او را قبول کنند (بو) در حوض کعبه که بت و فانیات من با اندازه بیست که بتو ام از عهد سلطنت بر آیم دلی (کاؤ ماو) که یکی از عقلای کهن سال است در کتاب و طالب بر هر گاهی ترای در علاوه تمام مردم او همیشه باشند و ایسان بسبب باو جلی است با اینگونه تربیت امر او باید حی تأمل نماید و او اهمیت این کار بر روی که من مرحمت ماسود — — — — — ملل دانه که در میناسد — — — — — و خواه عقیده و صداقت من باعث مسرد که (کاؤ ماو) را بخوبی ترجیح دهم همیشه گفته ام و خواهم گفت که این سخن از برای واعیای من که ترجیح دارد بر طور پس از آنکه نمجید قوای (کاؤ ماو) را کرد که (بو) و ما یکده حشر وادی از طعمبار رود ها و آنها داشتیم بهما بکمال عبرت و صواب که هر یک بدید و خدمتهای نمایان نمود و کتاب و طالب سما در من مورد معلوم است اگر چه در حد واده با همیشه با کمال محاببت نسبت به سار و در حد واده با و این حوض حوض که در دنیا آنها سبب نمیدود که در زیر

کارهای نزرک نمروید شما شخصی هستید بدو کر کسی در مملکت در حونی و آزمایش مانند شما نیست و کسی مانند شما کارهای عالیان کرده است يك سمت خوب دیگری که در شما هست این است که خدمت های خود را جلوه بدهید — با این حال چگونه می توانم اغماض از کمالات و قوای شما نکنم — در صورتیکه حسن خدمتی که به دوات و ملت کرده اید همیشه در مد نظر من هست اوصاف فلسفی دلالت میکنند که شما باید سلطان و رئیس مملکت شوید و مسطورات تهویم دلال بر همین مطلب میکنند چنانکه میگوید در قلب انسان خیلی حطور میکند از چیزهایی که ناشی از قوای و پرهیزکاری است لیکن عقل و قوای انسان را از آلودگی آنها باز میدارد پس باید ما هم قلب خود را منزه سازیم و راه راست را پیشه کنیم و قبل از امتحان هر مطلبی نباید دل بستگی با پیدا کنیم و بدون تأمل و تفکر نباید در هیچ کاری اقدام کنیم — سلطان باید محب القلوب و رعیت باشد و ملت باید از او بترسد چه اگر سلطان نباشد از کی استمداد خواهند جست و اگر ملت نباشد کی معین دولت خواهد بود این مطالب را باید که ش و دل بسنویم چه شخص سلطان از برای سلطنت و حکمرانی احتیاطها و ملاحظات زیادی باید داشته باشد و اهمیت قوای را نباید از دست بدهد چرا که اگر ملت را برنخاند و با آنها د سلوکی نکند از سعادت و خیر آخرت محروم خواهد بود حری که از دهان انسان بیرون می آید گاهی مصدر خیر خواهد بود و گاهی مصدر شر با این همه شروطیکه از برای ساطب قرار داده شده است شما میگویم که باید حکماً مصایقه و در پیچ از و اعمهیی من نمائید روز اول ماه اول سال در اطای که معروف باطاق احداد بود (بو) را تخت ساطب بپسایند و هال تشر هابرا که از برای امپراطور (چن) فراهم کرده بودند از برای او نیز فراهم سازند. هر وقتی که من قبل سالنامه هارا میخوانم می بینم که چقدر عادات و اخلاق ملت از آن تاریخ بحال معبر کرده است چه در آن عهد عتیق ساطب را لایق کسی میدانستند که تواند از عهد نگار ساطب برآید چرا که سلطنت را يك مر اهی و سیاسی میدانستند که لاا مه آن اطلاع از هر چیزی بود پس تمام عمرش را ساان باید فدوی اهل تملک خود باشد تصوراتی که مردمان در خصوص امر سلطنت میکردند باعث میشد حکه دوا صابان ساطب داده در آن امر نمی نمودند و کار سلطنتی را که بایه سعادت و خوش محتی ملت بود از همه پیر معره میدانستند امر ساطب از سایر امورات دنیا طاوتر و بهتر است در صورتیکه ما ساطب را مخصوصه و حیالاتی که معانی و مشابه حیالات امپراطورهای قدیم

چین باتدبیری بدارد ولی اکنون این خیالات مقدسه بطول زمان از روی زمین محو و منسوخ شده است حتی در چین که مصدر اینگونه خیالات پسندیده بوده است اگرچه هنوز آثار خیالات مذکوره باز در چین باقی است در ازمنه قدیمه هر کس که امپراطور میشد بخود لقب اب الرعایا و ام الرعایا میداد ولی معاصرین ما مخصوصاً در اروپا اینگونه لقب ها را نمی پسندید مگر بگویند این لقب ها شایسته سلطنت های مستقله ایست که قابل ترقی و تمدن نیستند در مبحثی که شرح علوم سیاسیه وزارت یو را میدهیم حواصیل دید که عدد پنج همیشه در نزد چینها محترم بوده و همیشه آن کلمه را در قوانین و روابط انجمنی استعمال نموده اند چنانکه ذیلا بعضی عبارات آن را مسطور میداریم از آنجائیکه پنج تکلیف عمده ما بر حسب امر پروردگار است آنها را ماخذ و میزان رفتار خود قرار میدهیم و پنج مرتبه را حبلی محترم و مهم میشماریم قوانینی را که در خصوص احترام و آداب بابنائی نوع خود قرار داده اند فراموش نخواهیم کرد و از حد اعتدال و میان روی خارج نخواهیم شد خداوند خواسته است که مردمان محترم و ممتاز به پنج لباس تمیز داده شوند و نیز خداوند خواسته است که کپهر بحرین به پنج طریق داده شود خلاصه آنکه سلطنت و حکمرانی کاریست بسیار مشکل که حبلی باید مایه تمیز و تأمل باشد دیدن و شنیدن رعیت منوط است بدیدن و شنیدن پروردگار رحمت و غضب انسان آتی است از رحمت و غضب پروردگار یعنی مابین پروردگار و بی نوع انسان روابط مخصوصه ایست که باید منظور نظر سلاطین باشد کلمات مذکوره معادلند با عبارت ذیل که در انجیل مسطور گشته قول انسان قول خداست این کلمات را محض آگاهی و تنبیه اهل عالم خداوند تعالی ابلاغ فرموده است زیرا که میخواهد بهمانند که فاسم الارزاق او است و عرت و ذلت اهل عالم در دست اوست اگرچه در چین بموجب قانون شراعی از برای حدود و قوانین سلطنتی نیست لکن در قانون نامه های عیدیه که تمام از تألیفات عقلا و دانشمندان است عبارات تهدید آمیز زیادی بجهت شخص سلطان نوشته شده است که اثر آنها کمتر از شرایط معهوده سلطنت های مشروطه اروپائی نیست زمانی نیست که ما با مردمان اروپائی در خصوص چین زد و خورد نداشته باشیم زیرا که بر حسب عقیده آنها سلطنت چین مستقله است و سلوکش با رعیت با کمال ظلم و تعدی است ولی همیشه آنها مینویسند که منافع ملی که مایه و پایه هر سلطنت خونی است در مملکت چین بیشتر از سایر ممالک آزاد اروپا رعایت شده است مطابق سائنانه های قدیم چین که حاوی قوانین سیاسیه است در خصوص غرور و آثار بدی که شئون سلطنتی در شخص سلطان

بی خرد حاصل میکنند سر مشق زیادی در دست داریم ( یو ) پس از آبی که تحت سلطنت مقرر کشف عبارات ذیل را در حق سر یالو که از سلطنت بی بهره شده بود کمت ( مانند نان جو ) سرکش و مستبد برای و مسرف و بیرحم و پریشان حال نباشد ( نان جو ) شخصی است که از برای راحت و آسایش خود میخواهد در محلی که آب نیست بکشی انسته حرک کند و در خانه اس همیشه مشغول فسق و فجور است بواسطه این حالا تمکک داشت از ولیمهدی پدرس محرم کتب ) اما چن پس بی سالکی که رسید منصف بکارهای دولتی کتب بی سال تمام مشغول خدمتگذاری دولت نبود و پس سال هم سلطنت کرده بود دنیا را وداع گفت

﴿ سلطنت ( یو ) دومزار و دویت و پنج سال قبل از میلاد — ﴾

﴿ عزاداری سه ساله و پیش رفتن امور ات بدون سلطان تا مدت سه سال ﴾

پس از اینکه چن دنیا را بدرود کرد وزیر اعظمش ( یو ) که بیشتر از پانزده سال بابت سلطنت بود بر حسب قانون انتخابی بجای چن بر تخت سلطنت نشست سر سلسله اول دودمان سلطنتی چین همین امپراطور است قانون انتخابیه که از برای قبول امپراطور معمول بوده و احضار داو طابان سلطنت در محضر حکوم مانند سایر ادارات از این تاریخ بعد منسوخ شد و جهت این مطلب بواسطه صررهائی بود که از اجرای آن قوانین بطور میرسد و یا بواسطه بی اعتنائی و عملی است که در احقاق حقوق ملتی داشته اند خلاصه این قانون انتخابیه که عبارت است از امدامات رجال در خصوص انتخاب امپراطور از زمان سلطنت یو تدبیر کرده باین معنی که وسعت دامنه انتخاب دیگر بر رعایای ما کفایت نمیرسد بلکه های شامل حال پسران امپراطور میشد و قانون ولیمهدی سلطنت چین با قانون ولیمهدی دودمانهای اروپائی اختلافی نمیداشت مگر آنکه در چن دیگر امتیازی مابین ولد ارشد و سایر اولاد نبود بعیناً این قانون اخیر که در چن معمول شد بیشتر سبب احتمال سلطنتهای حرب بود اگرچه نیز باعث نفاق و اغتشاش هم میشد معین است مردمانیکه طالب صلاح و آسایشند ولیمهدی بلا معارض را ترجیح میدهند قطع نظر از اینکه اینگونه ولیمهدی که اتفاق به پسر ارشد داشته باشد مایه خیلی احتمالات فاسده میشود و بشیر دوجار حوادث و فوایبی است که ماحدس را تدبیر و اتفاق میدهند بلکه اراده و آزادی انسان را قوه این نیست که حلول گریز از انقلابات غیر مترقبه که حاصل از اینکار میشود بیاورد خلاصه از این تاریخ بعد سه سلطنت چین را بدست



سلاطین می بینیم که پس در پس بمقام سلطنت میرسند و وجود و هستی آنها حلی تصرفات در چگونگی احوال ملل مینماید یعنی دیگر تشخص و شاخصیت در شخص سلاطین نخواهیم دید و دیگر مصدر تمدن و تربیت نخواهند شد و از سال سلطنت آنها آزادی و اراده انسان کاری پیش نخواهد برد بلکه شخصی پیدا خواهند شد مالك الرقاب و مستبد برای که بمل و اراده خود تصرفات کوناگون در اوصاع مملکتی خواهند کرد

اوصاع و چگونگی مملکت چین از سنه ۲۳۵۷ تا سنه ۲۲۰۵ قبل از میلاد \*

قبل از اینکه تاریخنامه مختصر چین را با تمام برسام تذکر بعضی مطالبی که راجع باوصاع سیاسی چین است مخصوصاً آنچه که تعلق بدودمان اول دارد حالی از فایده بیست زیرا که مقدمه تاریخ بدین واسطه ترتیب معینی پیدا خواهد نمود ملت چین و ادارات چینی در بدو امر صاحب امتیازاتی بودند که از ملل سایر ممالک و ادارات سایر ملل فرو و اختلافی نکال داشتند چیزهای عجیبه که در مواقع قبل از تاریخی آن پیدا میسود چیزهای عجیبه سایر ملل حلی منابرت دارد از ابتدا از مه تاریخچه آنچه واقع شده و ظهور پیوسته است تمام از محسوسات و چیزهایی است که عقل زیر بار آن مرود چنی مطالب و حوادث غیر طبیعی در رشته آن تاریخ پیدا خواهد شد معین است که خدای چینی ها ما خدای سایر ملل فرقی ندارد و الهاماتی را که آن خدا میکند اختصاص بهممل ملت ندارد ولی فقط چیزیکه حسب کیهانات و گذارشات آنها تمام از تائیدات الهی اسب و آسمان و سلطان عالم دووجه تسمیه است در چین از برای اسم پروردگار میگویند که ذات معدش از برای بروز و ظهور صفات خود محتاج به مترحم و واسطه نیست و بر حسب عقیده انبیا قلب انسان قبل از اینکه بواسطه هواهای نهانی گذر و تیره شود مظهر کلمات حق اسب ندور انیرا که امراطور قدیم چین بجهت قادر متعال میکرد از برای این نبود که شماره جرایم و جنایات داده و توقع بذل و مرحمت خداوند را داشته باشد بلکه بواسطه این بود که ذات معدش را سزاوار این مبداست که همیشه اوقات اظهار بندگی و عبودیت بکند و پاس حقوق و احتراماتش را داشته باشد رئیس مملکت که همیشه مراقب نظم کارهای مملکتی و اصلاح حال رعیت خود بوده و خود فریضه مبداست که سالی يك دفعه بدرگاه احدیت قدم حیرات و نذورات کند بدین مع مردمان چین از موهومات و عقاید باطله مذهبی که در بدو امر دامن گیر هر ملی بوده مره و مری هستند اگر چه ستایش پروردگار ( دران اول ستایش خدا را میکردند با بعضی هوس محرده که در کرمها پیدا میشد)

در بارش امپراطور، هدی مدینه چین ملاحظه میسود بعد از تصرفاتی است که کنفوسیوس در این باب کرده و صورت مذهب قوامی پیدا نموده معین است که این صورت مذهبی در اول و هله باین سادگی نبوده یعنی هیچ اهمیت کوئی که این تفهیرات و تصرفات مذهبی در سه هزار سال قبل از میلاد واقع شده و قبل از سه هزار سال مذهب بدین ترتیب نبوده و مذهب اولی آنها مذهب مردمان اولیه دنیا بوده یعنی قوای محسوسه طبیعت را که عبارت از ستارگان باشند میپرستیدند زیرا که در آن اوان هنوز مشاعر انسانی قوه ای را نداشت که مرتبه بالاتر از آن را که عبارت از حقیقت غیر محسوسه باشد بسازد یعنی حقیقی را که تصرف در تمام حریفات و کلیات عالم می کند و نظم و ترتیب آن را می دهد قبل از سه امپراطور اول چین از برای ستایش ستارگان کیش هائی بودند که تشکیل مدرسه روی کرده بودند موسوم بحکمه یادار الوزاره اموات سماوی اهمیت و اعتبار این کشتی بوسطه مطالب هیئت بود که تحصیل کرده بودند تعدد و شخص ال کیننها بدرجه رسیده بود که تشکیل يك هیئت کیشی داده بودند ولی سه امپراطور اول چین جلوگیری از حیل آنها مینمودند یعنی اساس توحید و ستایش پروردگار را برپا میدادند و موهومات یثوثولی را از میان برداشتند و از حرکات آنها همچو فهمیده میشد که محتاج باین هیئت نبود یعنی آن امپراطور ها حیل مایه بشرفت و ترقی مذهب جدید کتب زیرا که پس از آنهم گفتگوهای طرفین می گفتگوهای دواقی و ملیقندار دولت بدرجه کامل رسید تحقیق این مطالب افزوی ادله و راهین منطقی است که از عبارت تاریخ چین فهمیده میشود یعنی شرح طریقه اولیه و هیئت کیشیان اولیه در صفحه تاریخ باذره مختصر است که مانده هیئت بهمال ادله و راهین کشتیم از کداریات غیر متشکو که مکده استیم تابع دستور بدست آمده در دو هزار سال قبل از میلاد باینکه ما این کسب و ادوات آموگویی مذهبی بود و تمامه فراس بالانسان بهماده میشد که ملک چین ترون و عهد عسیده مقدار زندگی در دست داشت و در این ایست که باس مقامات عالیه مذهبی براد اوله با ناچار است که امور طریقه اولیه خود را اعتنا سواد و از برای رسیدن بدرجه ای اعتقادی برای و تمام لازم داشته است تا آنکه او را و چگونگی مذهبی و حیل امداد داشت باشد در تمام و چگونگی مذهبی و باس ملک چین ترقیاتی کرده و علاوه اتفاق و استال و نهییش جز از راه شمس گنیهی در معاملات دیگر بروز و ظهوری پیدا نموده در صورتیکه تمام ملت تحت حالات طبعی چین با یسیم تمام

ما در حق جینی ها ثابت میشود، و لا تر آنکه یکی از مورخین که در دو هزار و سیصد سال قبل از میلاد شرح اوضاع سیاسی و مذهبی چین را میدهد، ما هم عقیده اسب مسبو کو را از برای اثبات حقیقات خود یکی از عبارات تاریخی جینی را که ماذیلا مسطور مبداریم در کتاب خود شرح داده ( یاو وچن پس از اینکه امتحانات زیاد از کذاشات سابقه چین که رمنه خیلی قدیمه تعلق میکرد کرده انتخاب صد صاحب منصب نمودند ) از این عبارت معلوم میشود امپراطور هائیکه در دو هزار و سیصد سال قبل از میلاد زندگی میکرد نسبت بوقایع تاریخی ازمنه قدیمه ماصبه بمصر و زمان ما خیلی نزدیکند چنانکه ملاحظه کردیم در زمانی که هنوز اسمی از سار ملل در صفحه تاریخ برده نشده بود مملکت چین دارای حکومت و سلطنت مصلی بود علاوه احزاب دارالشورا امورات سماویه که مامور رصد کردن حرکات ستارگان و منظم کردن تقویم و تعلیم حوادث روزگار بوده و این علاوه چهار حاکم مستقل چهار جهت ممکت چن دوازده حاکم دیگر از برای دوازده ایالت چین انتخاب کرد و اسم آن دوازده حاکم را شان ماب کسدارد سه نفر آنها در تحت ریاست حاکم مستقل عمده چهارم چین بوده دودمانهای اولیه چین وضع و ترتیب و افتداری آن دوازده حاکم را بهم نردند ولی در زمان سلطاب نو پس از اینکه دوازده ایالت مملکت بوضع دیگر تقسیم شد عدد حکام را منحصر به سه نفر کرد آنچه که راجع بحکومت و ریاست بلاد بود مذکور داشتیم اما در باب آنچه که راجع بامورات سلطنتی اسب ذیلا مسطور مبداریم از برای شخص سلطان نه وزیر بود که کارهای مملکتی را اداره میکردند انتخاب و قبول اس وزرا در زمان سلطنت چن شده بود اولاً از برای ریاست دارالشورای وزرا یور انتخاب نمودند کسبکه اساب ترقی بو شد و او را باین مقامات رساند و عاقب وارث تاج تخت ساحت شخص چن بود ثانیاً وزارت ولاح را به ( هئوسی ) دادند ثالثاً وزارت علوم را به ئس چو دادند رابعاً وزارت عدایه را به ( سئ ) دادند حمساً وزارت فوائد عامه را به ( کنگ کوک ) دادند سادساً وزارت سبال و حاکمها و مردابها و دریایچه ها را به ( یو ) دادند ساباً وزارت تشریفات و مذهب را به ( چیت سونگ ) دادند ثامناً وزارت ووزیک را به ( منیانسیر ) دادند تاسعاً وزارت نظم را به ( نیان ) دادند و ده ها حواصیم دید که اس اوضاع قدیمه که تقریباً در زمان طوفان بوح بوده است هنوز تا یک اندازه در سلطنت چین ملاحظه میشود پس از این همه قال و قبله ما بسیر از یک نوجه نخواهیم کرد که خیلی صحیح و واضح خواهد بود و آن این است که

در زمان سلطنت چن پی دو هزار و سیصد سال قبل از میلاد وزارت نظامیه که بیشتر از برای راپورت دادن بحیثیت ها و گفتگو های مردم بوده است بنا میهماند که تربیت و تمدن زمان حبلی پیش رفته بود و زمان چینی حبلی ترقی کرده بود خلاصه دو تاریخنامه چینی نمیتوانیم معلوم بنائیم که این کار هائی را که به بو نسبت میدهند کدامش در زمان وزارتش بوده است و کدامش در زمان سلطنتش بوده سال اول کار های پورا مطابق میکنیم با سال هفتاد و دوم سلطنت یائو مطالبی را که ذیلا مسطور مبداریم باوقات جوانی او تعلق میگیرد یعنی زمانیکه چن او را مامور ساخت که رفع طوفان و طغیان آب را بنماید کار های نمایانی از او ظاهر شد خیلی بررکتر از کارهای ( هرکول ) شجاع ( هرکول اسم شجاعی است که در افسانه های اروپائی غالباً برده میشود ) میکنید بواسطه دوازده کار بررگی که آن سجاع کرده است خود را شهره افق ساخت ( از برای اینکه گفتگوهای ما را اضراق تصور نکنند خلاصه مطلبی را که در کتاب ( شوکینگ ) نوشته شده ذیلا مسطور مبداریم \*

( کارهای بو در سده دوهزار و دویست و هشتاد و شش قبل از میلاد )

( یو ) پس از اینکه رفع طوفان نوح را کرد از برای تقسیم اراضی راه جبال را پیدا نمود جنگلها را تراش داد و تعیین جبال مرتفع و آبهای جاری را بنمود

( ۱ ) ( ایالت کی )

بو از برای اینکه تقسیم اراضی را بنماید از کوه ( هو کوه ) ایالت حالیه چالسی که در طرف مغرب واقع است شروع نمود و از آنجا از برای اصلاح و تسطیح اراضی طرف جبال ( ایوانگ ) و ( کی ) حرکت نمود پس از اینکه وضع طایوان ( جبال نرک مرکزی ) را منظم ساخت بخنوب کوه ( نیو ) حرکت کرد و از آنجا غارم به ( نان ) ( ایالت حالیه اهان ) و ( هوامی ) گشته و رشته کار خود را ( هوک جانگ ) مصب ده رود چالسی که وارد در ( هوک هو ) میشوند امتداد داد خاک این انال معبد و سست است و مالیات آنها از سایر ایالت ها بیشتر است و کاهی قدری که از عمل زراعی آنها از درجه پنجم است که نسبت به سایر ایالات چین حد وسط میشود پس از اینکه بو اراضی را منظم ساخت رودخانه های ( جانگ ) و ( وه آبی ) را جاری و ساری نمود و مملکت نانگ ( ایالت حالیه پیملی و پکنیک ) را حاصلخیز ساخت خلاصه ما ابلات و جنبان حزاب که تمام جنس بود از فیل پوست حیوانات و پارچه های مختلفه از راه ( هو آنگ هو ) میرسید

(۲)

(ایالت ی)

رود خانه تسی (در ایالت حالیه چانگکنگ و رودخانه هوانگ هو) واقعند در ایالت ی پس از اصلاح اراضی به رودخانه که واقع در این نواحی بوده سی و ساری شدید بخوبی که مجموع آنها که موسوم به لوئی هیا است بهم مرتبط شدند و دو رود یونگ (شعبه هوانگ هو) و تسو (شعبه تسی) بهم مربوط شدند وضع این ایالت نخی خوب شده بود که کاشتن درخت نوت و تربیب کرم ابریشم و پاد آمدن از نقاط مرتفعه بغلط حلی پست سهل بود خلاصه حاک ایالت ی سپاه و چرب است و ماهی بخاک رس دارد نباتات و اشجار در آنجا بحدار زیاد پیدا میسود مالبات آنجا از درجه هم است یعنی نسبت با اهمیت مالیات سایر ایالات در مرتبه هم واقع شده و محصولات آنجا از درجه ششم سب پس در سرده سال کست و زرع اراضی آنجا مانند اراضی سایر ایالات شد و محصولات این مملکت بیشتر رنگ و روعن و ابریشم خام است و مال التجاره را که از آنجا ماصندوق نقل میکنند عبارت از اربچه های مختلف الوان است که در روی رود (هوانگ هو) از تسی به هوانگ نقل میسود

(۳)

(ایالت تسنگ)

دریا و کوه تائی واقع در سائکنگ حالیه در ایالت آنسنگ واقع بود و حسیان کوه (یو) تکامل خودشان مامور شدند و محاری رود های وئی و تسی را حفر نمودند حاک اس ایالت سفید چرب است و سیبه بخاک رس و ساحل دریا صوبل و لم پرور است و کست و زرع آنجا از درجه سیم است و مالباتش از درجه چهارم است و محصولات آنجا غالباً نمک طعام و اربچه های نازک و محصولات دریائی و ابریشم خام و کتان و ابر و چوب صبور و سنگهای قیمتی است بطواف و حشی (لانی) که ساکنان مملکت می باشند کاسا که چرائی است و چیزهایی که ماصندوق نقل میسود همان ابریشم خام است و از برای رسیدن به رودخانه تسی باید اول در رودخانه ورن کسی باشند و از آنجا وارد این رودخانه بشوند

(۴)

(ایالت سو)

دریا و کوه تائی و رودخانه هوانگ در ایالت سو واقعند تعمیراتی که در مصب هوانگ و لی لازم بود نمودند و زمین حال نمک و یو را حاصلخیز کردند در همین اوان دریاچه (تی) را در جانت ساجنده چمه شهری را تعمیر نمودند حاک اس ایالت فرمره شعبه بخاک رس است نباتات و اشجار زیادی در آنجا نمو می کنند ذراعت آنجا از درجه دوم و مالباتش از درجه پنجم است

محصولات آنها عبارت است از چند نوع رنک و برهای مرع کوهی و چوب تنک که در نواحی جنوبی کوه لی نمو می‌کنند و نیز از سنگهای با قیمتی است موسوم به چینک که از ساحل رود (سی) بدست می‌آید و نیز از مروارید هائی است که وحشهای (هوائی) صید می‌کنند. با چند قسم ماهی و مال التجاره هائی که با صندوق نقل میشود عبارت است از ابریشم قرمز و سیاه و سفید و رود خانه هوائی و (سی) رود خانه (هوانگ هو) مربوطند

(۵) (ایالت یانگ)

رود هوائی و دریا در ایالت یانگ واقعند و زیر نرنگ مذکور که موسوم به یو بود دریاچه (یونگ) را که امروزه (بیانگ) می‌نامند ساخت و مرعی که موسوم به یانگ بود پس از ساختن آن دریاچه را خشکای برای خود پیدانمود و سه رود آن ایالت بهم مربوط گشتند چوب حیزران حواء کوچک و حواء نرنگ در این ایالت نمو می‌کنند نباتات و اشجار این ناحیه خیلی زیاد است و زمینش تمام از مردمانی زیاد پوشیده شده زراعت آنها از درجه نهم است و مالباشی از درجه هفتم و محصولات آنها عبارت است از طلا و مس و سنگهای قیمتی و چوب حیزران و دندان فیل و پوست حیوانات و پر مرع و موی حیوانات و چوب و لباسهای عالی که تمام را وحشهای حیزران آن ناحیه درست می‌کردند و مال التجاره هائیکه از آنها با صندوق نقل میشود عبارت از بعضی صدفها و پارچه ها و رنگهای مختلف است و از برای تزیین نارنج در آنها خیلی سی دارند از برای اینکه آنها را بر حسب اقتضای وقت برای امپراطور تقدیم کنند حلاسه رود کپان بدو یا مربوط است و دریا رود هوائی و سنی

(۶) (ایالت کینگ)

کوه کینگ (که در ایالت هوکو هاك حالبه واقع است) و جزه جنوبی کوه هنگ در ایالت کینگ واقعند و رود کپانگ و رود کانگ پس از اتصالشان بیکدیگر وارد دریای شود حلاسه به رود خانه که در این ایالت بود تمام را محدود و معین ساختند و رود توم و تسین را در یک دیگر محراب ساختند دریاچه یی را خشک نمود و زمین دریاچه منك را حاصلخیز کردند خاک این ایالت مالتای است و رراعتش از درجه هفتم و مالباشی از درجه سیم بر مرع و پشم حیوانات و دندان و پوست و طلا و نقره و مس و چوبی که موسوم به چن است محصولات آن قلمرو میباشد علاوه یک چوب دیگری در آنها هست موسوم به کو (پهی سرو) که بر آن بکار می‌رود و بعضی سنگهای سی که موسوم به لی جی است که از برای اسباب کردن بکار می‌برد

و یکمقدار زیادی از ش در انجا نیز پیدا میشود خلاصه لوله‌های غنی در انجا میسازند موسوم به (آمنه نو)، در صدوقهای مخصوص بارچهای ایشیمی قرمز و سپاه و کمر بندهایی که دارای سنگهای قیمتی است میکند از نه رود خانه انجا لاک پستهای خیلی بزرگ بیرون می آورند و حمل و نقل مال انتخابه از رود کبانگ ورود تو وسین میشود و از انجا از راه حسی رود حاه ل میروند و زانجا رود حه (هوانگ هو) جنوبی

❁ یالت یو ❁

(۷)

کوه کینگ و هوانگ هو در ایالت یو واقعند و ما یک یو مامور بتقسیم اراضی و آنها شد آبهای رود حاه می بی ول و چار و کبک در رود هوانگ هو وارد کرد و دریاچه های ینگ و یو را اسباب و معدن از اینک تصرف لازمه بجهت دریچه کتس کرد مشغول اصلاح اراضی مایک چو ( یالت حاله هنل ) شد حالک اس ایالت سست و سیبه بخاک رس است زراعت انجا از درجه چهارم است و مالپاش از درجه دوم و محصولات انجا عبارت است از رنک و روع و کتان و بارچ نازک و در صدوقهای تهری مخا فیه میندازد بر حسب امر سلطان بخت صفت د در فلزات از انجا سنگ می آورند از برای داخل شدن در رود ( هوانگ هو ) نچار باید از طرف رود ل حرکت بمایند

ایالت لباک

(۸)

جنوب کوهی که موسوم به (هوانگ اس) که تمام آن کلهزار میباشد و کوه هیچوئی (اب سپه) واقعند ایالت لباک کوه های من و پو که در همین ناحیه واقعند تماماً بر حسب حاصلخیز کردند و رودهای تو و تسین را جاری ساختند و قی که کوه های (تسانی) و (مک) را مثل سایر حبال نمیدید تشریفاتی و فتحار ارواح محرومه حال بریا نمودند خلاصه حالک این ایالت سبز و سپه است رراعت آن از درجه هفتم است و مالپاش از درجه هشتم سنگهای قیمتی و آهن و نقره و فولاد و سنگهایی که موسوم به (تو) و (کینگ) است و پوستهای مختلف الشکل از قبل پوست حرس و وده و کره وحشی از انجا معلی مایند کوه (سی کینگ) بکوه (هوانگ) مربوط است و چون کمی در رود (تسی یان) نسی باشند از رود میان سر بیرون می آورد و وارد رود (دئی) و (هوانگ هو) میشود

ایالت یونگ

(۹)

کوه ( هیچوئی ) و ( هوانگ هو ) در ایالت یونگ واقعند بر حسب امر ( یو ) دریاچه که دریاچه

که در آنجا موسوم به (شو) است بطرف مغرب کشیده ورود (کینگ) و (وئی) را برود (شوئی) متصل کردند رودخانه هائیکه موسوم به (تسی) و (نهئو) است هر کدام در حد خود جاری شده خلاصه در روی جبال (کینگ) و (کی) تشریفات بجهت ارواح محرده جبال برپا نمودند و پس از آنکه کار امکنه پست را تمام کرده بکوه (چوی) پرداخت و تمانکی را که در روی کوه (سانوئی) واقع است معمور نمود و با هموارهای جبال (سامبالو) را بر طرف ساخت حاکم آن ایالت زرد و سیست است زراعتش از درجه اول است و مالیاتش از درجه ششم سنگهای باقیمت و مروراید از آن ناحیه خیلی بعید میباشد از تسبیج (کوهی است واقع در سرحد طالبه چانگ سی و کوکونور) بکشتی نشسته بکوه آبگ من (کوه معروفی که از وسط او رود هواگت هو میگذرد میرسد و از آنجا بکوه هواگت هوئی عرق و از تمام این اطراف بمصب (وئی) و (سوئی) سر در آورند طوایف عربی که موسوم به (ریک) و (گوئن لئ) و (لچی) است تمام سر بسپد اطاعت در آوردند محصول این ناحیه عبارت از پارچه ها و پوستهای مختلف الشکل است خلاصه اوصاف تمدن و تربیت بیست و سه قرن قبل از میلاد بدین طریق بود یقیناً کسانی هم که چندان عهد شان مسوب به بعضی موهومات نیست خیلی باشکال قبول وجود این تربیات را میکنند و حال آنکه تمام این تربیات را از روی مبحث ادله و راهین دیگر نموده ایم مسبو آمل و موزا مبحث مذکور را گنجی نایاب تصور میکنند ناری مورخین چینی میگویند که بوبه طرف چوئی سه حاکم که روی هر یک از آنها سه و شرح متعلقه بهر یک از ولایات را حکاکان نمود طولی نکند که قیمت و ارزش آن ظروف خیلی گران گشت بدرجه که آسایش مملکت را در تصرف و حفظ آن صرف میدادند و کسیکه مالک آن ظروف میشد همین میکرد که سلطان خواهد شد از این حالات مذکوره که خیلی عمل و ثوق چینی ها میباشد مهمیم که رساله تاریخی چین که شرح کارهای یو را میداد و تعالی بار منزه و دینه میکرد و علاوه خیلی صحیح و مقص است در همین فصل ملاحظه نمودم که شخص سنجیص بوی تمام مملکت را گردس زد و از این کوه نان کوه میرف و آماهی رودخانه ها را در بحالی صیبی خودسان داخل میکرد بدین ترتیب آنها را وارد دریا میساح و صید جاری نمود رود (هواگت) هو) خیلی که شش نمود (برای اینکه لگت من) را سوا ح کرده و رو هواگت هو را از انطرف جاری صاحب و از آنجا از مقدار بطرف جنوب داد نا شمال کوه (هوا) و از آنجا از آنرا مشرق عبور داد پس از عبور نمودن از آنها به دریاهای زیاد در طرف شمال نه رود نه هم رسد که سه عه



ان تسکيل درياچه داد و بعد از داخل در دريا نمود بهمين طريق رود (کپا آک) را که داری يا بعد فرسخ طول بوده اصلاح نمود و حبل از راه هاوسد ها را بساحب که هنوز موجود است کتابهای تاريخی چين از قبيل کتابيکه شرح دودمان چو را مبداء که تقريباً هزار و صد سال قبل از ميلاد است ميبهاند که يو حواص مثلث قائم الزاويه را فهميده بود و بواسطه هاں بود که تسطيح اراضي را محری داشت زمانیکه زمام اقتدار چين بکف کشايت (يو) بود معلوم کردند که يو بمين حبال حبل مرتفع و محاری بزرگ آنها را نمود خلاصه يو هر شرط و هر رود خانه و هر آب جاری و هر درياچه را در حد خود معين ساخت کتاب شوکینگ ييز ميبويد که آلهای مملکت را آن طوریکه لازم بود در حدود خود تقسيم نمود و جلوگیری از صفای آنها کرد بخوبی که مردم ميتوانستند در سواحل دريا و رود خانه ها مسکن گيرند بلکه پس از اين نعمات و اصلاحات کار ماندازه سهل شده بود که از حبال حبل مرتفع بالا مرفتند و از برای ارواح محرده تشريعاتی را مینمودند بعبأ اين مطلب از نظر ما محو نشده است که پس از طوفان و طغیان بزرگ يو مجبور شد که درخت خنگلها را بپندارد و از برای آمد و شد راههای مخصوص درست کند همانطوریکه انسان مجبور است از برای آمد و شد در يك قطعه زمين تازه آب و علفی که هنوز محل ورود مردمان متمم نشده اس کارها را بکند و علاوه ميبهيم که تمدن و تربيت چين از طرف شمال عربی بروز و ظهور کرده است بکی از کارهای ديگری که يو کرد از برای حرج و تعديل مالبات ممش های زيادی باطراف و حواص مملکت فرستاد تا آنکه حاصلخيزی و پرومندی و استعداد املاک را معين سازند خلاصه يو تصرفات زيادی در وضع حريد و فروس حبوبات و اراضي آنها و هارات و چوب و آتش نمود و درخت رومندی املاک را بطور سخت معين ساخت و ميراث عایدی سالها به آنها را مير معين کرد (يو) هر کس را هر احوال و حاش ملک و اتم مبداء و آنها بطريق دبل تسويق نموده مبيمت اگر راه پرهيز گاری و درست گاری را پيشه کنيد رحمت مرا بپذير خواهيد داد خلاصه (يو) با بعد فرسخ اراضي را بحب آذوقه حانواده دایتي گشت و زرع نمود و فرار گدارد که در صد فرسخی گندم را با سافه اس حاضر گشتند و در دويست فرسخی ساقه آنها برند و در سېصد فرسخی حوشه آنها بريده گندم را با سوس حاضر گشتند و در چهار صد فرسخی گندم را با سوس بکنده حاضر گشتند و در پانصد فرسخی گندم را با سوس گندم حاضر نمايند علاوه با بعد فرسخ ديگر بجهت جال معين بساحب دويست فرسخ از اس با بعد فرسخ تعلق بطايفه نان ميگرفت و سېصد

فرسخ دیگر بطایفه هئو یا قصد فرسخ دیگر را نام اراضی صلح مجزی ساخت و سبب  
فرسخ اترابجهت مصارف تحصیل علوم و تهذیب اخلاق مقرر نمود و دو یست فرسخ دیگر بجهت  
تربیت اهل نظام و مشق دادن آنها قرار داد و یا قصد فرسخ دیگر بجهت سیاس و تأمین مقصرین  
مقرر کرد که سبب فرسخ آن تعلق اهل شمال می گرفت و دو یست فرسخ دیگرش تعلق بجهت صحرایی  
یا قصد فرسخ دیگر بجهت نعل کردن مال التجاره قرار داد که سبب فرسخش عربای جنوب  
تعلق می گرفت و دو یست فرسخ دیگرش بر دمان می بلد شده از طرف مشرق تا حدود سواحل  
دریا و از طرف مغرب تا حدود بحر ایش را و از طرف شمال تا جنوب و حدود چهارده یاد ستور العمل  
ها شیکه یو داده و تصرفاتیکه در اخلاق مردم کرده اسباب شهرت او شد تمام این کارهای بزرگ در  
زمان سلطنت یائو و جن و وزارت یو مجری گردید

— دودمان اول از سنه دوهزار و دو یست و پنج —

( هجده سلطان )

یو پس از اینکه امپراطور شد و بخواه خود را در ایالت چانسی قرار داد که حدود است بحد و در سر حد  
( تاتار ) و همیشه کلاس این بود که ایالت مملکت خود را باز دید می کرد در یکی از باز دید هایش  
بچند نفر از مقصرین بر حورد که بطرف محبس برده میشدند یو فوراً از همراه خود باین آمده بمقصرین  
نزدیک شد پس از اینکه چگونگی حال آنها را پرسید ایشان را بوازش کرده بجهت مقصودی  
نداشت مگر اینکه اظهار مرحمت و عطف کرده باشد چه این کار در یصه ایست برای سلاطین خلاصه  
بمقصرین گفت اگر گناهی کرده اید باعث آن من شده ام زیرا که در سلطنت یائو و جن رعیت  
پیروی حالات ساطار را می نمود از اینقرار باید من خود ند باشم که در عصر من محرم  
و گناهکار پیدا میشود تاریخ چین میگوید که یو انعقاد مجلس بزرگی در روی کوهی موسوم  
به ( فو ) نموده در آنجا مآثریکت و پیشکشهای رعیت از هر نوع و قسمی می رسیدند در همین  
حاجت که یو مطابق عقیده ( کانگ مو ) یائو و جن را مورد تجمیع ساخت و زحمانی را که  
در باب اصلاح دهات و تکالیف ملت کسیده اظهار داشت خصوصاً خیلی تعریف تربیت  
و تعلیم آنها را نموده و بر برکنان را به پیروی کردن و عمل آوردن اخلاق سلاطین سابق الذکر  
تشویق کرد تا آنکه از روش آنها رعیت خوش بخت و با سعادت گردند معلوم میشود که یو  
از این حرکت میخواست که وضع و طریقه سلطنت خود را معلوم کند و مردم اظهار ندادند که  
سلطنتی که از جن و او با وجود داشتن وارث رسیده است باید محترم باشد و در سه صد سالگی

در گذشت همده سال را با جن شریک در سلطنت بود و ده سال را بتدبیری سلطنت نمود  
—☆ کتیبه های متعلق به ( یو ) —

ادله تاریخی که در خصوص کارهای یو داریم توسط کتیبه های چینی که خود شخص یو امر کرده در روی کوه (هانگ جاک) حکاکی کنند قویتر میشود کوه مذکور یکی از جبال معروف چین است که در انجا امپراطورهای عهد قدیم بجهت خداوند متعال قربانی میکردند اما در خصوص کتیبه هایی که طول زمان تقریباً نحو کرده بود ولی بالاخره بواسطه چینی ها جمع آوری شد و در موزه شهر قدیم (سنگان فو) ذخیره شدند و منسوب به امپراطور فرانسوی نسخه بطور رونویسی از آن کتیبه ها بر داشته با ترجمه فرانسه اس بجهت کتابخانه دولتی پاریس فرستاد خلاصه این کتیبه ها متعلق بسال دوهزار و دویست و هفتاد و هشت به گیدوا آثار خیلی قدیم محسوب میشود زیرا که کتیبه ها تیکه باحط مچی نوشته شده اس و متعلق به بابلستان و پرس پلیس دارد منسوب به پسر امیس اس و کتیبه های خط مصری تعلق بزمان (سه زسری) یا (رامسس) میباشد از این قرار بالصد سال بمذاز کتیبه یو نوشته شده است

### —☆ ترجمه ادبیات —

امپراطور محرم جن به یو مین و ندیم و ناصح من که مرا در انجام کارهای دولتی همراهی میکنی و اسباب آسایش من میتوی ملتفت باش که حرار بزرگ و کوحک و آشپانه ظهور و چهار پایان بلکه تمام موجودات در شرف غرق شدن هستند شما که ملتفت این نکته هستید در صدد جلوگیری آنها برائید و از برای پیشینی و منع طغیان آنها سدها برپا نمائید ( یو در جواب مینگوید مدتی است که از برای جلوگیری آنها و رفع خسارت دیگر در فکر حاواده خود دیدم ولی پس از انجام این کارها در قله کوه بلور راحت کردم بواسطه احتیاط و مهارتیکه در کارها ظاهر سا حتم ارواح محرده را برقت در آوردم چه قلب من ساعت راحت را بمذا اس و راحت من در پیشبردن کارها بود اول و آخر جبال من هوا و یو و تائی و ها انگ بوده اس ولی پس از اینکه کار هام تمام شد قربانی بجهت ذات مقدس الهی کردم تا آنکه رمع عم و اندوهم شد خلاصه ناموارها و بی نظمیهای طبیعت برطرف کش و آنها را جاری که از جنوب می آمد وارد دریاشد بعد از این ممکن است بواسطه جمعیت خاطر مردم نتوانند تکمیل لباسهای خود نکنند و غذای خود را حایر سازند و ده هزار مملکت که عیسای رب از تمام عالم باشد بتوانند با یون صلح و آسایش زندگی نکنند

— ❁ ❁ ❁ حوادث عمده که در زمان سلطنت دودمان هبه واقع شد ❁ ❁ ❁ —

یو پیروی رفتار سلاطین سابق را کرده و بریرا که موسوم به پی بود وارث تاج و تخت ساخت ولی رجال مملکت پس از یو پی سرش را امپراطوری قبول نمودند پس از اینکه بر یو سلطنت و حکمرانی بر سایرین قبول شد چنان مردم بر این اتفاق یافت که بعد از این بجهت سلطنت و حکمرانی پسر امپراطور را سلطنت و حکمرانی قبول نمایند در تاریخ سلطنت (کی) است که سلاطین لقب پادشاهی ملقب شدند و لهط امپراطوری تقریباً ماسوح شد بعد از سلطنت سه دودمان دیگر رئیس دودمان چهارم بواسطه عقل و راستی که داشت لقب امپراطوری نمود داده مثل اینکه در عصر ماتهریباً همچو اتفاق بیفتاد یعنی پس از اینکه سالهای متوالی این سم برده نمیداد شخصی پیدا شد بواسطه فهم و در ب و عقل و کجاستش خود را امپراطور نمود کنگ حائش کی بهادر بیعرصه بود بواسطه مایل زیادی که مله و لقب داشت راه تقوی را فراموش کرد و وجود اینکه ملک جلی از او متفر شده بود دست از هواهای صفای خود برداشت روزی از وزها بشکار رفته تقریباً صد روز طول کشید و اثری از آثار او پیدا شد پنج برادر داشت که با حالت پریشان بجهت جوی او رفتند و در مصب (لو) انتظار او را کشیدند و در همان حالت وحشت و پریشانی که بودند مصیبتی ساختند که حاوی چنان وقایع و دستور العمل های (یو) بود

— ❁ ❁ ❁ ترجمه مصیبت پنج برادر ❁ ❁ ❁ —

اولی میگوید (در صفحات تاریخ یو نوشته است که یو همیشه بصیحت میگرد و میبکشد سلطان نسبت برعت باید مهربان باشد و آنرا حقیر اسمارد زیرا که بیخ و س مملکت رعیت است اگر یو بیخ و س ثابت و محکم نباشد مملکت حراب است و علاوه شخص یو بخود اعتماد ندارم و میگویم شاید مردمان جلی بی تربیت بر یو تری داشته باشند هرگاه کسی مرتکب افعال زشت و ناپسندیده باشد آیا باید اهدر صبر کند که مردم صفا درآیند تا آنکه دست ارکارهاش نکند تا آنکه باید قبل از وقایع ممانعت خود را بدست شخص من که شان و اسباب مملکت هستم حال یک تن آدمی را دارم که شش است بند رو و یو را میجو اهد تا آنکه دهه بوسپد راه برد حاکم و رئیس آیا نباید ارکار طیر که در عهد اوس برسد) برادر دیگر میگوید (بر حسب عهده جد منم ما عسری زیادی رها و مایل معطر بر یو بکار و خود من مشغول فاساد و شتر - موریک و دستن سماراب عالم و دیوارهای بزرگ افاشی شده شش عبد را که اسب که هر کدام با اسب هلاک ماسود

برادر سوم مینگوید (ارعهد یا نوتا کمون منزل سلاطین در شهر (کی) بود بواسطه پیروی نکردن عقاید و قوانین یا مو این شهر را اردست دادند) برادر چهارم مینگوید (حد ما بواسطه مذاقه که در برهیزکاری داشت مشهور آفاق کشت و سلطان تمام ممالک از برای رفتار و سلوک اسبب ب مردم بجهت لعنت خود قواعد مخصوصی بگذاشت و لیکن مقیاسی که از برای اوزان قرار داده ابداً بکار نمیبرد و ما را در حرازه دواتی محبوس ساخته اند و ابد آبیروی قوانین و قواعدش را نمی کنند و از برای مفتخر ساختن آنها و اجداد و برپا کردن تشریفات مذهبی د پکرا طاق مخصوصی نداریم برادر پنجم مینگوید (افسوس که کاری نمیتوانیم بکنیم از کثرت عم و اندوه ما و ما چرا که ملت از من هرت دارند لهذا بکی رویا و در قلم حر پسبانی و در حصارم جز حجابات چیز دیگری نیست چرا که از راه نفوی جلی دو، سده ام و نمیدانم که تونه من جبران جرایم و جسام را میکند یا نه

—\*— از محب یا نین آوردن تکانک \*—

این سلطان که شها در ابو و لعب و روزها در شکار و همیشه مسنول حسارت رسانیدن به میلاقات خاصه بود رفتار و سلوکش سبب هرت تمام رعیت گشت عاصی و ابدازه جری شدند که او را از تخت سلطنت یا نین آوردند و کسبیکه سبب این کار شد یکی از صاحبمنصان اطامی وی بود بعد از اینکه نه ماه سلطان در خنگاهها متواری شده بود صاحب منصب مذکور او را بچنگ آورد و از پای تخت بپندش نمود و یکی از برادرانش را که موسوم به (چنگ کانک) بود بجای او منصوب ساختند

(شکارهای سلطنتی)

از برای اینکه تصور شکارهای سلطنتی کرده شود و تصویری که راجع بشکار است در آخر کتاب مایحق ساجیم کتابیکه بطور اختصار شرح حالات چینی ها را میدهد و اول شروعش از هزار و پاصد سال قبل از میلاد است شرح تمام تصویراتی که روی چوب منقوس بوده داده است و تمام را بر حسب خیالات رمان مسطور داشته تا آنکه کم و کبف و چکوبی حال کتابیکه در تصویر کسبیده شده اند معلوم شود خلاصه چون سیری در تاریخ ملل میکنیم میبینیم که نمیر از مصر سایر نقاط زمین دارای خنکلهائی بوده که محل سکون و جرای حیوانات کشته بود و قبل از اینکه انسان خلق شود خنکلهائی مذکوره با از حیوانات فرون متواله بسر برده اند تمام مردم میدانند چه خنکلهای بر روی در فراسه قدیم و آلمان و یمنی دنیا بوده در

کتاب ادبیات هند شرح جنگهای بزرگ داده شده است که مردمان تارک دیا و منروی در آن هاپ متواری میشده اند و هیچوقت از اوقات را آن منرویل محل زندگانی و موی دماغی برای خود نمیدیدند مگر در زمانی که سلاطین برای شکار مان جنگلهای امید در اوائل تأسیس مملکت چین مردمان نادیه سین از طرف شمال می آمدند و از برای اقامتگاه خود مجبور بودند که جنگل هارا تراش دهند و ساکنین وحشی بومی را که موسوم به پی بودند (کندار) یا (مپائوآسو) (پرمرعه) از آنجا دور سازند این وحشیان اکنون در سال مرتفع عربی چین زندگی می کنند و زیاده از پنج هزار سال است که صاحب تاریخ شده اند عجیب این است که این مردمان وحشی سر به اطاعت دریاوردند و بر آنکه کینه نژاد مافوق آفت که مانصور مکنیم علاوه طست مردمان وحشی از وجود مردمان متمسکین متفر و منحر است و خود قسابل وحشی در چین یکی از آثار تاریخی است که بنا میهمانند خود و علیه سبب اعدام و زوال نژاد نمیشود هوای شکار که یکی از هواهای محتلی محسوب میشود که در سر (تکاتک) بوده اسرافش بر حسب دستور العمل قانون دولتی بود که قانون دولتی از برای پیش بینی خسارتهای که حیوانات سمع در جنگلهای مرساند امر کرده بود که سلاطین مسق شکار بمانند کاک از برای مانع قانون راه اعتدال را فراموش کرده بدام بمقتاد سالی چهاردهم موفع شکار دولتی بود اسخاص مخصوصی را احیر این کار میکردند تا که تمدومین سلطان گردیدد مهار و پائیر کار یک میکردند فقط مهار ترسایدن جبهه انات حاکم بود لیک در زمان و پائیر آنها خاصه کرده می کشند بر حسب عقیده اگر نه مورخ اهل مملستان میاشان شکار بر حلی بود چه در ابیه و عمارات انان تصویرات شکار را حلی میکشیدند و لباسهای را با این تصویرات زر دوری میکردند سلاطین مد مرتب مبلشان بشکار بیشتر از سایر بود از برای آنکه حصه شکار را بیشتر برده شد پادشاهای بزرگ می ساختند سر و پاگ و کرار و کورن ریاد رنده کرده در انجا محصور می ساختند

#### (مردمان مدیم چهار جهت اصلی چین)

کتابها که مذکور داشتیم تصویرات مملقه لشکرها و سلطنتی را نموده وضع و اس مردمان را که سابقاً در چهار جهت اصلی چین مسکن داشتند به شرح میدهد این مردمان را سه گانه مینامیدند (یعنی چهار جهت اصلی) طرف منبری راتا سواحل حلی سید که نام او بیام منروی است و طرف مغرب را مملکتی که موسوم است با پی و د ف و ب تا یو کنگ و طرف شمال



داشته بر حسب عقیده چند نفر مورخ باعث آن انقلابات گشته و سلطان وقت را عیبت شمرده به بهانه‌های مذکور مدعی‌های خود را که اسباب رحمت و محل کار او شده بودند مقتول ساخت تحقیق کسوف آفتاب که در قانون نامه چینی مذکور شده و رصد کردن سیارات و کواکب که تعلق بازمانده عتیقه چین می‌گیرد در قرن اخیر در چین و اروپا موضوع و مبحث خیلی گفتگوها گشت مطابق مطالب راجعه به سلطنت یائو و جن و یو و ترقی علوم هبنتبه در آن زمان معلوم می‌سود که از برای تعیین ظهور کسوف و خسوف و نوشتن تقویم قواعد مخصوصی در دسب داشتند و الا لازم می‌آید که وجود مجلس هبنتبه و حکم داد بقتل دو نفر هبنت دان به بهانه عیبت کردن در تعیین ظهور کسوف خسوف دروغ باشد خلاصه مطالب دبل را که در تاریخنامه چین مسطور است دیلا می‌نمایم

در این اوان هی و هو مشغول سهوت رانی شدند و تکالیف خود را فراموش نمودند و عال اوفای بواسطه اینکه مس و لا به نقل بودند از حدود و قانون تعطی می‌نمودند و از بدو امر رشته سماوی یعنی اعداد بعضی تصرفات غیر لازمه نمودند بعضی اوصاف گردش آفتاب و ماه را بطوریکه باید چنین نامند چنین نمودند چنانکه در رور اول ماه سوم تاثر تلافی ماه با آفتاب در برج عقرب مطابق گفته او نبود در اس اوّل کوری مشغول طفل زدن شده ریس سپیدان و جمع کثیری در رصدخانه هی و هو حاضر شدند آنها را در بیان کردن اوصاف فلکی عاری دیده می‌نمودند و بگویند اوصاف فلکی بر چه دلالت می‌کنند لهذا مورد تنبیه و سبب سلطان رسید ، سائۀ چنک تن می‌گوید کسی که ساعات فصول را پس و پیش می‌نماید باید سحت مورد سبابت گردد می باید قطع رشته زندگانی او را بجا یزد از برای اینکه بتوانم تصور وجود همچو قانون را بجا نام که امروزه منظر ما یک قانون بی پایه و ناپسندیده می‌باشد باید صرف نظر از تصرفات علوم هبنتبه عصر خود بمانم باین معنی اگر امروز هبنت دانی در زمان رصد کردن چند دقیقه یا چند ساعت یا چند رور را در حساب کسوف آفتاب اشتباه کنند در ریش هر بخود و گسایبکه طالب دانستن کسوف و خسوف اند بد بگری می‌رسد و علاوه از برای همچو اشتباهی دولت هبنت دان بد بچ را مقتول می‌نماید ساحت زیرا که در مملکت چین هم مانند ما و هم حالا مدارح بحالاب ما سایر نقاط قری داشته چنانکه امروزه می بینیم مات چین تصور می‌کند که اینچ در سطح زمین وارد می‌سود اوصاف فلکی دلالت بر آن می‌نماید و بدو مسأله اگر کسی مرتکب عمل بدی در سلاح زمین فسود یا اینکه امورات سلطنت محتل باشد



آسمان متعیر حوادث کشت و آثار عصب و حشم خود را بواسطه ظهور کسوف و خسوف ظاهر حوادث ساخت. مسبو کو بیل میگوید که مخصوصاً کسوف آفتاب را در چین آفت و نشانه بدی میدانند و میگویند ظهور آن اسباب آگاهی امپراطور است از برای اینکه ملتت حیران خود نشود و در صد اصلاح کار خود بر آید از اینجا می بینیم که کسوف و خسوف را در چین خیلی اهمیت میدهند لهذا همیشه مرصد بودند پیش بینی و تعیین روز و ظهور آنرا درست نمایند و علاوه تشریفات مخصوصی در آن زمان برپا می نمودند در حادثه مذکوره چون که هیئت داناها بیان کسوف آفتاب را نمودند متمدن مملکت چین چون آثار آنرا مشاهده نمودند متوحشانه عازم عمارت سلطنتی شدند ملت چین بر از پریشانی و وحشت بختندین پریشان و متوحش کسیه در کتاب تشریفات مذهبی چین مفصلاً شرح این مطالب داده شده یعنی میگوید هر وقتی ظهور کسوف و خسوف می شد متمدن تر و کجائی در دست گرفته کمک امپراطور می رفتند در صورتیکه امپراطور را سر آت آفتاب میدانند و بر میگویند که در هیچ موقعی شخص اعمائی که ماه و را بر کار است مشغول بر دن طبل میزد و متمدن بافتخار از واح محرده بر چه های ابریشمی بدل می نمودند امپراطور و رجال مشغول روزه گرفتن میشدند و لباسهای ساده در بر می نمودند ولی چون در موقع آخر هیئت داناها کسی را خبر از ظهور کسوف آفتاب نداده بودند تشریفات را که برپا نمودند با کمال عجز و اضطراب بود لهذا امپراطور رنجش زیادی از هیئت داناها پیدا نمود چون هیئت داناها را از خانواده سلطنتی بودند و صاحب املاک و حدم و حشم در زمانیکه کسوف پیدا شد دیگر بدیوانخانه حاضر نرسید یعنی در املاک مخصوصه خود موارى گشتند و با یاعیان عقد موافقت نرسید ( چونک آنک ) پس از اینکه از حباب آنها مستحضر شد یکی از سر تیرهای خود امر فرمود که آنها را دستگیر نماید خلاصه مطابق قوانین که سلاطین قدیمه چین مجبه سیاست منجمین و هیئت داناها قرار داده اند معلوم میشود که هیئت چین خیلی قدمت دارد و مقصود از وضع این قوانین این بود که منجمین و هیئت داناها در کار خود خیلی دقیق باشند مثلاً وقتیکه خطا یا عملی در محاسبات آنها پیدا میشد مواجب آنها را مقطوع میساختند و آنکه آنها را از کارهایشان حلع مینمودند و بعضی اوقات آنها را مورد ملامت میساختند و حکم قتل و بی لد از برای حیران نریکی بود که رؤسای هیئت داناها مرتکب میشدند پس از مرگ امپراطور بر و آغاز سلطنتهای دودمانی وارثی انضال بزرگی در اخلاق سلاطین و رجال پیدا شد یعنی

مهل حاه طلعی و شهوت رانی و بی اعتدالیهائیکه لازمه این هواها است در تمام رجال و اعیان پیدا شد پس از آن سلاطینی که عام حالت انقطاع و نوع پرستی داشتند سلاطین دیگری پیدا شدند خون ریز و سفاک که هیچوجه در صدد اصلاح حال رعایا و حفظ آنها نبودند در این اوان بود که صلحت محفل افطار مملکت را فرو گرفت و هواهای نفسانی و صفت ردیله در تمام صفت مردم پیدا شد ما نباید تعجب از کردش و اهالیات دولتی چین بکنیم چرا که تاریخ عمر مملکتی را نگاه کنیم می بینیم که امپراطورها در بدو امره می و پرهیزکار بلکه سرمشق عملی و قوی می بودند ولی رفته رفته حسن طایب آنها مدلل به بدسیرتی و پس فطرب میسند خلاصه شرح سلطنت سلاطین چین از ابتدا حکمرانی (چونگ کانگ) پی از زمانیکه پیش پی کیوف آهوان را کردند تا آخر سلطنت دودمان یو که موسوم به (هبا) بودند در کتاب شوکینگ مسطور رسیده است بدین لحاظ همچو محصور میگردند که چیز مهمی در این ازمینه اتفاق نینشاده است که قابل ذکر باشد ولی گویا مورخ این کتاب سراوار نمیدانست که در چیزهایی که در شرح عمل و قوی میباشد در کتاب خود مسطور دارد پی میجواسب که از برای فقط شراب مراب انسانی و شراب مات خود سلطنت هائیکه مان دودمان اول میگرد و تمام صرف بهوده کاری و لاهو و لعب شده است در صفحه تاریخ مسطور رسود چرا که مانده ندارد ذکر سلاطینی که عمر خود را صرف پرسشش رها و حواهای خود که بی الواقع سبب بدنامی شخص (یو) میسند که آنها را اسلطن رساییده بود نشود مورخین چین بعضی و طایع متعلقه بارمان را که ما دیلا مسطور میداریم جمع کرده اند (در سینه دو هزار و صدو چهل و شش قبل از میلاد (سبانگ) پسر (چونگانگ) جانشین پدر کشت و در سینه دوهزار و صد و بیست و شش و زیرش (پی) او را از سلطنت خارج ساخته و خودش شخصاً هفت سال سلطنت نمود در سینه دو هزار و صد و نود و یکی از مردمانیکه نمان پرورده آل سلطان عاص بود و بخلی و حساسش از او کمر بهد سلطان را قتل رساند تا آنکه عثمان سلطنت هیصه احبتر خود را اند سلطان دیجی را که موصول دانه و دد رفی دانت که در همین اول پسری را د که بی الواقع سلطنت پدر ما و مرشد ما در او را لباس چوبان در وسط حمال تربیت کرده زمانیکه ساها را مدکور بالغ ساله و اشاکم کی از ایالات بشناساند این حاکم از انجائیکه یان هموق پدر او پی سال اول را داسه کال می را از او کرده و دودختر خود را بر ارحب او در آورد این حاکم موسوم به (دو) بود

حاکم دیگری که موسوم به (یویلی) بود عقد موافقت به بست و در سنه دو هزار و هشتاد و سه شاهراده جوان را که موسوم به (چائو کاک) بود تخت سلطنت نشاند و سلطان غاصب را که موسوم به (هان تسو) و چهل سال سلطنت کرده بود گرفته محبوس نمودند و عاقبت او را قتل رسانیدند سلطان جوان که تربیت شده و روزگار بود با کمال خوبی سلطنت کرد و بواسطه عدل گستری و رعیت پروری که داشت سلاطین خارجیه میل نمودند از برای مربوط بودن با او هر کدام سعری در مملکت او بفرستند. خلاصه سلاطین تن پرور که ظاهر صفت و ذبانه و ناپسندیده بودند بشت اقتدار خود بی اقتدار و دودمان اول نزدند تا آنکه زمان سلطنت (کی) که از رشته همان دودمان بود در رسید و بواسطه جور و بی انصافیش مایه زوال و افراض دودمان اول گشت چنانکه تمام عبت از سرکات او بحری حاصل کردند زنی داشت بد سرشت که در بی انصافی و سماکی از سهر کمتر بهر بواسطه محبتی که سلطان باو داشته بود و معش او در شهوت رنی گشت مورچین چین مطلبی در حق این دو سالک نوشته اند که ما ذیلا مسطور مبداریم (کی) امر فرمود دریاچه بزرگی حفر نموده آنرا از شراب غلی ساخته و بسه هزار نفر از رعایای خود امر فرمود تا در آن دریاچه مستغرق شوند و نیز بر حسب امر او از پارچه های کوش بریان شده بدور دریاچه او نیزان نمودند درجه ظلم و ستم او محدود باین اندازه ها نکتب چه یکی از وزرائیکه بر سپیل پند و صحبت قباح کار او را عرصه داشته و سوء نتایجی را که پس از این ظلمها و نهدها میرفت محکم ساخته بود مقتول صاحب خلاصه این بی اعتدالها و شهوت رانها نه فقط دلیلی بر تفسیر و جرم سلطان ظالم میباشد بلکه یزدلیلی بر پستی مراتب مهم و فساد اخلاق رعایا به کرد زمانیکه (زن) (یکی از امپراطورهای نامی مقتدر سماکرم) حکم اتش زدن شهر رم را داد تا آنکه از تماشای آن محظوظ گردد بدیوی اسب این کار ناپسندیده و ناهمبول یحردی و وحشی گری شخص سلطان را بر اهل عالم مکشوف ساخت ولی افراد رعایا که راضی بدیدن این حریق و سوختن عمارات عالی و طلائی خود میسند بی حردی رپس فطرتی ایشان از شخص سلطان کمتر نمود چه وجود شخص ظالم و غدار در حائی اسب که بنده و علام فرمان بردار در آنها و فور و ارزانی داشته باشد

— **خواجه سلطان** دودمان دوم از سنه هزار و هشتصد و شصت و شش تا سنه ۹۰۰ —

— هزار و صد و بیست و دو قل از میلاد —

عدد سلاطین این دودمان سی هزار بوده که در ظرف ششصد و چهل و چهار سال سلطنت کرده اند چون بنظر تحقیق ملاحظه نمائیم می بینیم که روابط زیادی ما بین دولت و ملت میباشد یعنی هرگاه دولت ادای تکلیف خود را نسبت ملت نماید افراد ملت منتظر میشوند که قدرت کامله ایندی که حاکم و ناظم تمام مالی روی زمین است حکم انتقام تعدی سلطان ظالم را نماید و گاهی است که منتظر همراهی قدرت قادر متعال میشوند یعنی پیش از وقت مبادرت جسته رفع تعدی و ظلم و ستم ظالم را بمنمایند زندگانی افراد انسان محدود است و حیات نژادهای انسانی نیز موقتی است ولی حیات بنی نوع بشر متمادی و غیر فانی است چرا که روح آن روح طبیعت است در صورتیکه بقای طبیعت خالی از شک و ریب است قای نوع بشر نیز غیر مشکوک است درخت بلوط کهن سال اگر از خوردن شیرۀ بیانی محروم بماند و شاخهایش خشک شود باز می بیند که جوانه های تازه از اطراف آن سر بیرون می آورند و در اندک زمانی قامت مردی علم می کند و چپال اطراف را از سایه خود محروم نمی نماید همینطور اگر دودمانی بروج گردد یعنی حیات عدالت و حقیقت از آن مریض گردد بجهت آنکه تکلیف مردم محفل شود آنوقت دودمان جدیدی پدید می آید که بکارهای مردم رسیدگی می نماید و جرح و تعدیل امورات مردم را می کند تا آنکه موعده مأموریت آن نیز بسر می آید و باز دودمان دیگری بجای آن بر کزیده گردد و این ترتیب بازده دوم و امتداد می یابد تا آنکه مراتب تمدن و تربیت مردم بدرجه کمال رسد و ایجاد این روش ملاحظه این بوده است که سردن و داع الهیه هر کدام از آنها بطور مطلق صحیح نبود — (فلسوفان) چین گویا ملت است این نکات بوده چنانکه بعضی از آنها در خصوص حالات ملک و مملکت عبارت ذیل را نگاشته ( خداوند متعال عیان مملکت را بجهت آرایش مردم بیک دودمانی عطا می نماید زمانیکه دیگر از عهدۀ نگاهداری آن بر نمی آید یا آنکه دیگر از شهوت رانی و هوا پرستی چیری فرو گذار کرده یا آنکه مانند سایر ملل سران خود بکارها رسیدگی نمی نماید آنوقت دودمان دیگری را مصدر امورات ساطعی مینماید خلاصه هر نمونیکه بهر اوضاع مملکتی چین را بکشند معلوم میشود که عقده سران حکمران و اشخاص محکوم بر این است که حکام مأمورین الهی باشند مخصوصاً بواسطه اینانیکه بنوع متعده محسوسه که حاکم و ناظم بر عالم است دارند میگویند تکلیف ساطع و حاکم تحصیل سعادت و آسایش ملت است زمانیکه از این خیال منصرف شود یعنی غفلت ورزد و به پیداکردن و ستم نمودن بر مظلومین که لازمه

عملت است مشغول گردد اطاعت و اهداد و احترام رعایا نسبت بسطآن بکنه و جبالات محالمت و منافص مدبل خواهد شد در صورتیکه هیچیک از افراد رعایا مسئول و مقصر دولت نخواهد شد چه باوجود بی جبالات عناد و مصومتی که از ایشان پیدا میشود صورت کاری بمیکند که اسباب ایراد شود بلکه درصدد استخلاص از قید سلطان ظالم هم بر می آید زیرا که میدانند سلطان دیگر که حه هد آمد عادلتر از او نخواهد بود در صورتیکه این سلطان بهتر از اولی میباشد که نکبتش شبانی و یاسبانی رعایا است خلاصه نتایج حویرا که از قوانین انتخابیه امپراطورهای چین در دست داریم تمام در صفحه تاریخ مسطور است مثلا امپراطور هائی که انخاسان بمبل یکدیگر بوده از قبیل یائو و جن و یو جز اولیا محسوب میشدند و امپراطور هائی که انخاسان بمبل ماب بوده از قبیل سلسله سلاطین دودمانهای جدید تمام خوش طبع و پرهیز کار بودند

—§— سلطنت (چنگ نامک) سنه هزار و هفتصد و سست و شش قل از میلاد §—

ظلم و تعدی (کی) سبب شد که رجال مملکت بر او شوریدند در صورتیکه در آن اوان مملکت ۱۰ انچهار مسمت تقسیم نموده اند چه از زمانیکه سر سلسله دودمان اول که موسوم به بها بود يك حزنی از مملکت را با حامنصافی که او را در جلو گیری آنها کمک کرده بمحسبه دولت و حکومت چین وضع سلطنت ملوک الطوائفی پیدا نموده بود یعنی يك عده از شاهزادگان زردست در تحت حمایت او ساطت میکردند و بعضی از آنها در زمان سلطنت دودمان دوم و سوم مطلق العنان گشته رئیس يك فامرو کوچکی که موسوم به (چانگ) بود با سایر شاهزادگان عقد موافقت بستند از برای آنکه دودمان ها را مقرر نمایند فلزمند کور بیشتر از ده فرسخ وسعت میباشد تاریخ مقدس چین مینویسد سلطان ان فلزم و زمانیکه بمحواس قشون خود را بمحک سلطان مملکت هرسند حطانه ذبل را فرائب کرد (ای مرار ان پیش بیائید با کلمات مرا بشنود من يك حدیوی بیشتر بستم و مخالف من با سلطان مملکت از روی عقیده بیست ولی جور ان ده دمان داده ارحد مرتکب افعال ناشایسته شده خداوند متعال حکم باعدام و انقاص او کرده است شاید پیش خود چال میکند که من دلم بحال شما نمی سوزد در صورتیکه من راضی می شوم دست ارکشت و زرع و سایر کارهایان بکشید و بدستگیر کردن سلطان نزل خود را حاضر کنید ولی چون دودمان بها مقصر اند باید تحمل این زحمت را بکنند تا آنکه سامان و مربی عالم از شما نرشد شاید کن شما بر این است که حرایم ها دامن گیر شما

نمیشود در صورتیکه سلطان اخیر دودمان ( هپا ) زحمات رعیت را بی فایده نمود و بای  
تخت را بکلی ویران ساخت و مردمان بدبخت دیگر عمحواری بکدبکر را نکند بلکه همیشه  
در صدد مخالفت و صدمت نسبت بیک دیگر رمی آیند اگر شایده اید که سلطان مذکور  
میکوید من ورعیت و قبیله فانی حواهم شد که افتاب فانی شود دروغ است چه اگر راست بود من  
بمحال و صدمت ناو قیام نمیکردم چیزی که از شما متوقعم با کمال اطمینان و اعتماد آنچه را که  
میکویم به پذیرید و در قلع و قمع السلطان طوریکه باید کمک و همراهی بکنید یقین داشته  
باشید از قولم تخلف نخواهم کرد ولی اگر شما اطاعت امر مرا در سب نکنید صدمه هلاک  
خواهد رسید و امید عفو و بخشش را بخود راه ندهید ( خطابه مذکور حالی از  
فصاحت و بلاغ نیست چه تمام جبهات و دلایلی که باعث امید و قبول میشود از  
صلاح رعیت تا از امر خداوندی تمام را در کلمات خود مذکور داشته و تقسیم لایحه  
برکوشش و تهدید در نگرفتن آن بیشتر سبب تاثیر کلمات میشود و بمردم لزوم انراض  
دودمان مقصر و انتخاب دودمان جدید را با دلایلی ثابت نموده که از چهار هزار سال پیش تا اکنون  
مطرح مذاکره شده در صورتیکه ملت بخواهد که حکم آلات و ازار کار مردمان جاه طلب  
را دارد به چوچه فایده از آن مطالب و آن دلایل برده چه ملت بخواهد نزدی گول خطابه  
های دل را را میخورد و اطمینان و امنیت او در وقتی است که ناو محتاج باشند بریرا که دو  
این مواقع کمال ملاحظه و تملق نسبت ناو میشود ولی در عبر این مواقع وقتی ناو نمیکند  
بلکه در زوال و اعدام او کوتاهی نمیکند القصه آخرین سلطان دودمان ( هپا ) پس از اینکه  
حلقه از سلطنت شد از طرف جنوب شرقی راه فرار پیش گرفت و در ایالت ( کپانگ نانگ )  
متواری شد کسی که او را از تحت سلطنت پائین آورده بود بجای و نشست و بطلب ( چنگ  
نانگ ) ملقب گشت طولی نکشد که از کرده خود پشیمان شد و سلطنت خود را عصبی تصور  
نمود در تاریخنامه چین شاهزاده مذکور را اول کسی مبدانند که بدعت در حلقه سلطان از  
امر سلطنت گذارده است از ترس اینکه مبادا مطابق قانون عدالت حرکت نکرده باشد و در  
صدمه اریح مورد ملامت گردد مترصد شد که بمر خودش از کار سلطنت استعفا دهد ولی بپی  
از وزیرانش خطابه دهل را اظهار داشت ( خداوند متعال انسان را با هوا و هوس خلق  
کرده هر آینه اگر صاحب بر راکتری نباشند فتنه و آشوب در مملکت بر پا کنند بدین لحاظ  
کسی را خلق کرده که عمل و کلمات کافی بجهت ریاست و سلطنت داشته باشد تا آنکه دوزمان

مهمود زمام و عتاق مملکت را نگاه دارد هنگامی که صفات ملکوتی او دودمان (هیا) مرتفع شد ملت دوجار آتش صلاحت و گمراهی گشت پس مری عالم سلطان، دل بزرگ و با احتیاطی خلق کرده تا آنکه سر مشق سلاطین ده هزار مملکت گردد و مانند (یو) بلکه مطابق قوانین او یعنی قوانین الهی مشغول حکمرانی و سلطنت بشود چون سلطان (هیا) بر خلاف او امر الهی سلطنت کرد خداوند متعال با او همراهی نکرد لهذا (چانگ) سر سلسله دودمان جدید را بر آنکه چته تا آنکه مری و هادی رعیت بشود شخص شمانه مقنون زنهای گشته اید و نه شیفته موسیقی و نه عصب مال مردم را کرده اید اشخاص پرهیز کار را بلند و مفتخر میسازید و اشخاصی را که خدمت کرده اند نعمت و جایزه میدهید و سایر مردمان را با خود مساوی میدانید و اگر بر حسب اتفاق خطائی از شما سر بزند نزدی جبران آن را میبخشید و همیشه نسبت با افراد ملت بردبار و مهربان هستید و از روی صداقت با آنها رفتار می کنید القصه (چنک تانگ) بلاخضه اینکه تأسیس و تشکیل دودمان جدیدی بنماید تمام سران مملکت را جمع نمود چه صدیق آنها را مایه استحکام و بقای سلطنت خود میدانست در سالنامه مقدس چین مصنون خطابه را که بجهت آنها خوانده مسطور داشته اند و ما ذیلا آنرا مسطور مبداریم در صوریکه شاید بعضی ایراد کنند که بیشتر بشرح مطالب غیر لازمه پرداخته اند ولی بلاخضه اینکه نکات تاریخ و اوصاف سلطنت چین از فصاحت آنکلمات فهمیده میشود لهذا از تذکار آن کوفتهای نمیکشیم بعد از شکست (هیا) سلطان متوحه شهر (یو) گردید و در انحصار خطابه ذیل را در حضور رؤسا و رجالی که از اطراف مملکت آمده بودند بخواند — (ای رؤسا و ای مرقوسین ده هزار جهت گوس و دل باز کنید تا آنکه مقصود مرا ملتفت شوید امپراطور و مری کل عالم هر يك از ماها عقل و بینشی کرامت کرده اگر مطیع او امر عقل خود کردیم راه نجات را می یابیم پس اگر سر از اطاعت عقل به پیچیم تکلیف سلطان آنست که ماها را براه نجات و برستگاری برساند چون در دودمان (هیا) نور عقل خاموش شد و آسیب آن از هر حیث با افراد رعایا رسید ارواح مجرده از اوصاف و چگونگی اطلاع حاصل نمودند ذات احدیت مردمان متقی را حوسب و میسازد و مردمان فاسد را بدبخت می نماید بدین لحاظ دودمان (هیا) را دو چار بدبختی ساخته تا آنکه جرایم و جنایات آن بر همه معلوم و آشکارا گردد — خلاصه شخص من اگر چه با فابل است لکن اطاعت او امر الهی را فرض و لازم دانسته لهذا در صدد جلوگیری جرایم آن

دودمان گشتم و کاو سپاهی از برای کفاره آجیرایم بکشم و از برای دستگیر کردن دودمان (هپا) با شخص حبلی عاقلی اتحاد ورزیدیم و با استمداد او در صدد اصلاح امورات شما بر آمدم و از خداوند متعال استغاثه نمودم که او امر خود را اظهار دارد ذات لایزالش تمام افراد بشر را دوسب داشته همیشه همراهی و امداد بتمام آنها می نماید بدین لحاظ شخص (کی) که در درگاه خداوندی حبلی مقصر بود راه فرار پیش گرفت همانطور که نباتات و اشجار در وقت بهار نمو و حریمی حاصل میکنند رعیت پس از فرار کردن آن سلطان ظالم نمو و خرمی حاصل نمودند پس از آنی که این در گران ر من تحمیل کشت هپی عنان ممالک و امثال شما بدست من افتاد رسیدم که اهل ایمان و زمین از من رنجند چرا که از شخص خودم هپی ندارم که آما در درگاه خداوندی مقصرم یانه و مانند کسی که رس افتاد در یک غریاب بزرگی دارد متوحش و پریشان بودم از برای هر کدام از رؤسا مملکتی معین کرده ام که باید حکومت اینجا را بمانند مشروط بر اینکه هیچیک پیرامون افعال رشت و کرد و بچیر هائیکه سبب بیکاری و ن پروری میشوند در ندهد تا آنکه حافظ قوانین صحیح و مطیع اوامر الهی گردد هر کدام شما ها کار خوبی نکنید محی نخواهد ماند و اگر شخص من خطائی بکنم از خطای خود نمیتوانم اعراض بکنم چرا که سلطان عالم متحصص جزئیات و کلیات اعمال ما میباشد — هر گاه کسی مرتکب فعل بدی بشود مکافاتش را من باید بدهم و اگر من شخصاً خودم مرتکب فعل بدی شوم کسی مسئول آن نخواهد شد افسوس هزار افسوس اگر از آنچه گفتم ناراده صحیح بجری شود امید ترقی و آسایش را چه اهم داشت (شخص عاقلی را که سلطان در خطاه خود مذکور داشته یکی از وزرائش بود موسوم به (ین) که در رساله های حکما و شعرای چین غالباً مذکور است) خلاصه سلطان تغییرات بزرگی در وضع سلطنت داد مثلاً ز انجمله تعبیر تهویم بود که در زمان تجدید هر دودمانی تشریباً تغییر پیدا نمود بر حسب امر آن سلطان ماه دوازدهم (هپا) را ماه اول سال دودمان (چاگگ) قرار دادند و ما بین الوان مختلف رنگ سفید را انتخاب نمود و همیشه لباس سفید در بر میکرد و امر فرمود که یروهای او را تمام سفید نمایند خلاصه (کنک تسه) که سبوس شرح زبات (چنک تاگگ) را در نوشتهجات حرد داده است مثلاً میگوید که در روی حمام نیزی سلاطین کلمات ذیل را نوشته بودند

(انسان از برای تکمیل خود باید هر روزه خود را تجدید نماید و نیز در روز باید خود را



نصیبه کند) و بر مپکود سلطان امر فرمود که پند های جلیلی خوب را در روی ظروف ساعنتی حکائی نماید تا آنکه شخص شخص خود را تمام ملازمان در گاه رفتار خود را از روی آن دستور العملها مجسج تر و بهتر نمایند صیت اشهارا و ناندازه بالا گرفت که چهل سلطانیکه در تحت حکم او بودند کمال اطاعت و احترام را از او داشتند در نصویرات نهائی تاریخ چین گذارشات اوایل سلطت او را که از هزار و ههصد و شصت و شش تا هزار و ههصد و شصت قبل از میلاد طول میکشد مسطور داشتند حشک سالی و قحطی که تهریما ههت سال طول کشیده سلق نازمان میکبرد ر حسب عقبیده رئیس مجلس تاریخ و علم ههت متعلق اسلطان بدرگاه احدیب استعانه نموده که بد بخنی و سخی را از میان مردم بر دارد زبان حالش را در تاریخ مسطور داسه اند ( از برای فروشانیدن حشم حنا و تحصیل آسایش ملت باید بدرگاه احدیب ناله و زاری بکنم بلکه باید قدیه دهنده و فدوی خودم باشد چه هر کس که تقصیر کرد باید فدوی های نفس او باشد) موها و نا حهایش را بریده و بد نش را از بر های سفید و موی حیوانات مریر کرده در روی عرابه اش بسست عرابه اش ساده و حالی از زینت بوده و اسبهای عرابه اش نکلی سفید رنگ بود و بطرف کوهی که موسوم به (سانگ لئ) بود متوجه گشت در اینجا از عرابه پائین آمده در جلو حمی از اتباع بسجده افتاده صورت را بچاک بکارد مد بلند کشته شروع بتضرع و زاری نمود از مضمون گلانش فهمیده میشد که تمام عصیان و حرایم ملت را از خود مبداسست و مثلا میگفت اگر ملت بی علم و جاهل اند بواسطه غفلت و عسیم مواظبت من بوده و اگر بتکلیف خود عمل نکرده اند جهت آن بوده اسب که انها را بتکلیف خود رادار نکرده ام و بر از جمله خطاهای دیگر که بچود اسب داده اسراف در پول مملکت و ساختن عمارات و ابیه عالی و گرفتن زنبی زیاد و عشق زیاد بانها و داشتن مبل زیاد با کولات و مشروبات و کوش دادن تخلفات رجال در ب خانه اش بوده بمحض افرار محرایم و استغاثه عفو و بخشش قطعه اری در آسمان طاهر شده شروع با ریدن کرد بخوبی که تمام اراضی مملکت مشرب شد عادت مدکوره که دلالت بر تری مران روحانی میکنند صعب و قصور نزرکال ارض و مسؤولیت آنها را در رتق و فوق امورات سلطنتی خوب خلل همی سارد امروز هم از زبان حوادث و سواخ سوم برسم و دیدم سلطان مملکت محص فرو بشاندن حشم و غضب الهی و طلب رحمت او حرایم ملت را بخود اسبت مپسدهد و وعده جرح و تعدیل امورات را بدرگاه احدیب مپد مد هنگامی که شرح حالات عهد خود را

مبدع مختصری از مطالب را مسطور مبدعیم (فلاسفه) و (سلاطین) ممالک اروپا  
 شاید مردمان چین را بواسطه اظهار ضعف و اقرار بجزایمان سحر به می نمایند ولی  
 در این باب چون و جرائی نمی کنیم و اثبات صحیح و سقم آن را منوط بذکر مطالب است که در  
 صفحه تاریخ مسطور میشود مبدعیم در سالنامه های عربی هفت سال حسبی و قحطی بخصر رسم داده اند  
 که تعلق بهمین ازمنه میکرد ولی درست تمیز زمان و موقع آن حتی را نموده اند ولی ماکان  
 مبدعیم زمان وقوعش درست در همان زمانی است که مورخین چینی تبیین حدکسالی چین را  
 کرده اند یعنی از سده هرات و هفتصد و شصت و شش تا سده هزار و هفتصد و شصت میل از میلاد  
 بوده احتمال میرود که اس حادثه حویه که در سالنامه های مالی ممالک محتاطه البعد مذکور گشته  
 عربیان بواسطه بدانتن روزنامه و متاخرین بواسطه بدانتن سنه صحیح تاریخ موهومی از برای  
 آن فرض کرده اند مدها خواهیم دید که گذارسات دیگر تاریخ پیدا خواهد شد که تمام  
 در یک زمان واقع شده اند و بموجب آن سخت تاریخ چین و ازمنه و عهد حلی عتقه غیر مشروطه  
 معلوم خواهد شد مورخینی که وظایع و رواة ملل می نویسند تاکنون نتوانسته اند تعیین آن  
 وقایع و زمان وقوع آنها را کنند پس یکی دلایلی که جهت صحیح آن گذارسات می توانیم ذکر  
 کنیم همین اتحاد زمان است می پیداشدن گذارسات در یک زمان در امریکه مختلفه بعد المسافه مثلاً  
 يك بدبختی که در نواحی مصر یا چین روی میدهد خود اختلاف آب و هوا و مسافت  
 در تمام مشرق زمین ظاهره آشکار میسازد چنانکه در تاریخنامه عربی میگوید در همان اوان  
 این بدبختی دوچار اهل روه گردید یعنی است که اگر سالنامه های ملل مختلفه را که تعلق نارمنه  
 عتقه میکرد در دست داریم هر آینه معلوم میسازد که اس مهمل حوادث در زمان واحد  
 در حاک آنها اتفاق می افتاد الفصه ها بطوریکه از دودمان سابق کاهی سلاطین خوب پیدا  
 میشد و کاهی سلاطین بد همین ضربتی در سلسله سلاطین چنانک کاهی سالان عادل دیده میشد  
 و کاهی سالان ظالم اس سلسله به بروی عقل و کسب و استقامتی که وریر (پس) داشته بودی  
 مفرص است والا خاندین (چک ناگ) بواسطه نمری و صعی که داس اسل خود را  
 محروم از سلطنت میساخت همین سلاطین نوه داشت که در او عب ساطنت باست ولی  
 چون هنوز اس بلوغ نرسیده بود وریر مذکور را به میان سلطنت اُمور کرده بودند وریر  
 چون دید ساطان کوچک دارای هواهای ناپسندیده است در سه سال اول که مردم عر دار  
 چنک ناگ بوده او را در معمره پندرس محبوبوس ساخت تا آنکه در اثنای عمر است در فکر

تکالیف سلطنتی میفتد و کارهای بزرگ حدش را در نظر میاورد این ریاست از برای تربیت سلطان جوان خیلی مساعد و مفید بود چه از آن تاریخ بید همیشه مطابق بصیحت و پندهای وزیر خود رفتار می نمود و بدین لحاظ نام نیکی پیدا کرده و در زمان سلطنت او مردم براجحت زندگی کردند القصه در این از همه مملکت چین وسعت دایره پیدا نمود در زمان سلطنت (تای وو) سلاطین مختلفه سیرهای چندی بجهت ارتباط و عقد دوستی با او بمملکت چین فرستادند و همیشه مترجمهای مخصوص از برای رحله کردن مطالب آنها برین چلی حاضر بود بعضی از این سیر را نمایند طوایب وحشی طرف عرب بودند که در جنوب عربی چاسی واقع شده بود باز در این موقع نگارنشانی رسیدیم که بواسطه قانون منطقی یعنی تربیت صفوی و کبری اثبات وقوع آنها در یک زمان میسود مثلاً در الواح معروف الزمان چین مطالب دبل مندرج است (در سال هزار و شصت و سی و چهار قبل از میلاد سه سال از زمان سلطنت تای وو بسر آمده بود در این اوان مرصد شد که پیر و قوانین سلاطین قدیم چین بسود پس دارالصحنائی بجهت پیران او پا در افتاده بنا نمود اما که در آنجا راحت زندگی نمایند در همین سال بود که او همسایه و شش مملکت بعد المسافه سفرای عده عارم ماکت چین شدند ( حال باید بدانیم آمدن این سیر از ممالک دور دست لابد جهت و سبب بزرگ و و العاده داشته و علاوه ممالک دور دست مذکور در نواحی آسپای مرکزی آسپای غربی بوده و راکه در مشرق و جنوب چین اقبانوس واقع شده و در شمال مردمان انا که همسایه اهل چین حثت گریز میباشند پس اگر بخواهیم درست جهت آمدن سفرای همتاد و شش مملکت ابد و انجا که چین معین سازیم یقیناً او ش (سروستری) سلطان مصر آسپای غربی و مرکزی بوده در صورتیکه مورچین تاکنون منکر این مطلب بوده اند ولی ما میگوئیم نبود سلطان مصر باسپای همتاد هر ارس باید سبب تواند اهلانات مذکوره بسود چه بواسطه اقتدار زیادی که آن اوقات سلطان چین میباشست سلاطین سایر ممالک از برای استمداد خود حاره حر فرستادن سیر نبرد سلطان چین نداشته و اگر از طرف چین استمدادی مان سلاطین ندیده جهت آن است که قبور افریقا نزدی خودشان دست از محاذله و حارت رساندن بمردمان آسپا کشیدند کمال مبکم که تحقیق مذکور آن اندازه که باید مطابق با ادله تاریخی باشد هست و از آن روی معلوم میسود آمدن سیر ابد و انجا که چین معین بر کفیات سابق الذکر میباشد و مسافرت (سروستری) بطرف آسپا ده سنه هزار و شصت و سی و چهار قبل از میلاد میشود ولی بعضی روزنامه نویسان از قبل مسبقاً تورنمن

و مسبو گو که جلوس (سروستری) را عت سلطنت در سال هزر و ششصد و پنجاه و سه قبل از میلاد مبدانند حال اگر مسافرت (سزوستری) را با سب در سال هجدهم سلطنتش بدانیم هفت سال اختلاف پیدا میشود در صورتیکه زمان مسافرت (سزوستری) و زمان جلوسش را بخت از در سال هرات و ششصد و سی و چهار فرص نمانیم اختلاف مذکور که عبارت از هفت سال باشد درست معلوم میگردد ولی اگر زمان مسافرت سروستری را بر حسب عقیده چینی ها در سال هفتم سلطنتش بدانیم زمان مسافرت سروستری بر حسب عقیده چینی ها و فریکها درست در سه هزار و ششصد و چهل و یک اتفاق می افتد چینی ها میگویند که مسافرت سروستری با سب به سال صول کثیر القصر (اوهین) هبت دن که شرحی در خصوص کواک آسمان مسطور داشته در زمان سلطنت تای وو دنیا را وداع گیت بعد از فوت سلطان مذکور ضمهبار عظمتی در ( هوانگ هو ) پیدا شده بدین لحاظ دوانخانه را از آنها بایالت عربی چانوی ماقبل ساحل و از ایالت شمالی چلی که امروزه به کنگک موسوم است انتقال پیدا نمود در آن اوقات مردمان یومی سواحل حه نی شد (کبانگ) گاهگاهی مانند سبل در داخل مملکت سیلا پیدا می کردند و عقاید نیک هراطو، هام، باکل و هوشمند که فرداً فرداً بواسطه رعایا احباب می شدند در سلسله این سلاطین که ارتا مالک ناح و تحت میشدند نمود نمود یعنی امر سلطنت وسیله ار برای سیر کردن خانواده ساطلی بود که هر یک از افرادان حرص و طمع بی اندازه در خود احساس میکردند و نه هر کدام خود را وارث سلطنت مبدانستند مثلاً در د های هر ملایانی دعی امر سلطنت می بودند و پسران ساطرا اندا ذیحق نمیدانستند بدین لحاظ بواسط سال بی در بی حکمهای سحر و نانی بجهت ربودن گوی سلطنت در ابطار چه کرده میشد به مایه حسارت و فقر مردمان میگفت ولی در دودمان دوم سلطنت بی الحله آثار درسی و اداسایب در سحر (پار گت) پیدا شد که محدودادیو حانه را از چایی فصل به هومان نمود تا که از شر بهای آب شهود مائد و بدودمان چانگ اسم بر را داده از این تاریخ بعد از دودمان ای این اسم حصاب نمودند همین سلطان بر سای مملکت خود مطالب دیل را سهار داشت در چیر که بهماطهار میدادم بر حسب احباب و امتعاعانی است که خودم شخصاً میامیم و تکلیف نمایا اس است که از رسیدنی بحال ملت و رعیت من عطف نمایند کسانرا که دیل بول حه کرد دارند باشر کارهای مردم نمیدم بلکه مردمانی را که در فید حط عبات رعیت س هستند بری میدم و اذا را مانند برادر خود دوست میدم شما هرا

احضار کردم تا آنکه مقاصد خود را بگویم در عوض اینکه در فکر مال جمع کردن باشد در صدر برآید که خود را لایق خدمتکنداری بملت نماید و اسباب اسایش امرا را فراهم کند راه صلاح و برهیز کاری را آنها نشان دهد و شخصاً راستی و درستی را پیشه کند، رؤسای مملکت که تمام برحرم و متجاهر بفسق اند بی در پی وارث بکدبگر میشوند فساد اخلاق رجال باندازه ایست که یکی از سلاطین نیک سرشت موسوم ووتس تا گزیر و لاعلاج صنعتگر را بوزارت خود قبول کرده بعد از اینکه پدرش دنیا را وداع گفت بر حسب رسم مملکت سه سال عزاداری نمود رجال مملکت از او خواست نمودند که عنان مملکت را از دست ناپ السلطنه گرفته خودش شخصاً بکارها رسیدگی بنماید سلطان در جواب آنها اظهار نمود که در عالم رؤیا دیده ام که خداوند متعال صورت کسی را بمن ارائه نموده که بعد ها وزیر خواهد شد پس امر فرمود چندین تصویر از آن وزیر ساختند و آنها را در نقاط مختلفه مملکت برده تا آنکه او را پیدا نمایند عاقبت آن شخصی را که شبیه بتصویر بوده در ایالت چائسی پیدا نمودند که متغول ساختن سدی میبود ملازمان سلطان او را بدیوانخانه برده وزیرش نمودند سلطان مجرد دیدن او اظهار نمود که خداوند متعال چنین مصلحت دانسته که شخص تو معین کارهای من باشی خلاصه من تو را بمنزله استاد معلم خود مبدانم و تو باید مرا مانند آئینه صیقل نشده فرص نمائی که باید صیقل نمائی و یا آنکه مرا مانند شخص بی بنیه و لرزانی فرص کمی که در کنار پرتگاهی ایستاده و یا مانند ارس لم بررع و بایری که باید زراعت بشود پس باید در هیچوقت از اوقات مرا تملق نکنی و در هیچ زمانی خطاهای مرا اغماض نمائی تا آنکه بواسطه تعلیمات تو و تعلیمات سایر وزراء مانند جدم (چنگ تانگ) برهیز کار و متقی بشوم و مانند او ملایم و با اعتدال و منصف گردم وزیر در جواب عارات پند آمیز ذیل را التماس و بیان نمود — اگر فی الواقع این مطالب از شخص او تراوش کرده باشد حلی از اهمیت نیست «امنیت و اغتشاش مملکت لازمه حسن و سوء خدمت وزرا میباشد کسانیکه پیرامون هواهای نفسانی میکنند قابل مصدربت عامه نیستند ولی کسانیکه پیرامون عقل میکنند قابلیت کارهای بزرگ را دارند و اختصارات و ثنات سراوار اشرار نیست بلکه سراوار عفا است که به نوع خود نیکی نکنند خوار و خفیف خواهد بود و اگر کمی از خطای بی اختیاری خود متغفل ننمود مرتکب خطای دیگر خواهد شد» القصه این وزیر که نامش (فویو) بود وزیر هوشمند با

که مابقی بود و در زمان وزارت او ( و تینگ ) سلطنت ماسا دتی نمود و در همین درجه صفات مستقیمه رعایا به پایه رسید که قبایح اعمال رجال مملکت و خانواده سلطنت خوب و اصح و آشکار گشت یکی از عقای این عهد خطا به از برای ساطل خوانده که مص و نش را ذیل درج می نمایم

« از احادیث اعمال و افعال ماز بروردگار مستور می ماند هرگاه باز جاده عدالت خارج بگذاریم بمکافات عمل خود حواهم رسید پروردگار بمضی را عمر طویل مبدهد و مضی را عمر تنصیر کوتاهی عمر مانه بواسطه اراده خداوندی است بلکه بواسطه کبر و تشبه اعمال خودمان می باشد هرگاه کسی پیرامون تقوی نکرد و اقرار بخطای خود نداشته باشد خداوند امری فرماید که تشخیص جبران جرایم خود را نکند و ترك هوا پرستی نماید - در سال پست و هشتم سلطنت ( تسو کیا ) که یکی از رؤسای مملکت بود دنیا را وداع گفت این شخص اندازه عادل و درستکار بود که فوتش مایه تأسف و اندوه عامه چینی ها شد پس از فوتش سه پسر از او باقی ماند در زمانی که حیات داشت همیشه میگفت مبلش را آن است که پسر جوانتر را ولعبد خود نماید از این مطلب معلوم میشود که اقتدار این رؤسا بر حسب رسم و عادت موروثی بوده دو برادر زرکتر پس از آنکه خود را محروم از منصب ولایت عهد دیدند بحوالی شرقی ( کبانگ مان ) رفته متواری شدند جماعت این مله که تمام وحشی بودند کمال پذیرائی را از شاهزادگان نمودند و آنها را بسلطانی خود قبول کردند شاهزادگان بر حسب رسم انماکت خال چندی بر بدن خود کوبیدند و موهای سرشان را بچیدند - بعضی از مورچین چین میگویند که دودمان (دای ریس) که در رایون سلطنت کرده از نسل ارشادین شاهزادگانند اسم آن شاهزاده نژدک نایب بود - در صورت قبول یا عدم قبول این رابطه معلوم میشود که چین در آن ارمه محدودش از رود ( کبانگ ) تجاوز نکرده بود - البته دودمان دوم چین در انحطاط کداری یکی از سلاطین که موسوم به ( ان س ) بود اندازه ناموراب سلطاتی خود بی اعتنا بود که کارهای سلطنتی را بکلی واگذار و وزارتیش نمود و آنها را فدع فرمود که راپورت کارها را بآنها دهند تا آنکه در مواقع شهوت رانی و هوا پرستی موی دماغ و عمل پیدا کنند یکی از ولعبد های او که موسوم به ووئی بود حماقتش بستر از حماقتی بود که امپراطور حکیم ( رواین ) نسبت میدهند چینی ها میگویند اندا کارهای این سلطان زردی عقل و صحت نبود مثلاً یکی از کارهای احمقانه اش ساختن محسمه های چونی متعدد بود که آنها را ارواح آسمانی مینامیدند و آنها را بمنزله معبود خود مزار داده بود و ز رای حل و فصل آن ها

مستحدمی زیادی قرار داده بود و هر وقت که میل او قرار میگرفت با معبودان خود شرط بندی می نمود و مستحدمین را نمایند آنها قرار داده بود هر وقت یکی از آنها درازی میباحت سلطان نماینده او را فحش و دشنام میداد و گاهی اوقات او را بقتل میرسانید یکی از روزها پس از اینکه نماینده مت ها را بقتل رسانید امر فرمود حولش را در کیسه چرمی نمودند و او را بدکل مرتفعی بیاویختند و شخصا خودش کافی در دست گرفته تیرهای متعدد بجهل کان میگردارد و بطرف آن روح سهاوی میفرستاد — روزی در هنگام شکار هوا مقابل کشته صاعقه از هوا ساقط شد و بطرفه ایلی او را هلاک نمود ( ون دانگ ) جانشین او گشت و در حالات و رفتار حبلی شباهت پدرش داشت بواسطه طهری که بر اهل تا تا ر پیدا نمود معروف و مشهور گشت پس از او ( چاوئی ) تحت نشست در شهوت رانی و هوا پرستی حبلی شباهت بسلاطین پیش داشته — این سلطان احرین سلطان دودمان ( چانگ ) محسوب میشد یکی از رجال نمائت بلحاظ آنکه از هواهای هسانی او اطلاع کامل داشت محض آنکه مورد سیاست او نکردد دختر و جبهه را که مسماة به نای ولی حبلی شرور و بیرحم بوده تقدیم سلطان نمود و تقصیر آن شخص محرم این بود که يك زمانی قصد کشتن پادشاه را نموده بود — پس از اینکه دختر مذکوره بمزاحب سلطان درآمد رفته اقتدارش در حوزه سلطنت فزاید کشت بطرقی که در هر موقع و مقامی سلطان بمیل او رفتار می نمود هر کس که از قول او تخلف می نمود فوراً اخراج میشد و گاهی بمعرض هلاکت در می آمد و همیشه حرفش بسلاطین این بود که اگر بمخواستد امورات سلطنتش مبطل باشد باید افراد رعیت کمال خوف و رعب را داشته باشند و از برای سختی سیاست و شکنجه اختراع استوانه چودئی نمود که آنرا نانش سرح می نمودند و شخص مقصر را میگرداند که آن استوانه را در بغل نکند تا آنکه کوش بدش نکلی سوحه شود — یکی از وزرا که در ردای طبع کمتر از سلطان نبود تصور نمود که بوسيله حشود کردن سلطان جلب مزاحم او را خواهد کرد یعنی دختر و جبهه داشت که تقدیم سلطان نمود ولی پادشاه از آنجا که نیک سرشت بود راضی بتعمدی و کارهای وحشانه او نمی گشت اهدا سلاطین از او نفرت پیدا کرده بمعرض هلاکتش در آورد و کوش بدش حاضر ریز ریز نموده و عدائی از آن تربید داد و بعد امر فرمود آن عدا را بمعرض پدرش حاضر کردند و در دیگر از مشاهده این حال بیطاعت شده سلطان را ملامت نمود و همین مطلب سبب شد که سلطان حکم قتل او را بداد هم این وزیر ( بینگان ) بوده بواسطه اسباب و نوع پرستی که دانسته

در صفحه تاریخ چین نم نیکی پیدا نموده است بر حسب عقیده چند نفر مورخ دیگر سلطان مذکور نه فقط دین حشم و عصبش در این مورد بخوش آمده بلکه سحریه و استرها بوریر بچاره نیز نمود و کتب (بند تو و افا پس دیده و عافانه است و هالی نم نیک تو ولی میگویند قلب شخص عاقل هفت سوراخ دارد از آنجا که اطمیان کامل نایز راه ندارد باید شخصاً خود امتحان این مسئله را بنمایم) پس امر فرمود که شکم او را پاره کردند و قلبش را از برای او بساو کردند زمانیکه ستاره اقبال دودمان چانگ در شرف عروب بود ستاره اقبال یک دو دمان حدید دیگری از افاق ملک طلوع نمود القصه یکی از رؤسای مملکت از نمدی سلطان طالم منحرر گشته او را ملاعب نمود سلطان را آنجا که نمیتوانست کاری را که با وزیر کرده بود نسبت ناو نماید او را محبوس نمود ولی یکی از پسران او را شغل رسانید و چیریکه مایه استخلاص آن رئیس گشت همراهی دوستان او بود یکی دوسانی داشت حواریان حبلی با قیمت با مصام یک دحیر خوان در ایالت خود بدست آورده بخت سلطان طالم فرستادند در همین اوان رجال مملکت که ملاعب طلوع ستاره حدید بودند از سبزه قدیم که در شرف عروب کردن بود چشم پوشیدند انقلابات سیاسی که مایه تخریب ممالک است از برای ما درس خوبی است زمانیکه حاندان سلطنت افراد رعایا را ر خود مر نمانند و کیر حدود و قوانین می نمایند مایه اهراس خود میشوند که مردمان داد خود را بستانند یکی از کتاب مضمته سالنامه چین عبارات ذیل را مسطور داشته است (رئیس عمری موسوم به ( و اماوانک ) که حکومت ایالت (چانسی) را بمنمود پس از اینکه سلطنت است سوی را مسخر نمود با کمال ساد نمود سلطان بیامد و عبارات ذیل را بیان نمود (ای پسر اسما حداد افتداریا که بدود ما ما داده بود اکنون سلب نموده چه مردمان جبر و لاک پشت ( بر حسب عقاید بعضی از مشرکین لاک پشت جنبه الوهیت داشته ) در خصوص این دودمان مال یک نمبرند نه این است که احداث ما را سل خود چشم پوشیده باشند ولی چیزیکه سبب تزل و پستی ما گشته هوا پرستی و شہوت رانی تو است پس از ای که حداد رو از ما بر گردانید رنگ آسایش و اسودگی را بخواهم دید و دیگر اطاعت عقل و ایمان قلبی خود را نکنیم با این ترتیب و روش تمام افراد رعیت از ما بر کشته اند بلکه دو صد حرابی و اهراس ما می باشد — همیشه ورد زبان این کلمه است که چرا حداد معال این دودمان را ر طرف نمکنند و چرا اراده او بمانی نمیکند که سلطان طالم فانی و ناود گردد سلطان عبارات ذیل را بیان نمود



(افسوس هزار افسوس که امور، ات زندگی من بر حسب امر و مشیت پروردگار پیشرفت پیدا نمیکند) رئیس مذکور درین خدمت میوسید و از خدمت سلطان مرخص شد و در پیش خود این کلمه را اظهار داشت چگونه سلطان با این تقصیرات و این جرایم امید نجات از مشیت پروردگار دارد بدین اسب که دودمان چنگ منقرض خواهند شد آنچه را تا کنون دیده ایم گواهی صادقند تمام این سخنان پندآمیز حلوگیری از شهوت رانی سلطان نکرد و طولی نکشید که همین سلطان اسرافرمود شکم رقی را پاره نمودند تا اینکه به پند جنین رحم آن دارای چه شکل و چه ترکیبی است روزی از روزها در کنار هری در وسط سرمای زمستان چند نفر را مشاهده نمود پای برهنه میکردند سلطان از حالت تحمل آنها تعجب فرموده امر نمود پا های آنها را تا حد رانویسان قطع کنند تا اینکه مهر استخوان آنها را مشاهده کنند القصه اقوام سلطان دیدند که عقرب صلم و تعدی سلطان دامن گیر ایشان و شخص خودش خواهد شد پس ناچار و لاعلاج بنصبحت او در دادند مثلاً یکی از عموهای او قبول این کار خطرناک را نمود و در دست حشم و عصب سلطان رهائی نجست مگر آنکه خود را بجنون و دیوانگی زد از این رو میفهمیم که این صفت سمعیت و وحشیگری مخصوص طبیعت برادرهای سلطنتی چین است چه در برادر سلاطین سابق و برادر سایر سلاطین روی زمین این درجه غرور و مسی که متبجه سلطنتی مستقله است ندیده اند از برای فهم مقصد خود مطالب چندی از کتاب مقدس چین دیلا مندرج میسازیم و (نیسو) که برادر سلطان بود خطاب بر حال میکند و میگوید که دودمان چانگ دیگر فال حکمرانی و ساطیت نیستند بانی دودمان ما کار هائی نمود که هنوز آوازه آن در تمام ساط عالم پیچیده شده ولی ما ها که بعد از او آمدیم هوا پرستی تن در دادیم و در اوقات حسنه حد خود محروم ساختیم تمام افراد این دودمان از درک و کوچک پرامور سعادت ردیله کشته مثلاً دزدی و فسق و بد ذاتی و بد نیقی را پیشه نمودند رحل و صاحبان صسات بد را از یک دیگر اقباس میکنند هر زمانیکه اشرار شرارت میکنند کفر و سیاسی از رای آنها معین نمیشود و این مسئله اسباب فحری رعایا میگردد بدین لحاظ در صفحه مملکت خود جر بکند و نفاق و انتقام و خصومت چیز دیگری ملاحظه نمی کنیم دودمان چانگ در شرف است که حالت ابلات و طواپف محرا گردد را همرسانند مثلش مانند سحبی است که در رودخانه غرق شده و امید رسیدن بساحل را ندارد خلاصه آنکه زمان اهراس دودمان ما در رسیده است خانوادهای محترم<sup>۱</sup> می

ما بواسطه سوء رفتار سلطان تماماً در تحرا های توارى شدند امروز اگر شما در حدد علاج بر نیابید دیگر مکتی قطع امید ورجا خواهد شد بکی از رجال دو جواب بگوید « ای پسر سلطان اگر حداوند متعالم ما را دچار بلاهای آسمانی ~~صکوره~~ کرده بواسطه کفر اعمال سلطان ما است سلطان ~~صکانه~~ را که باید قدر بداند بیداند و بر خانواده های محترم قدیمی و قبی نمیکنارد و حیواناتی را که ملت او برای قربانی هریس عرده قرار داده اند میزدند و میخورند و سباست نمی بیند و رؤسا پول ملت را میخورند مثل آنکه سال هشتن خود را خورده باشند اهدانهاق و حسد و کبد و انتقام در میان مردم زیاد مشاهده میشود اثرار بایک دیگر محص ابرا وادیب مردم اتحاد مینمایند و در مبانه مردم بسیاری از شدت بی چیزى و گرسنگی بهلاک میرسد و کسی هریاد آنها عرسد امروز باید شریک در بدبختی دودمان چانگ بوده باشم ولی اگر این دودمان منقرص شود بنده و غلام دودمان دیگر نشوم ای پسر سلطان شرط احتیاط این است که شما دحالت در کارهای سلطنت نکشید و جان خود را بدر برید و اگر شما کباره نکنید اسباب هلاکت مهم خواهد شد هر کی باید تر حسب تکلیف خود عمل نماید ولی فعلا تکلیف ما این است که بجهت سلاطین سابقه تشریفات بجهتیم منکر خیال در رفتن ندارم

چان نمیکم در صفحات تاریخ عالم سرودی بهر او این در باب انقراض دودمان سلطنتی داشته باشم و حال اینکه سرود مذکور تعلق بهر او و دویت سال قبل از میلاد دارد و بنزله حکم فراری است که صاحبمصلان نظامی پس از شکست خوردن بتایین های خود میدهند اما سلطان علی رغم این پیش بینها و این داد و فریادها دست او فسق و فجور خود نمیداشت و همیشه از برای محارج فون العاده که بجهت شخص خود و محبوبش لازم داشت ملت بیچاره را میدوشید مثلاً از حمله کارهایی که کرد روح مرتقی بجهت محبوبه خود بساحت موسوم به (لوتائی) یا برج کوزن که درهای آن تمام ازیشم بود و در داخل سارت مبل ها و زینت های بسیار عالی قرار داده بود و مسافت داخلی آن عرصاً ربع فرسخ میشد و از شاعش بدویت مهر میرسد ریباً ده سال سر اس بنا زحمت کشیدند پس از آنما شانه محبوبه سلطان یعنی تکی امر کرد مشعلهای زیادی روشن نمودند و شب تاریک را چون روز روشن کردند تاکی کارش این بود که شش ماه سال را متوالاً در آن قصر بسر میبرد و انواع عیش ها راى خود فراهم میکرد و از شهوت دانی و هواپرسی چیزی فرو گذار نمیکرد مثلاً از حمله کارهایی

اس بود اشخاص حواری را از اناث و دگور در قصرش حاضر میکرد و امر میکرد آنها را برهنه  
میکردند و هر حرکتی که مابین حط و لذت او بود در حضورش می نمودند قصری که باید کسی  
داخل نشود و هر کسی در آن قصر بدون اذن داخل میشد محارقاتش قتل بود عاقبت طوری  
شد که در قصر بار و همه کس برای دخول در آن محاذ گردید و کمال آزادی با افراد رعیت داده  
شد که هر نوع هوا پرستی و شهوت رانی که در سر دارند در آنجا بجايند از این روی مردمان  
بی تربیت و بی حیا و بی عفت شب و روز در آنجا میرفتند و بعد از اینکه مشروبات و مأكولات  
زیادی در آنجا میخورند هر شوری که در سر داشتند در آنجا معرعه ظهور در می آوردند  
بواسطه آزادی زیاد قتل نفس در آنجا زیاد میشد خلاصه آنکه این قصر مرکز مفاسد و معایب  
بود و در آن زمان قبح تمام چیزهای بد از نظر افراد مردم برداشته شد مورخ مملکت بدبوئانه  
( وووانگ ) حاضر شد و وووانگ با فتش مسیح و مکملی عازم سواحلی ( هواگک هو ) گشت  
و امر فرمود که تمام سر بازان از رود خانه در گذرند از طرف دهکر ( چئوس ) سر  
کردگی چند دسه از سر بازان که غالبشان ناراضی از وضع مسافرت خود بودند حرکت  
نمودند در ماه اول سال ( وووانگ ) از برای ذات مقدس پروردگار قربانی ها نمود و از  
برای ارواح محرده تشریفاتی را با نمود و خطه بجهت صاحبمنهان و سرانان قرائت کرد در  
دشت ( موی ) تلاقی فریقین گسب طریقین داد میداد بدادند مخصوصاً ( چئوس ) در  
میدان مردم کمال جلالت و مردانگی را بخرج داد و نادره خون دهری شد که نهر های  
خون در آنجا جاری گشت و اسباب و آلات برنج کوی و ارزن کوبی مانند کسی در روی  
سپل خون متحرك بود ولی عاقبت مشون ( چئوس ) هر یک بافت و خود رو و طرف پای  
تخت فراری گسب لباسهای سلطنتی خود را پوشیده به برج گوزن یعنی عمارت سلطنتی خود  
داخل شد پس از آنکه با حواریات گرانها خود را ریت داد امر فرمود اثنی عظیم  
افروختند خود را در آن حریق میدادند و مانند ( ساردا نابل ) سلطان باستان تلف  
گسب و بی راضی شد که محو به اش را با خود بسوراند ( وووانگ ) پس از آنی که  
داخل پای تخت شد امر فرمود سران محبوبه را به بریدند و در سه ۱۰۲۲ قبل از میلاد  
بسر بر امپراطوری چین مستقر گشت دو فصل کتاب مقدس سالنامه چینی ها حاوی بعضی  
مطالبی است که مابین دقت نظر و توجه انسان میگردد مابین لحاظ در شرح و بیان  
بعضی از آنها بی اعتبارم ولی مورخان اس عصر حوادث و حالات چین را بهتر از کتاب

مذکور شرح مبدهند

« - \* \* \* ﴿ فصل اول ﴾ \* \* \* - »

در بهار سال سیم المحسن نزدیکی در ( ناگ تس ) تشکیل دادند. سالی در آن مجلس خطابه دبل را میخواند ای رجال خیرم ممالك حول و حوش شما ها که مامور رتق و تمیق امور سلطنتی و فرمان داد بقسود هسبند گوس و امر من بدهید آسمان و زمین نموده پدر و مادر تمام موجودات است ، ما این موجوداتی نوع انسان از همه ماموس است ولی سلطانیکه باید سالت ربوع انسان نماید لازم است که صفی راسی و صدای و مبارکی که دارد بر سایر افراد بشر حقوق داشته باشد و چون حقوق مرهبت بافت حشم پدر رعایا را پیدا میکند امروز ماضی دو مان چاک از حیث حیث بنای خارج شده است زیرا که به احترام رب حلی را نگاه میدارد و به میر عدل و داد گمیری ، رعایت میکند شب و روز مشغول شرب خمر ، مسی و غور است قبل ریختی نظمیه وحشیانه ، تعدی بر رعایا دارد مالا هر وف میخواند کمی را بلیه کند جنبه و کهر او را من گیر تمام افراد خانواده شمس مقصر میکند و هر وقت کمی انتباز و مرتبه میدهد از متباز و مرتبه را در خانواده السخص موروئی مکرر بد ملاوة خرجهای فوق العاده از برای ساختن عمارات و بیه و راه های ساخته و دریایچه می نماید و بواسطه کثرت احد و طمع رعیت را بی میبکشد و مردمان بیطرت را اندر کینه بد کتب میبکشد و کم زوهای آبتن را یاره میکند رب حلیل از حرکات ناپسندیده و ناشایسته آن سلطان باندازه در حشم آمده که قصه اقتدار و تکف کفایت پدر بر کواره گذاشت ولی از آنجا که محل مهلت بداد که مرحوم پدرم او امر الهی را تماماً توفیع حرا رساند بدین لحظه شخص من که موسوم به ( وو واک ) هستم بدستداری شما که حکمران ممالك حول و حوش هستید مامور بحکم رای در ق و تمیق امور سلطنتی چن شدم در صوبه بیکه ( چه ) در سدد صلاح حرکات ناشایسته خود بر می آمدم و تکالیف خود را بدین ره ردکار و واج محرومه مح نمی آورد و چه انانی که از برای فرمانی معین شده بود از چاک دود ها مستخاص میساخت شخص من که مأمور الهی بوم جار و ناگزیر در صدد علاج آن مقصد رآمدم خداوند متعال از برای کمک و عاف بخلق بر برای آنها رئیس و معام و سلطان معر دشت و تنم این رؤسا و معلمین و سلاص را ورز خود فر دادر ری بیکه علی عالم را احب کنید

با این قرار داد ها چگونه میتوانم محالبت مشیت پروردگار رفتار کنم و قتیکه قوای افراد رعیت بیک اداره و نهج میبایست باید در صدد برائیم که آنها را هنر مند و ناکال نمایند و پس از آن باید در فکر تهذیب اخلاق آنها و داد و خواهی و عدل کسری برائیم ( چاو ) که دارای رعایای بی شمار بود هر فردی از افراد آنها خیالاتی داشتند که مخصوص بخود آنها بود ولی من تاکنون بیشتر از سه هزار رعیت نداشته‌ام تمام دارای یک خیال و یک عمده بوده اند زمانی که حرایم سلطان دودمان ( چانگ ) از حد در گذشت خداوند امر فرمود او را مجزای عمل خود رسانند اکنون من اگر اطاعت او امر الهی را نکنم مانند چو محرم و سبه رو خواهم شد هر روزه از رس عقوبات و مکافات عمل خود در و حشت و دهم و ولی از انجائیکه جانتین پدر خود کشته ام تشریفات ۱۰ که باید بجهت پروردگار و کره ارض بها آورم اعماص و کونانی ندارم و او برای دستگیر نمودن معصومین خود را بدینگونه میبکنم خداوند همیشه کار هائیکه میبکنند از برای راحت و آسودگی افراد بشر است پس شما ها باید تمامان در راحت نمودن مردمان ممالکی که محدود بچهار دریا کشته‌اند مرا کمک نمائید و تا موقع از دست گرفته باید کوشش خود را بنمایم

### فصل دوم

روز پنجاه و پنجم دوره تاریخی چین سلطان امر فرمود قشونش در شمال رود خانه اردو بزدند هر يك از شاهزاده‌گان و رجال ابر بسر کردی چند دسته سرباز متغول خدمت نمودند سلطان پس از آنکه افواج را در يك هظه جمع دید خطابه دبل را بخوند ای جماعتیکه از طرف عرب آمدید قدری کوش بدهید تا مقصود خود را اگویم میگویند شخص می که راه قوی را پیشه کرد روز بروز مراتب و ترقیات روحانی او زیاد میگردد و مردی خرد و بی قوی روز بروز رذال طبع و قباحات اعمالش زیاده تر میشود مثلاً چو سلطان دودمان چانگ بن بهواهای نفسانی داده از پیره مردان محرم اجتناب کرده تا مردمان عاصی و مجرم هم خو و هم شرب شده همیشه تا آنها مسغول شرب حمر و فسق و فجور میبایست رجال مملکت ناگزیر پیروی عادات و آداب و را می نمایند و در ارتکاب فعل حرام دست اتحاد بیکدیگر میدهند آواره حور انتقام بی اندازه و تعدیات که ماه قتل نفس زیاد میشود در انتظار مملکت پیچیده شده مردمانی محرم و بی کسای قطع امید از هر جا کرده به یزدان پناه میبرند و صدای الحذر و الامان آنها حتی بکوش سلطان میرسد در صورتیکه

خداوند متعال بندگان خود را دوست میدارد سلطان باید رطابت حال آنها را بنماید چون (کی) سلطان آخر دودمان (هبا) اطاعت او امر الهی را نمود و مملکت را بواسطه رفتارش حراب و ویران نمود لهذا خداوند (چنگ یانگ) را گماشته دماو از روزگار (کی) برآورد و دودمان هبا را منقرض ساخت و حال آنکه نصیر و عصبان (کی) باندازه نصیر و جرم چو نمیشد زیرا چو برادر ارشد خود را که دارای عقل و کجاست کافی بود نمی نمود و مریک از وزرا را که در صد پند دادن و راهمائی تر مینامدند بهلاکت مرساند و همیشه اظهار مینمود که اراده او اراده الهی است و پیوسته مبهکت و قار و صر و سکبات و سرپوشی در کارها لازم نیست و نیز قربانی و تشریفات لزومی ندارد و ظلم و تعدی ب مردم صریح ندارد پس حوادث این زمان بمنها مانند حوادث زمان سلطانا حیر دودمان هبا خواهد بود و خداوند مرا از برای آسایش و راحت مردم برگزیده حیالات من نیز در این خط مشق مینماید پس اگر با سلطان دودمان چانگ طرف شویم بی شک و شبهه مظهر و منصور چه اهمیت بود اگر چه چو کمال داران زیادی حاضر خدمت دارد لکن تمام آنها از حیث عقیده و عرص فردا فرد اختلاف دارند از طرف دیگر عدد صاحب مناصب من از ده تجاوز نکند لکن تمام آنها از حیث طینت و طورت و حسن عقیده متحد و منزله هس واحده هستند چو در زمان مارزت و محاربت حویشان و دوستان خود را با خود همدست و معین مینماید ولی با مردمان کاری و عاقل که مستخدم من باشند فرقی نکند دارند آنچه را که نوع بشردر سطح زمین میکنند از پروردگار مستور نینماید تمام ملت چین که از صد خانواده تشکیل می یابد مرا ملالت میکنند که چرا رود تر در صد این کار بر نیامدم تا این ترتیب خوب است که در این کار محله و شتاب نمانیم ای رؤسایم که ریاست بر قسود دارند وقت را از دست ندهید دفاع با دشمن بهتر از کساره کردن و حقیر شمردن اوست از برای فتح و نصرت تمام ماها باید یک دل و یک رأی باشیم کاری را که شروع کرده ایم نباید تا تمام گذارد مخصوصاً کاری که ثمره و نتیجه آن ابد الهمی باقی خواهد ماند

### ﴿ فصل سوم ﴾

روز بعد را سلطان س قشون دید و او امر دهل را بایشان القا و تهریر نمود ای رؤسایم که از خاک مغرب بدینجا آمده اید قانون آسمانی را همه کس دیده و میشناسد سلطان چانگ از آنجائیکه نقض آن قانون کرد خداوند او را مردود ساخته و رحمت او را حذر و ملامت بدارند

زیرا که ظلم سلطان بدرجه رسیده بود که بای مردمایرا که از شط میکشند مهربد و قس  
کسایرا که شترم و ناقوی بودند یاره می نمود بواسطه حور و جهای او دیگر رعیت در  
ملکتی که محدود بچار دریا است (پعی چین) باقی نماید کسانیکه فاسد المصیده و بد طبیب بودند  
محل ونوق سلطان کشته و مردمانیکه بواسطه کفایب و فابلتشان معذر کارهای بزرگ شده  
بودند در زمان سلطت او محذول و منکوب شدند و حواین ملکیت نیز طرف بی اعتنائی و  
تخفیر او گشتند و مردمان جبلی عاقل کار دای تماماً مسموم شدند و نفاطی که قربانگاه و محرم  
بود پست و نامرغوب شد علاوه سلطان از برای رصابت خاطر محبونه که دست هر کونه  
شرارت و ادبی که تصور در می آمد نسبت برعب خود نمود پس رب حبلل پعی سلطان عالم  
مصد اهلاک او نمود ای رؤسای قشور با این ترتیب حور است که اتحاد باطنی ما بدرجه  
رسد که توانیم محری مکافات آسمانی بگردیم شخص من ار برای قلع و قمع دشم ریاست  
کلی را قبول میکنم و شماها نیز باید از روی صداقت با من همراهی کنید کسانیکه در میدان رزم  
داد مردی بدهند محل الثقات من خواهند شد و کسانیکه بتکلیف خود عمل نکنند کوشمائی  
با آنها میدهیم که عزت سایرین نتود اگر سلطان ظالم پعی چئو مظهر و منصور شوم به بواسطه  
مردمانی ما خواهد بود اکه بواسطه تبعه زحمات مرحوم پدرم خواهد بود ولی اگر مغلوب  
شویم خطا از من خواهد بود به او با وجود طول سه فصلی که مرقوم داشه ایم فصل  
دبل را که موسوم (به ماهای دس هوی) میباشد و روگدار نخواهیم کرد رور اول دوره  
اول تاوینچی قبل از اینکه طلوع خورشود سلطان و بعه اش وارد دست موی شدند سلطان  
در دست چپ انری داشه که از طلا و جواهرات قیمتی ساخته شده بود و در دست راست  
برق سپیدی کرده بود رو بهسور خود کرده کعب شماها از ارض عربی بدیحا آمده اید تمام  
شماها از روسا و عیره ره ها را مانند کنید و سرها را در دست بکیرید تا اکه مقصود  
خود را بگویم مردمان عهد عتیق مثلی داشتند بدن مضمون مرع هر کر نباید بخواند و اگر  
بخواند سبب هلاک نک خانواده میشود امروز می بینیم که مقصود این مثل بکی فراموش  
شده زیرا که چئو سلطان دودمان چایب عنان اختیار مملکت را بدست رنی داده پس من که  
موسوم به (وووانک) هستم با کمال احترام باید اوامر الهی را بجا بیاورم و شماها باید درست بقانون  
نظامی حنک کرده کال کوشش را بجا نیاورید پس از اکه چهار یا پنج یا هفت جمله نمودید  
تمام سکین و آرام بگردید تا اکه نظام گرفته مجدداً مشغول حنک شوید حال شماها در این

جنگ باید مانند شیر کرسه باشد ولی اگر کسی سر تسلیم پیش آمد باو ادب نرسانید اگر کسی دستور العمل و سخنان مرا طایق العمل بالنعل متابعت و اطاعت نماید و در میدان رزم بتکلیف خود عمل نکند عرصه هلاک خواهد شد

§ دودمان سوم از سنه هزار و صد و بیست و دو تا سنه دویست و چهل و هشت §

§ قلی از میلاد - دوره این دودمان هشتصد و هفتاد و چهار سال طول کشید §

§ و عدد سلاطینش سی و هسب بود §

بر حسب عقیده چینیها سر سلسله این دودمان مانند سر سلسله سایر دودمانها سلطان بزرگ و مقتدری بود فیلسوفان چین مخصوصاً ( کنفسیوس ) که اول فیلسوف آنها محسوب میشود سلطان مذکور را سر مشق و مقتدای سایر سلاطین میدانند این سلطان که نامش ( فا ) بود پس از نابود ساختن آخرین سلطان دودمان ( چانگ ) نام ( وووانگ ) بی سلطان حاکم معزوف شد بعد از سکست ( چؤس ) کسانی که بیم از سلطان فاتح داشتند در چبال متواری شدند ( وووانگ ) چند مر از صاحب مصال خود را فرستاد تا آنکه آنها اطمینان دهند که سلطان هیچچیز از آنها اذیت نخواهد رسانید و قراوس بر این سد نازمانیکه فراریان مراجعت نکنند داخل پای تحت نشود کسی که توانست فراریان را مراجعت بدهد وزیر قدیمی چؤس بود خود آن وزیر در زمان سلطنت ( چؤس ) هر قدر کوشش نمود خلوگیری از حرکات جنون آمیز سلطان کند مجائی نرسید قلی از اینکه این حادثه بزرگ روی دهد در حال متواری سد زمانیکه وزیر مذکور فراریان را بجای تحت معاودت داد ( وووانگ ) ناسه هزار سوار در الحانزول احلال فرمود مکالمه در خصوص ورود آن سلطان در تاریخ چین مسطور است که حالی از عراب و سکمتی نمیداد زمانیکه ( پی کنک ) برادر سلطان وارد سد رعیت از وزیر سؤال نمودند آیا این سلطان تارده ما نیست وزیر در جواب گفت حیر این شخص وضع متکه آنه دارد و حال آنکه سلطان عاقل باید صوره جلی افتاده و متواضع باشد و در اجرای مقاصد با احتیاط پس از ایست برادر سلطان وارد شد شخص دیگری هویدا گشت موسوم به ( تای کنک ) که اول وزیر ( وووانگ ) محسوب میشد و راس فتنگی سوار بود سلامت او اسباب چین و ترس مردم سد رعیت از دیدن او متوحش گشته از وزیر سؤال نمودند آیا سلطان تارده ما اس است وزیر در جواب گفت حیر این شخص کسی است که اسکر بسپد مثانه لك نری اس و چهل باید شود حکم



عقاب را پیدا میکنند و در وقت گفتگو باندك چبری متغیر میشود و حال آنکه شخص عاقل در هر حال و هر مقامی محاور نفس خود میباشد طولی نگشاید که (جوکنک) برادر و ووانک بسر کردنی فوج سوم ظاهر شد آثار نرنگی در قیافه او مشاهده میشد رعیب از وزیر سؤال نمود که آیا این است وزیر در جواب گفت این شخص خیلی موقر و عوس میباشد و فکری جز علیه بر هوای نفس ندارد اگرچه بمقام سلطنت نرسیده لکن بمنزله وزیر و نایب الساطله او محسوب میشود در این حص و بیص شخص جلیل القدری ظاهر شد که آثار محابت و وقار هر دو از سیای او هویدا بود و حمی از صاحب منصبان با او همراه بودند رعیت بمحض مشاهده او فریاد برآوردند که نی سک و بلا شبهه سلطان تازه ما این است وزیر در جواب گفت بلی اوست و تنبکه شخص عاقل با هواهای نفس در حنک و کربز است و راه تقوی را از دست نمیدهد باندازه اعتبار نفس خود را پیدا میکنند که عصب و حوشحالی خود را از دیدن معاسد و محاسن ظاهر نمیسازد پس از اینکه (و ووانک) در پای تخت استقرار پیدا نمود همه حا اعلان فرمود که دست بترکب قوانین سلطنتی دودمان (جانک) نخواهد زد خلاصه اول کاری که کرد تصرف در قویم بود ماه اول زمستان را یعنی ماهیکه از آن ماه شب و روز اختلاف پیدا می نمود ماه اول سال فرار داد و ساعت نصف شب را ساعت اول روز طولی نگشاید که علم هیئت بر حسب مایل سلطان ترقبات فوق العاده پیدا نمود پدر سلطان از پیش رصد خانه در ایالت چو دایر ساخته بود از آنجا که ملت چین امراض دودمان قدیم را نتیجه مخالفت و مناقضت قوانین مملکت میدانستند و استقرار دودمان جدید را وسیله ظهور عدالت و داد خواهی تصور مینمودند سلطان حدید کمال مراقبت را نمود تا آنکه آرزو و آمال رعیب فی نتیجه و نی ثمره نباشد گساها که سابقاً بدون جهت محبوس کرده بودند از حبس در آورد و از برای وزیر بکه سلطان عذار بقتل رسانیده بود محص اینکه او حلو گیری از هواهای سلطان نموده مقرر بر پا نمود و نام نیک او را بواسطه برآمدن بعضی تشریفات مفتخر ساخت و پولها را که از حراجه چو بیرون آورده بود با افراد قسون بدل نمود و بجهت رؤسا و صاحبان مملکت بخش و عطایا بهرستاد و بجهت اشخاصی که در میدان کار زار مقتول شده بودند تشریفات زیادی بعمل آورد چنانکه مدکور داشتیم رنگ سفید رنگ مخصوص دودمان سلطنت سابق بود اس سلطان رنگ فرمز را رنگ مخصوص سلطنتی قرار داد بعد از اینکه از برای راحت رعیت و امنیت مملکت قوانینی وضع نمود بطرف (فونک هائو) متوجه

ثبت و مقر سلطنت را در آنها قرار داد و در آنها تدویرانی بجهت حداوند متعال خود قوانین قدیمه و عادات عقبه را که سلطان سابق محو و یا بمال نموده بود تا آنکه بمبل و اراده خود و محبوه اش رفتار کند دو باره برقرار ساخت و هفت مورخ از برای دیوانخانه خود بول نمود اولی موسوم به ( ناپس ) بود که کارش نوشتن گذارشات و وقایع سیاسی چین بد و نائی موسوم به ( چوس ) که حالات راحه و ایالات حاکم نشین را مینکاشت و سومی موسوم به ( فوگک سیانگ ) بود که مطالب هیئت را مسطور میداشت و چهارمی وسوم به ( یائو چانگ ) بود که حوادث نوبه را نکارش می نمود پنجمی موسوم به ( امیس ) رد که احکام و اوامر و دستخط های امپراطوری را ثبت می نمود ششمی موسوم به ( اس ) که مأمور مینکاشتن وقایع خارجه نمائی از قبیل ترجمه و اجبار و غیره بود هفتمی موسوم به ( یوس ) بود که کارش نوشتن حالات امپراطور و خانواده او بود القصه امپراطور سوی سلطان را که از برای خلاصی از مرگ خود را بدیوانی زده بود به پیشگاه سلطنت نلبید و با او در خصوص مطالب حکمتی و هیئتی و سیاسی و فیریکی و غیره مباحثه میدمود نام گفتگو های ایشان در کتاب مقدس سالتانه چین مسطور است چون بعضی بآن مینکند که نکلمات آنها آثار عقبه خوبی است از تاریخ چین باید در پیل این کتاب مسطور نداریم ولی اولاً بملاحظه اینکه مشکلات متن کتاب تاریخ چین مانع از توضیح آن مطالب است و ثانیاً بواسطه آنکه مردمان امروز مقصود و حور تمدن عهد عقبی را ملنفت نخواهد شد فقط شرح تمدن عهد خود امپراطور میپردازیم زیرا هماطوریکه از حیالات سبوه تمدن معلوم مینکند از گذارشات و حالات نیز معلوم خواهد شد القصه امپراطور در سال سیزدهم سلطنتش به ( کیت سو ) عموی سلطان سابق مینگوید که حداوند از برای راحت نمودن رعیت طرق مقدس دارد و از برای کمک ما مردم ما خود مردم اتحاد مینور زد تا اینکه اسباب راحت را فراهم کند ولی شخصاً من مبدانم این قانون چه قانونی است ( کیت سو ) در جواب امپراطور گفت شنیده ام که سابق ( کوئن ) پدر امپراطور ( یو ) حلو گیری از آب ها نمود لهذا عناصر جسمه ناراضی از قبول تعویض حا و مکها شدند مربی عالم یعنی حداوند متعال غصبناک سده به قانونی که از برای ایمان اصلی است به کوس عطا نمود و چور کوئن بیروم از آن ایمان و عقبه ماند در حبس سلطان بقتاد و در حبس بد محتانه در گذشت ولی پسرش ( یو ) که جانتین او گشت نه قانون ایمان باو الهام شد اهدا ایمان و عقیده او پسر خود

کمال رسیده قانون اول عبارت از معرّف عناصر خمسة است قانون دوم شاحتن حواس خمسة است قانون سیم احرائی هشت دستور العمل دولتی است قانون چهارم تطبیق اشباع خمسة زمانی است قانون پنجم شاحتن محور و رکب سلطنت است قانون ششم اجرای سه کار مستحسن است قانون هفتم تخریق مطالبی است که مورد تعین و اطمینان ما نیست قانون هشتم توجه به بحرهای که آب و نمایده یک امری هستند قانون نهم تحصیل پنج سعادت و اجتناب از شش چاراست عناصر خمسة عبارتند از آب و آتش و چوب و فلزات و خاک آب مرصوب و مایع است آتش سوزنده و صاعده چوب قابل انحناء است و فلزات قابل ذوب شدن هستند و زمین قابل برومندی و حاصل گیری است اما عنصر یک مرطوب و جاری است دارای طعم نمکی میشود و عنصر یک میسود و مضمود میگردد رای مردم تابع میشود عنصر یک منجی میشود دارای معص خاص میشود عنصر یک دوب میشود دارای صفت بند و اکل میشود ولی عنصر یک قابل حاسا بحری است شریک میگردد اما حواس خمسة عبارتند از هیکل انسان و قوه لطفه و قوه صر و قوه سامعه و قوه متحیله اما هیکل انسانی باید موزن قابل احترام باشد و کلام انسانی باید صبر و وفاء و پرهیزی باشد و قوه خاصه باید مبرور و روشن باشد و قوه سامعه باید کامل و دقیق باشد و قوه متحیله باید نافذ و عمیق باشد پس از آنکه هیکل انسان موزن و قابل احترام شد همه کس باو احترام میکنند و کلامی که دارای حسن و فایده پرهیزی شد همه کس طالب او میشوند و قوه ناصر که بمیر و روشن بود ما به تعارب و امتحانات میگردد و قوه سامعه که دقیق شد درک مطالب درک را میکنند و قوه متحیله پس از اینک نامد و عمیق شد انسان حامل قدر کامل میگردد هست قانون دولتی اولاً همه آذوقه است ثانیاً تحصیل ثروت ثبات ثانیاً فراهم کردن تشریفات است ثالثاً دامن و رارت فواید عامه است حاصلاً دامن وزارت علوم ساداً داشتن وزارت عدلیه است ساداً حسن سلوک با حواحه است ثانیاً حاصر دامن مسون مایع است اشباع خمسة زمانی اولاً تعیین سال است ثانیاً تعیین ماه ثانیاً هرمت اگر شمس است را با معرفت بحال سیارات است حاصلاً دامن اعداد هیئت نجومی سلطنت عمارت ادراستی و صدای که سلطان در پیش بر سر امورات خود بکار میبرد این نزد سلطان و رعیت تحصیل پنج سعادت را خواهد نمود تا زمانی که وضع محور مبرر پیدا نموده مفاسد خلاق مابین رعایا پیدا نمیشود هر وقت مردمان احتیاط در ملک پیدا میشوند که همواره مشغول کار کردن هستند باید آنها را تشویق و ترغیب نمود هرگاه بعضی از مردمان بدرجه تقوی نرسند ولی از طرف دیگر مرتکب گناه شوند سلطان باید آنها را مهربانی کند

پس از اینکه راحت لطافی را دیدند سی و کوشش می‌کنند که بر تبه تهوری رسد با این حال سلطان نباید کوشش آنها را بی اثر گذارد خلاصه آنکه رعیت همیشه تابع عادات و اخلاق سلطان می‌باشد چنانکه گفته اند (الناس علی دین ملوکهم) سلطان نباید نسبت به اصابع و دریده باشد و از مردمان عی و مقتدر نباید بیم و ترس داشته باشد هرگاه سلطان متوق مردمان با کمال گردد مملکتش ترقی خواهد نمود و هرگاه ریش سپیدان مملکت صاحب ثروت باشند دست گیری مردم خواهند نمود و هرگاه سلطان خانواده هارا رعیب و تحریص بتقوی کند دچار خطاها و اعمال رشب نکرده و اگر سلطان مردمان بی هر را مورد التفات خود کند بد نام خواهد شد و همه کس خواهد گفت که سلطان مردمان فاسد بی هر را مسخدم خود نموده است

سه کار مستحسن عبارت است از راست گمان و درست حکومت کردن و رد ناری نمودن در مانی که مملکت را اعتشاش در پیش بست صداقت سلطان از روی تنظیم امور است کافی است ولی در وقت مردمان شری در مملکت پیدا می‌شوند که مورث تمه و فساد می‌گردانند باید کمال سحتی و دوستی را باها نمود و با اشتها صیحه مطیع و فرمان بردار باید کمال برد ناری نمود و مردمان مزور و بی سواد بر ما بد سحتی نمود و مردمان مقتدر و با سواد باید مهربان بود خلاصه آنکه لطف و قهر بر رعیب و طایفه دمه سلطان است و بحر سلطان دیگری حق ندارد در ظرفهای گراباعدا بخورد پس هرگاه اتباع سلطان در صدد التفات کردن و سپاست نمودن بر رعایا را یابند و آنکه در ظرفهای قیمتی عذاب خود و خانواده شان معرض هلاک خواهد شد و هرگاه ریش سپیدان مملکت راست گو و مصصف باشند رعیب افراط و تفریط خواهند نمود

اما مطالبی که مورد عین و اطمینان نیست باید شخصی ا که قابلیت داشته باشد دول را گمارد تا آنکه از رای تحقیق آن مطالب فرعه کشی کند اگر فرساده نفر از رای فرعه کشی معین شود همیشه قول آن دوفر را گوت دهند که حرفها نشان بهم بردنك تر است و اگر صا کسی در يك مسئله شك داشته باشد ابتدا باید از شخص خود و رجال و وررا و رعیت مسورت نماید و باز اگر عین حاصل نمود رجوع فرعه نماید و هرگاه تمام مردم در اجرای امر اتحاد نمایند آسایش و قوت سلطنت و دودمان سلطنت فراهم گردد هرگاه رجال و وررا و رعیب يك قول باشند ولی سلطان رای دیگری داشته باشد که مطابق فال لاک پست و فرعه کشی باشد سلطان در آن امر فائز و طمطمند خواهد شد و هرگاه رجال و وزرا و لاک است و

قرعه ها يك رأى دهند ولى رعیب و سلطان رأى دیگری داشته باشند مقصود طرفین بعمل آبد و هرگاه رعیت و لاک پشت و قرعه متفق باشند ولى سلطان و ورجل و وزیر رأى دیگری داشته باشند درناظر امر نایل به نتیجه خواهند شد نه بر حسب صورت و هرگاه لاک پشت و قرعه رأىشان مخالف بارى انسان باشد اقدام نکردن در امر معهود بهتر از اقدام کردن میباشد

آئو فیر پى که عبارت از آمدن باران و هوای خوب و حرارت و برودت و باد و چهار فصل باشد هرگاه پى از این آثار بموقع خود ظاهر شود نباتات و گیاه ها بمقدار فراز برویند خلاصه هر چیزیکه از حدود تجاوز نمود دچار مصائب و شدائد گردد و بجز هر چیزی که بسر حد کال رسبد خالی از مصائب و شدائد نیست زمانیکه تقوى و پرهیز کاری مابین مردمان شایع است باران بموقع خواهد بارید و زمانیکه مدار حکومت منظم است هوای خوب و حرم پدیدار میشود و هر وقت که هوا مدفع کرم شود بواسطه آنست که احتیاط و درستی مابین مردم زیاد پیدا میشود زمانیکه داد و دهند در مملکت باشد سرما بموقع پدیدار خواهد شد و هرگاه ریاچ بموقع وزند معلوم میشود که سیاس و نظم مملکت بسر حد کال رسیده است و هرگاه مفاسد اخلاق در مملکت زیاد باشد هوای طمع نارائی خواهد بود و هرگاه اهل مملکت علی المیزانندى باشند هوا خشکی خواهد نمود و هرگاه اهل مملکت تنبل و مهممل باشند حرارت هوا متمادی خواهد شد و هرگاه مردمان مملکت عجبول باشند سرما دائمی خواهد شد و هرگاه اهل مملکت صلاح خویش را ندانند در چهار فصل ناهای متوالی خواهد داشت القصه شخص سلطان باید بی خبر از گنهارشات سالها به مملکت خود نماند و رجال مملکت باید از وقایع ماهیانه مملکت مستحضر باشند و زیردستان رجال باید از وقایع روزانه مملکت با خبر باشند زمانیکه اوقات سال بر حسب اقتضای فصول میگردد محصولات و حیوانات بمقد بلوغ میرسند اشخاص با کفایت مر جع و مصدر کار میشوند تمام خانواده ها در راحت و آسایش میباشند و زمانیکه اوقات سال بر حسب اقتضای فصول میگذرد حیوانات و محصولات بمقد بلوغ میرسند و اوصاع حکومتی هر ج و مرج میشود و اشخاص با کفایت و تقوى محمول الحال میمانند و خانواده ها در راحت و آسایش خواهند بود ستارگان آسمان نماینده ملل مختلفه عالم است بعضی از ستارگان بباد مایل دارند و بعضی دیگر بباران و زمان کوتاه شدن شب و روز بواسطه گردش ماه و آفتاب معلوم میشود و زدن باد و آمدن باران بر حسب حرکت ماه نسبت کواکب خواهد بود

اما پنج سعادت عبارتست از عمر طول و مکنت و ثروت زیاد و آسایش و عشق قوی و عاقبت  
 خبر و اما شش بدبختی عبارت است از عمر کوتاه و ابتلای بامراض عم و اندوه فقر و پریشانی  
 و کینه و عداوت ضعف و ناتوانی و اذیت خلاصه در سه هزار سال قبل مطالب مذکور در  
 دیوانخانه چین مذاکره میشد آنچه را که امروزه در دیوانخانه های اروپا میگویند باین سادگی  
 نمیباشد امپراطور (وووانگ) باندازه از تصایح حکیمانه (کبت سو) خوشحال و مشغوف  
 شد که او را خدیو شبه جزیره کره عمود در این اوان آهائی افتاد که از برای فد و هت و  
 حسن وفای بدودمان سلطنت سرمشق بزرگی است دوسره که موسوم به (پئی) و (چوچی)  
 بوده که از هوا خواهان دودمان چانگ محسوب میشد راضی شدید که از پریشانی و گرسنگی  
 تلف شوند وزیر بار منت دودمان تازه تر بود در زمانیکه (چئوسن) حیات داشت با کمال غیرت و حسن  
 وفا خدمت گذار بودند و از نصیحت کردن و پند دادن و ملامت کردن سلطان دریغ نمودند  
 هنگامیکه اشخاص شکایتند از خدمت سلطان خود را معاف کردند با آنها گوشه نشینی  
 اختیار نمودند پس از مرگ سلطان زمانیکه (وووانگ) دیوانخانه خود را در و طس (چیو)  
 قرارداد جلوس سلطان رفته زمام اسب او را گرفته و این گلات را ادا نمودند ای شما بیکه خود را  
 با نسوی مبدانید چطور حرث کردید مخالفت با سلطان و پدر حقیقی خود بکنید و او را وادار  
 بکشتن خود بکنید حسن وفا و اطاعت شما کجا رفته بود ملازمین سلطان شمشیر دردست  
 گرفته آنها را بکشتن ولی (وووانگ) راضی بکشتن آنها شد چون فدویان مذکور زحمات خود را  
 بی نتیجه دیده از خلق بریدند و مخالف خود به پیوسته در یکی از جبال مقواری گشته مصمم  
 شدند که فوت خود را منحصر بریشه درختها و نباتات نکنند تا آنکه احتیاج بگند مبهکه تعاق  
 بدودمان جدید دارد نداشته باشند طولی نکشید که پیره زنی از نزدیک غار آنها بگند شت پس از  
 آنکه از جهت انزو او طریقه معیشت آنها مستحضر گشت بدیشان اظهار داشت از حال شما متعجبم  
 که چون گندم تعاق بدودمان جدید دارد میخواهد متعمم از نعمت آن شوید آیا این علی را  
 که میخورید محصول حبالی نیست که بان دودمان تعلق میگیرد در استدلال آن عجز زده را  
 صحیح و متین دیدند قدری بیک دیگر نگاه کرده مصمم شدند که دیگر چیزی نخورند تا آنکه  
 نسبت بدودمان (چانگ) نقص عهد و ترک وفا نموده باشند چندی نگذشت که هر دو از  
 گرسنگی بهلاکت رسیدند (وووانگ) خون آگاهی از مردن آنها پیدا نمود حیلی مفاتر و اندوهناک  
 گشت بازمانی داد و در حضور تمام مردم از حسن وفا و عقیده آن دوسره عاقل که کمال بستگی

و اتحاد را با سلطان خود داشته تعریف و تمجید نمود و خود را از مابت اینکه همراهی با آنها نکرده بود حبل ملامت نمود القصه (وووانگ) از برای استرصادی خاطر رجالی که با و خدمت کرده بودند هر کدام را سلطان یکی از ایالات خود نمود ولی طولی نکشد که ایالات مذکوره چون هر کدام حکم مملکت مستقلی را پیدا نموده بود مابنه مناقضت و مخالفت با یکدیگر شدند و عاقبت سبب حرای مملکت چین گشتند تمام اشتهاص کله مند که از نژاد سلاطین سابقه بوده هر کدام دارای مملکت کوچکی شدند و بازده تن از اقوام سلطان جدید نیز هر کدام ایالتی را بقبول خود در آوردند از این قرار در مملکت چین بیست و دو مملکت کوچک ترتیب داده شده که بعد از صد سال بجهل و سه مملکت رسید و بعد از صد سال دیگر یعنی در عهد (کنهسپوس) حکیم هصد و بیست و پنج مملکت رسید در زمان سلطنت دودمان (چو) عددان مملکت هاصد و پنجاه و شش بود و در زمان سلطنت دودمان چانگ بیشتر از هصده تا نبود و در عهد سلطنت دودمان (هیا) عدد مملکت ها بیشتر از بیست نبود در زمان سلطنت (چون) عدد مملکت ها بیسی رسیده بود و در زمان سلطنت (یاو) عدد آنها بیشتر از سیزده نبود خلاصه تقریباً مدت هصتصد سال سلطنت ملوک الطواهی در مملکت چین رواج داشت در این مدت زمان دایره کمالات ملت چین حبل و سب یافت ولی در عوض فساد اخلاق مردم که نتیجه تمدن و تربیت است بر یاد داشت چند نفر فاسوف از قبیل (لائوتسو) و (کنگ تسو) در صدد اصلاح مملکت برآمدند و جلوگیری از افراط و تفریطی تظلی مملکت نمودند و از برای این و امتداد امر خویش مریدان زیادی تحصیل نمودند خلاصه صبت اشمار (وووانگ) در اطراف و اکناف مملکت چین به پیچید چند نفر از رؤسای ملل اجنبیه قصد آمدن بدیوانخانه او را نمودند تا اینکه باج و حراج مر سومه را بدهند و بساحت مقدسش سر بسارند و کلای مملکت (لو) که در طرف مغرب چین واقع است بجهت سلطان سک نزدیکی آوردند این بیهشگی که بنظر ماها چیز عجوبی میباشد فرقی با پیشکشی شر و رافه که بجهت سلاطین فرانسه می آوردند ندارد این مطلب اگر چه بی حد دانه حالی از اهمیت است لکن از برای طبیعی دانها حالی از اهمیت بیست برابر که میفهماند که در آن اوان جنس سک در چین وجود نداشته ماری کلانی را که وزیر اول سلطان در این موقع سلطان اظهار داشته خالی از فایده نیست (ترجمه داد چیرهای مهبذ بنیر مهبذ مورد تعریف و تمجید خواهد بود در عیت زمانی در صدد تحصیل چیزهای لازم برماید که سلطان در صدد تحصیل چیزهای نادر و کمپا بنبا شد و چیزهای مهبذ را حقیر نشمارد متلاسلک و اس چون از حیوانات اهلی و وطنی مملکت

شما نیستند لهذا نباید آنها را فدا نمود و همچنین تربیت پرده های فشنک و حیوانات نادر  
 زحمتی است بی فایده چه پس از اینکه اعتنا بجایزهای نادر که از خارج می آید نکردید مردمان  
 خارج خودشان بالعلو و الرعمه نزد شما حواهند آمد آیا چیزی باقیمت تر و مهیبت تر از  
 شخص مافل هست چه اشخاص عاقل سبب اصلاح و اتفاق مردمانی میشوند که دور شما را  
 گرفته اند) خلاصه روزی (وووانگ) ناحوش شده چون ترعه کشیدند در تال مملوم شد  
 که (وووانگ) لباس عاقبت خواهد پوشید ولی پس از هفت سال سلطنت در گذشت پسر  
 (چنک وانگ) حائنین او گشت عموی سلطان حوان (چئو کنک) در زمان سفر و که چکی  
 او نایب السلطنه و کار گذار امور مملکت گردیده بواسطه خدمت هاییکه مملکت کرد معروف و  
 مشهور شد مثلاً از آن حمله جدید دفعه حلو گیری اراعشاش و شورش اهل مملکت بمرد و  
 شهری را که موسوم به (لی) بود بنا نمود و آنجا ادبوانخانه شرفی نام نهاد چند دسته از خانواده  
 های دودمان قدیم مأ مور شدند که در آن نقطه اقامت نما بند نهفته این شهر مانند ازه حوب  
 بود که نقشه سیر بلاد چین را اردوی او برداشتمند این شهر دارای چهار رویه هاشم بود و نیز  
 دارای الو کهای مدار برک میبود در همین شهر بود که (چئو کنک) سایه آفتاب را که از  
 اختلاف شب و روز تا بستان پیدا میشود معین ساخت بول قدیمی را که از مس اسب و سوراخ  
 مرعی و وسط آن میباشد نسبت به عهد میدهد خلاصه (چئو کنک) را از مساهیر مملکت  
 چین میداند یکی از هرهایش اس بود که علم هیئت را حوب میداند و صد خانه درسهر  
 جدیدالیه برپا نمود چنانکه امروزه هنوز وجود دارد آلتی را که موسوم به شب حص بود  
 و از برای تعیین نمودن ساعه آفتاب کار میبرد تا امروزه هنوز در آن صد خانه می بنهند این  
 شهر درک حاصیت زاه به قائمه و قطب را میداندست و بمردمان نواحی مملکت (سپام) و  
 (لافوس) و (کسنشین) که از برای تبریک دودمان جدید یحیی آمده بودند مطالب مذکوره را  
 زیاد حبص میگویند که سلطان مذکور عرا به مانها عطا فرمود موسوم به (چنبان کپو)  
 حاصبت آن سرابه این بود که طرف جنوب را نشان میداد کله (چنبان) که بمعنی نشان دهنده  
 جنوب است اسم قطب نمای چین میباشد الواح تاریخی چین مقصود شرحی در خصوص عهد  
 (چئو کنک) میباشد در سال دوم سلطنت (چنگ وانگ) اشخاصی از طرف مشرق بدیدار شدند  
 مرم اسکه (چئو کنک) دیدن نمایند و اشعار ریادی در مدح وی نگفتند در سال سیم سلطنتش  
 (چئو کنک) معروف بمشرق پیامد اشعاری ساخته محصور سلطان برسد و پائیز عد و برق رادی در اقلار



چین حادث شد طولی نکشید که سلطان از برای دیدن ( چئوکنگ ) طرف مشرق آمد در آن زمان نازان بجای وزیدن باد سارید ( چئوکنگ ) دوسال بیشتر در مشرق نماند در آن هنگام آسمان استعدادی پیدا نمود از برای وریدن باد و طوفان در این اوان ( چئوکنگ ) مامور بدستگیر کردن اهل مشرق شد و تمام آنها را اطاعت و انقیاد دعوت نمود در سال سیم سلطنت ( چنگ وائک ) مردمانی که از طرف مملکت نیلی بطرف چین آمدند و داعی بر این بودند که دیگر بستگی مملکت خود ندارند در هنگام حرکت کشتی نشنند پس از اینکه آفتاب و ماه پدیدار شدند چهار جهت اصلی مملکت را پیدا کردند و بواسطه درجه گرما و سرما فهمیدند که در چه فصلی هستند پس از آن از تاریخ و عادات مملکت چین مستفسر شدند سلطان شریعانی را که مخصوص پدرائی صرما و خارجه بود بدیشان بیا موحت حال اگر از ما سؤال کنند مملکت بیلی کدام مملکت است چه جواب خواهیم داد در صورتیکه مور چین چین از آن حریف نروده اند ولی ما که احاطه مان بیشتر از مور چین است از برای آگاهی مطالبه کنندگان احتمالات خود را در این باب بیان میکنیم ظاهراً مملکت نیلی مملکت مصر بوده چه در ارمه قدیمه تسمیه آن مملکت باسم رودی بوده که در آن ملک جاری است چنانکه مورج بزرگ ( هرودوت ) باین اسم آن مملکت را مبحوانده ملالوه در کتب عیدیه هم که بران سانسکریت نوشته شده مملکت مذکور بدین اسم ذکر شده ( دیو در ) مورج ( سیسبل ) میگوید که وجه تسمیه مملکت مذکور بکلمه بیلی این است که بیوسل سلطان پس از حفر فوات و ساختن سدهای بزرگ اسم خود را برودی داد که سابقاً ( ازیئتوس ) معروف بود پس صرما بیکه بدیوانخانه چین حاضر شدند از سواحل رود نیل مهاجرت کرده بودند — اما در خصوص اینکه میگویند آن مهاجرین دارای منزل متحرکی بوده مقصود از منزل متحرک کشتی بوده که آنها را از بحر احمربسی از بنادر چین وارد نموده و اما در خصوص اینکه میگویند پس از کشتی فرو آمدن حفات ارعه را پیدا نمودند بواسطه آنست که کشتی آنها مانند کشتی دریایی دارای پل نبوده تا آنکه نتوانند در روی پل حفات ارعه را پیدا کنند هر آینه اگر رساله ما کنجائیش شرح مطالب رحمه الله تواریخ چین را داش حتی از مطالب عجیه ازمته و دمه را که تعلق با سبب مبرکرفت مندرج می ساختم کتاب مقدس سالامه چین حاوی بعضی فصولی است که شرح تصایح ( چئوکنگ ) وزیر را میهد مخصوصاً تصایحی را که در حسب قیومت خود سلطان حیوان است مبدع حالی از احمیت میباشد لهذا آرا بدلا مسطور میداریم

ای سلطان هرگز در صدد لهو و لعب و تن پروری و بیهوشی و سرگردانی و لذت و راحت را رعین نماند تا آنکه بدانی چه اندازه زحمت از برای مملکت تو می کشند و خوشحالی تو در زمانی خواهد بود که اسباب امید واری و بی یاری امارا فراهم کنی همیشه اوقات در فکر اس مردمان بش در هر خانواده که ملاحظه نمایند بیرون مشغول زحمت محم کاری و درو کردن میباشد در صورتیکه اطفال آنها مشغول لهو و لعبند و اوقات راحت آنها میباشد میگویند که الواع پدر و مادر ما و اجداد ما مردمان بی شعوری بوده که خود را آلوده مای گناه میکنند

(تسواکها) یکی از سلاطین دودمان سابق خون دید اگر غلبه سلطنت نشیند لوازم حکمرانی و رعیت پروری را نمیتواند بجای آورد چندی مردمان بیلاقی در برده مانند آنها زندگی نمود پس از آنکه وارث تخت شد محبت و مهربانی زیادی با افراد رعیت نمود چرا که میداد و میداد یک از طبقات آنها متحمل چگونگی رنجانی میباشد پس با این افراد رعیت تماماً او را دوست میداشتند مخصوصاً بواسطه حسن سلوک و آدابیکه او را ملاحظه می نمودند و بطوریکه پدر و مادر و اطباء و اطباء و عوام می بود و معروف کسی را محتاج و پریشان میدید کمال مراحمی را نوا می نمود

وزیر بپادشاه میگفت هر آینه اگر پروری بصایح مرا نکند افراد رعیت برفتار زبش شما معتاد خواهند شد و قوای حاکم مقبض سابق که در خصوص حرام و حایات وضع شده است بی فایده و بی اثر خواهد بود علاوه متبازی مایین احبار و اشرار نخواهد بود و عایات تمام صدا خواهند آمد بدرحله که بدگویی و عینیت شما را خواهند کرد ارواح محرده را بدستگیر کردن شما قسم خواهند داد

هر آینه اگر گوش بصایح من بدهد مردمان متقلب و درید محل وثوق و اعتماد شما خواهند شد لهدا گوش بچرف آنها خواهند داد و اگر شکایت رعایا را شما برسانند آنها را بی شرف و مهره خواهند خواند و طوری بسیار میکنند که شما را وادار کنند بر است آنها عاقل را بیکه شخص سلطان باید حنبلی محتاط و بردار باشد یعنی عمو که آثار بزرگی است در شما نخواهد بود علاوه بدون جهت در صدد ادبیت مردمان فی کاه و بی حرم بر خواهند آمد و گاهی را که سر او را تیغه بپسند تنبه خواهند نمود در صورتیکه شکایت گله مندان کمتر نخواهد شد علاوه تمام مردم از شما متنفر خواهند شد

علاوه بر (چئوکنک) عموئی سلطان چند وزیر بد بکر بودند که بدیم و ناسخ سلطان ما داد

عمومی دیگری سلطان داشت که همیشه مہکفت سلطان نباید از وقار و جلال سلطنتی عملت کند علاوه مہکفت سلطان باید همیشه آنچه کہ مہکگوید دف نماید معلمی داشت موسوم بہ (می) کہ مروت سلطان مشغول تفریح کردن میشد مأمور بود کہ ملاحظہ رفتار اورا نسبت سایرین نماید ہی باشخاص حبلی بست و نزرک چگونه رفتار مہکنند ناب الحکومہ شهر زمانی کہ سلطان داخل قصر میشد یا از قصر خارج میشد مواط بود بہ پند کہ سلطان ضروریات مذہبی را بجای مبادیہ یا لباسا و کلاه و کمرش یا کبرہ است یا بہ واز رفتار و سلوکش را نیۃ صداق و انصاف و عدال و تہوی است تمام میسود یا مد شود (چئو گنک) کہ مصلح امورات مملکتی بود مامور شد کہ سلطان را در خلوت و خلوت مواط باشد تا انکہ نکامرانی و ن پروری ن در نہند و در هنگام شب پس از انکہ احرا دیوانخانہ مرخص شدند بسق و محجور مشغول شود

خلاصہ (شائو گنک) درم آزمائی و تیر اندازی را سلطان تعلیم مینمود و علاوہ آنچه کہ لازمۃ گنک بود از قبل علم موسیقی و تعلیم مہکرد بلکه علم آواز و حواہن را نیز ناویا موح و معلم درک ہئب حرکات شمس و قمر و سیارات و آثار سما و بر ما و تعلیم مہکرد از اس و معلوم میشود کہ بچہ تربیت سلطان حوا کال مواط و ممارست را مہداشتند ہی در یارده و ن قبل از میلاد پا بہ و ما بہ علوم مہک بچہ تربیت نمودن شخص سلطان بود معلوم میسارد کہ تربیت بچہ کال رسیده بود در الواح تاریخی چین مطالب دہل را مرقوم داشته اند — سلطان د سال ششم سلطنتش ادارۃ را کہ از برای صد ہزار عمل حبلی نزرک دایر سده بود منظم نمود تشریفات و علم موسیقی را بطور صحیح تربیت داد و نیز در کتاب (کالک کین بو) عبارات دہل مسطور شد اس در زمان و رارت (چئو گنک) سلطان تمام رجال را مدبو انخانہ طلبید تشریفات و علم موسیقی را منظم نمود و قوانینی در خصوص اوران و مہاسات وضع نمود

( شرح اراہای مقناطیس )

در این زمان طواہ ( سانبائو ) ہی و حشبان نو مہکہ کہ بعضی از اہا بواسطہ امپراطور (چن) بمغرب چین ہجرت داده شدہ بہ سر سلسلہ نژادتی ہارا تشکیل دادند و رحی دہکرد در حبال چین متواری شدند چنانکہ اعقابشان هنوز مطلق العمان و یای مہباشد جماعتی از ( یوچانک ) کہ از زاد ہان طواہ محسوب میسدد عارم پای تحب چین گردیدند و در انجا مشغول فلاحی شدند

مخصوصاً نداشتن دوح توت مشغول شدند پس از آن محمهای آن را جمع کرده ارا به هارا  
 از آن بر و مالا مال کرده سوارآن شدند و متوجه وطن خود گشتند (چنگ وانگ) از وزیر  
 خود (چو کنگ) سؤال نمود چرا اینطور نمودند وزیر در جواب گفت ایسا الله هاپطوریکه  
 تممهای درخت توت در يك نقطه اجتماع پیدا نمود افراد رعایای شما در هر امری اجتماع پیدا  
 نمایند بی اتحاد و اتفاق ورزید پس ارسه سال سلطنت طایفه (یوچانگ) با چند هزار نفر مجدداً  
 در ساحت دیو احاطه حاصر شده يك قرقاول سبید و دو قرقاول سیاه و يك ددان قبل برسم  
 هدیه تقدیم پیشگاه سلطنت نمودند چون و کلائی که در سه سال قبل از (یوچانگ) آمده بودند  
 در وقت مراجعت راه را گم کردند (چو کنگ) به و کلائی جدید پنج ارا به عطا نموده که  
 از برای نشان دادن طرف خوب ساحه شده بود پس بر روی ارا به ها سوار شده متوجه نواحی حویلی گشتند  
 چون در بین راه و کلائی مذکور در سب ملهت امتداد سیر ارا به نبوده و غالب را مشغول تفریح  
 و بازی بودند رسیدن نشان بوطن تقریباً يك سال طول کشید — خلاصه (چو کنگ)  
 در سال یازدهم سلطنت (چنگ وانگ) دیبا را وداع گفت و این سلطان یکی از مشاهیر  
 خیلی دانشمند چین قام مرود عقل و بیشتی را که در احرای مهم مملکت ظاهر ساحت  
 مالات از آن بود که در عصر آن متوقع بودید چینی ها بدیده او را محترم میدانستند که محسمه  
 او را در پهلوی محسمه (چانگ وانگ) روی تخت سلطنت در اطرافیکه موسوم بمعبد نور  
 دودمان سیم بود منصوب ساختند مورخینی که حالات (کنفسوس) را مرقوم داشته اند  
 میگویند پس از آنکه پنج قرن از دوره سلطنت (چانگ وانگ) گذشت روری (کنفسوس)  
 خواست با چند نفر از شاکردانش تم شای معبد مذکور رود یکی از تلامذه شخص آنکه  
 دید محسمه سلطان و وزیر روی تخت سلطنتی مستقر شده باستاد حدود سعادت دبل اظهار  
 تعجب و حیرت نمود — ای استاد محسمه هائی را که می بینم طاعراً نمایند بعضی از حالات  
 وزیر و سلطان میباشد و اگر اس طور است میبایم چگونه (چو کنگ) کار عقلای  
 عصر خود محسوب میدرد به خود را فراموش کرده در پهلوی سال و ولیمعت خود می  
 لید و هتک احترام او را مینماید (کنفسوس) در جواب گفت ایان میبایم مقتضایا  
 که سبب نشستن سلطان و وزیر در روی تخت سلطنت شده میدانی بی چون اطلاع از  
 حقیقت مطلب نداری بواسطه استدلال به ادله و بر این سر در گم میشوی پس محسراً گاهی  
 تو مطالب سالنامه (چو) را برای تو نقل میکنم (و و وانگ) در زمان رسالت پسرش

( چنگ وانگ ) را ولعهد خویش کرد ولی از امجائیکه سلطان مبداسست که پسرش بواسطه صفر سنی که دارد تا چند سال دیگر از عهده سلطنت کردن بر نمی آید ( چئو کنک ) را نایب السلطنه و قیم او نمود تا آنکه زمان رشد شاهزاده حاصل گردد و رسد زمانیکه ( چئو کنک ) مشغول حکمرانی شد بیم آن را داشت که مبادا رعیت او را وارث مطلق و جانشین ( و ووانگ ) فرصت نمایند لهذا در اطاق بر روی که موسوم به معبد نور بود بار عام داد و در آنجا از برای آنکه ولعهد ( چنگ وانگ ) را بطبقات رعیت رسانند او را در پهلوی خود روی تخت سلطنت بنشاند .

کتاب شماری که موسوم به ( شیکینگ ) و از تألیفات ( چئو کنک ) میباشد بدست ( کسمپوس ) پیفتاد و نیز کتابیکه موسوم به کتاب تشریفات مذهبی میباشد و اسمت به ( چئو کنک ) میدهد می گویند کتاب قانون را که امپراطور ( قوهی ) بجهت تسخیر بعضی از قوایین نوشته ( چئو کنک ) اصلاح نمود و کتاب تاریخ را که در حالات دودمان ( چئو ) نوشته اند بر با و بسط میدهند در سال دهم سلطنت ( چنگ وانگ ) مجدداً و کلائی از طرف ( یوچانگ ) بدیدن سلطان آمدند و در سال بیست و پنجم سلطنتش تمام رجال و رؤسای دیوانخانه شرف حاصر در محضر سلطان شدند و چهار طایفه بزرگ و حشی موسوم به ( یی ) بجهت سلطان نایب و حراج آوردند و در سال سی پنجم سلطنتش نارای از طلا در ( هین یانگ ) ببارید و در سال سی و هفتم بدو وزیرش حکم فرمود حدام و ملارمین و پزشکاران سلطنت را حاصر نمایند تا آنکه وصایای خود را بجا بیاورند و زمانی نشد که دنیا را بدرو گشت — خلاصه شرح رحلت و سریره تشییع جنازه ( چنگ وانگ ) حالی از فایده نمی باشد چه نمونه خوبی از عادات سلطنتی آن اوقات می باشد روزی که سلطان کسانات مراجع پیدا نمود سر و صورت خود را شست و شوداده پیش خدمتانش لباس دربرش کردند پس از آن سلطان بمرکو چنگ سنگی که مرین بجواهرات شده بود تکه تکه داد انگاه سران مملکت را تعلیم و حظه دیل را بجواید ( کسانات مزاج من دور برور در تراند است بدس لحاظ کان میکنم که از این مرص خواهم مرد چی احل مهلت نخواهد داد که سر فرصت وصیت خود را بکم پس همین حالا آنچه را که باید بگویم بگویم — سلاطین پیش از قبیل ( و ووانگ ) و ( و ووانگ ) در تقوی و پرهیزکاری شهره آفاق گشتند و وسیله معیشت ملت را بخوبی پیدا کردند و حدود و تکالیف هر فردی از

از افراد رعیت را معین ساختند یعنی در امر سلطنت باندازهٔ خوب مراقبت کرده و کفایت  
 تخرج دادند که عموم مردم مطیع و منفاد گسند طولی نکشید که شخص من با وجود عدم  
 تجربه و ارث تحت شدم بحیث قبول همچو امر در رگی که از طرف پروردگار بمن رجوع شده بود  
 کمال خوف و عتاب خشوع و حصوع در من پیدا شد ولی در هر حال دستور العمل (و ووانك)  
 و ( ووانك ) را جاری نمودم و خودم حرکت تغییر و تصرف در آن را نمودم خلاصه  
 امروز ایند تعالی مرا مبدلایك مرص مهلكی نموده بخوبی که همه حرک در من نمیده شد  
 بلکه از حال خود می فهمم که هس آحرم میباشد پس وقت را عیبت شمرده و صیاب خود  
 را مبکم آردو و آمال من اس است که کمال پرستاری و نگاهداری را در پسر (چنو) بکند  
 تا آنکه بتوند تحمل شایدمصائب روزگار ۱۰ نماید لارمه حسن مواضبت شما در حق او  
 این است که یاب و مایه تربیتش بجائی رسد که مسافرس و عساکر کمال همراهی و التفات را داشته  
 باشد و کسانی را که در دور او هستند تعلم و تربیت نماید و همیشه در صدد حاج و سلاح  
 و امین ممالك خود باشد چه تسلط بزرگان و کوچکان بواسطه درسی و سر مشق خویش است که اراها  
 تراوش میکنند مخصوصاً خواهش من از سم است که در بدو سلطنت کاری نکنند که  
 پسر من چنو سر تک هیچ فعل زشتی بسود پس از آنکه وصیت سلطان بتمام رسید تمام رجال  
 و سمران مملکت زمین خدمت بوسیله مرخص شدند فردای آنروز سلطان دنیا را وداع گفت  
 در آن اول ( چنو کنت ) نیابت سلطنت را داشت بدو نفر از رجال امر و مود که  
 فرمانروای ( تسی ) را خبر کنند دو نفر تبر دار و صد نفر مستحفظ بخارج ده وازه خنوی  
 مملکت چین هر ساد تا آنکه سلطان جوان را بعمارت شرقی برسانند در آنجا مشغول عباداری  
 بشود الفصه در آن اوقات چیزهایی که ( و ووانك ) وصیت کرده بود بابت الساطه در صفحه  
 کاعدی مرقوم داشت صاحب منعی که موسوم به ( تی ) بود برده ر که دارای شجره سلطنتی  
 بود و لار سلطنتی به نص نمود و پرد های دیگر در ددر محب سلطنت سیا و یخ و در مقابل  
 در عمارت سلطنتی سه حصیر پهن نمودند و من کوچک سبی که مرص بخواهر شده بود بر  
 حصیر کردند و در جلو عمارت عری سه حصیر دیگر پهن کردند و میری از صف بر در  
 آنجا مستقر داشتند و در جلو عمارت شرقی سه حصیر دیگر پهن میداشتند و میری دیگر در  
 آنجا که در ددر جلویك عمارت علیحدّه سه حصیر دیگر پهن نمودند و میر يك و روع ددی  
 در آنجا که ردد و پنج و سلمه حواء بهار کراپها با صمام يك عماره که علاوه دارای يك

مرحی بود بایک کتاب تاریخ و حواهرات دیگر در عمارت عربی نگارید و جواهرات دیگری نیز در عمارت مقابل محرون داشتند و در یک عمارت دیگر که در طرف عربی بود لباسهای مخصوصی که از برای رقص بود با چند نوع صدف و یک طبل مخصوصی گنجانیدند و در یک عمارت دیگر شرقی بیره و کمال و چند تیر که از چوب حیزران ساخته شده بود گنجانیدند عرانه بزرگی در نزدیک پله کل تالار قرار دادند و سر او را طرف جنوب و گردانیدند عرانه دیگری که از برای راهپای عرانه اول بود نزدیک پله کان آمد و رفت نوکرها گنجانیدند شد دو صاحب منصب با کلاه قرمز بیره رنگ حلو در اطاق پذیرائی ایستاده تیریزی که دارای سه شعبه بود در دست گرفته بودند چهار صاحب منصب دیگر نزدیک تالار غربی و شرقی ایستاده و کلاه پوست گوزن بر سر نهاده بودند و در داخل تالار شرقی و غربی صاحب منصب بزرگی ایستاده که دارای کلاهی مخصوص تشریفات بود و نیز مخصوصی در دست داشت و در روی پله کان شرقی صاحب منصب دیگری ایستاده که دارای بیره چهار شعبه مینمود و نیز صاحب منصب دیگری که دارای بیره یک شعبه بود در روی پله کان کوچک طرف شرقی ایستاده و سلطان حیوان با کلاهی که پارچه اش از جنس کتان بود و لباس مختلف الون دوروی پله کان اطاق پذیرائی ایستاده رجال و سران مملکت با لباسهای سیاه و کلاههایی که بر از پارچه کتان بود در حضور سلطان ایستادند خلاصه هر کس بجای خود ایستاد و کمر خدمت دست نایب السلطه مملکت که موسوم به (تای ماپو) بود و مورخ برک مملکت که موسوم به (طایس) بود با وزیر تشریفات تمام با کلاه کمانی و لباس قرمز حاضر خدمت شدند نایب السلطه و وزیر تشریفات در پله کانی که از برای پذیرائی مهمانها بود ایستادند و در حالی که نایب السلطه جواهر گرانبهائی را که از برای تزیین سلطان بود در دست داشت و وزیر تشریفات طرف مخصوصی با یک قطعه جواهر دیگر در دست گرفته و مورخ برک در روی پله کانی که از برای اقامت مهمانها بود ایستاد و وصیت نامه را تقدیم سلطان نمود و شاهها مضمون وصیت نامه را مختصر محاسن الفاء کرد (سلطان مرحوم حل شاه در وقت وصیت نمود بر میر جواهر تکیه داده مصامین دبل را اظهار نمود شما را که ثمره حیات و زندگانی او هستند امر فرموده که بپرو قوانین موضوعه احداث خود بگردید و همیشه در صدد حفظ سلاح و امنیت و اخلاق بیک رعیت بوده باشید) پس از اتمام حطه مراجع برک سلطان چند دفعه بسجده افتاده بایستاد و جواب دلی را اظهار داشت «هر چند که ما را با

و بی کسایم ولی و حسب امر بردان يك قبول ای سر مهم یعنی سلطان احمد خود را می نمایم پس از آن طرف و خواهرت مذکور را در دست گرفته سه دفعه تعظیم و تکریم نمود سه دفعه شراب زمزم ریخته و سه دفعه دیگر از آن شراب بمیهمانها معارف نمود پس از آن وزیر تشریفات از حسن سلوک و مراسم پذیرائی سلطان تعریف و تمجید کرد خلاصه باب السلطنه طرف را پس گرفته از نالار پائین آمد و دستپایش را شسته طرف دیگری در دست گرفت و تشریفات لازمه بباب سلطنت خود را از جانب سلطان حواله بخصار محاسن طهارت داد پس از آن طرف را بسوی از صاحب منصبان رد نموده در مقابل سلطان زمین خدمت بسو سپید سلطان از طرف خود مراسم لازمه را بجای آورد مجدداً باب السلطنه طرف مذکور را بکسوف قدری شراب زمزم ریخته و ابهایی حید را بر آن سود بعد از آن طرف را پس داده از پله کان نالار پائین آمد سلطان را سلام کرده سلطان حواله سلام و را بداد پس باب السلطنه اعلی وادانی را مرخص کرده صاحبان از نالار پذیرائی بیرون آمده نزدیک در عمارت شمالی بایستاد باب السلطنه که رئیس الرؤسای مملکت بود باسرا، بواسی عربی از در دست چپ حرج شد و (بی کس) سرکردگی رؤسای صرف مشرق از در دست راست بیرون آمد خلاصه اسبانی را که رؤسای مملکت بجهت سلطان پیشکشی آورده بودند قطار نمودند در صورتیکه در یکس ما بل برزدی و بایشان فرمر رفت بود در آن اوان رؤسای مملکت خطبه دهل را بجهت سلطان قرائت کردند ما که از حدامی محسوب میسویم که باید حفظ و حراست مملکت را بنائیم آنچه را که در حاک و مستملکات خود داریم تقدیم پیشگاه سلطنت می نمایم پس از آن زمین خدمت بسو سپیده مرخص شدند باب السلطنه و (پرس روئی) مجدداً بخصور سلطان مشرف شدند و آنچه که لازمه تعظیم و تکریم و بجای آورده خطبه دهل را معروض داشتند (ناکل عجز حسارت مذکرم به پسر آسمان چند کلمه دیل و آخر ماه عرصه مبدییم ملاحظه حوایائی که سلاطین (نواک) و (ووه انک) عمالت عربی مدد خداوند متعال کمال ناری و همراهی را با آنها فرموده و رؤسای ممالک عمر را مطیع و مهادن آنها ساخته شما که حالا متصرف کل ممالک چین گشته اید باید سرمشق و تیرت آنها را بروید متوقع و هروسباسب کنبه و بموقع التفات و مرحمت نمایند واسباب سعادت و خوشحقی اعصاب و احاط خود و بد و همیشه باید قشون و عساکر خود را حاضر خدمت و دستمداشته باشند و چیزی را که ا



شما با کمال رحمت و مشقت تحصیل کرده اند بخوبی محافظت نمائید پس ارا تمام خطبه سلطان بطریق ذیل جواب داد

ای رؤسای ممالک مختلفه چین سلاطین پیش بستر در صدد بذل مراحم و الطاف بوده و کمتر قصد سیاست و تنبیه مقصرین و محرمین را میکردند خود و الطاف آنها شامل عموم مردم گشته و وضع سلطنت آنها بی عیب و نقص و مبنی بر صداقت می بود و چیزی که مایه اشتهار آنها گشت همین حالات بود صاحبان نظامی آنها در جان فشانی و بی پروائی و صداقت و حسن و فایده و حسن خدمت بدیل و نظیر نداشتند بدین لحاظ تأییدات الهی معین و ممد حیالات آنها گشته اسباب ترقی مملکت فراهم شد بملاوه سلاطین پیش سعی ( و نوا لك ) و ( و و و نواك ) رؤسا و فرمانفرمایان جدیدی از برای نواحی مختلفه مملکت چین انتخاب نموده تا آنکه در موقع لزوم حفظ و حراست ممالک را بما بد شما ها که بجای عمومی من محسوب میشوید حواست فراموش نکنید که شما ها و بدوهای شما واحداً تان همه رعیت سلاطینی که احداث من بودند بوده و هستند و همیشه صاحب جو و ناو و اب و ده اند اگر چه شخصاً همیشه از دیوانخانه دور افتاده اند لکن کمان می کشیم قلبان همیشه ایجا حاضر است در کار و زحمت همیشه با من شریک باشند سعی و طایف خدمانی که بشما رجوع است شما آورید تا آنکه مرا حجت و شرمسار نسازید که مردم نکویند چون جوان بود از عهد سلطنت بر نیا مد پس از این که فرمایشات سلطان مانع رسیدن رجال و سران مملکت زمین خدمت نوسیده مرخص شدند و سلطان کلاه سلام را از سر برداشته لباس عرادر بر کرد مورخان چین در حالات این سلطان چیزیکه قابل ذکر باشد کمتر نوشته اند یکی از کارهایش این بوده که روابط اتحاد ممالک مختلفه چین را زیاد نموده و علم و عمل و اصلاح و ترقی داده همیشه در وقت محاکمات در زیر درخت بید کاهی می نشست و مرافعه و دعاوی رعیت و دهقانان را طای می نمود چنانکه در مملکات چین درخت مد کوه چلی مطرح مذاکره میشود خلاصه در سالها که چین فصلی در خصوص سلطنت این سلطان نگاشته اند که چند کلمه آنرا ما دیلا مسطور مبداریم

باید تمیزی مابین اخبار و اشرا را گذارد و سردر راههای آنها را باعلامت مخصوص معلوم ساخت و بملاوه حوایائی را در حق اخبار می کشد و گوشمالی هائی را که با اشرا میدهد باید در روز نجات مسطور داشت کسانی را که مطیع قانون نیستند باید بی آب و عمارسان نمود و در عوض اراضی آنها باید داد که در مسافت بعیده واقع باشد معین است که در اجرای این قوانین اسباب

امبدواری و تشویق بعضی و تنبیه برخی دیگر میشود سلطان باید به چیزهای دلپسندی پیدا کند که بالنسبه دوام و ثباتش بیشتر است و شخص متکام باید کلیاتش مختصر و موجز باشد الفصه اخلاق دودمان (ی) اندازه فلسفه شده بود که جر تعلق و چابکدستی چهره دیگری نمیدانستند چنانکه اگر کسی خطابه فصیح و قشنگی میخواند اگر چه بیعی و مهمل بود او را شخص خیلی قابل میدانستند مضمون این مطالب اندازه صحیح و متین است که در عصر ما عیناً هنوز مساهده میشود مثل دیگری نیز بخاطر دارم که دیگر آن نیز حالی از فایده نیست تقوی و پرهیزکاری در مردمان عی و مال دار که تردید میشود علاوه کبر و منیق که در ایشان هست نسبت با شخص متقی کینه مهوور زند و آنها را حقیر شمرده کمال بی اعسائی و بدسلوکی را است لذا میگویند هر کسی که دست از میانه روی و اعتدال بر میدارد و همیشه مشغول عیش و کامرانی است مثل آن است که او امر الهی را اطاعت و انقیاد نموده باشد خلاصه رجال و سران دودمان (ی) از آنجا که مغرور با عقیدات و شئون شخص خود بوده اند احساس کینهات داد حوای و انصاف را نمی نمودند و همیشه مسمول ارایش و ریت خود بودند کبر و هوا پرستی و مهمل بی اندازه که در تعریف و تمجید خود دانسته باعث شده بود که مراتب انسانیت و عقل و بیش را از دست داده بودند و غالب کور آلوده معاصد و معاصی بودند سلطان مذکور را پسری بود موسوم به (چاوکل) که پس از مرگش تحت سلطنت بنسبت این سلطان حوان مهمل مهر طی لشکار و بر اندازی داشت بر حسب مسطورات رساله (وانجی) رعیت پس از اینکه دیدند سلطان حوان بواسطه رفتن لشکار و تر اندازی زحمت خود را بی نتیجه میسازد کمر قتل او را بستند زیرا میگویند سلطان از سکار مراجعت می نمود درین راه حواست از يك رود خانه خیلی عریضی بگذرد کسانی که قصد قتل او را کرده بودند از برای او زورقی ترتیب دادند که بواسطه بی ثباتی باندك قتل میشکست چنانکه وقتی که سلطان و حدام او سوار زورق شده و قدری از رود خانه را طی نمودند تخته های زورق یکی از یکدیگر متفرق و متلاشی شد و کسانی که در زورق بودند تمام عرق شدند پس سلطان متوفی (موالک) بم داشت با کمال جلال و افتدار مشغول سلطنت گشت چه این سلطان مهمل مهر طی بالطبع بشکوه و حلال سلطنتی مبادشت چندی بگذشت که قصری عالی بایمجد و دیوانخانه خود را در انجا قرار داد در ماه هم سلطنتش عمارت دیگری بنا نمود موسوم بعمارت بهاری در آن اوایل و کلائی چند از ممالک خارجه تحفه و هدایا از برای شخص شخص سلطان بیاوردند بر حسب عادت سلاطین پیش قصد آنرا نمود که مسافرتی بمقاطع مختلفه مملکت خود نماید و از نکات و

دفاعی آن آگاهی پیدا کند از آنجائیکه اسب در مملکت چین کمباب بود حبلی مبل داشت که همیشه در اوقات مسافرت اسب ریادی همراه او باشد و خودش در سرباه بسته بود که بواسطه اسبهای حبلی فشنگ و حبلی قوی کشیده میشد دیر زمانی نگذشت که قصد محاربه با مملکت شمالی جمود در این جنگ حبلی از ضوایب و حتی مطیع و منفاد و سدید و اشخاصی که در این جنگ خدمت کرده بودند مورد الطاف و مراحم پادشاهی کشند و هر يك از آنها اراضی و املاک بحسد مورچین چین میگویند که این سلطان در نقاط غربی چین و در کوه (کوشان) گردش نمود و در زمان گردش ر عرانه سوار شده بود که بواسطه اسبهای حبلی قوی هبکل کشیده میشد و کالاسکه چی او یکی از مردمان دالسمد بود که (تساؤفو) نام داشت و در عرانه حبلی ماهر و با استعداد بود یکی از مورچین ایرانی که موسوم بعبدالله میداوی است اسمی از (تساؤفو) در تاریخ خود برده است میگوید که ین شخص بایران آمده سلطان زمانیکه بنواحی غربی مسافرت می نمود شاهزاده خانمی را ملاقات نمود موسوم به (سوانگ مو) که پس از چندی پیازدید سلطان رفقه او برای او تحف و هدایا تقدیم داشت میگویند که مووانگ صنعتگرهای حبلی قابل از طرف مغرب ناحود آورده بود و با استعداد و دستداری آنها سواران حید و باعهای ناشکوه بها نمود در صورتیکه قبول و صدیق مسافرت مووانگ را در نواحی غربی چین بنمایم یعنی در هند و ایران و گلدنه نمیدایم چه نتایجی از آن استنباط خواهیم نمود ممکن است که گوئیم نتیجه این مسافرت آوردن بعضی چیزهای تازه عماک خویش بوده که وسيله ترقی علوم و صایع در مملکت سده باشد مثلا اگر گوئیم علم معماری از خارج بچین آمده است لازم می آید که آثار معماری چین بانار معماری ملل عربی کمال مشاهرت را داشته باشد و یا این است که باید گوئیم آثار معماری ملل غربیه بواسطه اهلات زمان محو و رابل شده است چیزها که می توانیم گوئیم پس از مسافرت به نقاط غربی بملک خویش آورده و تا کیون انارس مانی است بعضی عقاید فیلسوفانه است که بعد بصورت مذهبی در آمده خنانکه (لائوسو) حکیم چینی در چهار صد سال بعد بمحقق این مطالب رانده و مادرصول آتیه مفصلتر کشف فیلسوف مذکور و تحقیقات او را مسطور خواهیم داشت تلا مده و مردان این فیلسوف میگویند که (سوانگ تو) مانی کل عیاید فیلسوفانه آنها بوده و چون سردرگت و رساله های تاریخی بنمایم می بینیم که مقصود از آن مانی مقصود این دینی کل هدیه می (ساک یونی) میباشد که بلف بودا ملقب شد چنانکه در چین او را قو می نامیدند قمر مآده قرن طول کشید که عیاید آن

مقن در صفحات چین رواج پیدا نمود کتاب مقدس سائنامه چین شرحی از این گونه مطالب  
 نمیدهد ولی چیزی که در خصوص سلطنت (موانگ) می نگارد حسن مواظبت و مراقبت او  
 در کارهای مملکتی میباشد محض گواهی و اطلاع چند گله از مسطورات او را درج میسایم مکتوبید  
 بجهت امورات و مهام مملکت باندازه در اضطراب و وحشت که گویا یا های من در روی دم بر  
 یایم بهار قرار گرفته شها از شدت خوف از خواب بیدار میشوم و از فکر مبتلا شدن بعضی  
 مخاطرات و ارتکاب بعضی گناه ها و خطاها بیرون نیروم طبیعت من همیشه مستعد خطا کردن  
 میباشد و امید است خلاص من منحصر در همراهی و زرا و دیوان مملکت است چه بواسطه تجارت  
 و احتیاطی که در رتق و رتق امور دارند رفع قصور و نواقص کار مرا مینمایند و زمانی که رشته  
 کار از دستم کسبخته میشود هادی و معین من میشود و هرگاه در امری مصر و مغرور شوم  
 رفع غرور و خود سری مرا مینمایند باین روش و رفتار می توانم بمرشق سلاطین پیش سلطنت  
 نمایم در همین کتاب فصل مبسوطی در خصوص سیاست کردن مقصرین و سلوک فاضلان در زمان  
 سلطنت (موانگ) مسطور شده و ما آن فصل را بدها مذكور خواهیم داشت الفصه (موانگ) در سال سی و  
 نهم سلطنتش رؤسای مملکت را در حطه (تو چان) جمع نمود و ما آنها در خصوص امورات  
 مملکتی مشورت نمود چنانکه تا کنون ملاحظه نمودیم رسم سلاطین قدیم چین بر این بوده است  
 که عالماً از برای اجرای مهام مملکت بار عام میدادند و حسب عقیده غالب مورخان چین سلطنت  
 (موانگ) بوسیله مسافرت نزرکی که در ممالك غرضی نمود مشهور و معروف گشت این مسافرت  
 که ما به نمو و ترقی بعضی جهالات در مملکت چین گشته باید بواسطه اسناد تاریخی ثابت و مدلل  
 گردد در رساله تاریخی چین که گذارشات روزانه مملکت در آن مسطور است شرحی در خصوص  
 سلطنت (مووانگ) نگاشته اند و ما آنچه را که راجع (موانگ) بوده ترجمه نموده ایم از برای  
 کسب اطلاع و همپیدن نکات و دقایق تاریخی مطالعه رساله مذکور حالی از فایده بدست و ما بدلا  
 بعضی مطالب آنرا مدرج میسازیم

(موانگ) در سال اول سلطنتش عمارت بزرگی بنا نمود موسوم بعمارت ارواح محرده رمبی در  
 سال سیم سلطنتش وزارت علوم و معارف را به (کومبا) تهنوئص کرد و (یکپونگ) را  
 امیر آخور نمود در سال ششم سلطنتش طوایب (تسو) را به پیشگاه سلطنت بجوایند سلطان  
 تمام آنها را بالقاب و امتیازات مفتخر ساخت و در سال هشتم سلطنتش طوایب (انانگ)  
 بدینجا محافه حاضر شده خان بناری و قدو بت خود را محاکمای مملکت عرصه داشتند و یک رأس

اسب خیلی ممتاز رسم پیشکش بخدم پیشگاه سلطنت نمودند در سال نهم سلطنت عمارتی که موسوم بعمارت بهاری بود بنا نهاد و در سال یازدهم سلطنت پدر ( تسهونک ) را ( تسهونک ) یکی از نجیبای پای تخت محسوب میشد ( رئیس معارف قرار داد و در سال دوازدهم سلطنتش مدستباری ( مائو کونگ ) و ( کونگ کونگ ) و ( فونگ کونگ ) و چند نفر صاحب منصبانی که درجه سرتیپی داشتند طوایف ( کوان ژونگ ) را دستگیر نمود و در زمستان همین سال قصد محاربه با وحشیان غربی را نمود بر حسب عقیده ( لیت سو ) مورخ و فیلسوف بزرگ پس از آنکه سلطان طوایف وحشی را مطیع و منهاد ساخت شمشیرهای دو تیزه و پارچه های مخصوص بیهت او رسم هدیه بفرستادند در سال سیزدهم سلطنت سلطان مجدداً عزم محاربه طوایف غربی نمود ( تسهونک ) و چند نفر از سرتیپ ها با او همراه بودند و در ( یانگ کان ) از دو برپا نمودند تبیحه این مسافرت این بود که در باقی همان سال طوایف غرب ناح و حراح بجهة سلطان بیاوردند و در سال چهاردهم سلطان بطرف کوه ( کین ) متوجه گشت تا در آنجا شکار نماید و در ماه پنجم همین سال عمارت بزرگی برپا کرد و در زمستان همین سال قربانی بجهت دریاچه مهدس ( بنک ) نمود در سال پانزدهم سلطنت طوایف ( لیک ) بجهت سلطان مالبات بیاوردند سلطان در همین سال برج بررگی اساحب و تماشای دریاچه ( یان ) گرفت در سال هفدهم سلطنت سلطان نکوه ( کوش لی ) مسافرت کرده و در بین راه مادر سلطان عرب را ملاقات نمود در همین سال مادر سلطان غرب از رای زیارت سلطان بدیوانخانه حاضر شد و تحفه و هدایا تقدیم پیشگاه سلطان نمود بر حسب نوشته های تاریخی یکی از مسافرت های سلطان بدرة ناکی بوده و چیزهای خیلی عجیبی که در آنجا پیدا میشد بدست آورد از قبیل حشرات و فایزهای نرگ آبی و اردها و مار و بعضی تخمها ئی که در حلاله میروید مادر سلطان غربی سوار بر عرابه شده بود که با پرندهای خیلی قشنگ زینت یافته بود و در این گردشگاه همه جا با سلطان همراه بود پرندهای خیلی عجیب و پیکهای خیلی غریب عرابه مادر سلطان غربی را میبکشدند ملکه مذکور چون مایل نمود که در قصای عمر متناهی و هوای محیط گردش کند فوش ها و کوزن های نرگ افسانه عرابه خود به بست لباسهای او کلی از حواصرات مرین گذشت بود و در دره مذکور حصیرهاییکه بحواصرات سبز مزین شده بودند روی چمن گسترانیده بود و بر روی آن حصیرها بسته نواها و سرودهای خیلی دلکش خواند خلاصه ملکه و سلطان اسباب کمال ازادی و عیش و عشرت را در آن نقطه بجهت خود فراهم نمودند پس از اتمام و احتتام حسن سوار لکه ابری سده از نظر محو گشتند

بر حسب مصامبتی که از نوتجات دیگر بدست آورده اند سلطان مذکور از برای مسافرت  
بنواحی غربی فل گیر از امر فرمود تا هال برسد چون تعال زدند سلطان را مصلحت ندیدند  
که مسافرت نماید زیرا که مصموم تعال این بود که از دهائی از آسمان پائین می آید ، مسافت  
مبیده را طی میکند پس از آن طرف آسمان عروج میکنند یکی از فیلسوفان که ( لی ) نام  
دارد میگوید ( مووانك ) دو دفعه بنواحی غربی مسافرت نمود و در بین راه چند نفر از  
مردمان با اطلاع و دانشمندان را باو معرفی کردند تا آنکه از برای ارائه آثار قدیمه و اشیا  
عتیقه که در نقاط مختلفه میدامیشود حاضر باشند سلطان پس از پذیرائی آنها اظهار داشت کدام  
يك از شما ها مایل دارید نام بیائید تمام آنها جواب دادند تكلیف نوکران است که بمیل  
آقای خود رفتار کنند سلطان از جواب آنها خیلی دلنادرده چه آثار صداقت از کلمات آنها  
هویدا بود در همین اوان مجلس طربی برپا کرده نعمات دلگشسر و دندوسازهای دلربا خواستند  
پس از آن حصار مجلس دستاراهم داده رقص گوناگون بمودید اثاث الیبت و بساط مجلس  
تمام از پوست حیوانات و چوبهای ملون رنگ و روعم زده بود خلاصه ( مووانك ) چون  
وصع مجلس را مطابق میل خود دید فریاد بر آورد که میخواهم بدانم کی می تواند آمد.  
عمل واستعداد در انعقاد این چنین مجلس نگار برد زمانی که سلطان دارای اسبهای بیر رو و  
بادیما گشت ( تسائو ) را همراهی آنها همراه صاحب همیشه اوقات میل سلطان بر  
این بود که مقامت هواهای نسانی خود را بنماید مثلاً یکی از هواهای طبعیش این بود که  
محض سیاحت در عالم مسافرت نماید ( تسی كنگ ) از پدر خود خواست که ده که سلطان را رانهای  
حبلی این بصیحت نماید تا آنکه پیرامون هو های نسانی خویش بگردد بر حسب نوشتجات تاریخی در وسط  
دریای شرقی حزیره ایست که در الحار رود حابه هائی جاری است با سبب باردها میدهد  
سلطان حوراك هنت اسب حاصه خودش را از آن حریزه معین نموده بود در آن حزیزه  
بمانائی پیدا میشود که کباه ثعبان نام دارد اسبهایی که از آن بانات مبرحه رند میتوانستند  
روزی صد فرسنگ راه بروند مطابق نوشتجات دیگر ( مووانك ) در زمان مسافرت ده  
نفر مورخ با خود همراه داشت آنچه را که در نواحی و اطوار عتاهه مشاهده می نمودند مسطور  
میداشتند بملاوه آن مورخین کلهها و سنگهای قیمتی که در بین راه دیده میشد گرفته در روی  
سرباطه مخصوص میگذاردند و با خود میبردند و این تاریخ نویسها همه جارا ، تکلمه مامورین  
خودشان در عقب بادشاه میفرستد سلطان نیز در زمان مسافرت رعرا ده سوار بود که شصت

اسب ارا میکشید و هر يك از آن اسبها بواسطه محسنايكه داشته بامهای مخصوص جلی تشك موسوم شده بودند

فیلوفيكه ( لی ) نام دارد از قول معلم ( تسائوفو ) مطالب دبل را اظهار داشته است  
 « پس از اینکه وحشیان ( سبو ) اسباب اعتقارش فراهم نمودند سلطان امر فرمود رؤسای  
 آنها را دستگیر نمایند چون رؤسای ( سبو ) مراسم عبودیت و بندگی خود را به پیشگاه  
 ساطت عرضه داشتند سلطان بیعی تحت معاودت نمود و مقرر داشت که طوایف مملکت  
 ( تسو ) را که اسباب مزاحمت طوایف ( سیو ) شده اند بنیبه نمایند « تسائوفو کالاسکه چی  
 ناشی چون در تربیت اسبان کالاسکه سلطان مهارت بخروج داده بود و از عهده خوب رآمده  
 بود سلطان شهر چئو و متعلقات ارا او را بگذار نموده در یائیز همان سال طوایف  
 ( رنك ) را به ( طائوان ) که در جنسی واقع و وطن اصلی آنهاست مهاجرت داد و در سال  
 هجدهم سلطنتش عمارت ارواح زمینی را محل اقامت خود قرار داد و در سال بیست و  
 چهارم سلطنتش بیکی از مورحن امر فرمود که مسقول نگاشتن و طایع سلطنتی بشود و در  
 سال بیست و پنجم سلطنتش عزم دستگیر کردن وحشیانی را نمود که از شدت وحشیگری کلاب  
 نام داشتند یکی از مورحن میگوید که ( تسپكنك ) به پدرش اظهار داشت که سلطان را  
 از این جهال منصرف سازد سلطان گوش مایں حرفها نداده عزم محاربه با آنها بنمود این  
 مخالفت سبب شد که دیگر طوایف و حنبی مالیات جلی که از قبیل حیوانات وامنه بود بجهت  
 سلطان فرستادند طوایف نكشید که طوایف ( كنك ) مملکت ( سبو ) را تصرف نموده و  
 یکی از سر کرده ها که ( مائو ) نام داشت طوایف مد کوره را تا حدود ( تسی ) هزیمت  
 داد در سال سی و هفتم سلطنتش به نهر از صاحب منصب بررك که درجه سرتیپی داشته بسلطان  
 بشوریدند و عساكر شورشیان را حدود نه رود را احاطه نموده بودند حسارت نزرکی پایال  
 ( یو ) رساندند و تا حدود كوهی که موسوم به ( یو ) بود تاحت و تاز نمودند در همان  
 اوایل مردمان ایال ( كنك ) بجهت سلطان باج و حراج بفرستادند در سال سی و نهم سلطنت  
 سلطان رؤسای مملکت را بکوه ( طو ) بخواند در سال پچاهم سلطنت یکی از رؤسای مملکت  
 را که ( لپو ) نام داشت قلعی محاکمات نمود و در سال پنجاه و پنجم سلطنتش پس صد و  
 چهار سالگی در عمارت ارواح زمینی دنیا را بدرود گفت پسرش را که ( لی ) نام داشت  
 و ارث تاج و تبحر نمودند ( کونك و انك ) اسمی است که در زمان سلطنت او دادند تاریخ

چهار سلاطین که بی در پی جانشین (کونگ وانگ) شدند مسلم و حالی از اهمیت است یکی از آن چهار سلطان قشونی بجهت دستگیر کردن طوایف و حتی عرب هرستاد و حشبان پس از آنکه مطیع و منقاد شدند چند اسب بجهت سلطان رسم هدیه بفرستادند بر حسب روایات متواتره اسبهای چین از تانار و سنانده میشد که گاهی رؤسای قوم رسم پیشکش تقدم پیشگاه سلطنت میکردند و گاهی امپراطور ها پس از مدوحات بجهت نصرف درمی آوردند ظاهراً در آن اوقات اسب در مملکت چین خیلی نادر و کمباب بود چه عتیق زیادی که امپراطور ها از برای احد این حیوان داشته اند دلیل بررکی بر این مدعی میباشد مثلاً جانشین سوم (مو وانگ) یکی از ملاد نزرک مملکت خود را بیک از مهر های خود بخشید چرا که تربیت اسبهای سلطنتی را مانده خوب نموده بود که سلطان کال رصا و خرسندی را از او عمرسانیده بود ولی سلطان مذکور مانند امپراطور رم که اسب مخصوص خود را از اجراً مخصوص فارالتوری قرار داده بود اسباب تحف و تحفیر بی نوع بشر را فراهم نکرد خلاصه عدل و قدرت کامله الهی که هیچوقت راضی نمیشود بدون جهت بی نوع بشر مورد طام و تمدی گردد اراده فرمود که سنبه و کهری را که لایق یکی از سلاطین دودمان (چئو) بود بنیام افراد (چئو) بدهد اتفاقاً یکی از اعقاب مهر مذکور که دارای حکومت انبسی شده بود دودمان (چئو) را منقرض ساخت و دودمان (اس) را محسای او مستقر ساخت این دودمان احیر طاهراً در اوقات سلطنت خود یادی از اصل و نسب خویش می نمودند مورحات روزانه سلطنتی که تعلق باین عهد میکرد از امپراطور (ایوانگ) شروع میکنند و شرح حکومت نسیمای چین را میدهد مثلاً در زمان سلطنت (ایوانگ) دوازده حکومت بسین پیستر نبود خلاصه داد خواهی ملل که همیشه منتظر اراده پروردگار است دامن گیر سلاطین بدو عدا می شود یکی از فیلسوفان که (کنگ تسو) نام داشت کارش همیشه این بود که سلاطین را متنبه می نمود این فیلسوف در کتاب مخصوص مطالب منظومه مات را که در حق سلاطین حرفخوار و ظالم نوشته بودند جمع نمود فی الواقع تنیدی و اثر اشعار مذکوره که خیالات و نصیر سلاطین را اظهار میدارند خیلی اسباب حیرت است اشعار مذکوره پس از آنکه ما بین رحمت شیع و انفسار پیدا نمود مردم را سوراخید یکی از اشعار مذکوره که در خصوص حرص و بی رحمی و اسراف (ایوانگ) گفته شده مانده مؤثر و مفید بود که مردم را نسبت بسطان مزبور متنبه و حشمتکین نمود این سلطان نه این بود که از کینه مردم غفلت داشت بلکه از



رای جلوگیری فتنه و فساد عذقش کرده بود که افراد رعایا با يك دېكر پیجوی صحبت نمایند و اگر مېکردند حکم آنها قتل بود سابقاً رئیس محاکمات تاریخی و علم هیئت صبح که میشد خصوصیات رج ( فانك ) را ملاحظه می نمود و پس از آن رج ( شؤ ) را که به سیر شمس و قمر بود و از روی این قلعه می توانستند استنباط نمایند که در موقع بهار اقباب در چه نقطه آسمان توقف خواهد نمود و همیشه به رور پیش از وقت اعیان را بجهة امر فلاحات خبر می نمودند و اعیان نیز راپورت آن مطالب را بجهة سلطان ممبرستاند سلطان ماحلوس بت و کمال صداقت تشریفات زراعت را فراهم می نمود و قبل از اینکه مشغول به تشریفات بشوند امپراطور و سراج و سراج و سراج به رور را روزه مېکردند از این روی معلوم میشود که چینی ها بعمل زراعت خیلی اهمیت میدهند مخصوصاً لحاظ اینکه نان را که بجهة تشریفات قربانی داد مقدس الهی صرف مېکردند از حیث آن رداعت بوده وجهه دېكر آست که کشت و زرع زمین ثروت حقیقی مملکت را فراهم مېکنند اعیان پس از آنکه خود را حاضر و مستعد عمل زراعت مېکنند امپراطور استحمام مینماید و پس از آن قدری شراب برمین ریخته قدری از شراب زمین ریخته را مینوشد و پس از آن ناکال احترام کاو آه را بدست گرفته زمین را چند حط شخم می کند پس از آن رجال مملکت باقی زمین را شخم مېکنند عمل زراعت که تمام مېگردد سلطان قدری از گوشت کاو قربانی را مبل مېکنند و باقی را برجال مېدهد و کند مهائیکه از مزرعه حاصل میشد در ابارهای مخصوصی مېریختند و رئیس محاکمات تاریخی تمام را بدقت ملاحظه می نمود چه کمال مېکردند هرگاه عقلی در خصوص این تشریفات بشود مبتلا بخشم و غضب خداوندی خواهند شد و آثار بدبختی در مملکت پیدا خواهد کشت مثلاً وقتی را اتفاقاً سلطان غفلت از این تشریفات کرده در همان اوان قشوقش محاربه با وحشیان نموده منہزم و منکوب شدند پس اهل مملکت تصور نمودند شکست قشوق بواسطه غفلت در عمل زراعت میباشد خلاصه اکنون در مدو سعادای پکی محسمه های سی دیده میشود که تعلق مېهد ( سبونك و انك ) دارد خائین و و لېعهد سلطان مذکور ( پووانك ) نام داشت این سلطان که مېلش به یهوده کاری و از آندرون بیرون نیامد بود بدنامی و بدقدمی معروف کشت در سال دوم سلطنتش سه رود خانه بررگ طعنان نمود کوه ( کی ) که سابقاً مذکور داشته ایم حراب شد مالکات رعیت را بجهة محارجه که سلطان از برای ترصیه محبوبه خود لازم داشت زیاد نمودند شعرای

چین ملکه وزرا هم از برای تنبیه سلطان مطالب هجو آمیز بنوشته پسر زن عقدی سلطان که وارث حقیقی او بود محروم از همه چیز گردیده نامادرش غناك تاتار روانه شدند و از آنها استمداد حواسقتد و پسر صبیغه سلطان نامتباذات و منصب ولیمهدی که تعلق به پسر دیگر داشت نابل و مفتخر گردید در سال هشتم سلطنت سلطان ( سپوان گنك ) رئیس ایالت ( جنك ) رئیس معارف سد و پس از اینکه محبوب القلوب رعیت گشت بمورحی که ( بو ) نام داشت اظهار نمود که خانواده سلطنتی خیلی قدمت پیدا نموده آیا احتمال اصراف آن میرود یا نه مورح در جواب گفتم خانواده سلطنت بر ديك بانراض اسب عنقوب بر قهای وحشیان شمالی ر افرشته خواهد شد و آتوب کسی دیگر نمیتواند جلو گیری آنها را بکند الفصه سلطان که همیشه از سر کشی همسایگان خود میترسید مخصوصاً ملحط آنکه پسرش بواسطه کینه که داشته محرك و مبهج آنها میکش فشونی حاضر نمود و باها امر فرمود در وقت بر ديك شدن خطر آتشی بروی اراضی مرتعه روشن نمایند تا اینکه بدین اشاره صاحب منصبان اماکن محله نكمك سلطان بیايند خلاصه اراغاثيكه حرکات خون آمیز انانث از هر قبل همیشه در پیش مردان خریداری دارد تا آنکه در حقه اقدار و هبمنه خود را بمردان طاهر سازند محبوبه سلطان مصدر همه حور حرکات زشی کشته بود مگر آنکه از خندیدن و استهرا هنوز حطی برده بود پس سلطان از برای ایسکه محبوبه خود را از خود راضی کند و او را بخنداند امر فرمود در اماکن مرتعه آتش روشن کردند تا آنکه صاحب منصبان بخیال اینکه سلطان دوچار خطر شده نامداد او بیايند محبوبه سلطان چون حرکات و ( مانور ) دسته جات فشونی را نیایده و لغو دید شروع بخندیدن و استهرا نمود سلطان نه فقط يك دفعه از برای ترصبه خاطر محبوبه خود عساکر خود را فریب داد بلکه مکرر سرازهای بیچاره را مورد استهرا نمود و شخصاً خودش حطی داشت ار آنکه محبوبه ش محظوظ از سحریه سرازان مبرود بالاخره صاحب منصبان و فشون نسبت بسطان متعمر و متعمر شدند طولی نکشید که طواپ تاتار محتمه آ مانند سبل داخل مملکت شدند چون خبر رسو سلطان دادند غالب سرازها از ترس اینکه مبادا باز دوچار فریب سلطان گردند اقدام در آمدن نمودند پس سلطان بواسطه بداشتن فشون کافی عمرص هلاک در آمد خلاصه حمايت تاتار محبوبه سلطان را بر بوده و عنايم زياد ر داشته مملکت را نه و عارب نمودند در این اوان بعضی از رؤسای ایالات رسیده حمايت تاتار را از حاك خود بیرون نمودند عليه و هبمنه رؤسای مدكور اندازه حلوه کرد که از ان تاریخ بعد استقلال سلطنتی

پیدا نمودند مطابق مورخات یومبه در سال ششم سلطنت سلطان مذکور کسوفی هوید آگشت چنانکه در منظومات چین شرح آن داده شده است و نیز در همان منظومات شرحی در خصوص سلطان و محبوبه اش (پواس) مسطور شده صعب سلطان از ری خاطر ملکه و حرکات لغو خواجه های اندرون تماماً در دبل اشعار هجو آمیز مشروح است و ما بعضی از مضامین آنرا ذیلاً مسطور مبداریم

ای سلطان املاک دیگران را تصرف مپکی و اشخاصی را که مستخدم سایرینند بکار باز مبداری مردمان بیکناه را متهم مپکی و امارا در آتش مبادازی ولی مقصرین را سیادت نمیکنی عثمان احتیار را بدست زن بر کوئی داده که اسباب بدبختی تو را فراهم میکند گوش بنصایح و پندهای بی غرضانه نمیدهی تا زمانی که این زن منغول حکمرانی است حواحه ها کال استقلال و اقتدار در خود می بینند خلاصه در این اوان ستاره اقبال دودمان (چو) رو به افول و غروب گذاشت ولی معذک پانصد سال دیگر سلطنت نمودند اما گذارشات این ازمنه اجبره جز انقلاب و اغتشاش و انواع و اقسام جرائم و فساد نفس و جنکهای دائمی چیز دیگری نمی بود میتوان گفت که این اوقات اوصاع مملکت چین شبیه باوصاع مملکتی عهد وسط فراسه بود طولی نکشد که (پنک وانگ) پسر (یوانگ) را با تهاق ارای رؤسای مملکت سلطان نمودند این سلطان دیوانخانه خود را در شهری قرارداد که واقع در ایالت (هوان) بود و انخارا دیوانخانه شرق نامید و دیوانخانه غرب که اقامتگاه دودمان سابق بود یکی از شاهزاده کان واگذار نمود و شاهزاده مذکور را بلقب حدیوی ملقب ساخت تا آنکه جلوگیری از سرکشی تانار بنماید همین شاهزاده امر فرمود که بر روی طرف بزرگی شرح بخشیدن شهر مذکور را که اقامتگاه سلاطین بوده حکاکی نمایند و در آنجا سلطان چین را سلطان فلکی نام نهادند این بنای تاریخی را که در سنه ۹۷۶ در ایالت (چالسی) پیدا نموده اند لقب سلطان فلکی که به (پنک وانگ) داده اند بما خوب میفهماند چه این لقب را بسار سلاطین چین نیز میدادند چنانکه در مصر همین رسم شایع بود ولی اگر می بینیم که در بعضی نقاط تاریخ چین سلاطین را پسر آسمان نام نهاده اند اعتقاری بان شاید خلاصه ممکن است که در بعضی موارد سلاطین چین این قبیل القاب را داده باشند ولی غالباً مورخین این کلمه را در انبیه تاریخی پیدا نموده اند خلاصه مورخین چین شاهزاده (اس) که بلقب حدیوی ملقب شده بود مورد ملامت ساختند بلحاظ اینکه قربانی را که امپراطورها باید بجهت دات مقدس پروردگار بنمایند و مخصوص بانها بود



بساعت پنج و نیم - سوف مدسکور هویدا گشت تطبیق وصاع ملکی ممالك محتاجه، بجهت تعیین ارمه تاریخی حالی از فایده نیست مخصوصاً باحاط اینکه روابط حسب و سنجیت را مابین ملل مختلفه طاهر میسازد و از این رو معلوم میشود که غرض از ملل مختلفه نسبت بیک دیگر، اینقدر است که ما تصور میکنیم خلاصه صحیح تاریخ عالم بواسطه شباهتی که در موارد عیدیه در وفایع ملل مختلفه نمودار میشد، قوه و تسلطی پیدای نماید که بدون آن میسر بود

در او احر سلطنت ( هو یوانگ ) شاهزاده والی ( تسی ) رئیس انحصار حکام مملکت شد در اوقات معین آنها را مجلس دارالسوری میطلبید و هر یک از آنها که تجاوز از تکالیف حکومتی مینمودند مورد تنبیه و مؤاجده میکشید رئیس مجلس به پیروی هر مندی و کلمات بیکی از وزرائیکه ( کوان تسو ) نام داشت اقتدار درونی مابین همسران پیدا نمود حکومت نشین این حاکم از هر حیث منظم بود صنایع و علوم و تجارت در آن نقطه کمال ترقی را داشت دیوانخانه او خیلی شکوه و کامل و محال بود باین واسطه مردمان ناگفتاب امبد این را داشتند که مستخدم حکومت خواهند شد از این رو معلوم میشود امورات حکومتی در تحت قلعه و نظم بوده است مطابق کتاب مهندس سالنامه چین حاکم ( تس ) با حاکم ( تسی ) محاربه سخت نمودند در این محاربه حاکم ( تس ) تقریباً سه سال از این مقدمه گذشت که ( موکنک ) حاکم ( تس ) دیوار و داع گف و در حین دوش رئیس محاکمه مذکور حادثه اتفاق افتاد که تاکنون در مملکت چین اتفاق نیفتاده و از این حادثه معلوم میشد که یک نوع جنون و سبعیتی که عادت دیرینه و حشمان باده پسین بود در نواحی غربی چین هوید گشته بود و مقصود از حادثه که مذکور داشتیم این است که صد و هفتاد و هفت مرد و مدهن ( موکنک ) خود را هلاک نمودند و مخصوصاً چند نفر از آنها مأمور کشتن خود شدند تا آنکه حاکم را تعالم دیگر مشابعت نمایند پس حاکم متوفی را با عریان و سه طغلی که داشت با چند سر زخمی کرده بر خاک سپردند ساکنین مملکت سراداری نمودند و پرنده زردی که با آوار او نهال و نظر میدید اظهار آتی نمود که اسباب و حسب تمام خلق گشت در کتاب ( اسکی ) عمارت دهل مبطو است که صد و هفده نفر را با سلطان دوش نمودند ( چودسو ) میگوید که در آن اوار دهالت ابتدا اطلاعی از این فیل اتفاقات ندانست و علاوه حکام هر کدام استقلال و آزادی مخصوصی داشتند پس لحاظ بود که قتل هس و هلاکت مرده بدون ترس و محاربه و دشمنی و اسیر شدن مابین مردم کشته بود و بدینجهتی آنکه هیچ

سلطان و هیچ حاکمی در صدد حلو گیری آن بر نمی آمد در پائیز همین سال مردم (نس) رؤسای لشکر و کسور را جمع کرده تا آنکه با حجاج و اتحاق آنها مانع انتقال مناصب حکومتی به پسر حاکم مدکور گردند بر حسب عقیده (کوبیل) مورخ و کشیش فرانسه عادت و حشبهانه را که مدکور داشتیم از طوایف تاتار غرب بجاگ چین سرایت کرده معلوم میشود که طوایف تاتار غرب با تاتارهای شمالی اختلافی بکمال دارند چه تاتارهای شمالی چنانکه سابقاً مدکور داشته ایم ناحات و تازهای زیادی در مملکت چین نموده اند این عادت و حشبهانه صورتی حیل شباهت عادات و حشبهانه طوایف (سبت) دارد چنانکه (مردت) مورخ بزرگ دانشمند در کتاب تاریخ خود میگوید که پس از مرگ یکی از سلاطین مملکت (سیت) یکی از زوهای حرم محترم را با یک نفر سالی و یک نفر آتش و یک نفر حلو دار و یک مثنی و یک نفر مستحضر ضای با سلطان بجاگ سپردند بلکه اسباب و یک مقدار کلی از اثاث الیاب بسیار گرانمای او را نیز در حاکم مدکور نمودند بلکه این عادت و حشبهانه در نزد بعضی از طوایف (آسیا) که هنوز آلوده بقایید و رسومات قدیمه میباشد و وجود اسب ولی گویا این عادت با احلاق و آداب چینی ها حیل منافی است می توانیم گوئیم که فقط تهمینه بود که از حای دیگر بدانجا مرستاده شده بود و مطابق همین تحقیقات معلوم میشود که قبل از اسارمه و قبل از (ائوسوفیلوسوف) را علی مابین مملکت چین و طوایف عربی آسیا موجود بوده ها بطوریکه عادات و حشبهانه صواب غربی در چین سرایت کرده ها بطور حبالات فیلسوفانه و مذهبی چینی ها سرایت به واسطی غربی نمود حال میخواهم بدانیم که در زمان دین (موکنگ) چیه چه بوده که برخلاف عادات مملکتی رفتار نمودند کمان میبکنم که مسافرت (مووانک) در مغرب چهار صد سال قبل از این اسباب فتح باب حبالات مردمان عرب شده چنانکه در همان اوان در صدد فتح و تصرف حاکم چین برآمدند در حالی که ما به تمدنی از برای استقلال و استیلای خود نداشتند معلوم است که با این ترتیب تمدن و تربیت چینی ها از میان میخواستند و مگر آنکه استعداد حربی و نظامی جنگ حویان مانداره باشد که حلو گیری از یورعان و تمدن همان تمام تاریخ چین که ما به خود عالم قدم داد اتمات این مطالب را می نماید پس میفهماند که طوایف و حشی بطبع تروت چینی ها سر چینی ها را بختند ها بطوریکه اپالوس جذب آب شطوط ورود خانه را میباید که طرف آن سبلان دارند ها بطور مات حای طوایف را که بهمد سرگشتی می آمدند بطبع و محدود خود مدساح ولی فقط چیری که همسر یعنی عقاید مدعی با بعضی چهرهای دیگر از عارج نفوذ در مملکت چین نموده و موصول

اشخاصی کشته که از علم و بینش و دانش سره داشتند از این رو معلوم میسود که  
 کوشش وسیعی مبدی که از مغرب محاک چین رفته و در صد العا و بوحین عقاید بدیده  
 بر دمان چین میباشند بی فایده و بی نتیجه میباشد بر حسب تمصای افلاکات و معاسد مملکت در  
 این از منته تاریخی لازم بود که هادی و راهمائی بجهت هدایت خلق و بر طرف نمودن طلب حمل  
 و پیشوائی آنها مرکزیده شود صورت ممکن است که اقتدار و نفوذ این قبیل مقصود جلوه و پروری  
 داشته باشد ولی امر آنها عاقبت و نلال فی جلوه و پرور نخواهد بود زیرا یک نزرکان معی  
 عدالت و صداقت را فراموش میکنند کسانی پیدا می شوند که حفظ حقوق مردم را نمیانند  
 پس حکامیکه امر دامت در فکر راه طلبی و پروری و منافع صحبه میباشند چند نفر که  
 از جاب پروردگار مؤید شدند جماعت مد کوره را براه حق میطلبند مثلاً دو نفر از پر  
 گردیدگان ( لائو تسو ) و ( کنفسوس ) بود که ادبی نظامی اوصاف مملکتی ملول و متفر شدند  
 لهذا در صدد معالجه آن آمدند ولی چون اصول و قواعد آنها مختلف بود نتایج کار آنها بکلی  
 بهم ورق داشت پس دستور العمل ( کنفسوس ) دستور العملی بود که مناسب و مناسب بحال  
 و عیب بود ولی دستور العمل ( لائو تسو ) ملحوظ آنکه خیلی راهدانه بود بحال رعیب و افات  
 داشت عقاید ( کنفسوس ) رور پرور اسباب ترقی اوضاع حکومتی و مملکتی گشت در صورتیکه  
 عقاید ( لائو تسو ) اسباب ترقی مرتب روحانی و فرب از ثنوت دنیوی و آسلی حال  
 فقرا و معصا گردید چنانکه بوسیله همین عقاید مجموعه ها و خانها های متعدد در مملکت تأسیس  
 و باز شد و در صوامع و معابد مردم مشغول بیا صان گشتند که اسباب حریت و شکفتن مردم میکرد  
 خلاصه ( لائو تسو ) دور چهاردهم ماه مهم سال شصت و چهار ولی از ملاد بجاه و چهار  
 سال قبل از ( کنفسوس ) در ایالت ( تو ) متولد گشت مردان آن دا سمند حکیم عقاید  
 او را صورت مد هی در آوردند بلکه باس اندازها فاعب کرده وجود او را وجودی اندی  
 و فنانا بدید تصور نمودند امره احرری مرتبه ربوبیت از رای او نائل شدند پس بنا بر مصلحتی  
 باسکال محتاج در عهد های مخصوص امور و پرور هم میرسانید که سایه عقاید ( لائو تسو )  
 را بصورت مد هی در آو دند بسول ربوبیت از ناچار و لا صلاح بودند زیرا که عقاید  
 مذ هبی محتاج بیک صاحب الهی میداشتند تا آنکه مدیر و حاکم آن عقاید گردد و رحمة  
 لاین و رانسه که ارگتا . آل حکیم دانسته نمره ایم بوانسته حوائی که دارد توفیح میسود  
 اگر بعضی مطالب آن بطور ادویائی ها . . . بود هر آینه ممس آگاهی و دری اربابان

آن را مذاکره می‌داشتیم پس اکنون جز از شخص خود حکیم و کتابی که گذارده صحبت دیگری نمی‌کنیم خیالات واهی نیت‌فولی را که مریدان و تلامذه او قبول کرده اند باو نسبت نمی‌دهیم ولی حال شفقت و تاسف که از کلمات آن محض دلسوزی به بنی نوع بشر پیدا می‌شود محی می‌داریم چنانکه همین حالات در کلمات (بودا) پیدای می‌شود تقریباً شش صد سال طول کشید که از همین کلمات شفقت آمیز و مطالب تأسف انکیز حضرت عیسی بر دمان وحشی اروپا اظهار نمود — و ما این قبیل مطالب را در فصولی که شرح معاصرین را می‌دهد مسطور می‌داریم پس الحال تصرفاتی را که دو حکم دانشمند باوصاع و چگونگی مملکت داده اند اظهار می‌نماییم مطابق خبرهای مختلف پدر (لائوتسو) يك نفر مرد دهائی بوده و خودش تا س هفتاد سالگی زن اختیار نکرده — ولی بعد يك زن دهائی را که چهل سال عمر کرده بود بزاوجت خود درآورد اگر گوش بجزایای تلامذه الحکیم بدهیم منقول است که اوصاع فلانکی دلالت بر حالات (لائوتسو) می نمود مادرش بواسطه تأثیر یکی از ستارگان باو حامله شده و هشتاد و یکسال تقریباً در بطن مادرش متمکن بود طول کشیدن دوره حمل آن موجب عدم رصاب اقامتی شد که در پیش او حد و مب می نمود پس آرایش او را بیرون کرده مجبور گشت که مدت زمانی در بیلاقت سرگردان و بی منزل باشد بالاخره در زیر درخت آلوئی نشسته و پیمری زائید که موهای سر و موهای ابرویش تماماً سفید بود لهذا نام درخت آلو او را موسوم نمود ولی چون دید گوشهای طفل خیلی دراز است درخت آلوئی گوش دار نام نهاد ولی مردم از موهای سفید که آن طفل درس کودکی داشت تعجب می‌نمودند بدین لحاظ او را (لائوتسو) نامیدند یعنی طفل پیر مرد بر حسب احادیث و اخبار چینی‌ها (لائوتسو) قبل از خلقت عالم وجود داشته یعنی حقیقت آن از نور پروردگار سرشته شده اگر چه (لائوتسو) در اعصار متوالیه با اشکال مختلفه متشکل شده ولی روز تولدی از برای او تصور نشده مگر دایره وسعت آسمان و زمین را و سپس تر نموده و صورت آن را با اشکال مختلفه در آورده و مأخذ تمام تقدیرات این عالم را از آب و گل قرار داد و حسب روایات افسانه چینی‌ها (لائوتسو) می‌گوید که تولد او قبل از تشکیل یافتن اجسام و تکون اشیا صورت گرفته بلکه تشکیل عناصر بسطه و غیر الیه بواسطه وجود او بوده و در وقت خلقت عالم در وسط آقبابوس ایستاده و گاهی در فضاهاى غیر متناهی صعود نمود — ولی چون صرف نظر از



مطالب واهی که مریدان آنحکیم دانستند باو نسبت میدهند بمائیم می بینیم که ابن حکیم خیلی  
خامل و خاموش بوده و هیچ خود غائی نمی نموده یعنی ابداً اعجاز و چیز های غیر طبیعی  
را بخود نسبت نمیداد چیریکه راجع سخوائی او باشد در دست نداریم چون حکیم دانشمند با  
بس گذارد مورخ دودمان ( چئو ) کتب کاری که از رای او میسر شده یعنی تاریخ نویسی اسباب  
شوق او تحصیل کتب بدین لحاظ اطلاع کاملی از تاریخ و عقاید مذهبی چینی ها دست  
آورد مابطوریکه در استدلال بعضی مطالبی که در تاریخ فرو گذار شده مجازیم همینطور می  
توانیم بگوئیم که شغل کنفادی را که مدتها سلطان بان حکیم داده و لحاظ آن بوده که حکیم  
بیچاره عقاید نویسندگان قدیم را از روی کتب کتابخانه دولتی بدست آورد در صورتیکه می  
دانیم چون در آن از منه اختراع چاپخانه هنوز نشده بود چاره دیگری از برای کسب اطلاع  
از مطالب تاریخی نبود علاوه جای شبهه بدست در اینکه دانشمند بزرگ از نوشتجات متعلقه بهند  
نیز آگاهی پیدا نموده چه در فضیلت و تألیفات او غالباً از وقایع و کددارشات هند گفتگو  
میشود بر حسب تحقیقات و استدلال اینکه از خارج نموده ایم که در حوز این رساله نبیاشد  
عقاید برهمنی را که بودا در چهار صد سال قبل در هند ترویج نمود در چین نیز سرایت  
کرده مطابق بعضی روایات دیگر ( لائوتسو ) مغرب چین مسافرت کرده پس از قرائن  
مبهمیم که اطلاعات ( لائوتسو ) وسایل مذکوره بوده مسافرت ( لائوتسو ) بخارج  
اول مسافرتی است که حکیم و فیلسوف چینی بخارج کرده باشد جهت اینکه مسافرت  
معلوم است که چیست یعنی همان جهت که اسباب مسافرت فیلسوفان هند  
و افلاطون بمصر شد ( لائوتسو ) را نیز بمسافرت بمغرب چین وادار نمود —  
تحصیل کمال و معتقد شدن عقاید حوین و فراهم نمودن سعادت نوع بشر که منتهای اعمال  
مردمان بزرگ میباشد جهت و محرك آنها بمسافرت و مهاجرت می بود مراجعت ( لائوتسو )  
را از سفر مغرب نگاشته اند از این رو معلوم میشود که کسب خود را قبل از مسافرت  
نگاشته عقاید عمری را در خصوص الوهیت ثلاثه و کله ( رهوا ) را که از اسرای بابلستان  
در هنگام مسافرت یاد گرفته در آن کتاب مرقوم داشته است پس بلاشک آنچه را که ( لائوتسو )  
از گذارشات متعلقه بخارج ممالک نگاشته مطالبی بوده که در حوز مملکت چین هود پیدا نموده  
بود گویا تمام این مطالب در کتب کتابخانه دولتی درج گشته بود و از روی آنها استساخ این  
مطالب شده اسکر در نظر داشته بشیم دیوانخانه ( چئو ) مدتی در ایالت ضرئی ( چالی )

مستقر بود پس از آن محبوب رود خانه ( هوآنگ هو ) منتقل گشت چون می‌دانم مورخینی که با هوآنگ مسافرت کرده یعنی ککو ( گوش لوی ) رفته گشت حد را در کتاب خانه دودمان ( چو ) گذارده از قراین مذکور معلوم می‌تواند حکیم دانستند که مدتها شغلش کتابداری بود حبالاتیکه از مغرب چین به اب کرده تمام را جمع نموده ولی چیزیکه محل ایراد است تعیین نقاط عربی چین است که سباحه نگاه سلطان و حکیم دانستند و مورت حبالات تازه شده است هر آینه اگر در وفای کپی که پس از مرگ ولی ( اس ) بنامه پسر استنباط و احتلاقی متصور گردد بوسه شرح عقاید ( لائوسو ) رفع شود کتاب ( لائوسو ) که تعلق بشصده سال قبل از میلاد می‌گیرد مسلم تمام مورخین چین می‌باشد علاوه شود کلمات آن از حیث صورت و معنی اندازه خوب و مرغوب می‌باشد که گویا مابین کتی که در دویست سال قبل از میلاد حکم بسوختن نمودند نبوده پس از اینکه ما آن کتاب را ترجمه کردیم همچو استنباط نمودیم که اقسام و پوشیدگی آن بواسطه این بود که کلمات آن بشمار غیر منظمه نوشته شده بود و هوای مکرر و اصطلاحات محصور گردیده این شده شمه تمام حکما و فیلسوفانی است که در ازمنه قدیمه تألیف و تصنیف گشت کرده اند یعنی بصورت اختصار بتلازمه خود تعلیم می نمودند و بعد ایشان بطول رمان تهیرها و حواشی از برای آن می نگاشتند حدانی را که قدمای چین پرستش می‌کردند مؤثر کل عالم می‌دانستند که چینی جدا مطابق است با کله یونانی و لاتینی آن ولی علائم و آثار که از برای آن قائل شده اند مطابق است با علائم و آثار که اهل شرق معتقد بان هستند که حد از آنها بوسه کلمهها و یونانیها سرایت ناهل مغرب کرده است دانستند این طوایف تمام اعداها را این بود که روح را باید مزه ارالایش و تعلقات جسمانی نمود گویا این عقیده رحمت و ایات مورخین عهد ما عقیده ( زراستر ) بوده چه سطور است ( زراستر ) اسباب سرب این عقاید از آسپای شرقی و مرکزی ناسپای عربی شد پس از آنکه بطول رمان نخریب شده سر منشأ عقاید عیسویان گشت یکی از منابع خوب آن مبل معتزلی را برده بود که آمده در خاک هند بروز و ظهور پیدا نمود از الحاحندرخ هود در چین و ایران و ( کله ) و آسپای صغیر و تب و بعد هودناره یا نموده هر آینه اگر عقاید و مذاهب مالی متلفه را هر سابعیم شبیه نمودیم ببايد اسباب حیرت شود افسوس که این رساله نجایش این را ندارد که در ست استدلال نمائیم پس فقط فصاحت بشرح یکی از عماد ( لائوسو ) می‌نمائیم حکیم

دانشمند از برای مؤثر عالم همولا و صورتی قائل بود و همچو تصور میکرد حقیقت انسان از آن همولا میباشد پس از اینکه انسان از علائق دمیوی برست مایل و سرچشمه خود معاودت خواهد نمود و نیز مگوید تمام موجودات هیاکل و مظاهر الهی میباشد یکی از فصول کتاب حکیم دانشمند گفتگو از طریقه خلقت اجسام مادی میباشد مخصوصاً در این فصل کوششهای حکیم دانشمند را از برای تحصیل کشف و حقیقت اشیا ملاحظه می نمایند عدم قدرت و قوه او را نیز از برای تحصیل و کشف آن می بینند ابتدا ثابت مینماید که تمام اجسام و موجودات عالم حتی کرات سماوی و غیره از یک عنصر اولی مخصوص انشا و ایجاد شده اند که در بدو خلقت موجود بوده چه قبل از خلقت موجودات و کرات در این فضای غیر متناهی چیز دیگری موجود نبوده و جز ذاب اقدس الهی ذات و حقیقت دیسکری تصور نمیشد چون لائوتسو نتوانست اسم شایسته برای او پیدا کند او را صفات مخصوصه اش بیسان و معرفی کرد و از راه ناچاری و لاعلاجی او را به تائو که بمعنی عمل محیط عالی میباشد موسوم ساخت و در فصل اول کتابش توجه مخصوصی رای تبیین این مقاله داشته است

تماشای عجیبی دارد که مردم حکیمی مجرد مگوید ذات نزرک مقدسی موجود است که با عنصر اولیه قبل از خلقت تشکیل موجودات و اجسام را داد اسم او را نمیدانم بلکه اسم او ناشناخته این علمی است که او خلق کرده اما من و را مشخص میکنم بواسطه صفات مخصوصه اش و او را نام مبرم به تائو (عقل محیط اعلی)

در یکی از فصول کتاب (لائوتسو) که توسیج حقیقت اشیا را مینماید بیانی در خصوص الوهیت ثلاثه کرده است ولی مأخذ آن عقیده از هندیه گرفته شده عبارت دبل که متعلق بهمان کتاب است عیناً مسطور میداریم «تائو واحد را خلق نمود واحد دو را خلق نمود دوسه را خلق نمود سه تمام موجودات عالم را خلق کرد تمام موجودات از نوع اناث مأخوذ است و حاوی نوع دكور میباشد» پیافه دانشمند مثل اینکه این عقیده در چین بازه باشد در همین کتاب گفته است من نمیکویم مگر آنچه را حکمای سابق گفته اند خلاصه شرح عقاید که در رساله این دانشمند مسطور است و طریقه استدلال و اثبات آن در این کتاب کنجایش ندارد در کتب فلاسفه یونان قبل از ارسطو عباراتی بسلیسی عبارات مسطوره در آن کتاب پیدائی نمایند و نیز در خصوص این عقاید انکسانیکه آگاهی از عقاید فلاسفه هند دارد آن عقاید را باستانی خواهند شناخت اصول قواعد عیسوی که متعلق بر رجوع اجبار

یسوی حا اوئد میباشد در آن کتاب نیز توضیح میشود مثلاً یکی از عبارات (لائوسو) که خالی از اهمیت نیست از این قرار است (عقل کل ذاتی اسب غیر مادی و غیر حادث) و نیز میگوید که تمام موجودات مبدأ خود معاودت میکنند عقیده تناسلی مذہبان هند نیز در اینجا مسطور است در همین رساله مرقوم داشته اسب که انحصاری که معرفت بذات اقدس الهی بها نکرده اند و نیز میمانند که باید مبدأ اصلی معاودت نمایند بدینسانه باید چند دهمه بپذیرند و زنده شوند تا آنکه معرفت بذات احدیتش پیدا کنند خلاصه اصول مذہب را در کتاب (لائوسو) خوب ملاحظه می کنیم علاوه نباید حیرت خود اگر مریدان (لائوسو) مانند سایر مردمان شرق از اصول و قواعد مخصوصه مطابق قوانین منطقی نتایجی بدست آورده اند ہی ما عاید مخصوص آن فیلسوف مذہب و طریقه تشکیل داده اند مثلاً پس از آنکه اعلان کله پرو، دکار سد و اعمال خوب را وسیله رسیدن به سعادت سرمدی دانستند آنوقت معلوم است که اشخاصی پیدا میسود که مردمان نادان و کم خرد را هادی و راهنما میشوند فرقی که ما بین عقاید (لائوسو) و (کنفسوس) بوده هار چیزهایی است که مذکور داشتیم بر حسب چند نفر از کنیش ها و بعضی نویسندگان دیگر کلمات (لائوسو) و حکمای اهل شرق معنی و مأخذ طریقه عیسوی را تشکیل داده اگر این رساله گنجایش داش که تمام عقاید (لائوسو) را مسطور داریم هر آینه ما کل خوبی معلوم میشد که اصول و قواعد مذہبیه عیسویان در آن مسطور است ولی فرقی که با طریقه حالبه عیسویان دارد این است که تمیز صانع و مصنوع و خالق و مخلوق درس در کلمات حکمای شرق داده نشده اگر چه در کلمات حکمای عیسوی باز در بعضی موارد جهت اختلاف دیده میشود لکن اگر بطور تحقیق ملاحظه کنیم بر خلاف عقاید اهل شرق حقیقت ذات مؤثر را با حقیقت مصنوعات نباید و اختلافی نکال میدهند خلاصه (لائوسو) ده چیز از انسان قائل شده روح و جسم همیشه بتلازمه خود میبکشد اسب بتکمیل مراتب روحانی خود پردازد و جز دان مواظت و پرورش جسم خود بردارد تا آنکه ملکوت آسمان نایل گردید از این روی میبینیم که دستور العملهای او خیلی سحت و صحت الاجرا است میگویند که خیلی شباهت بدستور العمل های (رامبود) حکیم یونانی دارد ولی گویا آن شبیهی مناسبت و بدون وجه شبهه میباشد اگر آنرا مقایسه بمقاید (استوئی سین) ها بنمایند وجه شباهتش منشر میباشد

بواسطه عباراتیکه بالا مسطور میداریم معلوم میسود که آن دستور العمل بکلمات احمیل

مقدس نیز حبلی شباهت دارد گوید شخص بر هیز کار دلسخت نمیشود قلب خود را مانند قلب سایر مردم تربیت می نماید تا اشخاص بر هیز کار باید با کمال خوبی سلوک نمائیم با مردمان فاسد العقیده و ماطوری باید سلوک نمائیم که با مردمان بر هیز کار سلوک می نمائیم با مرد صادق و نیک فطرت باید از روی صداقت و نیک فطرتی رفتار نمائیم با شخص کاذب و دروغ گو باید ماطوری رفتار نمائیم که با شخص صادق و نیک فطرت رفتار می کنیم شخص بر هیز کار در عالم با کمال راحت زندگی میکند و اگر دعه بخاطر راه دهد از رای اسایش بی نوع خود میباشد تمام کلمات ( لائوتسو ) دارای همین شریبی و همین اندازه عشق و امثال و اقوان خود میباشد بدرجه که شئون عالم را بکلی حقیر و پست شمرده مریدان و تلامذه او با اندازه اهمیت باین کلمات میدهند که تمام اثر از اسلام مبدانند خلاصه فیلسوف حیی در هیچ موردی صلاح حال ملت را فراموش نکرده چون در عصر او مقاصد و انقلابات دود مان ( چئو ) ظهور پیوست لهذا از سیاست مدن حبلی هرت پیدا نمود و همیشه در رساله خود مرد مرا به بول اخلاق و آداب ساده قدما دعوت میکنند که بدان کلمات بدون ترقی علم کمال بر هیز کاری در مردم پیدا میشود شکایات او در این باب کمتر از شکایات ( روسو ) مصنف فرانسیسی میباشد در صورتیکه در آداب و اخلاق کمال شباهت را بدانه دارد و همیشه ورد زبانش این است که باید بشئون عالم دلبستگی نداشت در زوایای فری و دهات متواری گشت رقتی که ( لائوتسو ) بحال مردم پیدا کرده از عبارات دبل معلوم میشود « هر آینه اگر ملت دچار کرسی و بدبختی شده جهت آن است که زیاد مالیات تحمیل بر او گردانده هر آینه اگر نگاهداری ملت امر مشکلی است جهت آن است که هر يك از افراد آن را بیش از اندازه کار رجوع مبنایند پس حجه سر کشی آن همین مقرر میباشد و هر آینه اگر ملت عمرگ خود راضی است محجه آن است که تحصیل معاش رای او حبلی مشکل است » حجه تحقیق این مطالب این است که فیلسوف دانشمند عیناً بدبختی های مردم را مشاهده نموده که تمام بواسطه بی نظمی امورات حکومتی میباشد که آن مباد که دست و پا را که داده مخصوصاً در خصوص دات ناری سر مشق خوبی از برای سلاطین کرده ارض میباشد چنانکه عیناً در فصل سی ام کتاب آن نوشته است که برستش دات ناری لازمه سلطنت سلاطین میباشد استعداد نظامی و سخن گیری و تعدی بر عیب را اسباب بدبختی آنها تصور می کند چنانکه میگوید کسانی که از روی ظلم و تعدی سلطنت می کنند اقتدارشان موفقی بلکه يك روزه خواهد بود الفصه ( لائوتسو ) با کمال میل و رعیت

حفظ صلاح و منافع رعیت را می نمود زیرا که آگاهی بنیالات و بدبختی های رعیت داشت و معلوم میداد که بدبختی سلاطین بواسطه تملق متملقین و رجالی است که دور سلطان را گرفته اند و بر میدادست که علاج بدبختی سلاطین آسان است ولی علاج بدبختی رعایا خیلی مشکل است یکی از کلمات ( لائوتسو ) را که بر خیلی اهمیت دارد دیلا مسطور میداریم ( کسیکه معرفت بحال خود دارد می تواند گفت عالم و اسواد است کسیکه حلو گری از هس خود میکنند می توان گفت قوی است کسی را میتوان گفت عی است که مایحتاج و عریایحتاج خود را نداند چیست چیزیکه محاطر آن میباشد گارهای خیلی بزرگ میباشد ) مورخین چین سرگذشتی نقل مینمایند که از روی آن میتوان فهمید که صفت اشتهار ( لائوتسو ) پیش از اینکه ( کنفسیوس ) تری نماید همه جا رسیده بود و معلوم کنفسیوس نسبت به لائوتسو کمال مایل و محبت را میداشت و اما سرگذشت مذکور از اس فرار است پس از اینکه کنفسیوس تبریم و تمجد لائوتسو را در همه جا شنیده مایل نبود که آن دانشمند را بناسد پس بمحل اورفته و از عماید شخصی او سؤال نمود ( لائوتسو ) در عوض اینکه جواب بگوید کنفسیوس را مورد ملامت صاحب و چنین ناوی گفت که این سؤال بی جا بوده چه شخص او در همه جا معروف است بهی همه کس میداند که از رفتار ( کنفسیوس ) بوی کر و مثبت استشمام میشود اکثره جاه صاحب و تلامذه او پیشتر سبب نخوت و غرور او میشدند و شاید کمتر اسباب از دیاد محبت او نسبت بحرد مندان و اهل کمال میشدند بالاخره مطلب دبل را باو اظهار داشت — شخص عاقل مایل دارد که محمول الاسم و بی نام و نشان باشد نه فقط مایل بکار و اشتها ر ندارد بلکه از آن فرار می نماید چه میداند چیزیکه بعد از او باقی خواهد ماند تصایح و پندهای خوبی است که بمردمان با استعداد و نیک سرست داده تا هر کس خوشش پیدا نمیکند تا که مشغول بتحصیل مواقع و وقایع میشود هر زمانیکه مساعدت می کند پندهای خود ترا مینویسد و هر وقت که مساعدت نمیکند ساک میشود بدهی است شخصی که دارای کنج بامدسی میکند که آرا محیی سازد تا آنکه آنرا را از زیانده هر کسیکه منفی و برهیر کار است زهد مروشی و تدایس عی نماید و اعلان نمیکند که او خیلی عاقل است آنچه را که می تویم بشما بگویم همینها بوده — خلاصه خوانی را که ( کنفسیوس ) به ( لائوتسو ) داد نمکاشاند چون تا کردانش از او سؤال نمیدادند در حق ( لائوتسو ) چه تصور می نماید حوی که داد این بود — هر آنکه اگر طهور میرسد ماهی ها شنا می

گشتند چهار بیان مبدوند باید تعجب نمود ولی مبدانم که ماهی را با طور مپکیرند چهار یا را با تله و طهور را با نیر سوراخ میکنند و اما در خصوص ازدها چه طور سوار باد میشود و باسمان میرود نمی دایم امروز چون ( لائو تسو ) را ملاقات کردم حالش مانند حال ازدها بود بعضی از مورخین بر روایت مپکسندروزی ( لائو تسو ) از — کسپوس سوال نمود که آیا ( نائو ) عمل کل یا حدارا پیدا کرده اید — در جواب گفت بیست و هشت سال است که در صدد پیدا کردن او می باشم ولی هنوز آن را پیدا نکرده ام مورخ چینی ( سها تسین ) صحبت دو حکیم مذکور را شنکشته ولی کلماتی را که ( لائو تسو ) در وصف مفارقت و جدائی از یک دیگر به — کسپوس القا نموده دلا — مسطور مبداریم شنیده ام که اغنبا وقت مرخص نمودن دوستان آنها را با عطایا و هدایا مرخص می نمایند و شخص عامل در هنگام مرخص کردن با آنها چند بصیحت خوب میدهد حصاً من عی بستم ولی با کمال حقارت خود را عاقل می دانم کسپوس مبدانست مقصود از صحبت های ( لائو تسو ) این است که بواسطه بدیختی و خرابی های مملکت ( لائو تسو ) از او گوشه نشینی را اختیار کرده پس چون به ( هان گوان ) متواری شده مجتهد و عالم آن محل او را با کمال حوی پذیرائی کرد و بعد او اطهار داشت که هر آینه اگر بخواهد منزوی بشوید مانع از حبال شما نخواهم شد حال که حبال گوشه نشینی را گردید بجزهای حبی مبد مشغول بشوید کتانی تألیف نمائید و در آن اصول قواعد خود را مسطور بدارید اگر این سر گذشت راست باشد معلوم میشود که فیلسوف مذکور با کمال حوی ادای تکلیف خود را بحد بعد از اینکه رساله خود را تمام نمود مفقود الاثر گشت و کسی مپمبد که حکا رفته بر عکس کسپوس و سایر حکمای چین ( لائو تسو ) امپراطور های قدیم چین را سر مشق نفوی قرار نمیدهند بلکه بهیچ وجه مطالب او مربوط به گزارشات و حالات سابقه نیست و تصورات او با خیالات مردم کمال اختلاف را دارد پی چون تصوراتش مبنی بر فهم و ادراک شخصی است و فهم و ادراک در کمال سادگی میباشد ممکن است که در بعضی موارد حبط کرده باشد یا آنکه مریدان و تلامذه او تحریف در مطالب آن کرده باشند ولی در هر حال سکی نیست که ( لائو تسو ) یکی از مردمان نزرکی بوده که در تربیت و تعلیم مردم حبی گوشیده و نامش در صفحه تاریخ مسطور شده است

— احوالات کنگ کانگ سو کتسوس فیلسوف دانشمند —

— (که پانصد و پنجاه سال قبل از میلاد طاهر شده است) —

در خصوص ذات امین الهی و حسن اخلاق مردم قواعد و اصولی ذکر نموده ایم که محتاج به اعجاز و حواری عادت نبود حکیمی که مطرح مداکره حواهم صاحب مانند حکیم سابق الذکر است که از رای پشرفت جبالات و معاصد خود بدسایس و جیل متمسک نشد از این روی فهمیم که از برای سیاست مدن و علمیه تربیت خلق ملتجی تصرفات ایردی که خارج از حیز عقل و ادراک باشد نباید بشویم پیروی که اثبات مطلب ما را بخوبی می نماید و بهترین دلیل مدعی ما نیاند بود رفتار و سلوک (کنگ تسو) مبدع باشد بلی راست است که قدرت کامله الهی تصرف در موجودات داد و ولی طریقه تصرف ن بدین شرح است که گاهی بر حسب مقتضیات زمان مردمان یک سرست را از برای هدایت و تعلیم حاق و تحصیل آسایش ایشان مبعوث می نماید در زمانی که نوع انسان بعرضه وجود آمد بواسطه این فصل مردمان با کمال تربیت شد القصه بر حسب تواریخ چین کتسوس در ماه یازدهم سال دوازدهم سلطنت (کنگ وانگ) در ایالت (لو) پانصد و پنجاه و یک سال از میلاد و پنجاه و چهار سال بعد از (لائوتسو) متولد گشت مطابق همین تواریخ دانسته اند مگر اگر چه در ایالت کوچک (لو) تولد یافت لیکن بهترین مقام و بهترین مقامی است که در سطح زمین پیدا شده این مرد دانستند به فقط اساس افتخار سقط الرأس خود شده بلکه بیز اسباب افتخار تمام دودمان (چو) گردید زیرا که معاصر آن دودمان بود مورخان چین میگویند که خانواده کتسوس بنداژه قدم دارد که نامراطور (هوانگکی) میرسد و بعضی از احداث او بشئون عالیه رسیدند پدر آن حکم (چولیانگ هو) نام داشت و حکم یکده (تسو) را می نمود از زوجه اولش نه دختر داشت و از رد دومش یک پسر و بعضی دایه که پس از چندی در گذشت پس از اینکه در ایالت دنیا را بدو آمد و صد بر آمد که در دیگری بگردد تا آنکه وارث حصصی دانته باشد پس از خانواده (س) دیگری است رئیس این خانواده سه دختر داشت جوان تر آنها را می پزواحت آدینس در (تسو) پس از مراوحت دختر جوان از شوهر خود خواهش نمود که طرف بیا (نیکیو) مسافرت نماید

س بر حسب میل او بد ایالت و در ایالت زوجه در آن درگاه ایند مالی تصرف و زاری نمود تا آنکه بواسطه تأییدات الهی صاحب اولاد شود پس از ده ماه مولی پسری زئید که



هم او را کپو (نیه) نگذارد چنانکه حکیم دانشمند گاهی این اسم در کتاب خود خوانده میشود و مورخین چین که کمر مایل و معتقد به عاجز میباشند معبد بعضی حواری عادات اهل مینامند که اول از تولد (کنفسوس) سورت و وقوع پیدا نموده مثلاً از آن حمله بیکی است که حیوان موهومی که (لپکی) نام دارد شعرای چین عالم در کتاب خود تذکری از آن می نمایند ظهور آن حال خوبی میباشد میگردید در هنگام تولد این فیلسوف در باغ همان شخص داشته شد سنگ یشی ارتشکش بیرون آورده در روی آن سنگ کلمات دیل مسطور بود

زمانیکه ستاره اوال دودمان (چو) عمره ۱۰ میماید طفلی که مانند آب چشمه صاف و بلورین است بد با خواهد آمد و پس از چندی سلطان حکمران حواعتی زلی بدوناسیکه مستعمرات و متصرفاتی از برای خود تحصیل نماید و بر میگردد زمان را ۲۰ دواورها در بالای حاکم او ملاحظه نمودند و پنج پیر مرد در حاکم مادر او جمع شدند و بر در همان اوار صدای موری که خوش لحن و همامی دره سه هوا بنهیدند و جماعی از معس محرده، آهنگ موزیک عبارت دبل ۱۰ میگردید (ماکت آسمان را تولد پس مهندس ساد و مورو است) طفلی مذکر که از برای اهل عالم و دین الهی نوره علام و آثاری در روی حامله بود داشته که میں احوالات آتیه او می بودا کرد در حال (لانو سو) مصو طالب بود و غیر معلوم مانده در خصوص حالات (کنفسوس) چیزی درو گذار نشاء معی از آنها را دبالا درج میباشیم چه بوسیله آن طریقه معتقد رمالی و آداب آن حکیم دست میباشد (کپو) همی حکیم د سینه ده زمان کهدی او پایدی که از سایر اطوال داشت کمال اطاعت نسبت تمام خویش بود در آفات مادرش بود بیه و تربیتی را اعتبارات دیگرش احترام زیادی بود که در مردان و احساس من بر او خود میکرد علاوه وفار و سنگی و مراد که در حق مردمان رسد و اثریها افعال دست بی اندازه اسباب حلوها میشد اخبار بر مرده مردان من را در راد و اهمیت میداد که همیشه مجلس بر اس بود که با اتمام و تکمیل مید و دعوت را کاپ و صد و شصت نکند بعضی از اوقات چهره او را در دهنش در روی میر بر تنه و طبعی هیچر مثل اینکه میخواست و رانی هدیه از برای احداث خود کرد و سه صد میاماد و پشانی دای و مسکن بر زمین هیزد خلاصه تاس همت سالکی مادرش نال و اطاعت را در دهنش داشت و بعد در حدود ده که استاد و معانی خود بود پل او معین نماید را چون رن پوه و در سن جوانی

بود تصور نمود که مقام شخصی از رای اولادش مناسب ندارد یاورد لهذا او را جهت تحصیل مقدمات بمدرسه عمومی فرستاد و از آن بعد او را (چونگ ن) نام نهاد ملاحظه اندکی بکندست که این جوان سرآمد سایر رفقا و همدرسانش گردید و چون معلمش او را چنین ماجر بزه و دارای هوش و دانا یافت کوشش در تحصیلات و تعلیمات او کرده او را حلقه و نایب خود قرار داد که معاونت در کار هایش منمود علوم را که خودش تحصیل کرده بود در کمال سهولت و آسانی بسایرین تعلیم می نمود و از این جا معلوم میشود که این ترتیب از تحصیل بواسطه (چونگ ن) در چین معمول گشته و از آنجا انتشار بسایر ممالک نمود که هنوز در مملکت چین معمول و متداول است بالاحره (چونگ ن) کارهای خلاف و نیابت معلمی را از هر جهت انجام میداد در حالی که ملاحظه و همراهی از سایر رفقای خود نیز داشت تا آنکه ترقیات او مایه حسد و رقابت ایشان نگردد بدین ترتیب این جوان پس هفده سالگی رسید و هنوز در تحصیلات خود عازم و جازم بود و چون از محو طاب و نوشتجات قدیمی چین اطلاع حاصل نمود فای او منقوش و رسوی و اخلاق قدماً گردید در این یر مادرش او را مخبور نمود که شغلی پیش نکرد لم را مناشری مختصری باو دادند یعنی متبصر کل بیع و شری و تقسیم حیوانات باو و اگذار گردید مثل و در این باب مثل مردمان متعارفی نبود - را مردمان رسمی و متعارفی مثل ماشین کار میکنند و جمالی حر رفع تکلیف ندارند و این جوان همیشه در مکر انگیز کار و اطلس بدرجات اعلی بود - (چونگ تسو) (چونگ اسم خانواده اوست) شغلی که باو و اگذار باو بود اگر چه مزایای فراوان بود قبول نمود ولی دور از ایسکه باین شغل بمقتارب سکر - چان میباشد که در مباشرت این شغل بدواب و ملت خدمت میکنند و بکمال مواظت مشغول اس کار سد

و د مملکت (لو) تصور می نمودند که مثل سایر ممالک باید حکمران و رئیس اعتماد بریر دستان و مژر دوران خود داشته باشد و آنچه اگه در امور است را حمله به دشان را پرت بدهند باید قبول نمود ولی این جوان اس ترتیب را مانسوح دانسته در امور است و ... می باشد سحضا سببکی می نمود همه در روزه از ابتدای سپیده صبح پایش از همه در بهر بیع و شری حاضر میشد و در آنها رسیدگی کامل باعذیه و اشره می نمود و چون مناسب عمده و از حبه حیوانات بود لهذا سعی داشت که لارمه و سرب و تشخیص و اذقیاز مابین خوب و بد آنها را از روی دقت بدست ببرد در پهلوی خود چند نفر از مردمان کاردیده و اهلی - سرب دامت - اینک برای تشخیص

حربی اجناس او را کمث نمایند و يك قيمتی از برای جنس بگذارند که سرربایع زنند و سود هم از برای مستری داشته باشد بدین ترتیب از مواظبت و رسیدگی دائمی در امورات چندی نگذشت که تمدیاتی را که سابق بر این در این رشته ریاست معمول بود منسوخ نمود باین معنی که هر قسم از نقلیات معدوم و برطرف گردید پس از اینکه تکالیف شخصی خود را انجام میداد مسغول بخواندن کتاب صرغه جوئی میشد و اگر بحسب اتفاق از مقر شخصیش خارج میشد یا معرفت نزد زار عین اطراف شهر برای اطلاع از اعمال زراعی و یا بمغازه ها و دکاکیی که برنج و کندم و سایر حیوانات بود میرفت که رسیدگی نماید از زارعین و اهل فلاح از آنچه که زمین بدو محصول میدهد و آنچه که بهترین رشوه است برای حاصلخیز نمودن زمین از بعضی مطالب مهمه دیگر که از کتاب ها معلوم نمیشد تحقیق می نمود و نیز استفسار از بعضی مطالب لازمه دیگر از قبیل تخمیر نشستن در آب و محافظت نمودن از حشرات الارض و دیگر نگاهداشتن حیوانات بدون عیب بر قصص تا زمانی که آنها را متدرجاً بفروش برسانند و ابعصاً از راه ترقی و اتزل قیمت اجناس از خرید و فروش و هم اینکه از چه راه ممکن است نفع و ضرر نماید اطلاع حاصل می نمود — خلاصه عامه مردم حوشه ق و مسرور بودند که يك چنین خوانی اشتغال تکالیف شخصیش داشته اند از آنکه ممکن است عفت از کار نمی نماید و چون محترمانه موافقت و همراهی با همشهریانش میداشت او را مسرور در عقل و هوشمندی داشتند که از آن پیرمرد این اشهار مایه بهرمندی او گردید و الحاح بر سر نوزده سالگی مادرش او را مجبور نمود که ناهل احتبیر نماید واه (كك آئشی) را که از طایفه قدیمی مملکت کوچك (سوك) بود تزویج نمود در سال همد او را اولادی بوجود آمد که او را (پیو) نام نهاد پادشاه (لو) چون مطلع از تولد این پسر گردید حواس اطهار حسندی او قدوم این مولود بنماید یکی از صاحبان حودش، انزدید، طفل فرستاد او را تربك و تنبیل نمود و باین صاحب منصب يكماهه قیمتی اعلی داد که برسم هدیه به پدر طفل برساند که پس از اینکه طفل يك ماهه شد قیمتی ریادته سلطان هم در آن جنس حاضر باشد (چونك تسو) این عطیه را با یک ائتمان پذیرفت و محض مادکاری از این انتظار در میان طایفه خود پسرش را به (لی) که اسم همین جنس مایه اسب موسوم نمود آنها و اعیان شهر حرسند و حوشوت از رفتارهای این جوان شده او را از برای حکومت مشخص داشتند تا آنکه رفع تعذبات بی اندازه که در بیلاق واقع میشد دو محصر صاً آنجه که متعلق بدواب و چهار یانست بنماید و از مطالب که

در باب هوش و دکان جوان در کارهای شخصیش قل نمود چنین نتیجه داد که وزیر پادشاه او را منصوب مناطم کل صحرا و کله و رمه داشت نایک اقتدار و تسلط فوق العاده تا آنکه بعضی قرائین را منسوخ بدارد و بعضی دیگر را که خود صلاح میداند محری و معمول نماید ( حنک تسو ) پس پس و هفت سالگی بود وقتی که مامور باین شغل گردید از شهر باتمام لوازم شغل و ماموریت خود حرکت کرد و در هر نقطه که او توقف می نمود مایل بود که صاحبان ملک را بخواهد و با ایشان محبت نکند و مبدأ افتخار السانی را بایشان بفهماند بالاخره از آنها استفسار از طبیعت و خواص زمین هایشان می نمود و از مقدار و صفت محصولی که هر ساله میتوانند بدست بیاورند از ایشان سوال میکرد که اگر در کشت و زرع بیشتر دقت بجایند آیا محصولشان بهتر خواهد شد و پس از اینکه این قبیل مطالب را سوال نموده بمحولات را بر خود معلوم میداشت و حکم راجرای قوانین میداد و بعد کاملاً در اجرای آنها کوشش مینمود وقتی که ساکنین قری و ویلاقات او از فحطی و خشک دستی شکایت و اظهار میکردند چاره حقیقی اثر انداز می آورد که اگر این فقرات و عسرت بر حسب طبیعت بوده است آنها را تشویق نموده بعد کفایت معاش بایشان امدادی نمود و اگر بر خلاف این تصور از خودشان بوده آنها را سر زشت نموده و با آنها می فهمانید که باید رفتارشان را تغییر بدهند و خودتارا اصلاح بجایند بالاخره ایشان را نصیحت می نمود که تکلیف خود را انجام بدهند و از رای ایشان اعماتی مبرستاد که مابینه رصا مندی دائمی ایشان میکردید ( حنک تسو ) خیلی زحمت کشید تا آنکه زمین هائی را که سابقاً غرقاب و زرع تصور نموده بودند کشت و زرع بجایند و بنصیحت کردن کفایت نموده ایشان را کاهی تکلیف مینمود و در ضمن آنها را تهدید میکرد و همچنین ایشانرا صمان در قرض های لازمه مینمود خلاصه بطوری در اعمال ائعام و احتشام مراقبت و اشتغال داشت که خود بشخصه همراه که حرکت میکرد و جو بانی می نمود و عرضش این بود که ساکنین و صاحبان کله هم مانند که نهاد حل امروزه و نهج یومیه شخصی خود را منظور نداشته شد بلکه غنیمی را ملحوظ بدارد که فتح عامه دران باشد در این صورت غنایم و فواید متدرجا زیاد شده بر نیت و تمول شخصی هر يك اندازه سی و مواظبتش در کار افزوده گردید و نیز عمده اعنادهای زیاد میسد سدماتی را که او در این باب وارد میشد بواسطه حوصله بی اندازه و ملائمت بی باباش تحمل مینمود ولی این ریحها منتج بتایج سعادت و خوشبختی برای او گردید در این مدت چهار سال که او اشتغال

بان شغل بر زحمت داشت اوصاع مھرا نکلی تغییر نموده همه جا حاصلخیز گردید کله ها بواسطه کرب و مو طبت ترقی نموده و رارعین بارفایب احوال زندگی می نمودند

درس بیست و چهار سادگی (حونک تسو) پیش تمام اعیان و اما پسندیده و منظور نظر گردید در شرف این بود که بمناسب و درجات عالیہ کہ سزاواری و لباقت شخصی او را داشت منصوب گردد در آن چنان مادرش بس چهل سالگی فوت نمود بر حسب آداب و رسوم سابقه چنانکہ امروزہ امر رسوم و معمول است کہ پس از مرگ پدر و مادر اولاد باید دس ارکار بکشد و (حونک تسو) هم چون نگهداری از قوانین سابقہ می نمود و میخواست آنچه را کہ از قدیم الایام رسوم بوده است محرم بشمارد لهذا چندی در منزل ماند تا آنکہ شرایط تربیت و احترام مرگ مادرش را بجا آورد پس از انجام تشریفات لازمه مقرر داشت کہ مش مادرش را حمل نموده در جبب جسد پدرش بگذارند و همچو مہنگف کہ اشخاصی کہ در هنگام حادثان متحد و متفق بوده در حین ممات هم باید از یکدیگر مفارقت نمایند ملاحظہ آنھارا پہلوی یکدیگر دفن نمودند بطوریکہ شوھر سمت مشرق و زوجہ بطرف مغرب سر را بطرف شمال و پاها بسمت جنوب و بدنشان را در پناه حیوانات در تابوتھای محکمہ کہ تختہ هاییش بقدر چهار شست قطر داشت جای دادند و برای اینکہ نامدتی این بدنھافاسد نشود آن تابوت ہارا بیک روعنی اندود نموده و در روی یک قطعه زمین لمندی قرار داده بودند کہ تقریباً مثل یک تپہ کوچکی شدہ بود این ترتیب از تشریفات محالہ داشت تا آنچه کہ در آن زمان معمول بود بنا بر آنکہ رسوم اقرون سابقہ در این باب متدرجاً منسوخ شدہ بود و رسم بر آن بود کہ مردمان مردگان را در یک قطعه زمین لم زیر می کشیدند و دفن نموده بودند دفن میساختند پس ازان چند روزی عباداری کردہ تشریفات تمام مہریدید این فلت احترام نسبت بمردگان چنان مایہ چھال و مساء اخلاق شدہ بود کہ مخصوصاً در ہم بن ایام رؤسای ملوک الطوائھی خود را نکلی مطلقاً ان نمودند بدو اینکہ اندک حجاب و شرمساری از سادگان دمتہ ساد و مہر کو حجب و حجابھای خود را پسندیدہ بینداشتند از احملیک عذہ زیادی از مردمان بی اعتنائی بمردگار را ترجیح بر حفظ مراتب مبداء تقد و سلطان هم در این باب اعتنائی نمیکرد حکومت ہم بمسئولیت چھال احازہ در این باب دیداد (حونک تسو) هم خود مہر و بدفع اینگونه حالات و عادات ذمیمہ نمود و مصمم شد کہ بامر اس کہ تعجب میکند از این راه سخن بگوید چون بی نوع انسان اشرف مخلوقات و اعظم موحدرات است

تمام اجراء آن که عبارت در هر فرد فرد اس اشخاص باشد لایق احترامات فوق العاده میباشند و در حقیقت نوع انسان حکم سلطان زمین را دارد لهذا آنچه که در روی زمین موقوف میشود باید مطیع و منقاد قوانین و احکام انسان باشد و در واقع اگر نوع انسان در مقابل حیوانات و مواد آلبه گذارده شود از اینکه پس از مرگ او را بی اعتنائی نموده احترام بحسد او نگذارند و او را حقیر شمرده سلب اباقت او نموده اند و نیز با زنان لین و ولایم از رشته محبت و مهر بانی که باید عموم مردم اسباب بیکدیگر داشته باشند سخن میگویم و با نشان مهمیاید که چگونه این رشته محبت ممکن است ان اشخاص که لاحقاً دارای زندگی شده اند با ان اشخاصی که سابقاً از دنیا رفته اند متحد بسازد که عبارت از حری چون اشخاص حی و زنده کلیه دانی خود را از قبل عام و دولت و شوکت و عظمی به پیشانیای مدیور هستند و هر اعتباری دارند از آنها دارند لهذا در از ان مواریث و عواید که اسلاف دارند باید آنها را طرف سکر و امتنان داشته محترم بشمارند و ساده تر وسیله ان است که ایشانرا مفتخر بسازند لایهترین هدایا و عارفانی که در حور احوال سار ست با آنها تقدیم نمایند بالاخره مصمم شد که تشریفات مشابه تشریفات که در قرون سلطنت معتقه معمول بود مرسوم بدارد و این حکم میباشود

شروع دیل را بیان نمود

سکی نیست که تمام اعقاب در دهه خودنا انداب مری و احرائی کاری نمیکند مگر آنچه را که از اسلاف خود دیده اند و احرامی که شما نسبت به پیشینیان خویش مری میبایزد اخلاقی که شما را جالسین میسود همان احرامات را بشما خواهد گذاشت

رفتار این حکیم سر مشق از برای هموطنانش کردند و پیوسته او را پیروی می نمودند و در حسب رفتارهای هموطنانش که در ممالک مختلفه متفرق شده بودند معه لات سانه از جهت محترم شمردن مردکان نیز محدداً در تمام ممالک مرسوم گردید و پس از آن دو هزار سال لایزال پیروی این قانون را داشتند چنانکه هرگز بخیری بر فرار سب ( چونک تو ) مدت سه سال در خانه منروی شد نص اینکه محبة مادرش عر داری نکنند و ۱۰۰ اس مدت عراب ویت خود را صرف تحصیل نمود و روح خود را از کلال عقلانی نفوت دد و ان ملی که او خود رسی در تحصیلات خود داشت به بچان آمده آنچه را که در جوانی تحصیل کرده بود مراجعه نمود و در واقع تحصیلات سابق را با یک سعی و کوششی که محتمل است کامل است در ده سال کرد در قواصی بغیر نا پذیر اسلاف عمق و ور رسی بسر داشت و سرانی

را که ممکن است منشأ این قوانین باشد پیوسته می پیچود و نیز تصور می نمود که بجه راه نمک، است مردم را مجبور در اجرای قوانین نمود و بعد از این حالات و از این مقدمات نتیجه حاصل میکرد همواره دنباله او را گرفته انجام میداد و سعی داشت که از کشت تاریخی بجه را که عقلای سابق پیش نهاد خویش میداشتند تا آنکه بدون خطر بمقصود خود بایل شوند اطلاع و آگاهی یابد

بدین رشته تحصیل رشته دیگری که افاده عامه در آن ملحوظ بود منضم ساخت از این قرار که یا مشق ژیمناستیک می نمود و یا مثل اهالی چین صنایع شش گانه را که باید عامه مردم دارا باشند تحصیل میکرد. فیلسوفان قدیمی صنایع شش گانه را بشاگردان خود تعالیم می نمودند و ضرر صنان این بود که بمجاس عمومی از رشته دانش مخصوص خود ادای تکلیف نمایند چنانکه يك نفر که مایه بلقب فیلسوف و حکیم وغیره میداد تصور نمی کردند که این شخص دارای علوم معنوی و معانی روحانی است بلکه او را يك چنان شخصی میدانستند که همراهی و اقدام در پیشرفت علوم عملی مینماید از قبیل علم موزیک و تشریحات مذهبی و علم حساب و علم پوشش و صنایع حکمی و طرز راه انداختن درشکه و عرابه ها بواسطه اسب یا گاوها و سایر علوم و اعمال صناعیه خلاصه اینکه نه اقدامات و اعمال که مخالف بود با آنچه که فلاسفه سابق خصوصاً فیلسوفان روحانی و معنوی از قبیل (لائو تسو) و (وی آزا) و سایر فیلسوفان که نهاد اسم آنها را ذکر میکنیم (چونگ تسو) در پیش گرفت (لائو تسو) معتقد عقل اول بود و همه چیز را از آن میداشت (چونگ تسو) و خلاف از خود عقیده نداشت و از آن طرق و آئینی که عقلای سابق به او را کرده معنای نقل نموده بودند نتیجه مذهبی استخراج مینمود و حال آنکه (لائو تسو) عقل اول و دلیل مطلق معتقد بود این گونه مقولات را هیچ معتبر نمیدانست

مدت عراداری (چونگ تسو) رای مادرش سر آمد لباسهای عرای خود را از تن برآورده روی قبر مادرش نهاد و لباسهاییکه مقتضی فصل بود در بر کرد چون وارد منزل خویش گشته با آلت مخصوصی از آلات موسیقی که (کن نام داشت مشغول نواختن ساز شد ولی حرمقامات عم الکبر و الحان اندوهناک از آن شنیده نمیشد در عوض اینکه بر حسب رسومات مملکتی بدیدن سلطان و وزرا برود تا آنکه بشغل های بررک دولتی مقتدر و سراسر از شود مشغول تحصیل و کشف آثار و ابیه قدیمه تاریخی گشت اشهار که بواسطه علم و کمالش یافته بود او را محبوب القلوب

زیرکان و رؤسای مملکت نمود چه محض آنکه پندی در خصوص مسائل سیاسی و مذهبی از او بگیرند در صدد ملاقات او برمی آمدند همیشه سیش برایش بود که مطابق سؤالات می نماید جواب دهد یکی از حکام مملکت چین مأموری نزد وی فرستاد تا آنکه دستورالعملی از رای رفتار و سلوک با مردم بگیرد (کنفسوس) پس از اینکه خوب سخنان و پراستماع نمود اینطور جواب داد در صورتیکه آقای شما و مردمانی را که محکوم بحکم او میباشد نمی شناسم چه طور می توانم پندی دهم که مذهب محال طریق باشد ولی اگر میخواست بداند که سلاطین پیش از حسب مقتضیات زمان چه کار کرده اند باکال میل و حرصندی خواهش او را بجای میاوردم چه در این صورت آنچه را میدانستم باو می اموختم علیهذا خواست آنچه را که شما گفته ام نافای خود از روی واقع اظهار نمایند طاهر آحوایی را که داده است بشخص سلطان رساندند ویرا چند سال بعد را (کنفسوس) بدیدن سلطان مزبور رفته مشغول حرح و تمهیدل فواین و احلاق ان ناحیه گشت پس از آنکه احرای مقاصد خود را نمود مترصد شد بمسقط الراس خویش معاودت نماید ولی اصرار زیاد نمودند که سر همان سعه بمباد حکیم در جواب گفت — و هیکه بدینجا آمدم بیکامب خود عمل کردم حال که از اینجا مبروم بیکامب خود عمل مینمایم چه شاید پس از رفتن سایر نواحی هم خدمتی کنیم حکیم دانستند در این مسافرت همجواستناط نمود که از رای دانستن احلاق و آداب مالی مختلفه باند شخصاً سفر کرد تا از روی تحقیق درک مطالب را نمود چه خیلی کم آفاق می افتد که راپرت سایرین بخطا و دروغ امیخته نرسد باشد خلاصه (کنفسوس) در آنوقت که منتهای بیست و هشت سالگی رسیده بود کارش مداوم مسافرت کردن و نهادهای احلاق سلاطین و حکام و سران مملکت بود بواسطه اواره و اشتها رپکه داشت هر کدام از آنها در بدبرائی اوسقت میکردند و بربیک دیگر حسد میبردند دران اوان حکیم دانستند که در حکومت نشین (کن) شخصی پیدا شده که علم موسیقی را بدرجه کمال رسانده مخصوصاً مقامات و الحان قد مارا بخوبی میداند پس از رای تحقیق و اطمینان ملتش عربی انسا مان کرده و خود را از حله شاگردان موسیقی فرار داد این شخص علم موسیقی را بهترین معلم های آسمانی تصور می نمود چه میگفت نواحی موسیقی جلو گیری از هواهای نفسانی میکنند و بر تکمیل مراتب انسانی می افزاید خلاصه آنکه از عام و عمل آن چنانکه شاید و باید ما حکیم دانستند محبت نمود هنگام نواختن در حرکات مصراب (کنفسوس) کمال دقت را می نمود



مادارۂ حواس متوجہ آن آلت گشتہ بود کہ پس از تمام مقامات ماز جہالات انہکیم مصروف آن نقطہ بود کہ گویا هنوز آن صداوا میشنود پس از درس معلم موسیقی کہ (سبائک) نام داشت بہ (کفسوس) اظہار داشت رای امروز کافی است آنچه را کہ تعلیم کردہ ام خوب بیاموزید چند روزی نگذشت سبائک درس پیش را مذاکرہ نمود و بعد ہاں درس را در حضور سایر تلامذہ از (کفسوس) سؤال نمود و از سرعت انتقال و فراست او حہلی خوشحال و مشغوف گشت خلاصہ در ہاں مجلس ماو گفت شما باید درس دہکری بگیری (کفسوس) جواب داد از شما مستند عیم چند روزی صبر نمائید تا انکہ جہال کویندہ مقاماتی را کہ درس گرفته ام پیدا کنم سبائک قبول کرد و گفت پنج روز دیگر شما مہلت مہدم جو کہ این وعدہ بسر آمد (کفسوس) نزد استاد خود حاضر شد و عبارات دلیل را ادا نمود حالا مثل این است کہ مقصود خود را در وسط اری ملاحظہ می نمایم پنج روز دیگر از شما مہلت میخواہم ہر گاہ پس از این بنحور ماز مقصود خود ناپل نشدم یقیناً عدم قابلیت اینکار در من معلوم خواہد شد و از اس قرار دیگر خود را مشمول علم موسیقی نخواہم کرد ، معلم در نہایت حیرت جواب داد کہ تا کال میل خواہش شما را قبول میکنم در صورتیکہ از اظہارات شاگرد خود مات و مہوت بود چون روز بچم بسر آمد (کفسوس) حکامیکہ از جواب بیدار شد تصور نمود کہ حال او دیگر گویا گون شدہ است همان روز را بہ پیش معلم خود رفتہ ببانات دہل را بجمود

شاگرد شما (کبو) آنچه را میخواہد پیدا نمود امروز حال خود را مثل کسی می بینم کہ در نقطہ مرتفعی ایستادہ و بطرآن تمام اطراف و حواص احاطہ دارد آنچه را کہ یاد از علم موسیقی ہمہم فہمیدم با امتقامت و صبر و حوصلہ مقصود گویندہ مقاماتی را کہ بمن درس دادید ملتفت شدم مقصود او مادرۂ خوب بر من واضح و مرہن گشتہ کہ گویا شخص او را برای العین منہادہ می نمایم همچو تصور می کنم کہ آن شخص قدمتوسطی دارد و صورتش قدری طویل است و رنگ رخسارش ما بین سفید و سیاہ چشمہایش در سب است و پر از ملایمت رفتار و نجیبانہ اسب و آہنک ہدایش قدری در شرف و ہیکل او گواہی ر تقوی و احترامات و عشق و محبت مہدہد اگر علط نکنم این شخص محرم (و بوانک) معروف میباید شد ، معلم موسیقی از کال فراست و درایت شاگردش حہلی عظوظ و مشغوف شد پس در جلو او بسجده افتاد و عبارت دہل را ادا نمود ( شما شخصی ہستہد عاقل و دانا

و بحاج بتعلیمات من دستب این منم که باید شاگردی شما را قبول کنم و از این تاریخ بعد خود را شاگرد و مرید شما مبدانم ( قصه مذکور شاید اسباب حنده کسانی شود که قدما را بی بهره از علم و دانش میدانند ولی آن اشخاص کسانی هستند که علم و معرفت را از محضات این دوره میدانند و از روی منیت و کبر کمال و تربیت را تنها نسبت بخود میدهند خلاصه پس از اینکه حکیم دانشمند علم موسیقی را فرا گرفت یوطل خود سراجیت کرد و حبالتش بر این شده که مابقی عمر خود را مصروف تربیت زندگانی شخصی نماید پس از تأمل بسیار منابع و مصارف امورات زندگانی را مقایسه نمود و نظر بسوق زیادی که ممال و اقرا خود داشت نتوانست از بد تحقیهای نوع بشر اعصاب کند پس مصمم شد که آنها را بطور باشد بتکالیف خود وادار نماید و طریقه سوی و پر هیز کاری انیسا نشان دهد ادماً منافع شخصی و حبالات حاکمی جلوتری را اقدامات او نمود پس قصدی نداشت مگر اینکه عمر عزیز خود را صرف فواید عامه نماید اگر چه این مسئله خیلی اسباب رحمت و محاطره از رای او شده بود هر وقت اقوام و دوستانش باو اصرار میکردند که قبول امتیازات و شئونات کند در جواب میبخت شما عبث زحمت میکشید هرگز مرا از حبال خود باز نخواهید داشت چه من باید نسبت تمام افراد بشر باو باشم زیرا که تمام افراد يك نوعند ( بی آدم اعصابك دیگرند ) و مثل این است که همه از يك خانواده باشند و من باید معلم و مربی تمام آنها باشم پس فقط اکتفا بدادن نصیحت و پند نمیکرد بلکه خود را يك نوع مدرسی قرار داده بود که در محضرش هر کسی حاضر میشد و کسی نبود که از روی مبل و رعیت از او کسب علم و دانش نماید پس پیر و بر او صبح و شرب و فقر و غنی لشکری و کشوری تمام محوژه افادت و اطاعت او حاضر میشدند و هر کدام دستور العملی برای زندگی و معاش و معاشرت خود میکردند طولی نکشید که صبت اشتهار حکیم دانشمند از حدود حطه ( لو ) در گذشت سلاطین و حکام ولایات برای مشاهدت حالات و استماع مقالات آن شهنشاه و آشفته شدند مخصوصاً پادشاه ( قس ) اول کسی بود که بسخص او ارادت پیدا کرد پس یکی از رجال خود را نزد او فرستاده وی را نزد خود دعوت نمود چنانکه یکی از سلاطین که ( دنی ) نام داشت افلاطون را به پیش خود دعوت کرد نه تقص ملاحظه اینکه بحجه امورات سلطنتی کسب دانش و تکالیف نماید تا که بستر انحاط آن بود که محص امحصار با همچو شخص عاقلی و صاحب نماید و او را بساد من خود پیا رفته باشد المصه

( کنفسیوس ) نبرد سلطان ( تسی ) رفته چند نفر از شاگردانش با او همراه شدند چون که از آن بلد خارج شدند و او حوالت با او همراه شدند و چنین اظهار داشتند که مقصود سال کسب علم و دانش میباشد از مصاحبت آنها انانمود و آنها را با خود همراه نمود زیرا سین داشت که اگر قصد دیگری در دل و خیال دیگری در سر داشته باشد عنقریب حکیم دارها خواهد نمود و محاسن دیگری خواهند رفت کنفسیوس اول حرفی را که بجهت تعلیم تلامذه بران آورد عجبی بود که عیسی بموارنوں گفت

« شماها چشم از پدر و مادر برادر و خواهر در و فرزند میبوسید تا آنکه با من همراه شوید » خلاصه چون محدود ناحیه ( تسی ) رسیدند فیلسوف و اتباعش صدای موحشی شنیدند چون ملتفت شدند شخصی را دیدند که مشغول حال گندن بود خوب که ملاحظه کردند دیدند آن شخص پایی در حق ایستاده و طمانی در دست گرفته مسعود حبه کردن خود میباشد شاگردان شخص مذکور را ارحه کردن خود مانع شدند کنفسیوس چون از عرابه پائین آمد نزدیک آن بدبخت رفته حبه پائس و بدبختی او را سؤال نمود آن شخص که از مهرمانی حکم داشتند خیلی متأثر شد در جواب گفت

در عهوان حوای عسی حر تحصیل نداشتم پس از آنکه چیزهایی را که مقتضی ان سن بود فرا گرفتم باوصای نتائج تحصیل مهمل مسافرت نمودم از خانه پدر بیرون آمده تمام ممالک را که ما بین چهار دریا میباشد سر نمودم مدار چند سال بوطن خود مراجعت کردم در اینجا رنی گزافم پس از چندی پدر و مادرم بدبختانه فوت کردند و خدمتی که فانی حقوق آنها باشد با انوف از دستم بر نیامد و این مسئله اولین سبب حزن و اندوه من گشت چون افسانم بهر نمودم جهانم بران بود که بواسطه خلطه و معاشر با هر قبیل مردم اخلاق و عادات آنها را بدست بیاورم و تصور کردم پس از کشف این مطالب می توانم راهی پیدا کنم خدمتی به بی نوع خود کنم و مقصود خود بابل شوم در وقت مراجعت از برای راهنمایی خود و سارس خود را کافی تصور مینمودم چنان زمان عرادی بر آمد خود را به تحم پادشاه ( تسی ) نمودم این پادشاه که همیشه اوقات مشغول لهو و لعب بود اندک و کمی سعی نمیکند و بدس لحاظ حرفها و کلمات مرا نمی شنیدند و این مسئله دوم سر ما به و موضوع کسالت و پریسانی من گشت

در آن اوقات چند هر دوست در وطن داشتم و خندش دوست دیگر در ممالک مختلفه که

سباحت کرده بودم پیدا کردم همچو تصور می نمودم طریق عهد و وفار نسبت بن از دست نداده اند پس بدین آنها برقم و حال آنها را نکلی دیگرگون یافتیم بجای اظهار دوستی جز کلمات سرد و بی اعتنائی و نفرت چیزی ندیدیم و این مسئله سبب عصب و پریشانی من شد

از همه بالاتر آنکه پسری داشتم بجای اینکه مایه تسلی خاطر من و مرهم زحمای من گردد از من دوری کرده بر خلاف میل و رضای من سباحت و ولگردی اختیار نموده هر کجا میروید میگوید من پدر و مادر ندارم هر دو آنها در رود خانه عرق شده اند شب گذشته تمام این بدبختی ها و مصائب انواع و اقسام مختلفه بعد نظر من بیامد تا کمال درد و الم با خود گفتم مایه این بود که در زمره عقلا محسوب شوم و میخواستم سایرین را مثل خودم بکنم گمان میکردم که باین رتبه و مقام رسیده ام و بر هوای هس تسلط پیدا کرده ام و حال آنکه تکالیفی که تمام مردم بر حسب معمول محری میسازند من محری نداشتم چرا که اولاً فرزند حوی نبودم زیرا از پدر و مادرم دست کسبدم مخصوصاً در زمانی که می توانستم باها خدمت بکنم و ثانیاً آنکه وطن پرست حوی نبودم چه خدمتی را که باید بوطن اهل وطن خود بکنم نکردم پدر حوی نبودم چه از تربیت بسر خود عمل کردم و چهرهائی را که باید همه کس بداند ما و بیاموختیم این خیالات موحش اسباب این شد که من از رند کی خود مقهر و بیزار شوم و چشم از جهات خویش پیوشم پس بدین لحاظ باین نقطه آمده تا آنکه رشته جهات خود را مقطوع سازم

کنفسوس تا کمال رفت و شصت و دو جواب داد « هر چند که خطاهای شما بزرگ است ولی از همه خطاها بزرگتر این است که پائین و نا امدی پیدا نمودی تمام خطاهای شما را میشود حیران و اصلاح نمود مگر خطای اخیر را شخص شما قدمهای اولی را که در عرصه زندگانی برداشته اند نکلی خطا بوده است راهی را که راه عقل تصور نمودید راه ضلالت بوده پیش از اینکه انسان از زمره عقلا محسوب شود باید خود را مثل سایر سردمان بجهاد جهانسان وقتی عاقل محسوب میشود که تکالیفی را که طبیعت بجهت افراد بشر قرار داده مان تکالیف عمل نماید دوست داشتن و خدمت نمودن با شخصی که ولی نعمت تو هستد بلکه مایه و بایه زندگی و عمر تو شده اند بزرگترین تکالیف و مهم ترین مساعی بوده چون از این نکته عمل کرده باید دوجار این بدبختی ها و مصائب شده اید حال تصور ننمایید که وقت از دست رفته قدری

جرئت پیدا کنند و مصداق تحریر را که از قرون متوالیه استنساخ نموده بکار زنید و مبادرت خوب این مطلب را در عقل جولان دهید که در هیچ وقت و هیچ حال آنطلب از ذهن شما بیرون نرود تا زمانی که انسان زنده است نباید مرگ برآس و نا امیدی را بخود راه دهند چه ممکن است بطرفه العینی عم و اندوه زیاد او بمرگت و حوشحالی مبدل شود و از منتهای بدبختی بغایت حوشحالی و نیک بختی برسد پس حرمت گرفته نزد خود مراجعت ننمائید و مثل اینکه از امر و زقدر حیات و زندگانی را ملتفت شده باشید دقیقه از عمر خود را ببطالت بگذرانید پس حال نیز میتوانید که در زمرة عقل محسوب شوید ) بعد حکم داشتند رو بکساییکه با او همراه بودند نموده عبادت ذیل را ادا نمود ( آنچه را که اس شخص بد بخت نهل کرده از برای شما در درس حوی میبایند پس در این باب باید خیلی تأمل و تفکر نمائید ) خلاصه بعد از اتمام این مجلس سوار بر عرائش شده شروع بمرکب نمود در آن بین چند نفر از اشخاص جوان که با او همراه بودند و متذکر تصایح حکیم شده بودند بحضور او آمده مرخصی طلبیدند که بروید در چند قدم دیگر چند نفر دیگر بمرخصی خواستند چون منزل رسیدند سیزده نفر از همراهان وی بجهت خدمت بوالدین خود و پاس حقوق آنها را و معارف کرده بودند مطالب مذکور مبنی بر قوایین کنفوسیوس و پیه و مابقی عقاید انجمن چینها محبوب میشود و همین است انجمنی که مبنی بر این قوایین باشد هرگز رشته اتحاد و اهلی را با مقتدمین کسب حخته نخواهد کرد و نظم و تربیتی که مردم را مدما مربوط میکند بهم نخواهد زد و همیشه نه پیشینبان اطاعت و پیروی خواهد داشت ولی گویا مقدرات الهی بر این جاری نشده است و تنها قوایین کنفوسیوس برای بهای این تربیت کار بدست و هر زمانی اقتصادی دارد

(کنفوسیوس) چون بنزد پادشاه (تسی) رسید با کمال احترام پذیرفته شد ولی سا همراهان او متصد و حاصر نشد که او کسب علم و اطلاعی نماید چنانکه یکسال تمام حکیم دانسمد در دیوانخانه فرمانش مای تسی بود بدور اینکه او در خصوص امورات دولتی و مالی سؤال بشود چه آن پادشاه تصور مینمود همینقدر که شخص حکیم مذکور را مورد الطاف و رزقانه خویش سازد ادای تکلیف نموده است چنانکه خواست یکی از شهرهای مملکت خود را باو بخشید ولی که مفسوس از قبول آن امتناع نمود ملاحظه آنکه خدمتی نگردیده بود که سر او را از مرخص باشد پس از چندی فرمانش را مجدداً وی را تکلیف بقبول آن کرده باز حکیم دانسمد اما از قبول فرمود تلامذه او حال استاد خود متعجب شده بعضی از آنها بعرص کله دبل جسامت کردند

ای اسناد آیا رانحه کر از امتناع و اسرار شما استند ام می شود داستاد حواب داد که شما ملت نیستید چه به فرمانهای (تسی) را می شناسید و نه مقصود مرا میدانید و میگفت که برای منعش و عرض شخصی مانع نیامده است پس تلامذه سر بریز انداخته دگر جوابی ندادند در آن اوان آثار شورش و عداوتش در سلطنت (چئو) هویدا گشت (کنک وانگ) پسر کوچکتر خود را بولعهندی خویش انتخاب نمود صولی یکسید که در گذشت سلطان جوان چون از عهد سلطنت بر نیامد خلعتش نمودند و یکی از برادرهای ارشدش او را بقتل رسانیده محای وی نشست این حوادث سبب شد که کنسیهس بتواست بنا بر حبابی که داشت بدیدن خانواده (چئو) برود و در ایالت (تسی) بسر میرد در این اوان عدد شاکردان او بندری زیاد شد که سلطان از حبابی سلطنتی منزل حبلی بر روی او برای پذیرائی آنها بجهت حکیم دانشمند معین نموده باو چنین گفت ای حکیم همچو فهمیده ام که از اطراف و حواب بدیدن شما آمده اند و از شما بپند و بصیحت و طلبند پس از رای شما مرلی لازم است که بخواهید در آن تمام کسانی را که از شما دیدن میکنند پذیرائی کنید روزی از روزها سلطان و حکیم با هم صحت می نمودند در آن حین رسولی از طرف امپری که در دیوانخانه پادشاه (چئو) داشت در رسید و بعضی اخبار کمی مخصوص روی حاضر نمود علاوه بر مرصص داشت سا عقه از آسمان آمده پی ارنالارهای سلطنتی (چئو) را بکلی سوراخ نموده تمام اهل شهر از دیدن آفات و مپهوت شده اند چون رسول مستحص نکرد که تالا کدام یک از سلاطین (چئو) بواسطه سا عقه آتش گرفته لهذا سلطان از پیاسوف سؤال کرد که کدام یک از نو دمان (چئو) ممکن است مبتلای باین حادثه آسمانی شده باشد پیاسوف در حواب گفت شکی نیست که این حادثه در تالار مخصوص (لی وانگ) واقع شده است سلطان دلیل این مطلب را سؤال نمود پیاسوف حباب داد که چون سلاطین و برکات روی زمین بد فاری و حرکات ناشایسته نمایند در حالتیکه رعایا و وزیرستان بواسطه احتراماتی جا و خوف از سؤ جزا نمیتوانند در خط های آنها سحی برآیند آرنده لهذا های آسمانی زود بایر تلاقی مان کرده سات مذمه ما و فواص قبیحه ایسان را محازات میدماید و چون (لی وانگ) که هشتصد و هفتاد و هشت سال قبل از مهلاد خلوس بخت سلطنت نمود پادشاهی و د شرور و اعلای قوانین شاهانه (ون وانگ) را مسوح نمود اول کی بود که دلبس بلباس زرد رنگ و مریر برپور آلاب شد و اول امپراطوری بود که عمارات و دهرهای مرمره عالی بنا نمود و عماراتش را از انماهای مپتی آراسته کرد

و کالسه هایش را اسبهای هراق زرد قشنگ بسته بود و حاجله اول کسی بود که در دربار  
وسرای دولتی جاه و جلال و زینت و حمالی که مابه حجلت و انفعال سلاطین متقی قدیم بود  
قرار داد لهذا در مکانی که مشخص شده بود برای برپا داشتن تشریفات محترمانه با افتخار او  
صاعقه آسمانی در آن مکان سقوط نموده خواست تا ب مردم بهما بد که چنین سلطان لایق این  
اندازه احترامات و این قربانیا نیست و همچنین آسمان خواست سلاطینی را که مایل بتقلید و پیروی  
(لی وانگ) بودند متذکر کند تا پیرامون این خیالات نکردند پس از اینکه فیلسوف اسقیرات  
را نمود سلطان در این باب جوابی نداد و از رشته دپکری صحت نمود و پس از اینکه فیلسوف را اجازه  
مرخصی داد محفیان فرستاد تا تحقیق واقع را تحقیق نمایند پس از مراجعت محقق شد که  
احتراق در تالار (لی وانگ) واقع شده بود و آنچه را که فیلسوف شمس بیان نموده عین  
واقع بود سلطان پس از شدن این مطلب در فکر فرو رفت و بعد با شخصای که در اطراف  
وی حضور داشتند چنین گفت: "بهت گوئید مرا از داشتن این کنج شایگان و نعمت راپگان  
یمی وجود (حونگ تسو) که بزرگترین اشخاص تمام عالم است این شخص نه تنها انسان  
متعارفی است بلکه علاوه بر این فیلسوف کامل العقلی و مقدس حقیقی صافی صمیری است که هر  
چه در هر جا واقع شود از رای او مثل این است که رأی العین دیده باشد پس یکی از بزرگان  
مملکت (لو) پدرش قبل از مردن سفارش کرده بود که شاگردی و مریدی (حونگ تسو)  
را قبول نماید بنا بر صحبت پدر در سلک شاگردان و مریدان این حکیم مسلک سده بود  
و چون این پسر دانست معلمش مایل است که مسافرتی بیایم بح مملکت نماید برای اینکه  
عمارات و امیه امحا را ملاحظه نماید از سلطان (تسی) و سلطان (لو) در این باب اجازه  
خواست سلطان (لو) در جواب او چنین نوشت:

"برای اینکه از قبل خود همراهی و مساعدت شما و معلمتان از جهت راحت در این مسافرت  
نموده باشم یکی از صاحب صباغ را نزد شما فرستادم تا آنکه محکوم حکم و مرجع خدمات شما  
باشد و دیگر یکی را کالسه های خود را که دواسب بسته است از برای سواری شما فرستادم  
بسلامت و روید خلاصه ن بزرگ زاده با اتفاق فیلسوف سه ار را کالسه شده همراهی صاحب منصب  
(لو) حرکت نمودند پس از اینکه پیای تحت ممالک رسیدند ملاقاتی ما بین ایشان و  
(چاک هونگ) فیله و موسیقی دار تساق افتاد او حواس حضرات را در خانه  
خودش منزل بدهد (لاحه) (حونگ تسو) را بدربار دولتی رد و بپی از وزرای

قدیمی معرفی نمود شخص وزیر کاملاً از او پذیرائی نکرد و از طریقهٔ مذهب و ترتیب تعلیمش احتسار و استعلام نمود ( حونگ تسو ) در جواب چنین گفت

« طریق من طریقی است که عامه مردم می باید پیروی آن نمایند و آن عبارتست از طریق و آئین ( یاو ) و ( شون ) اما ترتیب تعلیم من بسیار سهل است از این قرار که من رفتار قدمار را سر مسق قرار داده نصیحت میکنم که کتب مقدسه را فرائت کنند و مایل هستم که عمق و تأمل در مصالح مسطوره در آن کتب بنمایند » این است حقیقهٔ شرح طریقه و آئین این فیلسوف چینی به بیان موجز و مفید وزیر از ( حونگ تسو ) سؤال نمود که از چه راه ممکن است تحصیل عقل نمود و گفت راهی می ناسد بدهد که ممکن العمل و سهل الحصول باشد فیلسوف جواب داد که شما از من مصلحت عمدهٔ سؤال کردید این مطلب دلیل را که من حالا بشما میگویم خوب ضبط بنمایید شاید که عیبهای خود را در این چهار مطلب بیابید

اولاد پسر انداره که سحر باشد او را میشکند آنچه را که بنظر جنلی سحر و محکم است اغلب سهل الانهدم است شخص متکبر همیشه خود را برتر و بالاتر از همه مینماید و تصور میکند که هر چه سایرین دارا هستند طفل وجود او است و سارس بر خلاف این شخص متکبر را از هر جهت دای و پست شمرده از هیچ جهت با او موافقت و همراهی ندارند انسان شوح و خوش مشرب از هر جهت موافق و همراه است با س امید که دارای همه چیز باشد ولی او مغبون از روش خویش است اگر مردم غور در معانی این کلمات نمایند و پس از فهمیدن بطوریکه باید و شاید پیروی داشته باشند ممکن است که این فصاحت ایسا را بمنزله درجهٔ عقل برساند یکی از امنای دربار موسوم به ( لئو وانگ گونگ ) از مبرهان ( حونگ تسو ) پرسید که کیست اس فیلسوف که سازگی وارد شده است و از احوالات او چین و جنات میگویند میرهن حین جواب گفت

در این عصر هیچکس را نمیتوان با او مقایسه و ستایش نمود « آه او مذهب درجه عقل را میباید دو چشم او مثل دانهٔ نور میباشد غلام او شش قدم در همت سب است و زو حای ری درهٔ بل و د او اندکی خمیده از تعجب از خرد نهی سائنسها و شایسته بسیاری افلا و دانشمندان بسیار ممتاز قدیم دارد و سره را مینماید که را اشخاص است تر از حر چه از حیثیت کمال و چه از حیثیت عقل کسی مطلب نمیداند سر با ماه را دارند



غنیمت شمرده ضبط میکنند و سی دارد که طریق مذهب قدیم را ازدست بدهد بطوریکه در قرون آینده هم نیز مقبول و پسندیده خواهد بود باین معنی که قوانین او را سر مشق قرار داده رفتار خواهند نمود چون سخن بد بخا رسد ( لپو وانگ خونگ ) قطع کلام او را نمود و گفت چگونه ممکن است که ( خونگ تسو ) در قرون آینده مقبول و پسندیده شود در جواب گفت اگر تعلیمات حسنه ( یا ) و ( شون ) برطرف شوند اگر قوانین عاقلانه اول قانون گذاران مملکت ما فراموش شود و اگر تشریفات مذهبی غفلت بشوند و بالاخره اگر اخلاق مردم نکلی فاسد شوند آنوقت قرائت نوشتهجات ( خونگ تسو ) مخاطر مردم میرساند که اجرای قوانین را بنمایند و نیز یاد آوری میکنند که تعلیمات و اعمال قدیمه که معبد بحال مردم هستند نگهداری نموده از دست ندهند پس از اینکه ( خونگ تسو ) را مطلعش نمودند که ( چانگ خونگ ) از او تمجید و تحسین نموده است مسطور ذیل را بیان نمود

این اندازه تمجید از برای من اعراق گوئی است و من هیچ لیاقت او را ندارم فقط میتوانم بگویند که من یک کمی موسیقی میدانم و دیگر مواظب هستم که نقصانی در تشریفات مذهبی نشود ( خونگ تسو ) چون که خود را بیای تخت مملکت یافت مایل کرد که اماکن طالبه و معابدیکه در آنجا طایفه سلطان احداث خودشان را مفتخر میساختند مشاهده نماید رفت در معبد نور ( من تان ) در آنجا همه چیز را رسیدگی نمود و میخواست که هنگام تشریفات مذهبی هم حاضر باشد تا آنکه اعمالشان را با آنچه که قدیم الایام معمول بوده مقایسه نماید از آن حلقه چیزهاییکه او را در این معبد متعجب ساخت تصویر یکی از پادشاهان و امپراطوران قدیمی بود در روی دیوارهای اطراف عکس های چندی از پادشاهان مختلفه که دارای صفات حسنه و اخلاق رد پله بودند نصب شده بود چون ( خونگ تسو ) این عکس ها را خلوط و در هم یافت و کرد نشا کردانش که با او همراه بودند و یسان چنین گفت این ها تصویرات ( تاو ) و ( شون ) هستند که با تصویرات ( کی ) و ( شو ) در یک نقطه گذارده اند دو تصویر اولی مقرب درگاه خدا و محبوب القلوب مردم بودند و دو تصویر ثانی بر خلاف مقصوب پروردگار و مقدر بنظر عامه شاگردانش در این باب از او دلیل خواستند جواب داد زیرا که اولها حدارا محترم شمرده اند و مابقی حوشبختی مردم شدند در صورتیکه دومی ها حدارا حمر شمرده و نادانسته

میتوانستند مردم را اذیت و آزار نموده اند ( خونگ تسو ) چون خراست تالار مخصوصی را که در آنجا احترامات لازمه به ( هوتسی ) را ( بزرگ و رئیس دودمان ( جنو ) می نمایند ببیند اجازه ورود در آنجا حاصل نمود در يك طرف این تالار يك مجسمه طلا بشکل انسان روی يك پایه ستون نصب بود و همچو بنظر می آمد که دهان این مجسمه از رشته سوزن دوخته شده بود تا آنکه همیشه ساکت باشد و در پشت این مجسمه بخط درشت چینی عبارت دهل مسطور بود

قدیم الايام مردم با کمال ملاحظه و احتیاط سخن می گفتند در این باب از ایشان باید تقلید نمود زیاد حرف نزنید زیرا که در پر کوئی اغلب حرفهای بگفتنی گفته میشود بکارهای زیاد تمهید و تحمل نکنید زیرا که شغل زیاد مایه غم و غصه و رنج بی اندازه است خود را آلوده و گرفتار نکنید مگر در کارهای لازم و آنچه را که تکلیف شماست زیاد در آن محسوس راحتی و حوصله نباشد زیرا که این کوشش خود مایه راحتی اسب خود داری کنید همیشه از تحمل کاری که ممکن است زود یا دیر شمارا پشیمان بنماید

غفلت نکنید از علاج نمودن دردی و لو بنظر خیلی کوچک بیاید زیرا دردی که در علاج آن غفلت شد کم بزرگ میشود و بالمال علاج پذیر خواهد شد اگر کوشش نکنید برای رفع کردن ظلمهای کوچکی که در حق شما میکنند عقرب مجبور میشود تمام هم خود را برای رفع صدمات بزرگ صرف کنید

در حین صحبت و یاد در هنگام عمل متفکر باشید اگر چه تنها باشید و کسی شما را نبیند و حرف شما را نسمود زیرا عقول شاهد افعال و اعمال هستند

اتشبه که مدتها بنهان مانده و خانه کرده باشد اسباب حریق میشود که خاموش کردن آن مشکل است ولیکن اتشبه که تازه عودار شده باشد آسانی خاموش میشود چندی جوی کوچک که با هم جمع شوند رود خانه بزرگی میشوند و چندی تار که با هم متصل شد طابای میسود که یاره نخواهد شد مگر با زحمت در حب جوامیکه هنوز ریشه بسته است آسانی آذر میشود و اگر بگذارند بزرگ شود کندن آن محتاج به تبر خواهد بود گلآبی که از دهان خارج میشود مگر است مثل تیرع پردو مثل آتش بسوزاند ولیکن هوش کامل و تدبیر صائب در مقابل آن سرباست و نمیکند ببرد یا بسوزاند و مانع ضرر آن است تصور نکنید که شخص قوی بچه که خود را در مخاطرات میاندازد جان خود را در خطر نه بیند زیرا شخص قوی ممکن است گرفتار

قویتر از خود شود

دست بالای دست بسیار است

حکم دزدی و راه زنی را دارد که کسی خیانت و جوارت باستفاد و ذوی الحقوق خود کند و همچنین در سلك مراد رفل است کسب که بد کوئی کند از اشخاصی که از روی عدالت حکمرای میکنند برسد سلطان ایننادی و مقاومت میکنند مگر قتی که تحمل زیاد از اندازه بر دم بکند در صورتیکه پادشاه بکم قناعت کند در کمال مبل و رصا و اطاعت میکنند هیچ یک از عوام و خواص بدو از پیش خود کاری نکردند و مقصدی تشکیلی ندادند آنچه را اریش دیدند پیروی کردند و در تکمیلش کوشیدند پس از برای هر کاری سر مسقی لازم است هر که مردم حشر باشند خاص عالم صنعتگر متنی داشته باشند مسلم است که از آنها کسب و صاقل نموده بسایرین خواهد اموحت ده مان من بسته است نمی توانم حرف بزیم یا رفع شبهه کرده مشکلی را حل کنم چه دهم سؤالی ندارم علوم من هر چند کمی است ولی حقایت را میرساند هر چند مقام من عالی است کسی نمیتواند مرا آزار نماید کی است از شما که بتواند چنین ادعائی کند خداوند عالم قوم و خویشی ما هیچکس ندارد و ما همه حلاقی بالویه رفتار می نمایم هر اندازه رود ها و دریا پر باشند ناز آب وارد آنها شده از حدشان تجاوز نمیکند

عباراتی را که خواندید لایق اندیشه و تفکر شما است

(حونك تسو) این عبارات را بعد از بلند خوانده بسیار غلطو کست و بهمراهان خود چنین گفت نصایحی که از این عبارات مفهوم میسود از تمام حواهرات عالم قبیعی تر می بینم و مطمئناً هر کس دارای اینگونه صفات باشد دور از کمال و عقل نخواهد بود من سعی دارم بهره خود را از این بیانات سرم حوب است ساین هم همین طور کنند

(حونك تسو) میخواست اطلاع از مرسومات قدیم این پای تحت حاصل نماید و مبل داشت از آئینی که سابقاً عمل مینمودید مطلع بسود و برای العین به بند تاجه اندازه اعمال انزمان از مرسومات قدیم دور افتاده و تفاوت کرده لهذا وارد شد تا لاریکه در آنجا دودمان (چئو) اجداد شان را محترم شمرده مفتخر به تشریفات میساختند مستحقظین و سرایداران این اماکن محترم از او دعوت نمودند که در تالار بررگ در روی صندلی محترم که برای واردین هم شان او مین شده بود نشینند (حونك تسو) با آنها سؤال و جواب زیادی کرده علم و اطلاع کامل او از احار و احادیث قدیم و عقل و هوش او در سؤال و جواب ما به تعجب آنها شد خلاصه اس فیاسوف مشغول ماموختن علم موزیک نزد موزنان

خود کہ حبل معروف در این فن بود شد و بیشتر از يك سال بود کہ این فیلسوف در آنجا اقامت داشت و در این مدت نتوانسته بود این شخصی را کہ اینقدر معروف و مشہور آفاق شدہ و رفتار و قوانین او از آنچه تا بحال دیدہ یا شنیدہ شدہ ممتاز بود ملاقات نماید و این ہاں (لائو تسو) است کہ سابقاً ملاقات او را با (خونگ تسو) دکر نمودیم این فیلسوف مہن فرہ (تاو) از پای تخت مملکت بیرون رفتہ در نقطہ منزوی شدہ بود (خونگ تسو) ماتھاق شاگردانش بی جوئی نمودہ او را یافتند صحبت این دو فیلسوف سابقاً ذکر شد ولی رفتار فیلسوف (لو) یادگاری است طولانی يك روز شاگردانش او را منحیر از تماشای جریان رود حانہ دیدہ متعجب شدہ و نتوانستند خودداری کنند (تسو کنگ) ہو کہت صاحب چہ فائدہ از تماشای جریان آب ہا میتوان برد آیا این طبیعی نیست ؟ (خونگ تسو) در جواب کہت جریان آبہا در گودالہای طبیعی و یا حفر ہائیکہ مردم حفر نمودہ اند مغلی اسب سادہ و ہمہ دابل آرا میدانند ولی ایچہ را کہ تمام مردم نمیدانند این اسب کہ بہ یزیم آیا چہ مقایسہ و ستحسی است ما بین آبہا و طرق مدھی (لائو تسو) ہم در فصل ہشتم کتابش مشابہتی ما بین آب و تسوئی مشخص نمودہ و من مخصوصاً در این مقایسہ بود کہ تکر مہکردم و ان از این قرار است آبہا لایقظاع شب و روز جاری میسوند تا آنکہ مہدبکر منضم میشوند و بالکلی در بطی دریا ہا قرار مہگیرد از عہد (یالو) و (شون) طریقہ صحیح مدھی بدون ہیچ انفصال ہما رسیدہ است ما باید بنویسہ خودمان او را باشخاصیکہ بعد از مامی آیند برسانیم و نیز انہا ہمیں سرمسق رفتار مانند بدیس ترتیب باید ہر دورہ لاحق از دورہ سابق تقلید نماید تا آخریں ورن و آن کسا ہر اکہ انروا احتشامی نمایند و عقل انہا ہا از رای خودشان حواسست باید تقلید کرد انہا بودند جبالاتیکہ در تمام شای جریان آب ہا مہکردم پس درست ملاحظہ کنید بہ پسند آید این رشتہ ارتقہ کر نمیتوانند غنمتی رد و فائدہ حاصل کرد

(خونگ تسو) باین وضع غیر مرتب رای تعلیم شاگردانش عادی و مانوس بود لہذا موقع را از دست میداد و مطمئن بود کہ چنین تعامیان را کہ بحسب اتھاق و بدون قصد عمدہ خود مینماید بہر در کلمہ آبہا حی گر میشد از آنخہ مراتب در ضمن قابو مدھی و حکم حدیدی باشد همچنین در ہنگامیکہ بیان مورد استعمال از دلو آب و چاہی کہ در کنار تخت سلطان بود مشخص مہکردد صہن از رشتہ جھوئی کہ باید ملحوظ و منظور باشد و از رستہ حاق و سلوک یز بیان می نمود و شرح آن مطلب از این قرار است قبل از ایسکہ از مملکت (چنو) عازم نشود مہل داشت

ناز آنچه را که از قدیم الایام مانده و از جهت تقوی معمول بوده مطلع شود در تالار در جنب تخت سلطان يك دلوی آبکشی معلق بود ( حونگ تسو ) کاملاً مورد استعمال آنرا از قدیم مبداء است ولی چون میخواست بداند که آیا امروزه هم بجهت همین کار او را مستعمل میدارند یا نه لهذا از مستحفظین و سرایداران سؤال نمود که بجهت مناسبت این دلو را در کنار تخت سلطان آویخته اند یکی از صاحبمنصبان که خودش را با اطلاع تر از مرسومات قدیمه مبداء است در این باب شرحی بیان کرد که مایه تسم فیلسوف گردید بعد خودش نزدیک چاه شده حکم کرد دلو را با ملایمت در چاه فرو برد چون دلو سبک بود در سطح آب ایستاد غوطه ور نگردید پس از اینکه او را بیرون آوردند بکلی خالی از آب بود مبداء ( حونگ تسو ) حکم کرد که او را خالی نمایند سایرین متعجب شده گفتند که چگونه دلو را خالی نمایند در صورتیکه او خالی از آب است یکی از حصار دلو را گرفته از دهته چاه ناکال شدت فرو برد نزدی پر شده مرتس در آب گردید ( حونگ تسو ) در چاه نظر انداخته اثری از دلو نیافت سؤال نمود دلو چه شد جواب دادند غوطه ور در آب شده شمایی جبه بخود تان زحمت مبداء برای اینکه او را مشاهده نماید چاه عمیق است و او را نخواهد دید فیلسوف در جواب گفت حق با شماست ولی من الحال بنوبه خودم آب میبخشم فوراً دلو را گرفته پس از اینکه او را خالی نمود در چاه فرو برد ولی نه چندان ملام و نه چندان سریع بطوریکه دلو نه چندان در سطح آب ایستاد و نه چندان مرتس در آب گشت همینقدر شد که ملو از آب گردید بعد فیلسوف عمیدان و حصار که انتظار حل این مشکل را داشتند چنین گفت که حد وسط در هر کاری باید از این روی فهمید کثرت صعب و شدت طغیان مایه تصدیع و مراحت است پس در هر حال باید اعتدال و حد وسط را اختیار نمود در قدیم معمول بود که در ابدای سلطنت هر سلطان یك چنین تخریب نگار میبردند بعد آن دلو را در کنار تخت معلق ساخته و میگذارند تا آنکه همیشه سلطان را در این باب یاد آوری نموده در هر کار اعتدال و حد وسط را از دست ندهد پس از اینکه ( حونگ تسو ) اطلاع از ترتیبات درخانه ( چئو ) حاصل نمود مصمم شد که نزد سلطان ( تسی ) رجعت نماید چونکه بدرب سرای دولتی رسید او را در قصر سلطنتی که سلطان در آن قصر جلوس داشت وارد نمودند در این قصر يك موزیکی از عهد و عصر ( شون ) که تقریباً هزار و هفتصد و سی سال قدمت داشت می نواختند

[illegible]

و گرفتار دام شده پس از اینکه پرنده فروش این بیانات نمود بلسوف رو به شاگردانش  
نموده گفت آیا شنیدید سخن پرنده فروش را این سخنان سر مشی است از برای تعلیمات ما  
طیور حواصا دامیه که از پیران مفارقت نکرده با آنها حرکت میکنند گرفتار دام نمیشود و  
طیور پیر چون همراهی با حواصا می نمایند دوچار و اسیر دام می شود تحصیل حال ما مردم  
هم همین قسم است بی نای و نهور و عدم پیش بینی و بی مواظبتی در کارهای شخصی جهت  
عمده حیط و حصای حواصا است چون اندکی از علوم را تحصیل میکنند تصور می نمایند که  
همه علوم عالم هستند و بتحصیل اینک چندی در اعمال خود طریق عقل و حرم را رعایت مینمایند  
چنان میکنند که بمنتهای دوحه عقل رسیده اند لهذا بدین اطمینان تردید و سوء ظن در هیچ کاری  
ندارند جسورانه و بدون مشورت از عقلا و پیران اقدام در امورات میکنند و راه  
خطا را بدون هیچ احتیاطی پیش میگیرند اساس این میشود که سرگردان شده بمقاصد خود  
ناایل نگشته گرفتار و اسیر کمترین دمی میشوند امامان پیران و اشخاص کامل الس اتفاق  
می افتد که بعضی از ایمان یافته و مریفته صحبت و حرکات و رفتارهای جوانان شده از روی  
بی احتیاطی باها اعتماد نموده هم خیال و هم صحت ایشان میشود لهدا بروی از ایشان کرده  
سرگردان میشوند پس از این تقریرات فیلسوف بشاگردان خود گفت فراموش نکنید آنچه  
را بشما تعلیم نمودم

در موقع دیگر چون بشاگردان خود به بیلاق رفت مردمانی را ملاقات نمود که با اسلحه  
حرکت میکردند ( حونگ سو ) گفت که اینها شکارچی هستند و من مهمل دارم که مشق  
اینکار کنم با آنکه در موقع لزوم بتوانم از عهده رانیم پکی از شاگردانش گفت آیا ممکن است  
که معلم ما خیال خود را باینگونه اعمال صرف کند آیا شخص عاقل شایسته است که در حالت  
در اینگونه مشغول نماید چنین کارها وقت را ضایع میکنند و شخص را از تحصیل علوم و پیودن  
راه تقوی باز میدارد ( حونگ سو ) در جواب گفت هر چیزی در حور توجه شخص  
عاقل است و هیچ شغلی نیست که شخص عاقل نتواند با باید اشتغال ناز و رزد شکار کردن  
خدمه شغل افنی است بواسطه سکار است که زمینی را که منبعث قوت انسان است  
از چنگ حیوانات سبع که آنها را حرام میکردند خلاص نموده اند بواسطه شکار است که  
سلاطین مسهور قدیم دفع حسیکی از زحمت دواتی می نمودند بواسطه اوس که عقلای دانشمند  
پس از اشتغال با اعمال و افعال پر رنج تفریح دماغ میکردند در انشای اسکویه صحبها

شکار چیان نزدیک شد و فیلسوف خود را مایشان ملحق نمود  
برای خوب درک نمودن سخنان فیلسوف باید بخاطر آورد که در مملکت چین در از منه بسیار قدیمه  
و هم چنین در عصر (یاو) و (شون) و در اوقات طوفان نوح اینقدر حیوانات وحشی  
و اقسام ظهور بوده اند که هر کس برای تصرف و تملک قطعه زمینی برای سگی کردن یا زراعت  
مدتی باینگونه حیوانات در جنگ و جدال و دفاع بوده اند و مدتها طول کشید تا آنکه  
این زمینهای لم یزرع را از تصرف حیوانات بیرون آورده حاصل حیر نمودند و بر حسب  
لزوم قانونی مقرر شد که مطابق ان قانون ساکنین مجبور گردیدند که یک یا دو مرتبه در  
مدت سال حیوانات را شکار کنند و سلاطین خود اول کسانی بودند که اجرای این قانون  
نمودند و برای اینکه این قانون را مهم بشمارند در جزو قوانین مدهی مسطور داشتند  
باین معنی که اعلام نمودند که بهترین عطیه رای مفتخر نمودن اجداد این است که انشکار هائی  
را که مخصوصاً بدست خود شکار کرده اند باها پیشکش نمایند و همین واسطه بود که (حونگ  
تسو) شکار حیوانات را بمعاصرین خودش امر و مقرر داشت در صورتیکه آن اشخاص صیبه  
این آداب و رسوم را مرسوم کرده بودند از میان رفته بودند باطله مدت ده یا نوزده روز فیلسوف  
سرگرم شکار بود و بعد از آن اشتغال بتحصیلات خود نمود در این بین پادشاه (لو) از دیار رفت  
و زوآ پدین و طالم وارث او را بجای وی بخت نشاندند (حونگ تسو) از شغل و ریاستی  
که ناو سپرده شده بود استعفا داد و این استعفاى دالشمند مایه تعجب عامه شده و موجب وحشت  
و اضطراب سه وزیر طالم گردید که صلاح دیدند شخصیرا که عموماً به منتهای درجه عقل مبدادند  
بمحدود منسوب و مشغول کنند ولی هیچ وجه بمقصود خود نایل نشدند

فیلسوف جز اشتغال بتحصیلات در هیچگونه امورات نکرد همه روزه صبح زود از خواب  
بر میخاست و بهسپار هم دیر میخوابید و باسنتهای يك دو ساعت که در وسط روز استراحت  
می نمود سایر اوقات خود را صرف به بنظایات کابینه و تعلیم شاگردانش که یوما قیوما زیاد  
میشدند می نمود پس از چند سال که فیلسوف بوطن خود باز گشته بود عزم کرد باز سفری  
بسایر ممالک چین کند به یئند پیش رفتی در آداب و رسوم قدیم پیدا شده یا نشده است بدو  
از مملکت (چان) که واقع در سرحدات (هنان) است شروع نمود چون باین مملکت وارد  
شد ملاحظه و اعتنای چندانی نرود او نکردند و فقط چند نفری که او را میشناختند اظهار  
حرسندی از ملاقات وی نمودند و هر حائی که ممکن بود او را گردش مبدادند چندی نگذشت



که فیلسوف از جاه و جلال بزرگان و بدبختی و تنگ دستی ملت و ناراضی عامه اطلاع حاصل نمود این قدیم یکی در انجا ماسوج و اخلاق فاسده شایع و معمول بود فیلسوف شایسته چنین دید که در این مملکت زیست نماند و مملکت (تسی) هم که او مایل به دیدنش بود بهتر از این مملکت نبود بلکه فاسد تر و منشوش تر بود باین می که سلطان ابداً مایل نداشت که به هیچگونه تعلیمی بنمایند و اگر بر حسب اتفاق صحبتی که عنوان تعلیم داشت باو می کردند می گفت که این بیانات ما به کمال است معینا فیلسوف سی بهوده می کرد که سر مشی در عقل و تقوی ناو بدهد ولی ثمره و فایده نمی بخشید و نیز در آنوقت در تعلیم شاگردان خود کوتاهی نداشت همچنانکه روزی بالانفاق بگردش رفته بودند دهقانی چند را دیدند که مشق رمابت با تیر و کمان می کردند پس از اینکه (حونگ تسو) اندکی توقف نمود به همراهان خود نموده گشت در قدیم الایام و در زمان سلاطین عاقل مردم دهات خود را باین آلات و اسباب مشغول نمی کردند امروز تمام مردم میخواهند جنگی باشند و از عمل زوابع غفلت میکنند در صورتیکه جنگ ۱۰ هم بهتر از سابق می کنند و زراعتشان هم از دست میرود اگرچه وجود مردم جنگی هم لازم است و این در دیست که مدام در نزاید است ولی در عمل زراعت هم نباید کوتاهی کرد

سلطان (تای) که بمالاک (لو) آمده بود مراجعت بمالاک خویش نمود و چون تا یک اندازه پیش رفت و برسد در سن نموده بود (حونگ تسو) مصمم شد که اطلاعی از احوال او بدست بیاورد و در ضمن در انجا اجرایی قوانین بنماید لهذا مجدداً طایم شد که بدر بار سلطان (تسی) ورود با تفاق چند نفر از شاکرانش از طرف جبل معروف (تای شان) حرکت نمود در بین راه مردمانی را یافت که هنوز اخلاق و اطوار بسیار قدیم را معمول میداشتند این مسئله مایه حساسیتی و بشاشت فیلسوف گردید بالاخره بدون کسالت و حساسیتی بمقصد مسافرت خود رسید پس از یک دو روز استراحت و آسایش لوازم تشریف بحضور سلطان را بجا آورده حرکت کرد که بمصورش برسد در هنگام ورود سلطان را دید که با خدم و حشم زیاد و قراول و شاطراں چند از مقر سلطنتی خارج میشود بسیار متعجب گشت و نیز اسباب تحیر فیلسوف شد و قهقهه سلطان ناو کف من میدانم که شما از حماکت معروف خودتان بمقصد دیدن من حرکت کرده اید و شخص شما از برای من فائده خواهد داشت لهذا من از شما استقبال میکنم تا اینکه ادای تکلیف خود را کرده باشم

حشودی و حسندی من از ملاقات شما پیش از آن است که من نتوانم بصورت کم ایضاً  
محترم مرا تمام در جهت عقل نمائید پس از این بیانات سلطان فیلسوف اظهار  
داشت که مقدم بر سلطان حرکت نماید (حوک تسو) چند قدمی عقب کشیده بطور  
مجبوب سلطان کم

شخص سلطان لایق در حیات عالم و تقدم بر همه افراد نوع است و سزاوار نیست که  
با این اندازه خود را پست شمرده حقیر بدارد سلطان در جواب کم در صورتیکه  
من عملاً و دانشمندان را محترم بدارم خود را حقیر نمرده زیرا که عقلاً مرا نشان عالی تر  
از سلاطین است فیلسوف جواب داد محترم و رفتارهائی عاقلانه شما میسراند که درجات شما  
عالی تر و تر است از آنچه شما تصور می نمائید ولی اعلی حضرت حفظ مراتب و شئون از  
برای تمام مردم لازم است حتی سلاطین شما و من ادای تکلیف خود را کرده ام اگر مقام  
با این قانون نمائیم و شخص شما هرگاه هستید محترمید و محقق است که این شأن لایق و در حور  
شما است بالاخره سلطان بدینگونه ادله و بر این تسلیم شده اصرار نکرد و خود از حلو  
حرکت کرده بالاتفاق رفتند در یک عمارتی و مدتی در آنجا صحبت مینمودند از جمله صحبت  
کشیدند و مباحث مردم در مملکت منظم سلطان را از اینگونه ملاحظاتی فیلسوف  
خوش آمده و باو عده داد که او را در امور حکومتی مامور و دخیل ساخته منصوب بیک  
وزارت عمده نماید و موافقت مینمود او را در مهمانخانه که بجهت سهراب منحصص شده بود  
معین نمود

چندی گذشت که (حوک تسو) ملعت شد که اعتمادی بالطاق سلاطین نباید کرد و را  
چون یکی از وزرا خوف داشت که اس فیلسوف قهر فوق العاده در نزد سلطان مهربان و  
قوانینی دایر کند که برسد فواید و امع آنها باشد لهذا در پیش سلطان سعادت او کرد و  
او را اسباب اعتقارش و تحریب مملکت و ملحداد بالاخره پادشاه را در حال خود پشیمان کرد  
فیلسوف که این انقلاب را مشاهده نمود از چنین سلطانی که مایل بری داشت ولی قدرت تربیت  
و احرائی آن را نداشت مأیوس شد زیرا در چنگ اشخاصیکه مامور او حکومت میکردند اسیر  
بود پس فردای آن روز حرکت کرد که مملکت خود مراجعت نماید بعد از آن مملکت  
(چان) که سلاطین را بر ملاقات نمود عبور کرد پس از مراجعت در مملکت (لو) که  
وطنش بود یکی از وزرا که بی اداره انتظار او را داشت از او دعوت نمود که بقصر

سلطنتی حاصر نشود و چون ای سال بدی بود یا بمعنی که محصول زراعت بسیار کم بود و در مالیات مقررہ بیک نقصان ہر سیدہ بود و از اطراف ہم میدانستند کہ ہکامبکہ (حونک تسو) وزارت فلاحت را داشت زمینہائی اندازہ حاصل چیز شدہ بود و حیوانات ر ہمہ جہۃ و فور داشت لہذا وزیر می خواست بداند کہ چگونه باید فلاحت و زراعت نماید کہ باین اندازہ محصول بدهد (حونک تسو) حسب الوعدہ حاصر شد ولی چون از دقایق خیالات وزیر مطلع گردید سؤالاتش را جز بالفاظ مبہم و عمومی جواب نکشت وزیر بہمین اندازہ بیانات بنظر آمد کہ راضی شدہ ساکت گشت ولی شاگردان فیلسوف کہ ہمیشہ معلمشان را پیروی کردہ بودند و از عقاید او مطلع بودند بسیار متعجب شدہ چنین گفتند

ای صاحب شما کہ اندر سیکو کار ہستید و ہمیشہ اوقات را نصیحت و توبہ برحم کردن می نمایند پس چرا با کمال اطلاعان در باب حاصل چیز نمودن اراضی امتناع از شرح دادن آن نمودید شما چیزی نکہتہ دجرا آنچه را کہ تمام مردم میدانند آیا از علم و دانائی شما گاہتہ شدہ و یا آنکہ در قلب شما انقلابی روی دادہ و از بی حقوقی مردم رنجیدہ خاطر شدہ اید بالاخرہ ما سب اسکو نہ رفتار شما را نہ میبیم (حونک تسو) جواب داد کہ شما مرا بسیار خوشوقت نمودید از آنکہ خیال خود را از من پنهان نکردید و از من خواستہ کہ در این باب شما صحبت بدارم وزیر (گیسون) مردی است بسیار دنی الطبع ملک زنادی دارد و خیالی حر بہرہ بردن از آنها بدادہ تمام ہم او مصروف غالیات اخناس میباشد و تصویری نمیباشد حر اینکہ وسیلہ دست آوردہ مالیات آنها را بفرایند آیا صورتی کہید کہ چون یک ملتی دوچار فقر و بدبختی باشد شخص وزیر ماند تمام ہمت خود را بر این بکار د کہ یا اس ملک را از ہر و پریاسی بیرون بیاورد و با اقلاماۃ تسکین و تسلی خاطر آہا شود ولی بر خلاف عرص کلی این وزیر آنست کہ بیک وسیلہ مالیات را بفراید و عایدی ہر یک را بحبطہ مصروف خود در آورد چون من شناسائی و معرفت بہ احوال او داشتم و عرص او را میدانستم لہذا قبل بدشتم کہ مطابق سؤالات جہلت امیر او جواب بدهم — چنانچہ حقیقت امر را ناو بہکفتم و او را راہنمایی می نمودم کاری نکردہ بودم حزایکہ حرائن او را بطریق زارعین و اہل فلاحت ملو ساختہ بودم و شما تصور میکنید کہ من از حسن رفتار دست کشیدہ ترک محبت مردم کہتہ باشم حاشا کہ چنین کاری کنم ہرگز زحج مردم را زیاد نخواہم کرد و بر صدمات طواف شکی کہ فعلا آنها را عاجز کردہ نخواہم افزود از شنیدن این بیانات

شاگردان چشمه‌ها را بر سر انداخته بر حسن رفتار معلم تحسین گفتند  
 یکی از اقوام وزیر سابق الذکر که خودش نیز وزارت داشت همیشه در صدد احترام فیلسوف  
 بود و موقع را از دست نداد من جمله در موقعیکه ارزاق نایاب و گران بود از برای فیلسوف  
 مزار پیمانه رنج فرستاد ( حوگ تسو ) امتناع از قبول آن نمود ولی بطوری قبول کرد  
 مثل اینکه طلبی از کسی داشته باشد و ادای دین او را نموده باشد ابداً اظهار امتنان و تشکر  
 نکرد بدو شاگردانش از این رفتار ممتنع شدند و مخصوصاً تعجبشان زیاده تر گردید و فیهیکه  
 دیدند معلم رنج هارا حمل نموده باطراف شهر میبرد و بدون اینکه يك پیمانه از آنها را  
 برای خود نگاهدارد تا لثام را ماهالی قری و دهانت تقسیم نمایند پس از اینکه ایشان سؤال  
 از این مطلب نمودند فیلسوف در جواب گفت بدانید آنچه را که من عمل کرده‌م عن تکلیف  
 من بوده و در ضمن ادای حق خود را نسبت ما نیکو کار نموده‌ام و علاوه بر مایه قی هم  
 ماو دانم که برای خودش و سایرین فواید کلی دارد رنجی بن معارف کرد قبول کردم  
 و این قبول خودش تشکری بود از جانب من و بهتر از این بود که عطا او را به بی اعتنائی  
 رد کنم و الفاطی در اظهار امتنان بگویم که راست نباشد و فلم تصدیق نکند پس هدیه  
 او را رد نکردم اگر چه میدانستم از جانب آدم بدقلی بوده که در این کار حر خود پسندی  
 و فکر مقصود دیگری نداشته و برای خود از آن رنج بهیچوجه نگاه نداشته‌م و تماماً بر مردمی  
 تقسیم کردم که احبباجشان در این گونه موارد از من بیشتر است تا ما و بههمام چگونه باید  
 ما نعمت و دولت خود رفتار کنند و آنها را بجه مصرف برساند آیا حبط و خطائی در این باب  
 ملاحظه میکنند ؟

ما نمیتوانیم کلیه تعلیماتی را که فیلسوف در باب زندگی و حشر ما مردم بشاگردانش  
 می نمود در اینجا شرح بدهیم ولی از شرح و رفتار دبل هم بماند چشم پوشیم  
 زیرا با وجود اخصار و ساده‌گی تعلیم و سر مشی در آن مسخر است  
 روزی ( حوگ تسو ) شاگردانش رای گردش بخارج شهر حرکت نمودند بهصه ( ۱۰۵ بو )  
 رسیدند در اینجا جماعتی از مردم رقص بعد از قربانی و دعا رای در حواص بازار از نگاه  
 جدا می نمودند چون بهصه وارد شدند فیلسوف بشاگردان گفت روید نه بید چگونه فص  
 مینمایند این مسئله شاگردان را محض و اشتباه انداخت یکی از آنها که موسوم ( بانجه ) بود  
 چنین گفت ای صاحب چه باید نکند گسندکه میخواهد منی و غافل باشد الا مسهوره

هوای عقل شود و چه بد بکند کسیکه اجتناب میکنند از چیزهایی که اسباب شبهه میشود پس از اندکی حبال ( حوالت ) در جواب گفت شما به بیانی مختصر مطلب عمده سؤال نمودید ولی من مقصود شما را متنب شدم تصویری است قابل تعجب و این حبال را می نباید مگر آنکه دارای قلب متقی باشد و جواب شما ایست که خوبی کنید در هر زمان و در هر مکان که باشد هر موقعی که رای خوبی کردن بدست شما می افتد از دست ندهید و هر قدر ممکن است خونی کنید اتوقت البته شما متقی و عاقل خواهید بود خوبی بد دیگران نکنید فی حد ذاته و بدون غرض نفع شخصی در این صورت البته شما از روی عدالت رفتار کرده نیکی را بشما رد خواهند نمود و شما بهر مند از اشتها در تقوی خواهید شد زیرا این مقام لازمه این صفت است اگر چه اشخاصی که متصف باین صفتند ظاهراً طالب این مقام باشند در عیب خود بسیار دقیق و در دفع این مصر و ثابت قدم باشند و لکن عیب دیگران بنظر عمو و اعماض نظر کنید و است با شما مهربان باشید از کسی بد مگوئید و از عیب پرهیزید و خود هم مرتکب فعلی مشوید که موجب بد کوئی مردم از شما شود در مقامی که شما را مدح و تحسین میکنند چندان فریفته مشوید و چندان هم آبی اعتنائی به تمجیدات مردم نکنید بلکه مدح و دم و تحسین و قدح را یکسان در یافت کنید و تعبیر حالت ندهید این است جوابی که الحال میتوانم بسؤالات شما بدهم و رویم به ( وویو ) دو سه نفر از شما مرا همراهی نمایند که سبب میکنند در مراجعت تفصیل را از رای سایرین نقل خواهیم کرد فیلسوف وضع رقص این زمان را خیلی مخالف با رقص قدیم دید ترتیب رقص قدیم تمام را تقوی و یادگامی مردم مباحث در صورتیکه رقصیکه مشاهده کرد غیر از قباح و بیجانی چیز دیگری در او نبود حکیم دلتنگ شد در حضور شاگردان صدرا بکر به بلند کرد بعد در مقام صحبت که آمد شاگردان می گفت شخص عاقل باید هر چیز را بکافیه به بند تابواند از روی بصیرت تصدیق یا تکذیب کند فیلسوف از اصل این رقص اطلاع کامل داشت و لکن حواست یحشم خود مشاهده و بطریقه خود مطابقت کند به بلند باید رد ناقول کرد میگوید به ایست که تمام رسومات که در نزد عوام معمول است بوج و بیعی باشد بلکه بعضی از آنها هست که عمل بان موافق عقل و تقوی است و بعضی را هم ابداً پرامونش نباید گفت

شرح و تفصیل دبل میرساند که تاجه اندازم فیلسوف صداقت و راست گوئی را دوست میداشت اگر چه

درامورات حبلی حزنی باشد روری فیلسوف ثقات حسته شده بود و رای تفریح دماغ و رفع حستگی اشتغال بیازی داشت آمدند ناو اطلاع دادند که شخصی موسوم به (روب) مبل دارد شما صحبتی بدارد و استفسار از مطالب تشریحات مذهی نماید (حونك تسو) وقت نداد و بانها گفت روید بگوئید که ملاقات من الحال ممکن میشود و از او عذر خواهد شد از (یانها) پرسید که چه خواهید گفت جواب داد من ناو میگویم فیلسوف محض رفع حستگی و تفریح دماغ مشغول ناری است و اکنون صحبت کردن ناو ممکن نیست (حونك تسو) تحسین کرد گفت ای مرد صادق تکلیف همین است چیزها را بطوری که هست باید گفت این خود یکی از حصایص نقوی است در آن از منته مغشوش و پرفساد که رسومات قدیم منسوخ شده یا تغییر کرده بودند هنوز رفتن شاه کوهها برای دعا کردن و تهدیس نمودن قربانیا معمول و مرسوم بود (حونك تسو) برای ادای تکلیف خود اتفاق سه عراشا کردان که (تسو کنگ) و (یان هوئی) و (تسولو) نام داشتند بکوه (نونك) رفتند پس از اینكه بمقر و مقصد مسافرت خود رسید مدتی توقف نموده از قله کوه نظرباطراف میکرد و نمالکی که در چهار طرف واقع بود مشاهده میکرد و بعد نظر بسمان انداخت نفس سردی کشیده و باحالی بس غمناک و اندوهگین از کوه پائین آمد و آثار ملال در صورتش هویدا بود شاگردانش متعجب شدند حسب پرسیدند فیلسوف جواب داد که چون از قله کوه نظر ببحوانت انداختم ملاحظه کردم این مرد ما بیکه احاطه بر ما دارند همیشه مشغول بکستردن دام و صدمه زدن بیکدیگر و در کار تخریب همدیگر میباشند و زدیک است که بر ما هم هجوم و بورش آورده ادب برسانند و آنچه که بيشتر مایه غم و عصبه است این است که برای ما ممکن نیست علاج و ساد های حایه را بجا بیاوریم و نه آنکه پیش بینی برای آینده کنیم ناوجود این خواست بالاتفاق ملاحظه کنیم و بینم آیا ممکن است مقدماتی در پیش گرفته در این باب نتیجه بدست آوریم یا نه و حطاب به (تسولو) کرده گفت شما بر حسب عقیده خودتان بگوئید چه باید کرد (تسولو) پس از اندکی خیال سواب داد من تصور میکنم که اگر مرا بريك قشونی برانند و حکمران میمودند به آسانی از عهد این کار و مبامدم و جلوگیری می نمودم باین ترتیب که قبل از حرکت برای جنگ این قشون را چند دسته میداختم و هر دسته را جدا مشق و تعلیم میدادم برای هر يك مكافی مشخص میکردم که در هنگام اجتماع و اتفاق هر يك جای خود را بداند پس از این نظم و ترتیب آنها را مسبقا بطرف دشمن حرکت میدادم پس از مقابله باد من علم و برقهها مبارستم

ولی بایک شعاع و پرنوی شبیه به مژه حورشید و ماه و در این حال مبرر میداشتم طبها و شیدورها که صدای آن مانند رعد باشد بنوازند بعد از آن بی محابا سمع دشن یورش میبرد و بعد از امکان از سران خصم وعدو قتل می رسانیدم و بعد سرهای کشتگان را در منظر عام قرار میدادم تا اینکه مایه توحش و خوف سایر اشرا را بشود و پس از فتح و ظفر اگر ساطان میبودم مراحت بجای نخ ساطن می نمودم و بجهه احرای فواین و رسوم و دینه این دو رفیق شفیق خود که حاضر هستند بر ر میباشتم چون سخن با بخار سپید خونگ تسو و اب دا که زفر معلوم شما شخص سجاعی هستند

(تسو کنگ) که امانت داده - طر دیگر است و کار و هم دیگر انجام میدهم بمات (تسو) و (تسو) مصمم هستند از سکت فاجع بیکبار بد غن و خصوصاً در طرف سرحدات بمات درجه رسیدن است از هر دو طرف شمول جمع کردن فصول هستند و بر ممالک و ورة ایشان احتمال حدوث هر گوه حوادث مرود بکن مدکم است رفع نزاع و دفع جدال ایشان را بطور کرد که آنها را متعهد صلاح نمود و من منتظر هستم که فصول طرفین و بر ورو شوند و اعلان جنگ نمایند آنوقت من لباس سپاه د بر کرده در میان دو لشکر بمایستاده و سوار و سرداران را متعنی میباشم که تمام مردم را ساک نمایند و اجازه بدهند که من چند کلمه سخن گفته از روی رقت سخن مرا گوش بدهند بعد از این مقدمات بطق مؤثری که در تمام قلوب جاگیر بشود می نمودم و در ضمن فواید و نتایج صلاح را شرح داده از خسارات و صدمات جنگ سخن می راندم و از برای آنها معاينه و محسوس می نمودم که چه اندازه ممکن است ز آنها نام ببرند و ممالک و امانت آنها بدست و سببه و در کار سازند محقق است که اینگونه سخنان ایشانرا متأثر نموده از جنگ دست میکشند و بعد از آن من ساطان میبودم تسولو را وزیر جنگ خود میباشتم و (یان هوئی) را وزیر داخله می نمودم پس از این تهریرات فیلسوف و گفت شما مردی بسیار فصیح هستید

(یان هوئی) سکوت اختیار کرده بود و بواسطه شرم و محجوبیت جزئی نمیکرد عقیده خود را بیان نماید تا آنکه (خونگ تسو) خطاب بوی نموده گفت بچه تمهید مقدمات باید علاج چنین حادثه را نمود (یان هوئی) خود را برای جواب حاضر کرده چنین گفت اگر من آرزوی قدرتی داشته ام که بواسطه آن حرمم به موم اینان نوع کنم آن آرزوی سلطان بود چنانچه من مثل خیالات به قیتم عالی ندست نقطه من مایل بوده ام که در تحت سلطنت

سلطان متقی و برهیز کابی زندگانی کم و این سلطان متقی نظری بمن داشته‌است و از هرهای ناطیل من برای ترتیب ادارات مملکت بهره برد و مراد از کارهای مملکت برای خود کمک قرار دهد

من باو میگویم دو گاه (عمون) و (لپو) که یکی معطر ترین و دیگری بدو ترین گیاهها هستند در یک مزرعه واحد ممکن نیست برویند و نمو کنند

(یاو) و (کی) ممکن نیست توانند در مملکت واحد حکمرانی کنند

پس بدو مردمان متملق و محبوب را از خودمان دور کنیم. اشخاص سادق و متقی را بجای آنها قرار نمائیم و این اشخاص متقی را مامور کنیم که این پنج خصال دیل را بسایرین تعلیم نمایند و آنها فهمانند که این خصال تکلیف عمده شماست انسانیت عدالت مهربانی با فطانی راستی و صداقت و مردم را و دارند که تکلیف خود را نسبت باین صفات مجری دارند پس از این مقدمات مادیر دشمنی نخواهم داشت که ماه ترس مابنود و چون دشمن نداشته بشم دشمن مسلح هم لازم نداریم شهرهای ما هم برج و بارو و خندق نخواهد آلود ما میتوانیم در حندها کشت و ررع بنمائیم آلات و مصالح برج و بارو را صرف عمارات شهر کنیم و اسلحه حرب را بجای آلات فلاحه استعمال نمائیم در این صورت علم نظامی و شجاعت (آسولو) برای مانی فایده خواهد بود و به نصیحت میکنم که ابد استغفال باعمال حربیه را در حبال خود راند نهد و برای اعمال باقوی شهری مهیا و ثابت قدم باشد و همچنین در صورت عدم احتیاج بجهل و تزویر در سخن رای اطمینان باعمال خوب و اجتناب از رفتار پست بیانات فصیح بلوغ (آسو کنک) بی فایده است و من باو نصیحت میکنم به هیچ وجه شیرین سخنی و چرب زبانی را پیشه خود نسازد و اعمال خود را سر مشق مردم قرار دهد نه اقوال خود را اس است آنچه به عقیده من شایسته حال مردم است و بهر میتواند از آن بهره مند شود اگر عقاید من خطا بوده مستدعی چنانم است و صاحب من مرا از جهان و خطا برهاند

(خونک آسو) چون این سخنان را شنید او را تحسین نمود و گفت که شما مرد عاقل و دلفروستی هستید \*

از جمله کلمات (خونک آسو) این است که روزی از اطافی پذیرائی خود بیرون می‌آمد پس خود (خونک لی) را دید که برای مطالعه بعضی کتب باهما مرود از او پرسید که



علم شعر ترقی کرده اسب یاه ( حونگ لی ) پدرش جواب داد که اندک در این فن کار نکرده است ( حونگ تسو ) گفت اگر شما عام سرودن شعر تحصیل نمائید و ممارست در این کار نکنید هر آینه در طلق و بیان و حسن محاورت که بر دیگران بر و صرت انسانیت دارای اثری نخواهد بود پس چون این سخنان از پدر شنید هم خود را مصروف تحصیل علم عروض نمود چندی نگذشت که بالبداهة اشعار میساحب و چنان اصلاح کاملی از زبان خود حاصل نمود که حقیقت معنی هر لفظی را بدست آورد و در ضمن محاورت و تکام انکلمات را از روی سخت و درستی نگار میرد \*

اعلی تعلیمات ( حونگ تسو ) به بیانی مبهم و غیر واضح بود عمده مطالب ارا بطور اختصار دیلا مسطور میداریم ( حونگ تسو ) میگوید چیری آسان تر و ساده تر از این تربیت اخلاق که من بشما مباحث میگویم تا ما طبیعی آسان است و آنچه از ای شما روایت و بیان میگویم اعمال و رفتار نیست که عقلا و دانشمندان سلف مان عمل کرده اند و در ارمه قدیمه پساییده و مقبول ارباب عقول افتاده و ان منحصر به قانون اصلی یعنی ارتباط میان سلطرت و رعیت و میان پدر و فرزند و میان روح و زوجه و عمل کردن با اعمال بچگونه تقوی است که دگرشان برای فهماندن اهمیت و لزوم آنها کافی است اولاً انسانیت است که عارت رشد از رحم و اصف است تمام نوع خودمان بدون استثنا ثانیاً عدالت است یعنی حقوق هر کس را در حق خود او باید روا داشت بدون اینکه ملاحظه یا امتیازی در میان بیاید ثالثاً اطاعت بدستورات آئین و قوانین مقررده مذهبی تا آنکه همه مردم در نگاهداشتن این ترتیب و نظام باشد و در رعایت و راحت و عسر و یسر ما یکدیگر شریک باشند رابعاً راسی و درستی یعنی آن میباشد که عقل و قلب انسان درستی دارد نمیر ندهد به در حق خود نه در حق دیگران خامساً صداقت و حسن عقیدت که موجب اعتماد و اطمینان کلمه اسب و جمله و رویرا چه بر حسب رفتار و چه بر حسب کماتر دور میسازد

طریقه این فیلسوف بطور احمصار همین است که بیان شد و شرح و تفصیل که نویسنده کان چینی نوشته اند مناسب این حالتست و ما صرف نظر کردیم \*

( حونگ تسو ) باین طریقه مداومت در تعلیمات مطالب عقلانی مبسمود و همیشه اصرار در فواید عامه داشت پادشاه ( لو ) از حدما تیکه فیلسوف و شاکردانش بوطن او کرده بودند خوشوقت شده حواس ( حونگ تسو ) را در وزارت خود برقرار

بدارد فرستاد اورا حاضر نمودند و غرض اراحصار اورا باوی گفت ( چونك تنو ) همیشه در سدد بود که ستوند مردم . ا بتکالیف خود وادار کنند و آنها را راه تقوی ببورد بدون تأمل و تردید تکلیف بر رحمت پادشاه را قبول کرد و بدو در همان شهر پای تخت که مقر سلطان بود درس چهل و هفت سالگی شروع بمکومت مردم کرد اول مراطبتی که کرد این بود که بواسطه نیکوکاری است موام خود را محبوب القلوب جمع کنیری از آنها کرد اغلب با آنها حبیب میکرد و سعی داشت که خود را در مرتبه و شان آنها مقرر دهد و چنین مبنمود که ناامنا مشورت میکنند این وسیله با کمال تردستی ساینیکی و حسن حالات خود را که میخواست اجرا کند با آنها حالی میکرد و آنها را بمطالب خود مربوط و مانوس میساخت پس از آنکه آنها را از هر جهت مطمئن نمود و از وضع آنها فهمید که بدون اینکه خود را بمخطر بندد یاشان دواب را پس گرفته از قدرت دوات نگاهد میخواست اقدام در اجرای تنظیمات خود کند علان و اعلام میکرد و در اجرای آن در کمال حد و جهد میکوشید بعد از سه ماه وضع مملکت نکلی تغییر کرد و ( تنك كننگ ) که بسیار محظوظ بود از ترقیات - عصر خود از فیلسوف آشکر زیاده کرد و باو چین گفت « مملکت ( لو ) در شرف ترقی است رعایای من مطیع و ساعی شده اند و این مسئله از پرتو خدمات شما است ولی هنوز ثمرات کامله حاصل نشده است امید وارم که در اندك زمانی منتها درجه ترقی برسند

پادشاه ناامید نشد و بمقصود خود نایل گشت باین طور که حکمران حدید بطر خود را برار من و اهل فلاحه انداخت و چون وجود آنها را مفید بحال مردم دید آنها را مورد توجه مخصوص ساخت چند هزار اهل خبره و مردمان کار دیده فرستاد رمیهای مملکت را رسیدگی نموده صف و طبیعت مخصوص هر يك را بدست آور تا اینکه اقدامات از روی صحت و صواب باشد و بر کسی ظلم وارد نیاید پس از مراجعه الی قسمی فیلسوف را مطلع از رمیهای مختلفه نمودند که آنها را به پنج طبقه محالیه تقسیم نمود طبقه اول رمیهای بلند و خشك صده دوم زمینهای مرطوب و پسب طبقه سوم زمینهای من راوه ته رسا حاصل قسمت چهارم زمینهای سب و چرب و تقریباً حاك رس صبه پنجم زمینهای که پس از بارش مواطبت ممکن است محصول فراوان بدهند و بعد برار من سفارش نمود که سایر زمینهای بر مذکور اطلاع حاصل نمایند و در تلو اس طمعات پنج گانه - ح که سه ساله تناوع و

محصول و مصالح لازم هر طبقه زمین را مشخص داشت و موقع برداشتن و کشت و زرع و حاصل برداشتن را می نمود تا آنکه محصول بتمامه رسد و شایسته جمع آوری بکردار و این ترتیبات منظمه چنان مابۀ فراوانی آذوقه شد که اعیان و فقرا و ملاکین و زارعین کاملاً بهوائند و عوائد خودشان میرسیدند

کار گذران و عاملی را که فیلسوف برای رسیدنی اراضی مختلفه فرستاده بود باو خبر دادند که اعیان و بردگان بهبهاۀ احترام مردکانشان قصه زمینهای وسیعی که نمیکر اسب از آنها محصول زیاد بردارند میروستان نموده اند و باحراجات زیاد مقبره ها و عمارات عالی ساخته اند (جوگ تسو) گفت این درواقع اسراف است و باید بدون تعویق در سدد علاج و رفع آن راائی حقیقه در سدد هم برآمد و بدون آنکه کسی را محوور کنند یا قدرت دول را بکار برد تدبیر مؤثری برای حراست کردن آنها نکرد مردم حالی کرد که اس اماکی که متعلق بمقبره اموات است لازم نکرده است مثل اعیان و هرج گاه ها باشد این نقاط جای گریه و زاریست همچنانکه در قدیم تصور میکردند و بر مکتبعت در عمارات عالیه محاور قبور مردگان اسباب تحمل چیدن و غذاهای لذت خوردن برای مردگان ناسراست پس مکاهای مرتفع که چندان صلاحیت از برای زراعت ندارد برای دفن اموات بهتر و شایسته تر است و ابدان لازم نیست که این مدفنها را محصور بدارند و مریم ناشجار نمایند این گونه ترتیبات بی مأخذ را باید منسوخ کرد و فقط مردگان را از تشریفات مقدس و حالصانه مفتخر ساخت و اگر میخواهند رفتارشان در اعمال مذهبی مطابق حقیقت مذهب باشد باید آنچه را که عقلا و دانشمندان قدیمی مقرر داشته اند معمول بدارند و از روی قوانین قدیمه مملکت (لو) است که سایر ممالک امروزه سرمشق قرار داده اند و همین قسمی که آنها از ما تقلید نموده اند خود ما هم باید رفتار نمائیم و رفتار سایر ممالک بستم مکر آنچه را که بواسطه (جوگنگ) بما رسیده است بکار در این مطالب بمقصود خود نایل شد باین معنی که مردکا را از آن بجعد دفن نکردند مگر در زمینهایی که صلاحیت کشت و زرع بدانت و در زمینهای مرتفع که آنجس مقام و اتساع با ست مباد و بدین واسطه خیلی بر توسعه مملکت افزود \*

سلطان (لو) روزی روزی از کارهای (جوگ تسو) حرسند تر و خوشوقت تر شده او را احضار نمود و در خلوت ریاست کلیه دارالقضا و عدالیه تمام مملکت را که از همه شعاعهای دولتی بالا بر بود

باونکدای کرد ( چونك تسو ) که آنوقت بس پناه ساجی سپیده بود درایس باس موی نمود  
 سلطان تصور کرد که مقصود فیلسوف او انتفاع از این شغل سر بدون اینکه متضرر حجاب  
 شود فیلسوف گفت در عدالتخانه و کار عدالت شما موثق و معتقد من مستبعد در آنچه لازم  
 است وضع قانون نمایند بجا نید و آنچه سطر شما شایسته و مفاد است اترا من در این من  
 قبل از وقت نکارهای شما تصدیق دارم ( چونك تسو ) در جواب گفت مطمن باس که من  
 سعی خود را در امور ت مرحوع فرو گذاشتم خواهی کرد ولی اراء حصر من من من  
 رحصت مدیده که دستجات عدید خود را من من که من من من من من من من من  
 یکم یکی از من  
 قله او که من  
 نام دارد باید را به من  
 سایر اشرا شود که شما این من  
 مثلا انظم و حور و تحب و تاج من در معرض خطر حور و من من من من من من من من من من من من من من من من  
 قتلها میسود هم چنانکه سابق هم مملکت ( لو ) دچار گرفتاری بود من من من من من من من من من من من من من من من من  
 و اسباب سرگشی و طفیل را فرا من  
 تصدیق بحرام خود کند آیا باز در این باب تردید رای می نماید ؟ سلطان جواب داد بعد از  
 ملاحظات لازمه هر چه را عدالت و دیات و امانات و رفاهی شما در خدمات مقتضی سب و سار  
 نمایند اندا شما را من  
 سر من و علوم و آداب قضاوت را بحد کمال من  
 حبال خود را انجام داد و ( شائو چانگ مائو ) را در محضر شاه شاه من من من من من من من من من من من من من من من من من  
 شده بود سر برید احرای این حکم جیوران و کسایرا که من  
 مصطرب صاحب شاگردان فیلسوف هم در این مسئله است و مقتضی من  
 یکی از شاگردانش بود با ادب و احترام جهت و دلیلش را بر سپید و در من  
 مخصوصه مقتول و محله فیلسوف در این حکم سؤال نمود فیلسوف در جواب گفت بسیار خوشه و  
 از حبال شما هستم این سؤال سر او را جواب محکم و مسکتی است من از من  
 ردیله ( شائو چانگ مائو ) بی خبر بیستم و با وجود این دانائی اسب که حکم کردم شته

زندگی او را قطع نمایند من باشا ز قتل و غارت و سرقت و شتم ارت و ذبت و آزار و کناهان بی شمار که او مرتکب شده امت سخن میگویم فقط بشما میگویم پنج صفت است که هر کس دارا باشد قابل عفو و عیب آنچه را برای شما شرح میدهم بدقت گوش کنید تا بتوانید درست در این باب فکر و تعمق کنید — اول کنا هبکه لابق هبچ کونه عمو و بخشش به ست کناه کسبکه د، طاهر خود را اهل تقوی قلم بد هد و در خفا مرتکب معاصی شد — دوم کناه کی است که ن دوستی و فساد حال او نکرات در کارهای معظلم طاهر شده باشد و افعالتش غلظ و راحت عموم مردم باشد — سوم دروغی است که لباس راست در آورده باشند برای اینکه کسبکه در حوشبختی و بدبختی ملت مداخله دارد در امر مهمی او را فریب بدهد — چهارم کناه کسی است که کینه شخصی را مدتها در دل پنهان کند و اظهار دوستی کرده در صحن انتقام خود را بسحق نکشد — پنجم گناه کسی است که در امر واحدی سهمی یاسیاهی و سخت یاسقم او بمناسب عرص و منهت شخصی تعیین و تسجیص کند و از حقیقت واقع و حسن الامر اعراض کند هبچ يك از اها کناهی نیست که در خور عمو باشد و سزاوار تنبیه و سباست یا شد (شائو چاٹ مائو) چون کلاه این گناهان را مرتکب میشد لذا مقصر بود و علاوه بر این در معاصی و گناهان عادت نموده بود زیرا ابدأ در سدد اصلاح حال و اعمال خود بر عبادت و دامی نگه میداشت مگر برای تخریب مملکت این شرح و بیان فیلسوف چندان موجب خشنودی و نفع شاکردان نکنت تا اینکه اغلب اجزا در بخانه و اهالی شهر او را تحسین و تصدیق در عدالت و کفایت میدویدند و در صوریکه تمام مردم معاینه میدیدند که فیلسوف منتهای حمايت را از مظلوم نموده و اظهار کراهت از خدمات اشخاص سابق که ب مردم رسانیده اند مینماید مع هذا بعضی از شاکردانش متحسین بودند تا کمترین چیزی را در این رفتار عدالت امیر امتدادشان مطلع شوند و در صحن بحاطرش رسانیدند که موافق طرق سابقه و فواید و دیم که یکبار برای منصب عالی و لقب متعالی بودند متحمل سیاست سافه و رنج و شکج معصرین نمیشدند و حال اینکه (شائو چاٹ مائو) که مثل سایرین شخص بارتبه بود مثل سایرین بل سخت تر متحمل رنج شده (حوک آسو) در جواب گفت « من مېحواهم جواب مسکی بشما بدهم و معنی وافی این قانون و دیمی را که کوبا شما جز کلاتش چیزی یاد ندارید از برای شما بیان بنمایم

قانون در باب مردمان با شأن و رتبه میگوید « شایسته نیست که آنها هم مثل سایرین متحمل

رنجها شوند و کلمات میکنند که معاصی آنها را مانها اظهار کنند تا سبب حجاب و افعال آنها شود و واگذار بخودشان کنند « قانون بین عبارت اعیان را معاف کرده اسب از سپاسنامه سایر مردم کناهکار محصورند تحمل کنند بلکه معنی این عبارت قانون این است . اشخاص بار به و شأن که ملبس لباس تقوی هستند باید مواظبت کنند که سایرین مرتکب اعمال شنیعه نشوند و خودشان هم نباید بهیچوجه مرتکب معاصی شوند و اگر بر حسب اتفاق و بدبختی آنها مرتکب گناه شدند باید لا علاج سپاست شوند و لیکر نه بطوریکه شأن آنها صایع شود و مقصود قانون ایست که شأن و مرتبه را نباید احترام کرد اگر چه در شخص معسر باشد و این جهت بود که در قدیم هر گاه یکی از مردمان ردك تفصیری یا معصیتی میکرد طور و صوح و صراحت گاه او را در میان مردم اسم نمیزدند و بکلیات و تسبیحات گناه و را بیان میکردند مثلاً در این مواقع مبعثد طروف و وائیکه برای قربانی استعمال میشوند کثف و محس شده اند تا آنکه مبعثد چادر یک برای حجه و حرگاه در وقت قربانی بکار میبرد یاره شده و آنکه بر داشته است و اعیان هم تسبیح گناه خود سپاس میشود و لیکر خودشان لشخصه فضاوت معسر خود را میکردند و حکم آن هم بدست خود ساس جاری میشد و دیگری حق مداخله در آن کار نداشت تا س در پی که چ ب یکی از اعیان کماهی می کرد که مستحق قتل میشد خودش لشخصه در خلوفصات و حکامیکه پدشاه معین کرده بود گناه خود را اقرار میکرد و بدلائل ثابت میکرد که دیگر حق ردی در این دنیا ندارد و اصراء میکرد که رای او محصلی مرخصی کنند تا خودش را بقتل برساند تصاب صوت و اصحاب چیر هائرا که موجب حجاب و یشیان او را گناه میداد میکردند بعد مرود که در حضور پادشاه ادن حاصل کنند در این بین مقصر گناه سمبندی رسد میکند و حسب عرا پوشیده شمشریکه در اهسای پاك محل قربانی شسته بود دست و پدرب عمارت پادشاه میرف و در انجا بر نو مهابتاد و صورتش را بسمت مشرق و میکرد و بطر ادبیکه برای او حاصل کرده بودند میداد انوقت یکی از فصاحت که از حضور پادشاه مراعت کرده بود بهنام « خداوند کار ما بسبب شما مرخص نموده در حواس شما را قبول فرمود و شما ادن داد انچه را شایسته میدانید بگوید « فوراً شخص مقصر تا آن شمشریکه در دست داشت خود را بقتل میرساند

مندیست که این قانون ما بین ما متروك كسته برر گال فاشا فاش مرتکب معاصی میشوند و در

صورتی که تقصیرات آنها بر تمام مردم واضح و مبهر است و تمام خلق از ظلم و تعدیات آنها بستمه آمده اند ممکن نیست کینه آنها را در پرده نگاه داشت و بکنایه و استعاره بیان کرد و بواسطه سیاس ( شائو چانگ مائو ) باین رسوائی و در ملأ عام مردم را متذکر کردم که هیچ کس از حکم قانون سیاست مستثنی نیست و در رکنهم که چندی از سبب است آنها اعماض شده بود از این بعد آنها هم بمکافات خواهند رسید باین واسطه ارکان و اعیانهم عبرت گرفته خیلی کمتر پیرامون معاصی میگردند مخصوصاً وقتیکه بدانند برای مقصر و کناهکار عفو و اغماص نیست علاوه بر این ملتزم باشند که من با ( شائو چانگ مائو ) بطریقه رحم و مروت رفتار کردم و در کشتن تنها خود او را کمترین درجه حکم قانون را در ناله او جاری کردم و الا میبایست او را ناطقه یجم قطع سل کنم زیرا حکم قانون است که اگر کسی طفیل کند و نسبت بخدا و خلق یایی شود باید سل او را ناطقه یجم از زمین بر انداخت و برای طنپان نسبت بر رؤسا و قصات ناچارم سل او را باید بر طرف کرد و برای عادت کینه و تمرد از حکم قانون سل او را ناطقه سوم باید معدوم کرد و برای منسوخ کردن عادات و انکار آن ناطقه دوم و کیمکه بنا حق نکشد کسی را یا اسباب قتل کسی را فراهم کند باید خود او را بدون عفو و اغماص به قتل رسانید این حکم میشود قانون را که میسوف بلاشک بواسطه عدم مناسبش با کناهان مول بدانش هنوز در بعضی طوایف چینی معمول است و میگویند این ترتیب از قانون قدیم رسیده است

مادامیکه ( کنگ آسو وزارت سلطان (لو) برقرار بود اشتغال نگاری نداشت جزیه تنظیم قوانین و اصلاح احراجات پیورده دولت و همیشه در سدد صرفه و حفظ ابروی مملکت بود لهذا از سلطان (آسی) خواست که سه شهریکه در سرحد مملکت واقع و متعلق بیادشاه (آسو) بوده و وزیراً سلطان (آسی) انصرف کرده بودند رد کنند با و جواب دادند برای انحام این کار بطوریکه طریق راضی باشند شایسته است که هر دو بیادشاه بشخصه در سرحد حاضر شوند بیادشاه (لو) مشورت و ردای خود قبول کرد و اما (کنگ آسو) که معرفت کامل در حق اشخاص و اشیا داشت بیادشاه بصیحت کرد که ناخدا برود مگر با مستحفظین زیاد و مبعث که من همیشه شنیده ام که در ممالك منظمه هر کر مکاتب بدون اسلحه کاری از پیش میبرد همچین مکاتب با اسلحه باید همراهی کنند و این دو فقره باید معین هم دیگر باشند و فیکه سلاطین قدیم هم به ممالك همسایه با فقط بسرحدان مملکت سفر میکردند همیشه

اشخاص عاقل و مردمان جنگی با آنها همراه بودند با  
 نصیحت عمل کرد چون تمام مهمات این سفر را همراه  
 همراه قشون مسلح برداری يك صا حمتص از  
 با اتفاق سلطان نان سامان حرکت نمود دو سردار  
 مهمی از عقب میرفتند پادشاه چون بدست آمد  
 با قشونشان در اینجا اردو بزنند و بمانند و از حاکم  
 از پادشاه پرسد و یا اینکه علام و انار خطری بر  
 آروز پادشاه احدم و حشم بسمت نقطه موعوم به ( )  
 همجوار متعخص شده بود پیش رفت اما سلطان ( تسی )  
 نموده و مساط جلالت و حرکات را با شکوه و نه  
 روی تبه که مشرف بتمام عمارتی بنا نموده بود  
 بخادر موفقی و برای بالا رفتن با همراهان به بله صاحب  
 چپ و دیگری در وسط و در آن عمارت دو تخت دره  
 تخت پادشاه ( لو ) در طرف چپ سلطان ( تسی ) و  
 شده بود زیرا مملکت ( لو ) تا بر آنچه سابق ذکر شده  
 در عصر ( چو کنک ) تسکین یافته بود در صورتیکه  
 سرداران او بود که دودمان این سلطان را در استهرا در  
 ممالك ( شانگ ) کمک و حمایت کرده بود سایر این  
 ( لو ) را داست \*

( حونگ تسو ) از این ترتیب خوشنود شد و پس از آن که امار ( آبی )  
 خدم و حشم زندی با و دآورد و همه دوزمه مردان جنگی با  
 و ترس او شد و در سدد آن برآید که احتیاط لازمه  
 منصب که رده هزار همراه فرمانده بودند حکم نمود که هر  
 محل شوری شوند تا آنکه در مزد احتیاج بته اندام داد از پادشاه  
 منصب سوم را با مردان جنگ دبد و دوز اژه ده در اطراف آن  
 ملطیان با هم باید صاحب که دافعت دادند



این تدبیرات که همه از روی عقل و احتیاط بود بی فایده و بیهوده شد یکی از صاحب منصبان سلطان (سی) او را قریب داده بود که برای پادشاه (لو) دامی بکسرتابد و او را محبوب و محبوب گرداند. آنچه سلطان (سی) از او میخواهد امضا نماید ولیکن فیلسوف دانشمند جلو گیری از تمهیدشان نموده بکداشت بمقصود نایل شود

شب پیش از ملاقات دو پادشاه صاحب منصب سلطان (سی) تمام تمهیدات و ترتیبات را برای اجرای مقصود فراهم کرده بود

بعد از آنکه دو پادشاه با همراهان خودشان به خلپکه برای آنها معین شده بود رسیدند هر يك از پله که به تخت او راهمنوی بود به تپه بالا رفتند (حونگ تسو) بسمت وزیر اول همراه پادشاه (لو) بود (یا یونگ) بهین سب همراهی با سلطان (سی) میکرد این دو صدر اعظم توسط به سب همدیگر پیش آمدند و پس از مضیم و تکریم دست دوستی و محبت زدند و مدحجای خود بر کتف دو سلطان همدیگر را ملاقات کردند و پادشاه (لو) شروع بسخت نموده این طور تکلم کرد: من از اعقاب (چو کنگ) نژاد هستم و شما از نسل (شائی کنگ) معروف که معلم و استاد او بود هستید پس باید همچنانکه احداث ما با هم دوست و متحد بودند ما همدوستی و اتحاد را ارد سب ندهم و همیشه با هم یا رومعین باشیم» سلطان (سی) جواب داد که منتهی آمال من همین است و آرزوی غیر از این ندارم و در این موقع بعضی چیزهای عزیز لوجود که برسم تقدیم برای پادشاه (لو) از مملکت خود آورده بود از نظر گذرانیدند و همچنین از جانب پادشاه لو هفت هائیکه برای سلطان (سی) آورده بودند تسلیم کردند و همدیگر سلام و تحیت کردند و بعد از تعارفات معمولی سلطان (سی) پادشاه (لو) گفت من همراه خود سازندگان و رقاصانی آورده ام که بخوبی از عهده ساز و رقص تمام چهار جهت عالم را میبایند مهل دارم که اساط سوری برای شما فراهم کنم تا از شبیدن آن الحان خوش و دیدن رقصهای دلکش التذاد حاصل نمائید و بدون اینکه منتظر جوابی شود بهمال ترتیب که با کمال خود قرار داده بود اشاره کرد و فوراً صدای ضللهای ریاد و سبای موسیقی هوا را بر کرد و شروع خواحت مقام رقص و جنبش که موسوم به (لانی پی) بود کردند رقاصها که عدد آنها سیصد و هشتاد و نه بود و بایر قهای مرین پارچهای رنگارنگ و بعضی دیگرو شمشیرها و بیرها و اسلحه های مختلف بدون ترتیب از پله بالا آمده در هم میخفتند و پیرکات عجیب و غریب اقدام نموده

بسمت دو پادشاه پیش می‌رفتند باین تماشای نامناسب و غیر مترقبه (خونگ تسو) متغیر شد و لیکن با کمال جد و جهد حشم خود را از روی احتیاط پنهان کرد و نزدیک سلطان تسی رفته باو گفت « اعلیحضرت شما واعلیحضرت متبوع معظم من برای اینکه ملاحظه حرکات زشت و ناشایسته ترین وحشی‌های یست را بنمایند باینجا بیامده اید بلکه آمده اید کارهای مهم وامورات معظم سلطنت خود را انجام بدهید و عهد و پیمانی کسبید که برای آسودگی طرفین ابد الدهر باقی بماند شما هر دو چینی هستید چرا باید رقص و سار چینی که مطلقاً بی عفتی و خلاف حرمت در آن یست در حضور شما معمول ندارند استدعا میکنم هرمانند این الواط ( لائی پی ) حبلی زود بر کردند زیرا باین نوع که بسمت ما پیش می‌ایند نتیجه خوبی نخواهد داشت و ممکن است بجای بد برسد صدر عظم سلطان ( تسی ) که کمتر از (خونگ تسو) متغیر بود او هم در این باب اصرار نمود و حصرات باکمال انفعال مراجع کردند اما صاحب منصب مکار پادشاه ( تسی ) از اینکه تیرش بسک خورد و تدبیرش هدر رفت هیچ منوش شد و از روی حرکت و جسارت رعب و سلطان ( تسی ) دلاداری و اطمینان داد که در خیال خود ثابت باشد و اصرار در آوردن بازیهای حده دار کند و در مراجعتش بیای تبه بسور ( تسی ) که منظر فرمان بودید گفت آنچه را با ما هم دراز و مدار دادیم فراموش نکنید بروید و سعی کنید هر طور که ممکن است پادشاه (لو) را از حالت طبیعی بیرون ببرد یا او را بر سر شوق و شهوت سیاورید یا متغیر و عصناک کنید و مخصوصاً وقتی که پرده ( پیشون چی شی ) را باری میکنند شما هم در آن ب ماله کنید بشماها حبلی ریادتر از آنچه امیدوارید اعلم خواهم کرد

این بازی ( پیشون چی شی ) عار بود از هر کبکها و هماغ اسماهای یکی از ملکه‌های مملکت ( لو ) که موسوم به ( ون کپاگ ) و در سن جوانی بی شوهر شده بدست ساطب بوالاگ پسرش که صغر بود بدست او افتاد و تا زمانی که پسرش بزرگ و قابل سلطنت شد تمام هر خود را صرف عیش و عشرت و انواع هر کبکها کرد

چون تمام ناریکرها حاضر شدند سلطان ( تسی ) بیاداه ( لو ) گفت در این بهره که میخواهد بازی کنند بهیچوجه دخلی بخارده ندارد تمامش چینی محسب و امیدوارم که شما از آن راضی و خوشنود شوید انوقت بازی کرها شروع بسیاری کردند عدد آنها از مرد و زن نه یست نفر می‌رسید تماماً با لباسهای فاخر و زینتهای درخشانده که چشم را

خبره میکرد بطر آنها حرکات آنها حالت آنها و حرفشان تمام مورت عیش و عشرت بود و انسان را اردنیا بی خبر میکرد پادشاه ( لو ) در اول امر خیلی حوشوقت شد اما وزیر عاقلش ( حونگ تسو ) محتم اندر شد و از پادشاه در خواست کرد که منع کند آنها را از این بازی . لکن پادشاه چنان وا نمود ~~کرد~~ که حرف ( حونگ تسو ) را نشنید اما همیشه بازی کرها رسیدند ببازی ( پیشون چی شی ) رنک پادشاه ( لو ) از محبت تغییر کرد و ( حونگ تسو ) دیگر نتوانست خشم خود را نگاه دارد نزدیک سلطان ( تسی ) رفت نگاه سحتی با و کرد و گفت شما همین حالا اطمینان دادید که مهل دارید با پادشاه و ولینعت من دوس و برادر باشید پس در اینصورت کسبکه نسبت بیکی از شماها جبارت کند مثل این است که بدیکری کرده باشد.

و قسوں ما هم بنا بر این قشوں شماست من آنها را احصار میکنم و از جانب شما باها حکمی میدهم ناجرا برسند پس از آن با صدائی مهیب و هولناک که تمام حصار و بازی کرها حتی هر دو پادشاه ز ترس لرزیدند فریاد کرده و موراً دو نفر سردار و چند نفر سرباز شمشیر بدسب حاضر شدند ( حونگ تسو ) اشاره بدو هر از رؤسای بازیگرها کرد آنها را بسردارها نشان داد و گفت این دو نفر بی ادب در حضور این دو پادشاه محترم بی ادبی و حسارت کردند و تفصیر آنها شده بمیسود مگر بخون خودشان بکشد آنها را زیرا دیگر حق زندگی دو دنیا ندانند سردارها اطاعت کرده سر آن دو نفر را از تن جدا کردند و سایر بازی کرها تکلیف خود را در و رار داشته هر دو پادشاه تا مدتی مبهوت مانده قادر بر سخن گفتن نبودند ( حونگ تسو ) وقت را عبثت شمرد پادشاه ( لو ) را در داشته در میان قسوں و در اردوئیکه رای احتیاط نزدیک آنها رده بودند رد مکرر در مواقع دیگر هم عقل فیلسوف هوشمند تدبیرات صاحبمنصب ( تسی ) را ماطل کرد و بکداشت بمقتضود برسد سلطان ( تسی ) محمود شد بر سر آمد از پادشاه ( لو ) عذر بخواهد و آن سه شهر را که نصیب تصرف کرده بود با تواضع رد ~~کرد~~ و معاهده و صلح در میان دو مملکت باقی ماند

یکی دیگر از اعمال نمایان این وزیر که پیشتر مابۀ آنها رو برو زنگاهت او شد این بود که از درجات سردارها کاست و برای ارتعاع شأن سلطنت شئونات آنها را پس کرد از این قرار که چون این صاحب منصبان با احتشام و حلال اسباب توحش سلطان و بواسطه ظلم و جور مابۀ شهر رعایا شده بودند و بطرز سلاطین کوچک و دست نشاندۀ های مملکت چین خود را دران

شهر هائیکه از طرف دولت متصرف و ساکن بودید مالک و شریک مبداءستند سه نفر از آنها بناهای محکم باحصارهای منبع رفیع ساخته بودند و همچو مینمود که این طرز ساختمان و بنا را از جهت پیش بینی در دفاع و بقصد سرکشی و طغیان نموده باشند فیلسوف بسلطان اظهار داشت که رعایائی که اینگونه ملاحظات و احتیاط را در کار دارند محتمل است که روزی یایی شوند و طغیان نمایند لهذا باید آنها را هم در زمره سایر حذام و مامورین دولت شمرده و بکنار از تکالیفشان خارج شده از حقوقشان تجاوز کنند و ارم رحمت اقتدار و تسلطشان نباید پیش از آنچه ایشان عطا شده است باشد قانون ما اندازه را رعای دیوار شهرها را معین و محدود کرده است و این اشخاص اعتنا به قانون نکرده برای شهرهای خودشان برج و باره ساخته آنها را شبیه بنای تحت مملکت که مقرر پادشاه است قرار داده اند باید امر و معرود تأمید بلندی دیوار آنها را بر دارند و برجهای آنها را حراب و مهدم سازند و اگر اجازه بدهید من خود از عهده اجرا و انجام این مهم بر میایم پادشاه منظر اصرار نند و احار داد (حونگ تسو) یکی از شاکردان خود را که (تسولو) نام داشت و مردی شجاع و با اطلاع از نظام بود خواست و بسر گردنی بکدسته فشنون از جانب پادشاه مأمور داشت که برود این سه نفر سردار را بکنکبشان و ادار کنند و آنها را محدود در تسلط و امتیاز شخصیشان بجاید

این شاکرد شجاع و باهمت فیلسوف بجهت عازم شد و کمال احترام و مراقبت را در انجام این مأموریت حظیر محل آورده فاتح و مطهر برگشت

دقایق نظرو اقدامات پادشاه فیلسوف به تهنادر اسرافات نزرگان بود بلکه آنچه را که نتایج شوم و ناشایسته از برای عموم داشت رتیق و فتق مینمود همچنانکه شرح دیل دلیل این مطلب است

شخص متهولی که امتیاز فروختن گوشت و ریاس قصاصخانه را داشت و کثرت تمولش سبب این بود که بتواند در هر موقع پول پیش داده جاس خرید نماید را در موموشن بسیار اوزان مبحرید و برور بسیار کراں مبروحت متدرجاً تمام اغنام و احسام را مالک نمود و شباهها و چوپاها را بکاشته و حادام خود ساحت و مراتع و چراگاهها را در تصرف خویش کنبد هر چند که قوت غالب اهالی این مملکت مثل سایر اهالی ممالک چین بر رخ آب برما بعضی بقولات مالمج و ممکن بود و لیکن تمام مردم حق فقرا می بایست چند دفعه در سال جیش بپا دارند و صیافت نمایند و در این صیافتهالحوما و غذاهای کوشی لازم بود

مهدا پنسه دفعه یا چهار دفعه در سال خریدن ککودری ککراتر یا ار راتر  
 برای هر يك از افراد مردم چیر معتنا به نبود و اینک است به جمع و کثرت  
 مردم از این وجوه مبلغ ککراف و معتد بهی جمع می شد ( حوئک تسو ) از رفتار  
 و کردار این صاحب امتیاز خبردار شده او را احصار نمود و باو گفت بمن اطلاع داده اند  
 که شما دارای تموله بسیاری هستید و خیلی خوشوقت می بودم اگر اس ثروت و مال را از  
 شغل خود و راه صحیح بدست آورده بودید ولی شکی نیست که آن را از راهی غیر مشروع  
 بدست آورده اید که موجب نکال است و شما لابد مستحق تنبیه هستید اما من شما را  
 معفو میدانم مشروط براینکه رد مظالم خویش نموده مال و حال خود را اصلاح کنید یعنی  
 آنچه را از عموم مردم بدردی و تقلب گرفته اید رد کنید باین طور که از تمام ذخیره و  
 کسبیه خویش بقدر کمایات زندگی و معاش خود بردارید و ما بقی را بمن رد نمایید تا آن  
 که آن را حرج لازمه مملکت و صرف فوائد عامه نمایم و شما چند روز هم مهلت میدهیم که  
 درست فکر و اندیشه در این کار نمایید و جواب بدهید و محقق بدانید که بهیچوجه نخواهد  
 توانست مرا فریب بدهید

صاحب امتیاز ( قصاب ماشی ) که تا بحال نگذاشته بود کسی از سرکارش خبردار شود و  
 بهر تدبیر و حيله بود برشوه دادن یا غیر آن در موقع تنبیه رؤسا نیامده بود از صدا و وضع  
 تکلم فیلسوف فهمید که این تو بگیری از آن تو بگیری ها نیست و بهیچ طور از دست این وزیر  
 مافل که مارها درستی او محک رسیده بود خلاصی ندارد لابد قبول کرد که مطابق حکم  
 و دستور العمل فیلسوف رفتار نماید و فیلسوف هم چون از تمکین و اطاعت او راضی  
 گردید زیاده بر این با وسعت گیری نمود تا آنکه او هم با آنچه برای خود نگاه داشته  
 بود براحات زندگی کند

( حوئک تسو ) در اشغال و اعمال متعامه بوزارت عدلیه اش بی حد و بی شمار کارهای  
 نمایان کرد که دلیل عقل سرشار او بود من جمله چند روز را در ماه معین کرده بود که  
 بشخصه مظالم و محاکمات و دعاوی را رسیدگی مینمود و روزی از آن روز ها که مظالم لایسته  
 بود شخصی بصورتش آمد و شکایت از بی اطاعتی پسر خود نمود و اصرار داشت که سحب  
 ترین احکام قانون را در این باب جاری کنند ( حوئک تسو ) معوض اینکه پسر را تنبیه  
 نماید مقرر داشت پدرش را هم سباست نمایند و برای هر یکی سه ماه حبس حکم داد پس از

آنکه مدت حبس ایشان سرآمد پدر و پسرا بحضور حواس و اریدر پرسید بچه گناه  
 پسر تفصیر کار شده جواب داد که اندا پسر من تفصیری نکرده بلکه اگر تفصیری بود  
 از خود من بود که از روی عبط و حشم طبعیت او را مقصر نموده و مارض شده بودم  
 ( حوگ تسو ) گفت که چون من تردیدی در این باب داشتم سؤال کردم تا یقین حاصل  
 شود روید و اطفال خود را در تکالیف لازمه آنها تعلیم نمائید آنگاه رو به پسر کرد و  
 گفت ای جوان مرد توهم فراموش مکن که مهرمانی و رحم و مروت نسبت به پدر و مادر  
 اول تکلیف اطفال است این حکم در همه جا منتشر شد و بنظر مردم پسند و مستحسن آمد  
 اگر چه بعضی ها در این باب ریزه حوائی میکردند و یکی از شاگردان قدیمی فیلسوف که  
 مرتبه عالی رسیده سردار و فرما هرما شده بود از جمله کسانی بود که بهاسوف ایراد  
 میکرد و در این باب مبالغه میکرد و میگفت استاد من مرا کول زد زیرا در ابتدای امر که  
 من داخل در شغل دیوان شدم اول از تعلیماتی که من داد این بود که میگفت در اجرای  
 احکام قانون ادب اطفال نسبت به پدر و مادر باید مواظبت کرد و خیلی سخت گرفت زیرا  
 پایه حکومت و حکمرانی روی این احکام قرار داده شده است و بزرگترین میگفت که هر  
 پسریکه عمداً از حکم پدر تخلف کند حکمش قتل است و این حکم از امپراطور های قدیم  
 تا رسیده است در اجرای آن نباید کوتاهی و اهل کرد بلکه این حکم را باید در کمال  
 سختی اجرا کرد و حال اینکه خود معام اعتنائی باین حکم و قانون نکرده منتهای مهرمانی  
 را به پسری که نسبت به پدر مقصر و گناهکار بود کرد از این مقوله حرف ها خیلی در باب  
 این حکم بهاسوف زدند تا وجود آنها باید تصدیق کرد که او در این باب حبط نکرد و  
 رفتارش صواب و موافق عقل بود و در جواب این اشخاص میگفت من در این رفتار به سه  
 نوع از مردم نصیحت کردم اول اطفالی که نسبت به پدر و مادر احترامیکه باید نگاه ندارند  
 دوم پدر و مادرهاییکه اطفالشان تعلیم تکالیف آنها را نمیکنند سوم مادرهاییکه مقصدی اجرای  
 احکامند نصیحت کردم که در اجرای احکام قانون نسبت به کسیکه او را از روی غیظ و حشم  
 مقصر کرده باشند تعجیل نکنند زیرا در تأخیر اجرای حکم وقت اندیشه و فکر رای همه  
 مبسر میشود پدر و مادر و اطفال تکلیف خود را نسبت به پدر و مادر میبایست و اگر چنانچه  
 بمجرد شکایت پدر و بدون تأخیر پسر را بقتل برسانند اگر چه موافق قانون سیاست کرده  
 اند ولیکن بواسطه این سیاست پدر را بلکه همه خانواده را بدبخت میسازد و فیلسوف شا کرد

قدیم خود میبخت طلم فاضی و حاکمیه تمام احکام قانون را بدون ملاحظه و استتساجاری کند کمتر از طلم صاحبمنصبی نیست که بعد از فتح شهری تمام اهالی آن شهر را از دم شمشیر بکند و مردم عوام که از تکلیفشان کوتاهی میکنند کناهاشان جرئی بلکه اغلب بی کناهند زیرا در تکلیف خود نادانند و سیاست کردن آنها در این صورت سیاست کردن شخص بی تقصیر است اشخاصیکه مستحق سیاستند و سیاست سحت لازم دارند اعیان و زرکانی هستند که مرتکب اعمال قبیحه میشوند یا بدعتی باطل میکنند و سر مشق بسایرین میدهند که در افعال با شایسته پیروی از آنها میکنند و همچنین مستحق سیاست سحت قصات و حکامی هستند که تا پنهانی خود را محبور نکرده اند که مردم تکلیفشانرا تعلیم کنند درست بگویم مستحق سیاست سحت شما هستند من هستم اگر در این مقامیکه داریم ملوازم آن عمل نکنیم و تکلیف خود را بحسب نیازوریم و بر اشخاصیکه مباشر و مامور کارند سحت بگیریم و از آنها مؤاخذه نکنیم تا بتکلیفشان عمل کنند مهربانی و رحم بسبب باین اشخاص و سحتی مردم عوام ظلم است و خلاف عقل صحیح

قانون قدیم در این باب میگوید در حکم مثل کبکد آن کسایرا که مستحق قتلند و فراموش نکنید که مستحق قتل بلکه سیاسات کمتر از قتل نیست کسیکه از روی عمد و دانائی مرتکب کناه شده باشد پس اول باید شروع در تعلیم مردم کرد و تکلیف آنها را بآنها فهمانید بعد از آن اشخاصیکه با وجود علم بتکلیف خود تخلف از آن کنند باید سیاست و تنبیه کرد وزارت عاقلانه ( حوئک تسو ) از هر جهت اسباب ترقی و آبادی مملکت ( لو ) کردید ( کینگ کونگ ) سلطان ( لو ) مکرر مبل کرد با او صحبت نماید و خیلی از مسائل دبی از اوسوال نمود و فیلسوف در حوای تحقیقاتی کرده است که در این کتاب جای ذکر آنها نیست در این پدیا سلطان ( لو ) عمرش بسر رسید و ولعهدش ( نکائی کونگ ) تعلیمات و ادب ( حوئک تسو ) را چندان وقع و و قری نهاد و او را تصور نمیسود مکر شخص عالمیکه فصاحتش منحصر است بشناسائی و اطلاع از کتب و باعصیت زیاد از اخلاق قدیمه طرف داری و حمایت مینماید و فیلسوف هم چون دیگر شغلی در وطن خویش نداشت لهذا طرف مملکت ( وئی ) عریضت نمود زمانی نگذشت که او را حواسند و فیلسوف دو باره بوطنش مراجعت کرد سلطان برای استعمال او از مقر ساطنب حرگت کرده در یکی از عمارات دولتی که اندک فاصله از شهر داشت منتظر و رود فیلسوف کردید و او را مثل یکی

از سراسر دول خارج که این مملکت میامندد پریرائی کرد و مدد در محاوره و گفتگو بعضی  
سؤالات بجه کانه از او کرد و با وجود این فیلسوف بی عنایتی در جواب نکرد من جمله  
ار او پرسید که فیلسوف و دانشمندان بجه لباس ناید ملبس شوند تا مردم آنها را بشناسند  
( چونك تسو ) در جواب گفت من هنوز همبده ام فیلسوفها چه لباس ناید بپوشند ولی  
آنچه را که دانسته ام این است که بهر لباس باشد فیلسوف مقصود اصلی او ناید کس عقل  
باشد و علاوه بر این در مملکتی که هست ناید بطور آسب لباس بپوشد مثلاً مکه از اهل  
مملکت ( لو ) هستم در طعوت مثل سایر اطفال لباس ( فونك ) در بر میبندم چون  
بررك شدم و به مملکت ( سولك ) رفتم کلاه ( یانفو ) بر سر گذاردم برادر این مملکت برای  
اقربان و همس های من آن کلاه معمول بود و اسکر در سایر مملکت می رفتم نکاهب  
دیگر داشتم

در اینجا سلطان قطع کلام فیلسوف را کرده گفت (( من دانستم که لباس ممپی برای انسان  
پوشیدن فیلسوفان نیست آیا طریقه زندگانی شان هم همین طور است فیلسوف حواست خود  
را از بیان اس مطلب معاف بدارد و اپک سلطان اصرار کرد که بشیند و شروع احتضار  
جواب این مطلب را بیال کند انوقت ( چونك تسو ) چنین گفت (( فیلسوف واقعی  
هرگز سر خود بمحالت رسمی برای خود نمائی وارد نمیسود و منتظر میسود اورا دعوت نمایند  
و چون اورا دعوت نمایند بدون هیچگونه جلوه و خود نمائی بمهادگاه حاضر میشود و اگر  
ملاحظه از شنوائش نکنند و منرفی ناو بگذارند ابداً مکنر نمیسود و هیچ اظهار نارضا  
نمینماید از صبح الی شام مشغول میسود مگر بچیزی که در آن کسب عمل نماید و یا ر عدد  
دوستان و آشنائش بفرماید و اگر در خود قوه تکمل کارهای بزرگ به پید در صورتیکه ناو  
رجوع نماید قبول میکند و داخل مواطبت د صدد شام آن برماید و حسادت و حه طای  
نداد و هیچگاه در صدد تحصیل کسبه و حریه بلس فقط سرمایه و حریه او عمل و  
دانس و کسب ما را رجوع نمیکند مگر مردمان راستگو و درست اعتماد نمیکند مگر ماشخاص  
با وفا و ثبات قدم و اصرار بالاتر از خود نگاه میدارد و با پس تر از خود در کمال  
خوشحالی رفتار میکنند و ما هر کسی طور نیست که شایسته اوست و اگر بخواهد  
عیب کسی را اصلاح ما اورا در خطا و نصیرس ملامت کند تا کمال ملاحظه و تلاطم خواهد  
بود نویسندگان را محرم میدارد ولیکن برای و مشورت آنها عمل نمیکند نه در ممال آنها



حکمت جناح میکنند به در توفیر و احترامشان مسالغه نمیناید و تنبیه که فیلسوف بتکلیف خود عمل کرد از هیچ چیز خوف و هراس ندارد زیرا رفتاری ملامت ناپذیر با حیالات ساده و صحیح سیر اوست و برای دفاع یا حمله عدالت و قانون اسلحه اوست همیشه مردم دارد مانع است که از آنها ترسد دقتیکه در اعمال دینی و بیروی قانون دارد و ملاحظه که در اجرای آداب مرسومه نمیناید اسباب اطمینان اوست اگر چه میان ظلمه باشد درجه علم او هر قدر عالی باشد و در ازدیاد دانش میگوید و مدام در صدد تحصیل است و یکی بی اندازه خود را حسته و وا مانده نمیناید بهر اندازه که است و استوار در خوش رفتاری باشد باز همیشه ملتفت است که مبادا از او عتاب سربزند هر چیزیکه اسباب سعادت و یا کداهی است بنظر کم بینکرد محبوب ترین اعمال دنیوی است که مربوط بتقوی باشد در عنوان مطالب و اعمال مت و وفای و در بماشات با مردم بسیار و اینگونه رفتار حصه در جمع عقلا را ترجیح میدهد و بحال اظهار بی میلی نمیناید در دوا و فایده خود تفاوتی در میان آنها نمیکند و در خارج با عموم مردم مساوات سلوک نمیناید که بواسطه حریم ناسرا و رفتار ناسالسته او را اذیت نمایند اندک اظهار خشم و کینه نمیکند فیلسوف واقعی همیشه در صدد است که بهر طور و هر وسیله باشد خدمتی بملک بیاورد و اگر بواسطه کار نمایانی و انجام امر مهمی سر او را اجری باشد اظهار خدمت نمیکند که با او اجر و مزد بدهند بلکه ناصر و حوصنه مآثر میشوند که حق او را و برسانند و گرفتاری بپند در هنگام تقسیم حوئر او را فراموش نمایند بهیچوجه شکایت نمیکند بجهة اینکه قبه! مردمان صحیح و محیب و امتحار معاوت هوطنان در حوائج و لوازم ایسا و رعایت خاطر دارند که در اراء هر حوی حوی کرده است اینها بهترین اجر و مزد است در نزد او و اگر برخلاف این ملاحظه بپافش رتبه عالی او بدهد و در حله اشرا بلند بداند ابدی که وجود متقانی نمیکند بلکه تواضع و فتادگی را در دست نمیدهد و هر کس که بخواهد با او مشورتی بیاورد و روی استناد و علمی کم بدیتر از پیشتر باو دست رسی دارد مثل آنکه رتبه او پس تر و درجه او دانی تر شده باشد صعود و نزول در مراتب بخت و اقبال مایه تری و ثمر اسلاق و رفتارش میشود بلکه او همیشه يك حال مایه است تمام همش متحصراست باینکه امورات مرحوعه بخویش را انجام دهد و همیشه ارجا و مقام خود کمال رعایت را دارد و ابداً حادت و طمع بسیار متاغل ندارد و نیز حساسیت باعتبار همسر و مال را از خود عبورزد و کسانی که بی بهره از علم و مدرند حمیر نمیشمارد باهمه معاشرت

می‌گردد و ناهر کس سازش دارد و چنان معاشرینش را محترم می‌دارد مثل این که طبیعت را برابر باشند

احترام و موااسات مایهٔ ادب می‌شود و ملایمت و خوش سلوکی محصول و نتیجهٔ آن می‌گردد. تمجید و مدح از روی حقیقت و بی‌ریا و خدمات بموقع و غیر منتظره اسباب تکمیل لیاقت است. بالاخره تمام این حصایح من حیث المجموع عبارت است از رحم و انصاف عمومی نسبت به تمام مردم که از آن استثنا نمی‌شود. احدی و شاملی تمام افراد نوع انسانیت و از چشمهٔ سرشار این تقوی است که سار صفا و حسنه جاری و ساری می‌شود و فیلسوف همیشه کوشش دارد که قبل از همه و بهتر از همه آن تقوی را دارا باشد و بواسطهٔ این تقوی است که فیلسوف از سایر مردم ممتاز است و در صراط همین تقوی است که سایر اعمال او را زنده می‌کنند.

موافق قول (کبایو) مورخ از آن بعد هروقت سلطان می‌خواست فیلسوف را احضار نماید کمال احترام و شرط ادب را بجا می‌آورد و او را در خانهٔ اس نگاهداشت و خود شاگرد او شد و پاش سلطان ربهٔ سعیری داشت و همیشه اوقات در امور ائتش از او مشورت می‌نمود و در صدد کسب علم و اطلاع می‌کرد و در حله روزی به او گفت من مهل دارم از این بعد عفا را مثل دوستان خودم بدانم و احرام آنها را از مقاصد نزلت دولت فراردم (حونگ تسو) در جواب گفت این مطالب صحیح است ولی سلطان باید رفتار بهر از این پیش نهاد خود بسازد باین معنی که عشق و محبت تمام رعایا و ملتش داشته باشد و برای معاش آنها مائمی درجه آسودگی و راحت را فراهم بیاورد بطوریکه آنها را نیازی و حورسند از سلطان نباشد و افتخار بمانند که در ظل سلطنت چنین سلطان رندگی می‌یابند سلطان جواب داد این کار آسانی نیست آنرا بجه و سیاه می‌توان چنین نتیجه بدست آورد و در این باب بهم قصود رسید.

فیلسوف جواب داد بدو ایای رتبی پایش نهاد کرد که ما را به این راه رعایت شود و آنها گرفته بر د مکر افتادی که لزوم آن بر همه کس واضح است و ما وی قوه و طاعت مردم نباید کار آنها رجوع نمود و تکالیف شخصی آنها را باید ماها تسلیم کرد و عبور و مرور نمود که در اجرای آن عهات نورزند

سلطان جوابی نداد ولی بنابر آمد که این پیام دو او اثری کرد فوراً خود را منحرف کرد. فیلسوف را صرف عسرانه تکلیف کرد چون بر سر می‌حاضر آمد با او را که سلطان و

میهمانان در آخر غذا میخوردند فیلسوف در ابتدا شروع بخوردن آن نمود مثلاً اول حیوانات را صرف نمود و مہوجات را برای آخر نگاهداشت میهمانان توالستند خود را از خنده نگاه دارند و کان میگردند که این قصائی است برای فیلسوف ولی سلطان انداخته نکرد زیرا او میدانست که این حرکت فیلسوف خالی از حکمت نبود و البته غرضش این بود که تعلیمی بسایرین بنماید

سلطان باو گفت ای استاد ما میانهائی من قسم میکنند از غذا خوردن شما که حیوانات را قبل از مہوجات صرف می نمائید و متعجب هستند که چنین شخصی که از اجزای درمخانه است و اطلاع از هر قسم مرسومات دارد اینگونه خلاف رسم رفتار نماید

فیلسوف جواب داد که من خلاف رسم رفتار نکردم بلکه رسمی را معمول داشتم مرسومات شما نیست جز اصراف و زیاده روی من ترجیح دادم حیوانات را بر مہوجات زیرا حیوانات عمده غذای انسانی است و مثل سایر اغذیه نیست که تصور ضرری در آن رود بهمین جهت است که عطایا و تعارفاتی را که امپراطور در قربانی بزرگ معمول میدارد و نثار می کند حیوانات را جز عمده می شمارد مثلاً نان را که از آرد حیوانات ساخته می شود نثار میدارد نه مہوجات را عادت قدیم عادیست که ( یا او ) و ( شون ) معمول داشتند و امپراطورهای معروف هم پیروی آنها را کردند و آنها جمیعاً حیوانات را قبل از مہوجات صرف میکردند منهم تکلیف خود را این دانستم که در حضور اعلیحضرت شما پیروی از آنها کرده باشم تا یاد آوری از رسم آنها شده باشد

علی الظاهر سلطان از این سخنان رنجیده خاطر شد زیرا در حالیکه اطمینان داده بود که کمال مہل را دارد بشنود از قدیم و رسومات آن صحت بدارد بطور مسخره از فیلسوف سؤال نمود که واقعاً کلاهی که ( شون ) در ملا عام بسر میکنند چگونه بوده است از شنیدن این سؤال فیلسوف مہم بدست آورد که درس جدیدی از قوانین قاعده - - در صورتیکه سلطان از سؤال خود متوقع این گونه بیانات در جواب نبود ( یا او ) از شنیدن آن سخنان اظهار بی مہل نکرد روزی سلطان به فیلسوف آمد و از این در صد خواهم بود که در امورات دوائی مامور بدارم جز اشخاص - شما فیلسوف و دانشمند باشید لهذا متمنی هستم که آنها را بمن بشناسانید

(خونگ تسو) در جواب گفت در این عصر ما فیلسوف کسی است که از هر جهت هم

خود را مصروف به تحصیلات قدیمه بدارد و طرز لباسش مثل قدما باشد و اصرار داشته باشد که بسایرس مرسومات قدیمه را تعلیم کند سلطان جواب داد اگر چنین است پس فیلسوف شدن مشکل نیست زیرا ملایس قدما شدن و کلاهی و کمر بندی مثل آنها داشتن آسان است ( حوئک تسو ) در جواب گفت شما غرض مرا ملتفت نشدید برای اکتیاف فیلسوف از سایر مردم باید بمجموع طبقات محتامه معرفت و شناسائی داشت و آن طبقات را میتوان به پنج ضبقه منقسم نمود

اول از آن مردمان که عددشان بیشتر است و در جمیع ممالک یافت میشوند کسانی هستند که هیچیک از صفات آنها قابل ملاحظه نیست و سخن نمیکویند چیز برای اینکه حرفی زده باشند بدون ملاحظه که این سخن بدناحوب است و بموقع یابی موقع است ضروری بر آن مترتب یا خیری از آن ناشی میشود و حرکت نمیکند مگر مثل حیوانات مثلاً آنچه را دیروز کرده اند امروز هم میکنند و فردا هم میخواهند کرد مگر آنچه را امروز کرده اند بدون راهم نمیتوانند از خود کاری کنند تا ترتیبی بدهند و بسایر آنها را بهر کجا که میخواهند میبرد بدون اینکه خودشان بدانند بکجا میروند باینجه مقصود حرکت میکنند قوه مییزه ندارند و برای منافع جزئی فواید عمده را از دست میدهند اما هم مثل سایرین مدرک دارند اما مدرک که از چشم و گوش و دهان تجاوز نمیکند مختصر آنها مردمی هستند که آنها را عموماً عوام الناس می نامند

طبقه دوم اشخاصی هستند که تحصیل علوم کرده و مراتب عقلی و هلی را پیوده اند بدون ملاحظه عاقبت کار اقدامی نمیکند و طرق مختلفه برای رسیدن بمقصود دارند و اگر چه تعمق در مطالب نکرده باشند باز بهدریکه بسایرین تعلیم کنند میدانند بر صحت اعمال و افعال خود دلیل دارند قوه قیاس مطالب و تمیز مابین اشیا صاره و نفعه را دارا هستند بدون اینکه از قوانین اطلاع کامل داشته باشند بقدریکه تکالیف عمومی را اجرا دارند و به آداب مرسومه عمل نمایند میدانند معلومات آنها اگر چه زیاد است ولی عاقل نیستند که نازحلی مطالب است که باید بدانند بواسطه اقوال و افعالشان در اخلاق مردم حتی در امور دنیوی نمودی دارند خوب گفتن را دوست تر میدانند از زیاد گفتن نیکار خوب و باینجه اگر چه که بسا مایل ترند از اقدامات زیاد که اسباب پریشانی و سرگردانی شده آرزوی تمول و عتی ندارند و از فقر نمترسند باینجه دارند کمال رعایت زدی میکنند و این طبقه از مردم را میتوان علما نام نهاد

طبقه سوم اشخاصی هستند که در اقوال و افعال بلکه در تمام رفتار و کردارشان ذره از طریقه عقل سلیم تجاوز نمیکند و نیکی در ازای نیکی می نمایند اقراط و تهریط ندارند آلوده هوا و هوس نمیشوند هیچ چیز دلبستگی ندارند ترقی و تنزل در نظر آنها یکسان است هنگام سخن گفتن سخن میگویند و در موقع سکوت ساکتند و در کمال قدرت اظهار عقاید خود را مینمایند اگر چه مورث زوال دولت و اقبال با صدمات بیشتر از آن شود تمام مردم را تقریباً از یک چشم و مساوی میبینند زیرا در راه فصل و تقوی یا عیب و نقص یکسانند زیرا پست ترین آنها ممکن است در فصل و تقوی از همه حتی از خود این اشخاص بکند و بالا ترین آنها در نقص و عیب از پست ترین آنها پست تر گردد خلاصه اینها اشخاصی هستند که در فهم مسائل بظاهر امر اکتفا نمیکند تحقیق و غوررسی در مطالب مینمایند اگر بکنه آن برخوردند تکر و خود پسندی ندارند و اگر در فهم آن عاجز و قاصر شدند جرئت خود را از دست نمیدهند و این طبقه از مردم را میتوان مفتخر باسم فاسوف کرد

طبقه چهارم اشخاصی هستند که توسط و مبادیه روی حقیقی را در هیچ امر از دست نمیدهند و قانون و ترتیب صحیح و درستی برای اخلاق و رفتار شان قرار داده اند که ابد از آن تجاوز روا ندارد با کمال دقت و حقیقت تا کمترین تکلیف خود را بعمل میآورند هوا و هوس خود را محدود کرده اند و مدام با هوای خود در جنگ و جدالند که مبادا از آنها خلاف رسم معمول سرزند و مدام مواظب حال خودشان هستند که عیب و نقصی در وجودشان ریشه نند و روز نکند و هیچ سخنی نمیکویند که بهائون عقلی استنبهده باشند و قابل تعلیم سایرین باشد و عملی نمیکند که بخودی خود نیکو باشد و نیکار سر مشق مردم نخورد در مقام امر بمعروف و تعلیم تکلیف بکسی که در تکلیف خود نادان باشد و در مقام مبی و خدمت کردن بخلق از هیچ زحمت یا کار مشکلی انا و امتناع ندارند و در نیکی مردم مان فقیر و عی و اعیان و کسبه فرقی نمیکذارند و بهیچوجه از آنها چشمداشتی ندارند اگر چه بشکر آنها باشد و این طبقه مردم را صادق و متقی و پرهیزگار حقیقی میگویند طبقه پنجم که درجه آنها بلند تر درجه ایست که آدمیراد میتواند مان برسد اشخاصی هستند فوق الماده و کامل که تمام صفات حسنه عقلی و قلبی را در خود جمع کرده اند و عادی هستند در محو آوردن از روی مبل و با کمال عشق و اذیت تمام تکالیفی را که طبیعت و اخلاق برای اجتماع و رفاهیت در زنده گی بر انسان عاقل وارد آورده و تمام مخلوق حوی میکنند

و مثل آسمان و زمین که هرگز قطع بیکی خود را نمیکند و مثل خورشید و ماه که همیشه در حرکت دوری خود ثابتند آنها هم در دور اعمال خیر ثابت و جاز مند و آنها می بینند بدون اشک دیده شوند کار خود را میکنند و کسی آنها را نمی بیند مثل ارواح مقدسه و این قسم از مردم ممکن است اشخاص کامل و مقدس نام برده شوند

اگر یافتن این قبیل اشخاص سهل بود و آسان بدست میامدند شما غیر از آنها را در سر کار دولت نمیگذارید و در حضور خود قبول نمیگردید اما چون این نوع از مردم وجودشان نادر است و باستانی بدست نمیآیند لهذا شما میباید در سایر طبقات تفحص کنید و کسی را که باعتماد خودتان برای انجام مقصود شما قابل و لایقتر باشد بدست بیاورید و سعی کنید که در انتخاب خود صائب باشید البته قوت و میدان بآن قبل از امتحان شناخته میشود خصوصاً احتیاط کنید از اینکه در نزد خود راه بدهید یا در کار دولت دخالت دهید اشخاص را که در کارها مجتهد یا آنها که ترتیب معین و ثابتی در کارشان ندارند یا آنها که مبل به پر کوئی دارند این سه قسم از مردم اگر چه کالات دیگر را هم دارا باشند لایق مأمور دولت نیستند و هر سلطان و حکمرانی که این سه قسم مردم را در نزد خود راه بدهد مضمون و محفوظ از خطر نیست

یکی از شاگردان فیلسوف که مأمور بحکمرانی شهری شده بود قبل از عزیمت به محل مأموریت آمد استاد خود را دیدن نماید این شاگرد موسوم بود به ( تسو کنگ ) و در زمرة عقلانی بود که خدمت دولت را اسباب سعادت و خوشبختی میدانستند<sup>۴</sup> و علاوه بر این از تمام صفات و آداب لازمه که موسوم ما بین عامه است مطلع بود همینکه منزل فیلسوف را از دور مشاهده نمود از آسب پیاده شد و مانند کسیکه بحضور پادشاه میخواهد تشریف حاصل کند رخصت ورود خواست ( حونگ تسو ) چون خواست او را سرشار از افتخار نماید ما دو نفر از شاگردانش تا بیرون خانه استقبال کرد و بمحکمت این شخص را که من اینطور احترام میکنم دیگر شاگرد من نیست بلکه حکمران شهر بزرگی است پس از آن حاکم تازه را در اطاعت و رای بزرگترائی مردمان بزرگ معین شده بود پذیرفت ( تسو کنگ ) از این احترامات فوق العاده که معمود نبود شرمسار شده گفت من آمده ام از استاد قدیم خود تعلیماتی بگیرم که موافق آن تعلیمات مأموریت خود را انجام بدهم البته از آنچه فرمائید سر موئی تجاوز نخواهم کرد

۱ ( حوتك آء ) حوتاد داد كه چير تازه ندارم شما بيا موزم ولى راى رصا ب حاطر شما باياني محصر تكليف شما را در امر حكومت تذكر مبنائيم و چنين كه  
 و در ترتيب كارها چاك و ساعى باشد و از مطالبه هم آنها اسباب تير راست از دروغ  
 و حق از باطل ميشود اطلاع حاصل كنيد تا انحام كارها را باساني و بتوع دلخواه بدهيد  
 و ظاهر امر شما را عرب بدهند

عادل و بغيرص باشد و هميشه خود را بيك حالت نگاهداريد عدالت ببل و دلخواه كسى  
 نگاه نميكنند و هر كسى آنچه را كه سراوار و حق اوست ميرساند نى غرضى انسان را  
 عدالت را نميكنند و شخص مفرض زودي دست از عدالت ميكشد هر چه شخص  
 از زير دسا خود د يافت كند هر عنوان كه باشد در واقع دردى است كه از مال اسبا  
 كرده است بى سخصى كه در كا، ديوان اس بپك حلق بودن سباب اعتماد مردم  
 بار ميشود موجب دوستى حوان و ترس اشرا ميگردد و همه مردم او را محترم  
 ميسازند \*

ملاقات خود را راى مردم آسان كسيد با هيچكس احم و ترش روئى نكنيد هر كسكه  
 مبل ملاقات شما را دارد بدون استئنا پذيريد و خود را مثل پدر تمام مردم بدانيد  
 اگر چه چانكى در ترتيب كارها لازم است وليكن احتياط كنيد از اينكه دركار عحول باشد  
 تا حبط و خطائى واقع نشود و بل از تحقيق و رسيدگى بحقيقت امر حكيمى بدهيد  
 در هر يك از چهار فصل اقلانك مرمره تمام ملاب را بخواهيد و تكليف شما را باها حالى  
 كنيد بسمكه كليه مردم در هر زمان تكليف خود را بدانند والا اگر نادان باشند و خطائى  
 از آنها سر زند نميتوان حكم بتصير آنها نمود

ماداميكه كارهاى سحرا و امر رراعت تمام نشده و لازم است مردم بكار خود رسيدگى كنند  
 اسارا بكا هاى بيكارى و كارهاى ديوانى محور ندارد

شكى نيست كه اين تعليمات مستحسبه فيلسوف حبل از جوانها بيه در برد فيلسوف  
 راى تحصيل حاضر شده بود در تربيت كرد و اسارا قابل و لابق حكومت و  
 فصاوت كرايد \*

و عدد آنها علاوه بر دوازده نفر بيه شاگرد مخصوص فيلسوف بودند و هر كرا از او حنا  
 ميشدند سه هزار نفر رسيد و نا تنها از ملك و انا ( لو ) بودند بلكه از تمام ممالك

چین اینجا آمده بودند

اگر چه بعضی تحقیقات دیگر صاحب کتاب ارفیلوف ذکر کرده ولیکن چون نگار اهل این زمان و مخصوصاً اهل مملکت ما که معتقد بدین اسلامند نمیخورد و فایده برای آنها ندارد قطع نظر از ذکر آنها کردیم و از این بعد از این کتاب کل چین میکنیم و مطالبیکه نگار اهل این زمان میخورد ترجمه و نقل میکنیم

خلاصه ( چونگ تسو ) چون دید که خدمتانش چندان منظور نظر سلطان ( لو ) نشد و در تعلیمات او کوتاهی و غفلت نمود از سلطان دلتنگ شده و از مملکت ( لو ) مسافرت نمود و سایر ممالک چین را هم که مره بعد احری گردش کرد بهتر از اینجا نیاف در کمال دانستی بوطی خود مبادت نمود و مشغول بتربیت گشت بود تا در سن هفتاد و سه سالگی و چهار صد و هفتاد و نه سال قبل از تاریخ مسیح م و نه سال پیش از تولد سقراط دنیا را وداع کرد و از او عبرت از يك نوه پسری باقی ماند و چون او خیلی طفل بود دوشیز از شاگردان فیلسوف به تشییع و نیکین جنازه او اقدام کردند

بعد از آنکه چشمهای استاد خود را بستند سه قاشق ریح در دهان او ریختند و یازده قسم لباس باو پوشانیدند و در روی همه لباس رسمی او بود که در موقع جسدنها میبوتید و با او بدرجانه میرد و کلاه او کلاهی بود که در ارمان وزرا بسر میکنند و نشان دولتی او را که از عاج بود و قطبانیکه از نخهای پیچ رنگ بافته بودند بسته شده بود با او همراه کردند پس از این قسم تکمین بدن فیلسوف را در دو تابوتیکه داخل یکدیگر نمودند و بقدر چهار شصت صحامت داشت گذاردند و در مکانی از معد که در عصر ( چئو ) شناخته شده بود امانت سردید و در طرف آن مکان چندین بیرق کوچک مثلثی شکل و در میان آنها يك بیرق مربع بررکی نصب نمودند

پس از این ترتیبات آن دو شاگرد فیلسوف قطعه زمینی بوسعت صد مو ( هر مو معادل با صد کام و هر کام متساوی با شش باست ) نام نوه فیلسوف اتباع نمودند و در کنار آن زمین سه تپه قرار دادند و آنکه از همه بررک تر بوده جسد فیلسوف را در آنجا دفن کردند ( تسو کنگ ) بدست خود در آنجا درخت ( کماهی ) غرس کرد و از ان زمان تا کنون که تقریباً دو هزار و دویست سال است نه خشک آن درخت در آن مکان باقی است چون اسباب و لوازم دفن از هر جهت مهیا گشت شاگردان و مسلمان فیلسوف برد ( تسوسی )



نوة ارجع شدند و جسد فیلسوف را با تمام تشریفات و احترام دفن نمودند و شاگردان فیلسوف باهم قرار دادند که عزای او را در طول زمان و غیره مثل عزای پدر مخصوصشان نگاهدارند و لیکن چون ( تسوکنک ) خواست مدت شش سال برای فیلسوف عزاداری کنند در حوالی مقبره او کلبه ساخت و در آنجا انزوا اختیار کرد و شاگردانی که در ممالک مختلفه متفرق بودند زیارت قبر فیلسوف میامدند و هر کدام يك قسم از درخت از وطن خود آورده محض زینت در اطراف مقبره غرس مینمودند صد فری از ایشان با خانواده خودشان آمده در انزمین سکی گرفتند و آنجا را دهکده کردند باسم ( خولکینی ) یعنی دهی که منسوب بخانواده حونک است

سلطان ( لو ) چون از مرگ فیلسوف خبر دار شد و فهمید که در زندگیش در باب او غفلت و کوتاهی کرده خیلی متاثر شد و از غصه فریاد میکرد و میگفت خداوند بمن غضب کرده زیرا چنین شخص عاقلی که بهترین حزینها می و نزرگترین افتخار مملکت ( لو ) بود از من گرفت و برای جبران تفصیر خودش حکم کرد در نزدیکی قبر فیلسوف عمارتی بافتار او ساختند و تصویر فیلسوف را با کتب و لباس و آلات موزیکی و عراده که با او سفر میکرد و بعضی از اثاث البیت او را در آن عمارت گذارند

سلطان ( لو ) تشریفات و شرایط احترامی برای قبر فیلسوف قرار داد که تا بحال که تقریباً دو هزار و دویست سال میگذرد مردم بهمان شرایط و احترام قبر فیلسوف را زیارت میکنند شاگردان قرار دادند که تشریفات موت فیلسوف اقلاً در هر سالی يك مرتبه تجدید شود و چون از جهت بعد مسافت از رای بعضی ها ممکن نبود که هر سال زیارت قبر فیلسوف بیایند لهذا در هر شهر معبدی بنا کردند موسوم به ( مپاو ) که در ایالتهای دور دست بان معبد ها میایند و همان آداب و رسومیکه برای قبر فیلسوف قرار داده شده در آن معابد معمول میدارند امپراطوران و سلاطین هم خود را از این زیارت و این تشریفات معاف نداشتند مآخذ رعایا از مقر سلطنت حرکت کرده زیارت میایند و دستور مقرره رفتار میکنند و اول مرتبه که اجرای این تشریفات شد در عصر ( هان ) بود که دویست سال بعد از میلاد باشد و بعد از آن این آداب و رسوم جزئ قانون مذهبی و معمول خواص و عوام گشت

در تاریخ عالم همچو فیلسوف عاقل و دانشمندی یافت نشده است که تا این اندازه

قوانین و تعلیماتش نفوذ در عامه نموده باشد و اکنون متجاوز سه ملیون نفوس بر آن آداب باقی هستند

چون ذکر احوال ( خولک تسو ) بنوع اجمال باخرد سپید خوب است تاریخ ممالك چین را از آنجا می که سرگذشت این فیلسوف محترم قطع کرده بیان نمایم

در عهد جانشینان ( کنگ وائک ) ممالك چین بکلی بی نظم و از هر جهت معشوش بود و اغلب رؤسای ملوک الطوائف در جنک و جدال بودند و در زمان سلطنت ( یون وائک ) چهار صد و هفتاد و پنج سال قبل از میلاد ( گئوتسین ) سلطان ( یو\* ) ممالك وسیع، سلطان ( او ) را که از اعقاب ( تائپ ) بود و در ابتدای انقراض این سلسله از او صحبت داشتیم متصرف شد بسیاری از اشخاص این خانواده که بی ملک و مملکت شدند بزرای هجرت نمودند و از قرار مذکور در تواریخ جدا جدا هم ششصد سال قبل از آنها از چین بزرای رفته بودند تاریخ نسبت وقوم و خویشی امپراطوران زاین را باجنبها بنوع یقین می رساند ( گئوتسین ) سلطان ( یو\* ) پس از فتح ممالك ( او ) رئیس و بزرگ سایر سلاطین جز شد و در صد بر آمد که از سلاطین دیگر مالیات بگیرد سلطان ( تس ) از دادن مالیات ابا و امتناع نمود ( گئوتسین ) با قشون زیاد حرکت کرد برود و با حمله نماید از شمعین این فقره سلطان ( تس ) رسیده اطاعت کرد ادای مالیات نمود

تاریخ چین در این موقع حکایتی نقل میکند که مصدق قول ( خولک تسو ) است سلطان ( یو\* ) یکی از بزرگان دوبار شرا حکم قتل داده بود و چون خواست در اجرای آن حکم ملاحظه هم از خدماتش بکند و او را بافضاح و رسوائی نکشد شمشیری با حکم کشتنش رای او فرستاد تاریخ میگوید که این واقعه نظیر وقایعی است که در دریاخانه دیگری مشرقی معمول است که پادشاه جهت منصوب و مقصر طنائی میفرستد که خود او آن طنائ را محترماً بکار ببرد و کار خود را بسازد

هنوز در عهد سلطنت پادشاه باشکوه و حشمت ( وی لی وائک ) در ۴۲۵ قبل از میلاد رسوم و عادات تاتاریها را که مجاور شط ( هوانک هو ) بودند معمول می داشتند و خصوصاً آن عادات و رسوم در نزد سلاطین ( تسن ) معمول شده بود مثلاً پادشاه دختری انتخاب میکرد که او را مرسوم طایفه سلطنتی می گفتند و زوجه ارواح شط می شمردند اهالی چین این ترتیب را مایوس کردند و در همین عهد بود که ساکنین ممالک ( تس ) قداره برگر می بستند

و این رسم را هم از تاتاریا اخذ کرده بودند این مملکت ( تسو ) که در آلمان در دست دودمان ( چو ) بود بواسطه تسلط و اقتدار بکه بر سایر ممالک داشتند مثل ممالك موروثی آنها شده بود و سلاطین ( وی ) و ( چو ) برای حفظ ممالك خود از شر تسو ها در سرحدات خود دیواری معظم کشیدند و در زمان سلطنت ( هیان وان ) بود در سال ۳۶۸ قبل از میلاد که فیلسوف نرک نامی از مدرسه خوئک تسو طلوع کرد و ما مختصری از احوال و اقوال او را در اینجا ذکر میکنیم

### — شرح احوال ( مانک تسو ) فیلسوف دویم —

این فیلسوف در مملکت ( شو ) که حالبه آنهارا ایالت ( شانتونگ ) مینامند متولد شد دوره زندگی او معاصر با دوره زندگی سقراط بود چندی بعد از تولدش پدرش از دنیا رفت و مادرش زن هوشمندی بود که پسرش را در کسب کمال و تحصیل علم مجبور میداشت در ابتدا در همسایگی قصائی منزل داشتند ولی چون مادرش دید که منافع قصائی و حویریزی نظر او جلوه کرده و اغلب با مادرش ازین صفات گفتگو میکرد ترسید مبدا پسرش از همسایه کسب اخلاق فاسده کند و طالم و بی رحم شود از آنجا قطع علاقه کرد و منزل دیگر گرفت این منزل نامی نزدیک قبرستانی واقع شده بود آنجا هم چون ( مانک تسو ) که حوان بود تعلیم داشت صاحبک برای حیرات بر سر قبر مردگان خود میامدند و کریه و زاری مینمودند میکرد مادرش ترسید مبدا این فحشه عادی طبیعت او شود و تمسخر و استهزا به تشریفات مذهبی کند لهذا آنهارا هم ترك کرده منزل دیگر احبار نمود و لیک این منزل موافق مبل او اتفاق افتاد زیرا محاذی مدرسه واقع شده بود و ( مانک تسو ) میدید که جوانانی که آنجا میروند دارای علوم مختلفه و آداب و رسوم معموله شده اند مبل کرد که بیروی آنها کند و در جمع آنها باشد مادرش هم که همیشه همین مطلب را از خدا طلب کرده بود او را باین مدرسه فرستاد و چندی نگذشت که ترقی فوق العاده کرد و سرآمد سایرین گردید و چون شبید که ( تسوسی ) که از اعقاب ( حوئک تسو ) بود در علم مشهور آفاق شده نزد او رفت و کاملاً طریق و آئین ( حوئک تسو ) را از او فرا گرفت و بر حسب تعلیمات او باشا گردان خودش که عدد آنها همدست بود بولانات و دربار سلاطین معرفت و با آنها از رشته حکمت و پلیمیک و عمل مندی صحبت میداشت و مانند ( حوئک تسو ) همیشه مایل بشرف و افتخار هموطنانش بود و بقدر امکان طریق و مذهب

خود را بین آنها انتشار میداد و در صحن سلاطین و امنا حالی میکرد که استمرار و دوام قدرت و توانائی حقیقی و واهی منوط و مربوط عشق و محبت رعایاست در صورتیکه پادشاه رعیت را دوست داشته باشد البته رعیت هم پادشاه را دوست میدارد و با کمال میل اطاعت از او مینماید و اسباب دوام و ازدیاد قوت و قدرت او میتود

مطالب پولبیتیکی این فیلسوف بمراتب محکم تر و متقن تر از مطالب ( حوگ تسو ) بود مثلاً همینکه محاکم و محکوم تکالیف طرفین را مبهمانید تمام نمائت چین را محبور مینمود که از اصول قواعدش پیروی نمایند از یک طرف برعایا حالی میکرد که سلاطین و پادشاهان از جانب خداوند مامورند و حقوق حدائی آنها را برعیت مبهمانید و از طرف دیگر سلاطین تعلیم مینمود که حق آنها این است که بشورت و صواب دید رعایا رفتار نمایند و از هر جهت ظلم و تعدی خود را جلو گیرى کنند و خود را پدر رعایا بدانند بالاخره ( مانگ تسو ) در کمال حرث و جلالت احرای قوانینش را در میان مردم میکرد و در ایالاتی که نااهل مربوط بود نمیکداشت ظلمی واقع شود بدون اینکه ظالم را بسجق ملامت کند

در حالیکه ( مانگ تسو ) رفته بود سلطان ( وئی ) که یکی از ممالک کوچک چین است دیدن کند سلطان باو کمت دای عاقل محترم شما که برای آمدن بدرب خانه من هراولی ( صد فرسخ ) را طی کرده اید و بنظر شما راه دیازی نیامده البته برای سلطنت من حصول فایده در نظر داشته اید ( مانگ تسو ) جواب داد که چقدر لارم است از فواید و عنایم مملکتی حرف بزنیم کافی است که انسان دارای انسانیت باشد یعنی حیر خواهی برای تمام مردم و عدال ...

همچوچه مداخله در کارزار عین نکنید که آنها را کار بیکاری و کار دیوان و ادار کنید و از کار زراعت هر فصل خود باز بمانند در صورت محصول زیاده از اندازه مصرف خواهد بود اگر تورهای خانه ریز در دریاچه و برکه ها انداخته نشود و ماهی های خیلی کوچک گرفته نشود ممکن نیست که تمام ماهیها و لاکپشت ها در روی آب حورده شوند جبکها را تراش که بعد مکر در موقعی که شایسته آن است در صورت سماهیزم فراوان خواهد داشت و قنبر که ماهی و لاکپشت زیاده از مصرف داشته باشد و هیزم علاوه بر لزوم انوف مات شما میتواند زندکان را از گوشت عدا بدهد و برای مردکان هم حیرات کند و ابداً برای شب ریزه حوایی و شکایت نخواهند کرد و قانون اصلی حکومت و سلطنت خوب همین است

حواوده که پنج ارباب ( اندازه قدیم ) زمین دار است و ادارید در تحت قوت در مراد عشان

نکارتند آنوقت اشخاص مس یخچال ساله میتوانست لباس ابریشمین بپوشند نیکدارید از تربیت  
مرغلن و مسها و عوکهها کوتاهی کنند تا اشخاص هفتاد ساله بتوانند گوشت بخورند  
حائواها باینکه سند آریان زمین دارند هنگامیکه املاک آنها کلههای لازم برزخت دارد مردان  
آنها را باموریت نهرستبد تاین جمعیت مبتلا بگرسنگی نشوند

حیولی مواظبت کمید کهدر مکتب ها و مدرسه ها رحم اطفال را نسبت پیدر و مادر و احترام  
آنها را گهاز نکالایف اولاداست تعلیم و منتشر کند اوقوت دیگر پیره مردها باموی سفید  
دیده نخواهند شد مادران پرورش کشیده واد دور را طی کنند اگر پیران هفتاد ساله  
ابریشم بپوشند و گوشت تغذیه کنند و جوانهای موسسه مبتلای سرما و گرسنگی بسوند همه  
امورات بر مرام و دنیا آمد خواهد شد

سلطان پرسید از فیلسوف چه فضیلتی لازم است رای پادشاه تا بتواند خوب سلطنت و  
حکمرانی کنند فیلسوف جواب داد دوست بدارید ملت را دیگر هیچ مانعی برای سلطنت و  
حکمرانی کردن بنوع حوی نخواهد داشت

( سیوان وانگ ) سلطان ( تسی ) از فیلسوف پرسید که مپکوبند ( ون وانگ ) که ار امراطور  
های قدیم بود باعی داشت که هفت فرسنگ دور آن بود آیا راست است یا حیر

فیلسوف جواب داد که تاریخ بی مأحد نمی نویسد سلطان کمت پس آن باغ زیاده از اندازه  
بزرگ بوده است فیلسوف جواب داد که ما وجود این ملت ارا کوچک می یافتند سلطان کمت  
من باعی دارم که چهار فرسنگ دور آن است و ملت او را زیاد بزرگ میدانند جهت این اختلاف  
چیس . فیلسوف جواب داد راست است که باغ ( ون وانگ ) هفت فرسنگ دورش بود ولیکن  
هر کدام از ملت محتاج حلف چیدن بود آنجا معرفت هر کدام از ملت هریم مپحواس برد  
انجا میرفت و هر کدام از مردم مپخواستند قرقاول یا حر گوش شکار کنند آنجا میرفتند پادشاه  
طوری رفتار مپکرد مثل اینکه در این باغ با ملت شریک بود در این صورت آیا ملت حق  
نداشت آن باغ را اگر چه هفت فرسج دور آن بود کوچک بیاند؟ منکه خادم شما هستم در ورود  
بسر حدات شما قبل از اینکه قدمی پیش بگذارم از جاهائیکه ورود آن ممنوع است سؤال کردم  
و بمن گفتند که شما باعی دارید که چهار فرسنگ دور آن است و اگر کسی شکاری از انجا بکشد  
مثل این است که قتل نفسی کرده باشد و باید در عوص کشته شود در این صورت این باغ بخت  
مگر دحه مردگان که شما در وسط مملکت بار کرده اید سلطان جوابی نگفت و خود را محرو

دیگر مشغول کرد

فیلسوف در این موقع بیانات چندی باین طرز و روش دارد که با حالت مردمان این زمان مناسبتی ندارد و لهذا صرف نظر از ترجمه آن نمودیم خلاصه فیلسوف در سن هشتاد و چهار سالگی از دنیا رفت و بیشتر از هفتاد سال از سرکش گذشته بود که او را هم در تشریفات که برای ( حوئک تسو ) بجا میاوردند شریک کردند و تهریباً در سنه ۱۰۰۵ مسیحی یکی از امپراطوران سلسله ( سونگ ) در ایالت ( شان تونگ ) معبدی با افتخار او ساخت و مجسمه او را در یکی از غرفهای معبد ( حوئک تسو ) گذاشتند و امپراطور دیگر برای اورسوم و تشریفات قربانی قرارداد اما امپراطور بکه سر سلسله خانواده ( مینگ ) بود این تشریفات را منسوخ کرد و جهت آنرا اینطور نقل میکنند ( حوئک تسو ) که در امورات با تکیه حلی در حالت داشت و روی در میان محبت سلطان ( تسی ) گفته بود اگر پادشاه وزیر خود را مثل دس و پا های خود ملاحظه کنند در این صورت وزیر هم پادشاه را مثل جان و دل خود می بیند اگر پادشاه وزیر خود را مثل سگی یا اسبی به بند انوقت وزیر هم او را مرد بسیار عوامی مینگرد و اگر پادشاه وزیر را مثل زمین سوار بکه آنها را درو کرده باشند بنگرد در اصورت و بر هم او را مثل دزد قطاع الطریق و دشمن خود می بیند « این امپراطور از این فقره آخر بر آشفت و گفت این عبارت شایسته برکنان و سلاطین نیست و آنکه بکه نسبت بسلاطین چین الفاظی ادا کنند سزاوار نیست که در تشریفات بکه برای ( حوئک تسو ) عاقل بجا می آورند شریک باشد لهذا درجه او را پست کرد و امر کرد اسم او را از میان علما و حکما محو نمودند و عذر کرد کسی در این باب وساعت نکند و بهر اولهای خود حکم کرد اگر کسی عریضه در این باب تقدیم کند سینه او را از تیر سوراخ کنند این احکام موجب اضطراب تمام مردم خصوصاً مقدسین شد یکی از رؤسای ادارات در خانه امپراطور حاضر شد که خود را هدای این سلسله نماید سر بیه در این باب نوشت بعد از آن تابوت خود را تهیه کرده بدر خانه امپراطور رفت بصره اول عمارت که رسید هوا ولها گفت آمده ام در باب ( مانگ تسو ) وساطت کنم و عریضه من هم ایست پس از آن سینه خود را در کرده گفت از حکمی که بشما شده مطلع برنید تبر خود را فراول او را نه تیر زد و سر بیه او را با امپراطور رسانیدند و امپراطور از عبرت او تحسین کرد و امر کرد جراحت او را هم بکنارند و تشریفات و شنوات فیلسوف را

همانطوریکه در سابق بود رقرارداشتند

امپراطور برک ( یو ) که ذکر آن پیش گذشت در زمان خود نه بارچه طرف چسبانی داده بود ساخته بودند و در روی هر یک از آنها نقشه و بیان یکی از ممالک چین را رسم کرده بودند و امپراطوران و سلاطین بعد از او این طرفها را مقدس شمردند و ناگال احترام در مواقع قربانی و جشنهای مذهبی استعمال میکردند و اعتقاد عامه مردم مخصوصاً در این زمانیکه ممالک چین منقسم و ملوک العوائف شده بود بر این بود که فرمانهرمائی و سلطنت چین بسته باین ظروف است و کسیکه دارای این طرفها باشد امپراطوری کل ممالک چین حق اوست و او به تنهایی میتواند اقدام به تشریفات قربانی کند لهذا تمام این جنک و جدالها و حوربری ها و حرجها و یک رؤسای ملوک الطوائف میکردند برای بدست آوردن آن ظروف بود بالاخره ( هپان وانگ ) از ترس اینکه مبادا آنها را از دست او بگیرند و امپراطوری چین که برای او بجز اسمی از آن نمانده بود از دست او برود این طرفها را در دریاچه عمیقی ریخت که در آوردن آنها از آنها ممکن نبود

فلسوفی دیگر موسوم به ( سوچی ) وار اهل ( هان ) حرص حاه و عشق افتخار بکمال داشت عالم بود از وضع و ترتیب و منافع و فواید سلاطین حرص چین کاملاً اطلاع داشت نزد سلطان ( تس ) رفت و نقشه و ترمیمی باو اظهار کرد رای اینکه بتواند امپراطور و تاج گذار کل ممالک چین شود و زرا این سلطان بر فصل و کال فلسوف تصدیق کردند و اینک نقشه و ترتیب او عمل نکردند ( سوچی ) برای تلافی این انتصاح سلاطین جرأاً همدست کرده بر صد پادشاه ( تس ) بر آنکه بخت امامادشاه بواسطه وزراء عاقلش بر آنها علیه کرد و طرزی پیش نهاد کرد که بعدها مالک تاج و تخت کل ممالک چین شد و میگوید در سلطنت ( جن تس وانگ ) ۳۲۰ سال قبل از میلاد این سلطان هشتاد هزار سر آدم تلف کرد تا بر سلاطین ( هان جا ) و ( یس ) و ( وئی ) و ( چو ) غالب شد و ممالک ( سی جوان ) و ( هوکوان ) را متصرف شد

در سلطنت ( نان وانگ ) در ۳۱۴ سال قبل از مسیح تانارها که میدانستند ممالک چین بواسطه جنگهای داخله مغشوش و منقسم شده است متصل در صدد حمله و حراپی آن مملکت بودند سلطان ( چائو ) که در سرحد واقع شده بود حواست دفع این جنگجویهای دائمی را بخوبی بنماید خودش با صاحبمنصبهای قابل و سرهزهای شجاع که رای این قصد

انتخاب کرده بود ملبس لباس تانارها شدند و شب و روز تمام را مشق نیز و کمان کردند و در آخر تانارها را مغلوب نموده و ولایتی که در نزدیک پیجلی هنوز در دست آنها مانده بود پس گرفتند و این سلطان در قسمت شمالی این ایالت حبلی مقتدر شد و نقل میکنند که دیوار عظیمی میانه شط ( هوانگ هو ) و پیجلی بنا کرد و سربازانهای محکمی در آنجا قرار داد و در همان وقتها سلطان ( یی ) هم تانارها را از قسمت شمالی پیجلی بیرون کرد و او هم دیوار مضطبی از سرحد ( شانشی ) تا بقاز ( لپائوتوگ ) کشید و سلطان ( تس ) هم همین کارها را کرد بطوریکه این دیوارها که اولین نهای معظم دنیا بودند سرحدات ممالك چین را تا مدتها از حرابی تانارهای خنکجوی حریص حفظ کردند و در همین زمان سلطان ( یی ) با همسایگان خود همسب شد و مملکت ( سی ) را فتح کرد و علاوه بر بای تحت هفتاد شهر بتصرف او در آمد ( مملکت کوچکی که تقریباً يك قسمت از بیست قسمت کل ممالك چین است در صورتیکه دارای این عده کثیر از شهرها باشد معلوم میکند که در ارمان ممالك چین چقدر آباد و پر جمعیت بوده است )

عدد ممالك ملوک الطوائف سدریخ کم میشوند و ر صعب خانواده چنو که تنها اسم امپراطوری چین برای آنها مانده بود و زوال آنها از حجاب قادر متعال مقدر شده بود افزوده میشد و سلطان با قنایب و استعداد ( تس ) هم که روز بروز قدرت خود را در تزیید مینمید مداز آنکه تمام رفای خود را معدوم یابد کرد و امپراطور خود را هم در کمال صعب بتماشای زرکی و فتوحات خود وادار کرده بود مقصود خود را پنهان نکرده و امپراطوری خود را اعلان کرد و خود را رئیس و مالک رقاب تمام سلاطین چین خواند و تشریفات قربانی ناری تعالی را هم که مخصوص بخانواده امپراطوری بود احری داشت و هر کس حواس مخالفت او را بکم از قشون خنکی بی حد و حصر او شکست میداد و سلطان ( تونانگ ) هم محبوس شد که عمو از او طلبد و او را امپراطور و با حاکم دار خود بداد و سی و پنج سهری که در دست او نای مانده بود تسلیم نمود بالاخره ( چانوسبک ) پادشاه ( تس ) دهر خانه امپراطور را تصرف کرده و برای سلطان متزع مبرلی معین کرد که باولی بکشد و او اشیا حل بجان آفرین تسلیم کرد

چند تن از سلاطین حرم کوشش کردند بکشدند او عصب جمعی میبازد ( چه ) را نمایند و حمایت و نگاهداری از پسرش که از اس سلطان آخری نای مانده بود میکردند



مهدا فایده نکرد و ۴۴۹ سال قبل از مسیح او هم مجبور شد بسلطان ( تس ) تسلیم شود و هفت شهری که در دست او مانده بود تسلیم کند و سلسله سوم سلطنت چین باین بچاری منقرض و تمام شد.

### —§§§(سلسله چهارم از سلطنت چین)§§§—

از سنه ۲۰۶ تا ۲۴۹ قبل از مسیح ۴۳ سال طول کشید و سه امپراطور داشتند سابق بر این ذکر شد که ( هیائووانگ ) که از سلاطین دودمان ( چو ) بود بجهت اینکه امیر آخورش اسب اورا خوب تربیت کرده بود ایالت ( شالی ) و درجه شاهزادگی ائارا باو عطا کرد چون اعتقاد این امیر آخور دارای عظمت و اقتدار شدند و نامپراطوری کل ممالک چین رسیدند مورخین چین مطلق نمائند و حسب و نسب اورا مستقیماً به ( شون ) که از امپراطوران قانون گذار چین بود رسانیدند و چندان تفاوتی ندارد خانواده که اسباب سوزادن کمانخانه های چین شد از نسل مقن برک مملکت چین باشد یا از نسل یک مهمتری و لیک چیزیکه محل ملاحظه و مطمح نظر است این است که این سلسله در این مدت کمی که قدرت و ساد را ضروری داشتند در دنیا چه کردند

یهناً حد وید تبارک و تعالی در روز حساب که هر وقت باشد مبادی سؤال نخواهد کرد از نسل کی هستید و پدر شما کیست و لکر خواهد رسید که برای افتخار و سعادت عالم اسباب چه کردند و چه ناک کردارید

( تس شی هوانگ تی ) که اول امپراطور برک این سلسله بود فتوحانش را بجائی رسانید که ازمین حیت و خیلی حیات دیگر میتوان اورا ناپلئون چین خواند درامورات بزرگ اعم از کارهای خوب ماند نمیتوان اندازه و حدی برای جهالات این مرد عجیب الحلقه و فوق العاده قرار داد کبر او هم مانند قدرتش بی حد و بی نهایت بود

مملکت چین وقتیکه او تخت سلطنت نشست مانند حسد نروکی بود و تلاشی در داخله جمعی از شاهزادگان که خود را از اطاعت آزاد کرده بودند متصل با همدیگر در خنک و جدال میگوشتند و هر کد می ده جهال تفوق رد پکران و رسیدن بریاست کلبه بود ممالک ( تس ) در ان زمان تقریباً بچ نک ممالک چین میسد و لیک ( جوسهانگ ) قدرتی نموده بود که مردم از ( تس ) میترسیدند و اس اعم اسباب وحشت شده بود ( حوانگ سهانگوانگ )

نوه او دو سال بعد از فتح مملکت چین به سلطنت رسید اولاً قشون پادشاه (هان) را شکست داد و همچنین قشون پادشاه (چائو) و (جو) را منهزم نمود و علاوه بر این ساطان (جو) را از پای تخت اخراج کرد اما پنج مملکت کوچک را هم دیگر همدست شدند که نگذارند مدعی تاج و تخت غصب حقوق خانواده (چئو) را بنمایند و در بسیاری از جنگهای مراب بر مدعی غالب شدند و او را شکست دادند بعد از مرگ او پسرش لایب شد تلافی شکست های پدر کند و با سلاطین معاهد با هم دیگر بجهتکند از خارج هم مردمان جنگی متصل حمله بسرحدات میاورند

تواریخ چین مینویسند که در ۲۴۴ سال قبل از تاریخ مسیح ع تاتارها دارای قشون سواره زیادی بودند و در یکی از جنگها که از پادشاه (چائو) شکست خوردند صد هزار نفر از آنها کشته شد و میگویند این تاتارها ابداً خانه نداشتند و زراعت نمیکردند و زندگی آنها زیر چادر بود خداوند آسمان را عبادت میکردند و مظهر او را در مجسمه طلائی مبدانستند احترام باجداد خود مینمودند و در بعضی مواقع معین سال برای ترتیب کارهای خود جمع میشدند این تاتارها در شمال چین تا بقساز (لیائوتونگ) پراکنده بودند و از طرف مغرب تا مملکت باحتر میرفتند و مدام بسرحدات و مملک چین حواری میروسانیدند غیر اینها دسته از تاتارها بودند که در شمال و مغرب چین و در همسایگی (شاسی) واقع شده بودند و اسم آنها را (ژونگ) میگویند آنها هم تا چهار صد سال قبل از مسیح خانه نداشتند بعد از آن منقسم بطوائف شدند و از برای خود رؤسا اختیار کرده شهرها ساختند سایر تاتارهای مغربی هم با آنها تاسی کرده شهر نشین شدند

و نیز مورخین چینی میگویند طایفه از تاتارها که در مغرب (شانی) واقع شده بودند چون سایرین را آنها تاحت آوردند از آنها جلای وطن نموده سمت مغرب رفتند و در شمال رود سیحون تا کنار بحر حصر تشکیل سلطنت و مملکت معطی کردند و بعد ها معلوم خواهد شد که اشخاصی را که موسوم به (یارت) میگویند همین ها هستند و مملکت (یارت) هاهمین مملکت است این تاتارها مملک (تاهبا) که عبارت از حراسان و اسراف آنها باشد تصرف کردند و باز مورخ چینی میگوید که (تاهبا) همسایه است با (شنتو) یا (شندو) که هندوستان باشد و تجار چینی با آنها میرفتند و از ماع (سی جوان) که یکی از ایالات چین بود با آنها رده میفرستادند خلاصه بسرحدات شمال و مغرب چین از ساز

(لپائوتووک) تا پایان بزرگش زار همیشه در معرض تاخت و تاز و خرابی تاتارها بود و بعد از این خواهند دید چگونه عقل پادشاه تازه چین دفع آنها را نمود که کارهای او را باید نسبت بدیوانی داد یا مؤید من عند الله باید داشت

این امپراطور جوان منما نه سال از سلطنتش ویست و دو سال از سنش گذشته بود که نشان داد تا چه اندازه سختی در طبیعت او است و ثبات قدم او تا چه پایه است من جمله از کارهای ناشایسته مادرش که در میان عمارت سلطنتی مرتکب میشد باو خبر دادند چند نفر از شرافای قوم را حواس و تحقیق این عمل را نمود بعد از آنکه بدلائل محقق گشت که راست است چنان رفتار سخت و ظالمانه کرد که گویا اغلب در خانه در این گونه مواقع اینطورها رفتار نکنند حکم با حراج مادر خود کرد و او را بولایتی دور دست فرستاد و قدغن کرد در آنجا بقدری با وقوت و عذا بدهند که نمیرد

گویا علما و بزرگان از علت واقعی این حکم اطلاع نداشتند و چون در ظاهر موافق قانون قدیم نبود بنظر آنها نا پسند آمد و در هر موقع از این فقره سخن میرانند و در این باب وساطت میکردند و عبارات قانون را که در باب محبت اولاد نسبت به پدر و مادر بصححت کرده گوش زد او می نمودند و بهدری این حرفها را مکرر کردند که پادشاه متغیر شد و قدغن کرد که دیگر کسی از این بابت باو حرف نزند و مقرر داشت که اگر بعد ها کسی اسمی از مادرش برد او را قتل خواهد رسانید و برای ترسانیدن مردم به تخت جلوس نمیکرد مگر اینکه شمشیر رهنه در دست داشت بیست و هفت هزار علما و بزرگان جرات کرده خود را بمحضر انداختند و بر خلاف این حکم که بنظر آنها ظلم و بی انصافی مینمود اقدام کردند پادشاه را مورد ملامت ساختند و در کمال سختی وی رحمی گشته شدند پادشاه جوان اکتفا بکشتن آنها نکرد حکم کرد دست و پاها را بریدند و در میدانی که پهلوی ارک سلطنت و منظر عام بود انداختند

این سفاکی و بی رحمی امپراطور جوان نشان میدهد که تسلط و قدرت او به چه اندازه بوده و سختی و اصرار او در اجرای احکام تا چه پایه میرسیده است و از این قرار اقدامات و کارهای آتیه او را در امر سلطنت میتوان حدس زد و اینک بعد از آنکه انتقام خود را کشید و حد استقامت و قدرت خود را نشان داد نصایح مشفقانه را در باب مادرش قبول کرده او را بعمار

سلطنتی آورد و حقوق مادری او را بنوع خوبی بجای آورد

این پادشاه جوان در شخصی موسوم به (لیس) عقل و فراست کمال یافت و او را برای خدمت خود اختیار نمود و ملاقات او را پادشاه باین طور اشفاق افتاد

(آمو) از مورخین چینی نقل میکند که در ازمنه قدیمه معمول بود اشخاصیکه دارای بباقت و کمال بودند در صورتیکه در وطن خودشان با آنها بی اعتنائی میشد یا از آنها میرنجیدند برای تحصیل معاش و اندوختن ثروت عمالک دیگر میرفتند و بباقت خود را بسلاطین دیگر عرضه میداشتند و از اینگونه مردم حمایت زیادی بچین آمده بودند و در دروایر دولت و ادارات سلطنتی دارای شغلای عمد و کارهای بزرگ شده بودند عزت آنها اسباب حسد سایرین شده بود و در صدد اذیت آنها برآمدند پادشاه و اعوان کردند که آنها هم مثل علما بر خلاف رای پادشاه رفتار میکنند و کارهای خود سرانته او را پسند ندارند و چون از تکالیف خود عملت نمیکردند و کارهای آنها مرتب بود نتوانستند بر آنها در ظاهر ایرادی وارد بیاورند حارجه بودن را گناه آنها قرار داد و حکم صادر نمودند هر چه خارجه و غریب در این مملکت است باید از اینجا خارج شوند در میان آنها شخصی بود دانشمند موسوم به (لیس) که رتبی عالی داشت عرصه پادشاه عرضه کرد و بشیرینی کلام و قوت قلم توانست عقل پادشاه را تسخیر کند و رای او را برگرداند و حکم احراج غریبارا نسخ کند و پادشاه چنین میبگفت «چیزیکه مرا مغموم دارد این است که شما بدون ملاحظه شرف و افتخار شخصی وبدون اینکه بزرگترین منافع خود را منظور نظر داشته باشید برای خاطر بکهسته از مردم مزاح کوی بی حقیقت و چند نفر از ساهزادگان پهن و بی علم از اشخاصی مینه پذیرد که تمام را بصدافت و غرت خدمت کرده اند و از کارهای آنها غیر از نتایج حسنه و خوشبختی چیزی دیده شده است و این اشخاص بصیر با حقوق را پادشاه فدای او مردمان نادان نیست نشان میکنند مبرسم که پادشاه چون این مردمان صدیق باغیرت را از خود دور کند و بدها از کمک آنها و اطلاعاتی که باو میدهند محروم ماند و تنهایی نتواند مقصودیکه در نظر دارد حاصل کند و تمام عمالک چین را در حیطه تصرف در آورد و این مملکتیکه امروز باین آبادی است خراب شود»

البته این بیانات و دلایل ببنظر پادشاه پسند آمد زیرا حکم احراج غریبارا نسخ کرد و (لیس) را در نزد خود نگاهداشت و محل اعتماد او شد و بعد از آنکه او را در تمام کارهای دولتی بصیر دید او را صدر اعظم خود نمود و (لیس) جمیع کالات لازمه این مقام بلند را دارا بود

و همین وزیر بود که با کمال حرمت نقشه متحد کردن تمام ممالک چین را با پادشاه در میان گذارد و همه آنها را در تصرف پادشاه حوان در آورد

اول کاریکه برای رسیدن باین مقصود کردند این بود نه پول بسیاری تهیه کردند و اسباب اطمینان قشون و تغذیه خائنین را فراهم نمودند و اسلحه فراوانی حاصر کرده بطوری تقسیم نمودند که در موقع حمله یا دفاع هر کدام مقتضی باشد بتوانند بکار برند و مدار آن چون تا اندازه این پادشاه بر سلاطین دیگر که همت هر بودند قدرت و نفوذی داشت ممانه آنها هائیکه انداخت و آنها را بر صد بکدبکر تحریک کرد لهذا آنها را همدیگر جنٹ سخت کردند و همدیگر را تمام نمودند

مادامیکه این امورات بر وفق مل پادشاه ( چینگ ) و وزیرش پیش میامد و اینها از دور تماشا میکردند هوا حوائی یکی از دوستان قدیم این پادشاه که مورد بی میلی واقع شده بود خواست پادشاه صریحی نرید ولیکن صریحتش خطا کرد و پادشاه سالم دررفت و یکی از سردارهای این پادشاه موسوم به ( فابوکی ) که مورد تعیر واقع شده بود فرار کرده بسلطان ( یان ) پناه رده بود سر این سردار بهیچ گناشته شد و هزار ایره طلا با حکومت شهری گده هزار جمعیت داشته ناسد رای کسیکه سر او را بیاورد معین شد سلطان ( یان ) اگرچه بمخواست رسوم میهمانداری را بجا بیاورد و او را نگاهداری کند ولیکن چنین بطرش آمد که در این سن نمیتواند انتقامی اریادشاه ( تس ) نکشد شخص ( کینگ کو ) را که انهم با پادشاه ( تس ) عداوتی داشت وادار کرد برود آن سردار را محبور کند که خود را نکشد و او چنین گفت که در تقدیم کردن سر او میتواند انتقام هر دو را از پادشاه ( چینگ ) نکشد و او را نکشد سردار این جمله را قبول کرد یا محبور شد قبول کند زیرا دیگرا راه نجاتی برای خود نمیدید شمشیر خود را کشید و خود را کشت ( کینگ کو ) سر سردار را بر داشته برد پادشاه ( تس ) برد و پادشاه او را در اطاق سهرا پذیرائی کرد ( کینگ کو ) سر را از جمعه بیرون آورد و چون پادشاه مشغول شناختن آن سر بود ( کینگ کو ) فمه خود را کشید و پادشاه حمله کرد و ابکی پادشاه ملتهت شد و از تحت خود را زیر انداخت و شمشیر خود را کشید یک پای ( کینگ کو ) را قطع کرد ( کینگ کو ) که نمیتوانست او را تعاقب کند فمه خود را برآید تا وجود این نتوانست آسبی پادشاه برساند بجز اینکه حراشی او وارد آمد

این سو قصد اسباب انحرار طمع ( چینگ ) جوان شد و مبل اورا در غلبه و انتقام زیاد کرد لشکر فراوانی جمع کرد و ابتدا بسطان ( یان ) که مبدالست محرك قتل او شده بود حمله ردید و بعد از آنکه آنها را تابناز ( لیاوتوگ ) تعاقب کردند تمام خانواده اورا معدوم الاتر ساختند و بعد بسلاطین رقبای دیگر برداختند و پس از جنگهای زیاد که در بعضی عال و در بعضی مغلوب شدند آنها را هم مغلوب کردند و لیکن مملکتی که مشکل تربود تسخیر آن مملکت ( جو ) بود سردارهای ( لیس ) و ( موگ تیار ) را که با قشون زیاد مانجا فرستاده بودند شکست خوردند و چهل هزار نفر سرباز ما هفت سردار و چندین صاحبمنصب جز در میدان جنگ از آنها کشته شد و عدد زیادی هم در حال فرار که سه روز طول کشید تلف شدند

پادشاه ( تس ) که منتظر این شکست نبود بی نهایت دلنگ شده بصواب دید وزیرش ( لیس ) مصمم شد فرماندهی قشون را برسداری بدهد که موسوم به ( وانگ تسپان ) بود و چندین سال میگذشت که محل نی مرحتی واقع شده بود این سردار پیره مردی بود که بیشتر از هفتاد سال از عمرش گذشته بود پادشاه شخصاً بمنزل او رفت که فرمان لشکر را او تسلیم نماید سردار جواب داد که این منتهی آمال من است و آرزوی غیر از این ندارم که بقبه عمر خود را در خدمت شما صرف کنم حاصر من در برسداری لشکر اما اگر میخواهید مقصود شما را بطوریکه دلخواه شماست بعمل بیاورم و از مقاصد شما چیزی فرو کنار نگم برای من ششصد هزار قشون لازم است

❦❦❦ ( معدوم شدن آخرین سلطنت ملوک الطوائف در چین ) ❦❦❦ —

پادشاه در کال<sup>۹</sup> محله ششصد هزار نفر لشکر جمع کرد و چند روز بهم پادشاه ما سردار خودش همراهی کرد در بین راه سردار را متفکریات و سبب را از او پرسید پیره مرد جواب داد که از این بعد حیات و محلات این جمعیت در دست من است فکر میکنم چگونه برای آنها آذوقه تدارک کنم که آنها دچار سحتی نشوند پادشاه گفت این فخر شما را مضطرب سازد من همه چیز تدارک کرده ام و شما وعده میکنم که لوازم زندگی در اردوی شما فراوان تر از قصه محصوص من باشد این سشصد هزار نفر قشون به مملکت ( جو ) رفتند و در انجا مقابل شدند لشکری که عددشان از آنها کمتر نبود و فرمان ده قشون ( جو ) برسداری بود که از علم

جنك بصیرتی بهکمال داشت و با وجود این از سردار ( تسن ) که احتیاط را از دست نداد شکست خورد ( وائماً خیلی عجب است که در داخله مملکت در صورتیکه دو سلطان جز برای بدست آوردن ریاست جنك میکنند بتوانند اینقدر لشکر و لوازم آنها را فراهم کنند و این معنی دلیل بر این است و از قوانین دیگر هم معلوم میشود که جمعیت چین در آن زمان هم بی حد و حصر بوده )

بعد از آنکه پادشاه ( تسن ) بواسطه مهارت و جلالی سردارها بنوع اکمل مملکت ( هان ) و ( چائو ) و ( وئی ) و ( جو ) و ( یان ) را مطیع و منقاد کرد بخیال تسخیر مملکت ( تائی ) و ( تسی ) که پناگاه حمیت زیادی از شکست خوردگان شده بود افتاد و سردار ( وائک یان ) باسانی این مقصود را حاصل کرد اولاً مملکت ( تائی ) و بعد مملکت ( تسی ) را تصرف کرد و سلطان انخارا بدرخانه پادشاه ( تسن ) آورد و این پادشا که رجش از سردار کمتر بود طوری باور رفتار کرد که سلامت خود را در فرار دید و چند روز بعد از شدت خستگی و عصبه وفات فرمود

( آمبو ) از مورچین چینی قتل میکنند آخرین سلطانیکه با پادشاه ( تسن ) در حکمرانی مملکت چین شریک بود مابین بیچاری و ذلت تلف شد در حقیقت تاجر زاده آنها را یکی بعد از دیگری تمام کرد و بعد از آنکه دنیا را از قتل و خونریزی پر کرد باکال آسودی در سال بیست و ششم سلطنتش و در سال سی و نهم عمرش و ۴۲۱ سال قبل از تاریخ مسیح ع بر تخت امپراطوری چین جلوس کرد

( اغلب مورچین چینی که از جهت سوزانیدن کتابخانههای چین نسبت باین امپراطور خشمگین و متغیرند تصور میکنند که کسی که از نسل پادشاه باشد چنین کار نا شایسته و قبیحی نمیکند و او را پسر تاجری دانسته اند و محمل او را اینطور فرار میدهند که تاجری مقصودش این بود که سلسله سلطنتی از نسل خود تشکیل کند کنیزی وجهه خرید و او را بعد از دو ماه که در تصرف داشت باین قصد بولیعهد مملکت وا گذار کرد و میگویند این امپراطور ازین کنیزک متولد گشت و عجب در این است که خود آنها مینویسند ده ماه بعد از ورود این کنیزک بحرمسرای سلطان این پسر را آورد و از شدت خشم و تغیر ملتت این مخالفت کلام نموده اند )

پادشاه جوان خود را ملقب لقب امپراطوری یا سلطان مستقل مینماید پس از تسخیر و تصرف

تمام سلطنتهای چین سلطان جوان اکثراً بقلب سلطانی نکرد و خود را بقلب (شی هوانگ تی) ملقب نمود یعنی اول امپراطور یا سلطان مستقل از سلسله آس لقبیکه بعد از امپراطور کیر (یو) این سه طبقه که گذشته بودند سلاطین آنها خود را شایسته و سزاوار آن ندیدند این سلطان بر این عظم فرمان صادر و اعلان کرد و علاوه بر این حکم کرد که من بعد جانشینان و اخلاف او همه باین لقب ملقب خواهند بود و تمیز آنها اسلای بعد اسل تعیین طبقه استیکه ازین امپراطور گذشته خواهد شد مثل اول و دوم و سوم الی آخر قرن مورخین چینی میگویند گویا این امپراطور بقای دودمان خود را تا اعراض عالم میدانست این ضرور و جاه طلبی نویسنده کان و علمای ملت را متعمر و ملول ساخت و لیکن امپراطور از شدت ضرور و خود پسندی چشمش جائی را نمیدید و پیوسته خود را بر اولین امپراطوران و قانون گذاران نزرک چین تر بیچ میداد و برتر میدانست و بموص اینک مردم او را دوست بدارند و بی نهایت مدحش کنند همچنانکه خود را مستحق آن میدانست مردم از او بیزاری جستند و او را حقیر شمردند زیرا غلب اینک مغزین سه سلسله سابق و اشخاصیکه پیش از آنها امپراطوری ممالک چین کرده بودند محبوب عموم ملت شده و مردم آنها را میپرستیدند این بود که همچنانکه (مالک تسو) بیان کرد انسایب و مردم دوستی را اس اساس اعمال خود واصل و پایه قوانین و حکمرانی قرار داده بودند و باید دانست که (شی هوانگ تی) بلکه تمام خانواده آس در مقابل کارهای آن مردمان نزرک قدیم چه کردند که خود را بالاتر و برتر از آنها میداند؟ آیا در حراب کردن ایالات در معدوم ساختن سلطنتها در سرنگون کردن شهرها در خاموش کردن چراغ خانواده ها و در بی احترامی کردن بقهرهاست که انسایب خود را ثابت کردند؟ از ۳۶۴ تا ۲۵۵ قبل از مسیح ع. بغیر از اشخاصیکه در جنگها کشته شدند ریاده از دو کرو و چهار صد هزار نفر مردم را به بی اعتنائی سر بردند و از ۲۵۵ تا ۲۲۱ که این پادشاه تخت امپراطوری چین نشست وزرای بی انصاف و سلاطین بی رحم بهدري ارسردم گذشتند که عدد آنها را هر چه تفحص کردیم ممکن نشد تعیین نمائیم و عر ر ظلم و ستم چیز دیگری دیده نشده بلی چیزی که توالتیم تعیین کنیم زخمی است که باین بی نوع نشر وارد آورد از اس جنگهای زیاد بی اصفافه و از خراب کردن این همه شهرها که ساکنین آنها پس از آنکه از دم شمشیر و شر آتش فرار کردند اغلبشان از کوسنکی و بی چارگی و بآس تلف شدند بالاخره آیا بواسطه حراب کردن این بیلافت و دهاتی که آنها را



بصورت صحرا و بیابان ادااختند بود که ادعای برتری میکردند ؟ و آیا بواسطه اینکه عمل بوده است که سه امپراطور بزرگ ( هوانگ ) و پنج ( تی ) خود را مستحق تفوق بر سایرین و سزاور حکمرانی کردند تا ( شی هوانگ تی ) جرأت کند خود را باین اشخاص بزرگ مقابل کنند ؟ این دعوی از جانب او نشانه غرور و خود سری است که مستحق هر گونه توهین و تحقیر است و اینکه خود را بر آنها ترجیح میداد این از روی جنونی است که در کله او جا گرفته بود و از آن جهت مردود مردم شد تکبر و دیوانگی او را مطمئن کرده بود که اعقابش تا اهرام طلم القاب جلیل ( هوانگ ) و ( تی ) را خواهند داشت اما در طبقه دوم تمام اس‌ها از میان رفتند و از تحت سرازیر شدند خیلی جابک تر از وقتی که بر تخت بالا رفته بودند و پس از آنکه با کمال بیچارگی بر زمین خوردند ها بطوریکه سایرین را بر زمین زده بودند از صفحه روزگار بر چیده شدند که بعد از خود باقی نگذارند مگر آثار ظلم و ستم و نشانه بی انصافی و بیرحمی

§ — ( تغییراتی که این امپراطور در داخله مملکت داد ) §

( شی هوانگ تی ) در سلطنت تازه خود قناعت به تغییر اسم و لقب شخصی نکرد بلکه خواست تغییر در ادارات داخله و ترتیبات شهری و قوانین حتی در اخلاق ملت‌هاییکه تازه تسخیر کرده بود بدهد ابتدا در صدد قبول کردن نشان و علاقی برای سلسله خود بر آمد و در فرمانیکه در این باب صادر نمود این طور بیان کرد « چنوها برای نشان و علامت سلطنت خود آتش را قبول کرده بودند باین مناسبت که آتش هر چه را اصادی کند میسوزاند و تمام میکند هانطور اسلحه آنها هم هر چه سلاطین و امپراطور های پیش از آنها در مدت تسلط و اقتدار شان ترتیب کرده بودند حراب کرد و معدوم ساخت منم بنوع خودم میخواهم نشانی قبول کنم که ما آنچه در فتح ممالک چین کرده‌ام مناسبت داشته باشد آب آتش را خاموش میکشد و موادیکه چندان سخت و ثابت باشد می خیساند و کم کم حل و معدوم مینماید

من ( چو ) را خاموش کردم و سلطنت هائیکه در زمان آنها تشکیل شده بود مقلانی و نابود ساختم پس آب شایسته من است و او را برای نشان و علامت سلطنت قبول کردم در میان اعداد اصلی عدد شش عددیست که منجمین نسبت او را مطارد میدهند و عطارد

ستاره آبی است ( شی هوانگ تی ) جمیع خصایص عدد شش را ملا-نظ-ه کرد و چون آنها را مناسب دید خواست که عدد شش و مشتقات آن اس اساس علم و عادیات باشد مثلا ر حسب فرمان او قانون حسابی ترتیب کردند که اصل و پایه مسائل آن بر عدد شش و مشتقات آن قرار داده شد و همچنین در نجوم و جغرافیا و مساحت زمین و موزیک و تجارت و غیره و غیره قرار داد عددشش و منسوبات آن پایه اعمال و مسائل باشد مثلا قرار داد شش شصت اندازه یا باشد و شش یا اندازه قدم هندسی و هکتا

و همچنین قرار داد طول عراده مخصوص خودش شش قدم باشد و شش اسب او را بکشد و تمام کوبه و جلالتش بهیزان شش شش ترتیب شده بود و نیز طول کلاه خود را که در سلام بر میگذاشت شش شصت قرار داد و جمیع لباسهای خود را اسب باین کلاه ترتیب کرد بالاخره محصول و مضروب عدد شش مقسم مملکت شد که از همان وقت مملکت چین بمی و شش ایالت که محصول ضرب شش در شش است تقسیم شد و تصور میکرد که آنها را شخصاً در مدتیکه منسوب باشد نقش مثل شش روز یا شش هفته یا شش ماه یا شش سال بازدید خواهد کرد

ملك سپاه را برای خانواده امپراطوری قبول کرد و هویم را تغییر داد و قرار داد سال دوم ماه قبل از سال معمول سلاطین ( چئو ) شروع شود و روز اول سال خود را روز مقارنه شمس با قبر در برج قوس قرار داد جمیع امپراطورهای پیش از او یا از روی فر و نی یا بر ترتیب معمول نسبت بخودشان صمیر و لفظ ( یو ) را استعمال میکردند یعنی شخصی که عقلش فاسد و علمش محدود است ( شی هوانگ تی ) بجای آن لفظ ( چن ) استعمال کرد که معنی میدهد شخص متسحق و ممتاز از عموم مردم و بعد از او این لفظ لقب امپراطوران چین شد

— جمع کردن اسلحه و تزپین پای تخت —

بعد از این تخطیات و ترتیبات بلکه بسیاری از تخطیات دیگر امپراطور فرمان بهام ابالات چین صادر کرد که هر چه اسلحه و اسباب جنگ در احاطها یافت میشود همه را بشهر پای تخت ( هیان یانگ ) بفرستند برای اینکه آنها را خورد کنند و بیکفیت چون صلح عمومی در همه جا بر قرار است دیگر از جنگ نباید ترسید و در این صورت اسلحه و اسباب جنگ بی فایده

خواهد بود و این فقره در حقیقت اطمینانی بود که بر عایای خود مبداد و معروفتر اشخاص  
چنگی را هم در پایتخت منزل داد و نگاهداشت

شهر پایتخت نظیر محرفی شده بود چنگی که همه روزه بواسطه اسبابی که از اطراف میاوردند مملو تر  
و پرتر میشد در این زمان امپراطور بجهال افتاد که شهر بای تخت را زینت کند و شکوه و جلالتی را و  
میفراید امر کرد تمام رنگهای بزرگ معبدها و عیره را با اسبابهای فلزی موزیک که در این ممالک  
مفتوحه یاب میشد جمع کردند و غیر از آنها یک نگار صنایع میخورد زوب نمودند  
و دوازده محسمه ساختند که هر کدامی دوازده هزار لپور ( تقریباً چهار هزار من ) وزن داشت  
و آنها را در تالار سلام عمارت امپراطوری گذاردند

در شمال نهر ( وئی شوئی ) که در نزدیکی شهر بای تحت ( هپان یانگ ) جاری بود چند  
قطعه باغ و تپه واقع شده بود که چندان آباد نبود و ما قصد تازه امپراطور موافقتی بداشت  
( شی هواگفتی ) که بنا بر قول مورخین اسکر دست رس داشت میخواست تمام روی  
زمین را عوص و بازه کند قصد نمود که این قطعه زمین را تفرج گاهی برای مواقع عیش  
و کامرانی بسازد مقرر داشت تمام نقشهای قصرها و عمارات سلطنتی آن سلاطینی که تسخیر  
کرده بود برداشتند و هر چه از اسباب و اشیا نفیسه که در قصرها و عمارات آنها بود  
کردند و با جمیع زنهای هر مند که اسباب عیش آن سلاطین بودند شهر بای تحت آوردند  
و باین قناعت نکرد برای اینکه عظم و برکی فتوحات خود را بر عا و اعاقاش نشان بدهد  
حکم کرد تمام قصرها و تفرجگاههای سلاطینی که آنها را مملو کرده بود و ممالک آنها را  
حراب نموده بود از روی همان نقشها که برداشته بودند ساختند و مقرر داشت که همان زنهای  
و همان حاحه ها و همان اسباب تحمل که برای عیش و لذت سلاطین در این عمارات حاضر  
کرده بودند باز هم هر کدام از آنها را در محلی خود منزل بدهند و نگهدارند و برای عیش و  
کامرانی اول امپراطور سلسله ( تس ) مهیا باشد

این عمارات یک سلسله و طرحهای مختلف ساخته شده بود در سواحل جنوبی نهر ( وئی شوئی )  
از مغرب تا مشرق در مسافت زیادی واقع شده بود و بواسطه يك گالری ( ایوان ) دو طبقه  
طولانی که از زیر و رو هر دو مسقف بود و در هر فصل و زمان مردم از نارندگی در پناه  
بودند این سا و عمارات بهم متصل شده بود و خود این گالری ( ایوان ) بیشتر اسباب آرایش  
و تماشای آنها شده بود که موجب لذت بطور ممتد و این عمارات مختلف و یکدیگر در حقیقت

ارک امپراطوری را تشکیل میکرد قدری نزرک و با وسع بود که در هریک از حباطهای آنها ده هزار لشکر میتواستند مشق جنگ کنند

### §\*- (سرکشی بداحله مملکت) §\*-

از قدیم الایام ملکه از ابتدای تشکیل مملکت چین معمول بوده و عادت مملکت بر این جاری شده بود که امپراطورها بعضی اوقات سال را صرف سرکشی و بازدید ایالتها کنند و (تس شی هوانگ تی) بعد از فتح و تسخیر تمام ممالک چین که در عهد (چوها) خود را آزاد و خود سر کرده بودند حواست بازدید از ایالات تازه حو نماید ولیکن قبلی از اینکه عازم شود وزرای شوری را احصار نمود و از آنها پرسید چه تربیتی باید رفتار کرد که هم اسباب اطمنان از نظم مملکت فراهم شود و هم پیوسته بر شکوه مملکت و خوشبختی و سعادت رعایا بیفزاید و اجازه داد که هر کس در این باب هر چه میداند بدون خوف و هراس بیان کند

یکی از وزرای شوری با امپراطور عرص کرد که اغلب ایالات مفتوحه، مانند شاهزادگانیکه از خانواده سلطنت هستند واکداو کرد و رای این وزیر موافق پلیمپکی بود که (چو)ها از روی ضبط و خطا پیروی کردند و موجب ضعف خودشان و قوت دیگران شد و مالال بعد از اینهمه اغتشاشات و جنگ و حداطال سلطنت از دستشان رفت و سلسله آنها منقرض شد و اگر این امپراطور هم آن پلیمپک را معمول میداشت باز همان آتش بود و همان کاسه و این همه زحمت و جنگها و خون ریزیها بی ثمر و فایده میشد خلاصه (لیس) صدر اعظم که عقبه و رایش کلبه غیر از این بود در کمال سختی مخالف این رای شد و بحاطرها آورد که سلسله سلطنت (چو)ها بواسطه همین تربیات بوده که از میان رفت و با امپراطور عرض کرد باید سی و پنج حاکم معین کرد برای سی و پنج ایالتیکه مملکت را با تسیم شده است و با هر حاکمی باید چند نفر صاحب منصب باشد که در کارهای ادارات کمک و معین او باشد و در ضمن هم از جمیع افعال و اعمال او تحقیق نموده تمام را با مختصرات شما اطلاع بدهند یک کله بیشتر عرص نمیکشم و ساکت میشوم (چو)ها سلا این درس کردند ساهزادها سواهای مختلف و درجات متفاوت قراردادند و بهیچ وجه مداخله سارکی حو در امور از دست ندادند اما این سلاطین و شاهزادگان نزدی تکلیف خود را نسبت ب خانواده سلطنت

فراموش کردند و اندأ ملاحظه حقوق و تشکر آنها را نمودند و فواید و عواید مملکت را با همدیگر قسمت کردند و چون در میانه اختلاف پیدا شد منجر به ادوات کشت و کار بجنگ کشید و خونها ریخته شد و از هر دو طرف صعب شدند و نتوانستند مقاومت کنند و طایفه‌ها هم که از ظلم آنها بستمه آمده بودند از سخت سرنگوشتن کردند و بجای آنها از خودشان رؤسا معین نمودند که در کمال خوبی باها حکومت میکرد و اگر اعلیحضرت شما بزور اسلحه و عقل کامل آنها را در قید اطاعت نیاورده بودید هنوز هم بهمان ترتیب و نظم باقی بودند

عقبه و برای شخصی امپراطور هم حویست در این مقام دگر شود زیرا مشعر بر عقل و هوشمندی و حسن پلٓتیک او میباشد

« کثرت رؤسا موجب انحلال است و حکمرانی و سلطنت خوب صورت نمی بندد مگر بکم کردن آرا اگر من تشکیل سلطنت های متعدده و ایالات مختلفه نمایم و آنها را با قوام خود یا بدوستان و رعایای ما وفا که خدمات آنها مسلزم اجر و مزد است مدغم یقیناً در تخریب خانواده مخصوص خودم و اضمحلال آن اشخاص کوشیده ام آیا جهت و سبب این جنکها آنکه مملکت را حراب گرد سلطین جز بودند که در مقابل همدیگر ایستادگی کردند و در سر تقسیم مملکت راجع پیدا شد و آنچه میتوانستند کردند بالاخره در سر ریاست کلبه و سلطنت مستقله جنکبید و همدیگر را تمام کردند »

خلاصه امپراطور موافق صواب دید صدر اعظم حکام بر رك و كوچك بدرجات مختلفه معین نمود و برای تحقیق صحیح اعمال هر يك و استحصار و اطلاع خود میزها قرار داد و این ترتیبی که تا امروز برای سلطنت چین مانده است همان ترتیب است مگر اینکه سلسله تاتار که الان در چین سلطنت میکنند بعضی تغییرات در آن داده اند که موجب حسن و امتیاز آن شده است

سال بعد را امپراطور بر سر کشتی ایالات پرداخت و از ایالت ( شانسی ) شروع نمود و از هر کجا که عبور میکرد طبیعت حاك و زمین الحار را بمحصول مخصوص آن اراضی و وضع آنها و مقدار آب و عدد کوهها و رودخانهها و هوای الحها را امتحان میکرد و از اخلاق و وضع زندگی ساکنین آنها تحقیق مینمود برای آنکه بداند هنوز موافق قدیم بویژه آب و اجداد خود زندگی میکردند یا آنکه ترتیب معاش آنها تغییر یافته بود خلاصه از زمینی گذشت که امروز

امروز حرّ ایالت ( سیچوان ) است و در آنها چشمهائی بوده که آب آنها بخوشکوباری و فایده معروف شده بود آنها را امتحان کرد و چون آنها را مطابق شهرت یافت تصدیق کرد و قصری در آنجا ساخت موسوم به ( سی کنک ) پی هصر تصدیق و علاوه بر این مهمانخانه برای عموم مردم بنا کرد و اسم آنرا مهمانخانه آب شیرین گذارد

### —\*— ساختن راههای برک در مملکت —\*—

این سرکشی و نازدید که امپراطورهای چینی مایالات خود میکردند برای مداخل و گرفتن تعارف نبود و مال دول را هم برای خطهس و خود پسندی نمیخواستند تلف کنند بلکه مقصود از این سفرها بعضی تربیات و نظایات حسنه بود که در ایالات دور دست برای العین شخص امپراطور باید اجرا شود خلاصه برای پسند خطر ( تس شی هواگنگ تی ) حکام و نزرکال بین راه که مبل اورا بنظم و شکوه میداشتند هم خود را بر این گذاشتند که امپراطور را مباطور بکه مبل داشت پذیرائی کنند من جمله برای عبور کوکبه او راههای وسیع طولانی ساخته بودند که زمین را مسطح نموده در دو طرف درختهای رسیده غرس کرده بودند این راهها بنظر امپراطور جلوه زیادی کرد و حیالات برری و قدرت تکمیل عمل سلیم اورا باقدامی و ادار نمود که تا دنیا باقی است نمجدها معتقد علیه کل عالم است زیرا **صکت** این راهها را برای من ساخته اند بکن رصابت را دارم و وفق مبل من جمیع محسنات را داراست ولیکن موافق انصاف نیست که من تنها بمر مند شوم از استراحتی که رعایای من احتیاجشان مان بیشتر از من است و من میتوانم این راحتی را برای آنها مهیا کنم ماند در تمام مملکت از شهری بشهری راه ساخته شود و تمام باید شبیه این راهی باشد که من ازان گذشتم ، از همان سال حکم راه سازی ماجر گذاشته شد و یکی از این راهها که میباشد ساخته شود هشتصد (لیس) تقریباً بکصد و هشتاد فرسح طول داشت و بطوریکه امپراطور مباحواس ساخته شود باید کوهها را سوراخ کرد دره ها را پر کرد بله های زیادی برای سل گاهها و رودخانه ها ساخت و زمینهای باتلاقی را باید خشک کرد و در دو طرف درخت نشاید مالاخره این راه ها باید برای پیاده رو شبیه جبهانهای پارکها باشد و علاوه بر این برای کالسکه و سایر اقسام عراده لوازم آسانی و راحت را دارا باشد خلاصه راهها بر وفق مبل امپراطوری ساخته شد و این در سال سی و پنجم سلطنتش بود که سردار ( مونگ تیان ) را مأمور بساختن راهی

بسیار طولانی کرد و درها، سال از قرار که قتل میکنند هشتصد هزار عمده برای تمام کردن عماراتی که در اطراف سهریای تخت داشت کار میکردند و اگر آنچه را که نوشته اند باید قبول کرد عمارت این امپراطور از عمارات تمام سلاطین روی زمین بزرگ تر و باشکوه تر بود و محصور بحصاری بود بسیار وسیع و قدس کرده بود که هر چه در این عمارت واقع میشد در خارج گفته نشود و کسیکه تخلف از این حکم کند قتل خواهد رسید

### — مخالفان علما —

سال ۲۸ بعد سلطنتش و ۲۱۹ سال قبل از مسیح ع (شی هوانگ تی) سرکشی و بازدید مملکت وسیع خود را مداوم کرد و بسمت ایالات شرقی سفر کرد و بشهر (کپون بان) که شهری از شهرهای سلطنت (لو) بود رفت و این شهر بواسطه علمای زیادی که در اینجا متولد شده بودند یا بر سر رسیده بودند مشهور و معروف بود و در اینجا بود که امپراطور برای دفعه دوم دچار علما شد و جرئت کرد مخالفت رای آنها کند باین طور که امپراطور بآنها اذن داده بود که عراض خود را بنمایند و آنها که بهیچوجه رفتار امپراطور را نمی پسندیدند و میل داشتند که رفتار او مثل رفتار امپراطوران قدیم باشد پس از آنکه این مراتب را بعرض امپراطور رسانیدند او جواب داد که آنچه شما میگوئید مقتضی این زمان و موافق اتفاقات حالیه نیست

(شی هوانگ تی) گویا حق داشت زیرا او آدم تازه بود و همه چیز را میخواست تازه کند و در کارهای بزرگ بکوشد و عقول آن علما چهر فریفته و شبهه تر آداب قدما بود عقل او و کارهای او نمیرسید و این امپراطور بنظر آنها شخص طامعی مینمود که از روی جسارت و بی اعتنائی میخواهد رسومات قدیم را ترك کند و روایات و اخبار آنها را در زیر پای خود باجماع نماید و ابتدای هر چیز و هر کار را از خود بنا کند که تاریخ کارهای بزرگ عالم از زمان خود او باشد و از اینجا میتوان حدس زد که کار آنها بزاع میرسد و بعد از آن قتل میکند و اهمیت این حکایت مانع اسب که ما از شرح آن صرف نظر کنیم و تفصیل ارا از قول (آبو) مورخ ذکر میکنیم

امپراطور در حالیکه مصمم بود بکوهی برود که در آنجا قربانی میکردند علما باو عرض کردند که آتای بزرگوار این کاری که شما قصد دارید بکنید از جمله کارهای معظم است و

سزاوار است کمال توجه را در این باب بجایید و قتیکه امپراطور های متقی قدیم جبال رقتن بکوهی برای قربانی داشتند مدتی پیش باکال توجه خود را مهیا و حاضر میکردند و مستغرق احترام برای زمینی که باید شاهد اعمال و عبادات آنها باشد از معاصی میشمردند اگر در ظلم هم احترامات او را چنانکه شاید و باید بجا میاورند با منتهای فروغی و باکال مواظب متذکر آن مقام بودند بطوریکه گویا هر چه در اطراف آنهاست با آنها هم قصد و هم خیال است

عراده که بر او سوار میشدند بدون زینت و ساده بود و چرخهای او را از جگن یا از علف دیگری دریائی می پیچیدند تا آنکه بی محابا زمین و سنگها و کپاهیک در نظر آنها مقدس بود یا مال نکند و بجان معین که میرسیدند غبار آنها را پاک میکردند و بدون آنکه چیزی از آنها ببرند یا ریشه بکنند آنها را برای مقصود خود ترتیب میدادند و منبری از سنگ یا تپه از خاک خالص بدست خود درست میکردند و خودشان هم بر محده که از علف و برگ درخت پوشیده شده بود می نشستند و باین ترتیب قربانی خود را فراهم میکردند و ما می بینیم شما در صد هجیک از این ترتیبات باشید ولیکن بر خلاف ...

امپراطور شما اینک مبدا تکلفش سخت تر شود نکذارد زیاده از این حرف بزنند و در جواب گفت اینها ثبیک شما عرض میکنند امروز بجا آوردنش مشکل است من ساده تر از قدیمها رفتار خواهم کرد با وجودیکه شما همیشه از سادگی قدما تعریف میکنید من باید بروم بکوه (تسوئی شان) حکم کرده ام که از اینجا تا قله کوه راهی بسازند و البته هر قدر ممکن است بهتر باید سازه شود برای آنکه من و تمام همراهانم با ساری به بالای کوه برویم برای این کار البته در حب هارا خواهند برید حارها را خواهند سوزانید و علف و گیاهها را ریشه کن خواهند کرد و اگر لازم باشد سنگها را خواهند شکست منبر و تعارفات و قربانی تار سپدن من حاضر خواهد بود و من کاری نخواهم کرد مگر فدای قربانی که مقصود از سر من هاست آیا این ترتیب از ترتیب قدما که شما رای من نقل کردید ساده تر و آسان تر نیست ؟ گذشته از اینها چون شما دیگر کاری پیش من ندارید بروید مواظب درس خود باشید یایی کار دیگری اگر دارید بروید در صورتیکه بشما کاری داشته باشم شما را خبر خواهم کرد



— بکوه رفتن امپراطور برای قربانی —

علمای قوم همچنانکه گذشت میل داشتند تشریفات عادت را برای امپراطور مخصوصاً در دفعه اول مثل تشریفات ایرانیها بلکه بهتر از آنها فراهم کنند و چون امپراطور تمکین نکرد چندین از او دلخوش نبودند و معین است که امپراطور هم از آنها دلخوشی نداشت. در حال امپراطور عازم شد و از طرف جنوب قله کوه بالا رفت قربانی کرد عمارتیکه نقشه آنرا در شهر در حضور خودش کشیده بودند ساحت و از سمت شمال از کوه سرازیر شد و سفر خود را در ایالت ( شانژونگ ) مداومت کرد و شهرهای عمده آنجا را بازدید و سرکشی نمود و بکوه ( تائی شان ) و دو کوه دیگر که در آن زمان معروف بود رفت در آنجاها قربانی کرد و در هر یک عمارتی از سنگ نظیر همان عمارت کوه اول ساحت و مورچین چین مدعی هستند که ( تس شی هوانگ تی ) نهضت آب زندگانی کرد آبی را که فیلسوف ( لئو تسو ) در طریقه خودش حیر داده بود و همچنین ظرو و چندی امپراطور بزرگ ( یو ) را که آخرین سلطان حاواده ( چئو ) در دریاچه انداخته بود نهضت نمود

پیشتر گذشت که شاهزاده که ( تس شی هوانگ تی ) او را از ملک و مملکت بی بهره نموده بود سو قصدی برای او کرد و لیک امپراطور از آن بلیه نجات یافت بار در سال بیست و سه سلطنتش و در سال چهارم امپراطوری دچار خطری شد مانند آن و باعث آن شخصی عنوانی بود که پدر او وزیر سلطان سابق مملکت ( هان ) بود محض عبرت و تعصب نسبت باقیان قدیم خودش که امپراطور آنها را بی سامان کرده بود حواست این امپراطور را بقتل رساند و لیک بمقصود خود نایل شد معین و معلوم است که در زمان شورش و اعتقش این وقایع زیاد اتفاق می افتاد و امثال آن در هر زمان دیده شده است

— ترتیب جغرافیای مملکت —

ایستغمر را از کارهای بزرگ ( شی هوانگ تی ) که موجب افکار خودش و ترقی مملکت شد باید شمرد در حال عبور از ایالات مختلفه و امتحان زمینها و محصول مخصوص آنها چنانکه عادت او بود در حبال گرفت که بیان و شرحی از تمام مملکت بنویسد و مخصوصاً از محصولهای محالی و موافق آنها شرح مفصلی بدهند خلاصه بعد از مراجعتش بشهر یانگ

حکم کرد که شروع در این کار بزرگ که امپراطور ( یو ) سرمشق آنرا داده بود نمایند و تقریباً بعد از يك سال بواسطه این جغرافیای تازه معرفت کاملی از طبیعت زمینها و محصول آنها پیدا کرد و از روی بصیرت مبلغ و مقدار مالیات هر جائی را و زمان دریاها کردن آنرا معین کرد و تمام امور را حجه بر راعت را بنوع خوبی ترتیب داد و نتیجه این کار این شد که ترتیب صحیحی برای گرفتن مالیات بدست آمد و فایده متعددی بحریه دولت رسید در صورتیکه ظلم و ستم مردم هم کمتر از پیش شد

( شی هوانگ تی ) همش عیچانه و فدا ماتی او نمایانست منحصر بتفوحات و مررک کردن مملکت نبود بلکه بنابر قول مورخین روزهای تمام را با وزرا میکردارید و متصل با آنها و مثل بقی از آنها کار میکرد و وقتیکه از کارهای دولتی حستنه میشد جمع خستکی خود را بکردش میکرد که اغلب پیاده میرفت و همراهان او منحصر بود بسه چهار نفر که استحقاق و بستگی آنها را بتخص خودش بیشاحب و زدهات و بیلاقت عبور میکرد و اغلب قبل از شب مراجع بنزل میکرد حکم کرده بود که عمارات زیادی برای عموم مردم بسازند که موجب صفا و قسنگی شهرهای تخ شود و چون نعمات انطوری که او بهیل داشت برودی تمام نمیشد و ترسید تا حیر آنها موجب دلتنگی او شود بخیال مداومت سفر خود افتاد و مجدداً بایالات مشرقی رفت بعد دسمب شمال برگشت و در هر حال بکاری مشغول نمیشد مگر اینکه برای آبادانی مملکت و رفاه عامه مقید باشد

### — ﴿﴾ جنک با تانارها ﴿﴾ —

این امپراطور پس از آنکه تمامی سلطنتهای چین را در اقتدار و تسلط خود درآورد بر طایفی خود وعده داد که دیگر جنک نکنند و پیوسته در صلح و صلاح زندگی خواهند کرد و اسلحهای جنک را تماماً در شهرهای تحت جمع کردند که از آنها اسباب و آلات رراعت و شخم سازید اما چین بنظر مبادید که در سفر دوم که رای ناز دید و سرکشی نمود حبالات طالبه او که از دلت فتوحات و افتخار ان سبرائی نداشت او را وادار کرد بصد خود را انقبیر بدهد و به حبال افتاد که به تانارهای ( هبونگ نو ) حمله برد باین قصد قشونی جمع کرد که عدد آنها بصد همراه بود و ریاست آنها را به سردار ( موگ تسان ) واگذار نمود پس سردار تانارها را مغلوب کرد و اغلب آنها را بحکم امپراطور قلع و قمع نمود و بعد از آن چون شورشی در ایالات ( هنان )

روز کرده بود این سردار بانجام امور شد و در آنها هم فتح نمایانی کرد

— ﴿﴾ ﴿﴾ ﴿﴾ فتوحات تازه و بزرگ کردن مملکت چین ﴿﴾ ﴿﴾ ﴿﴾ —

بعد از آنکه صلح و صلاح در مملکت برقرار شد و سرحدات شمالی هم از ناخوب و تاز تاتارها آسوده شد ( تسن شی هوانگ فی ) بجنبال افتاد فتح جدیدی کند و ملت تازه در قید اطاعت بیاورد در جنوب چین از میان ولایاتی واقع بود که آنها را مجموعاً ( زی نان ) مینامیدند یعنی ولایات جنوبی اقتاب و تربت سه کسین آنها خیلی کمتر از چینی ها بود گویا از لسل طوائف مختلفه اولیه چین بودند زیرا که سلسله اول سلطنت چین که از ایالات شمالی حرکت کردند در جنگها و تاخت و تازهای عدیده اهالی آنها را بسمت جنوب کوچاندند و مهاب آنها و چینی ها کوههای زناد و نهرها و رودخانههای بسیار بود و برای تسخیر آنها قشون زیاد و جنگ دیده لازم داشت لهذا امپراطور از اشخاص نظامی که حرفه نداشتند و تجارتی که متاع آنها منحصر باسباب جلال بود و از عملجات و دهاتیها اشخاصی که با قوت و رشید بودند قشونی تدارک دید و در زمان قبل از آنها را بترتیب نظامی و خنک آشنا کرد و در مدت ده دوازده ماه تا دریای بزرگ جنوبی یعنی تا منتهای ( کوانگ ) مغربی و ( کوانگ ) مشرقی که امروز در آنها ( کانتون ) و شهرهای دیگر دریائی واقعست رفتند و همچنین ایالتی را که امروز ( تونکی ) میگویند بمحلی ملحق کردند بنا بر قول ( آمبو ) مورخ مملکت ( تسن ) که بمرور محار را چین خواندند از جنوب بشمال هرچه در میان جزیره ( هائی نان ) و میان بزرگ تاتاری واقعست و از مشرق بمغرب از شبه جزیره ( کره ) تا سلطنت ( اوا ) و متصرف بود

— ﴿﴾ ﴿﴾ سوزاندن کتب در سال ۲۱۳ قبل از مسیح و در سال ۲۲۴ سلطنت ﴿﴾ ﴿﴾ —

( تسن شی هوانگ فی ) در آئینای اینگونه افتخارات و جلالی که مانند آن شبده و دیده نشده بود مجلس جشن باشکوهی برپاداشت و در آن مجلس شاهزادگان و بزرگان و حکام ایالات و حواسب شرفای مملکت را جمع نموده پس از انقضای لوازم مجلس و معولات جشن امپراطور بر کرسی سلطنت قرار گرفت و بحضور اجازه داد که آنچه را از طریق سلطنت و حکمرانی او و قوانین جدیدیه که برقرار داشته است بخترشان میرسد بازادی بیان نمایند

یکی از رجال مملکت شروع به صحبت کرد و شخص امپراطور را مدح و تمجید بسیار نمود و در حتم کلام گفت « در حقیقت شخص شما بر تمام اشخاص بزرگی که باین دنیا آمده اند و کارهای بزرگ کرده اند حتی بر قدما ترجیح دارید و از همه برتر و بالاترید » این تحسینات ظفرجه شایسته و سزاوار بود لهذا عموم حضار تصدیق نموده تحسین گفتند و لیکن یکی از شرفای عالم موسوم به ( شون یو ) از این سخنان رنجیده تاب نیاورد باین بی انصافی منکر افضلیت قدما شود از جای برخاست و گفت « این شخص که اینقدر به بی حیائی شما تعلق میکند سزاوار اسم بزرگی و مستحق این نشان و امتیازی که خود را بان زینت نموده است هوا خواهی است بی غیرت و منقلبی است بی جهت و پست و طریقت که بدون لیاقت حرد را بستگی بدولت داده و از این سحران غرضی ندارد جز آنکه بنظر شما خوش آیند و دل پسند باشد من تصدیق انرا نمیکنم و چون مرخص فرموده اید خیالات خود را از روی آرازی میگویم

دودمانهای ( ین ) یا ( شانگ ) و ( چو ) متجاوز از هزار و چهار صد سال قوانین را قرار داشتند و در این دودمانها سلاطینی بودند که عقل و تعوی و اعمال حسنه آنها درافواه رجال سلا بعد اسل تادینا باقی است مذکور میشود و نام آنها هرگز از صفحه روزگار برداشته نخواهد شد و شما هم تکلیفی ندارید جز اینکه حرکات و رفتار آنها را بر مشق خود قرار دهید اگر بر آنها تاملی کنید سم شما هم در صفحه تاریخ باقی میماند و در زمره ان اسامی مذکور و مندرج خواهد شد ( چین تانگ ) و ( وووانگ ) که تأسیس ده دمان سلطنت نمودند عقیدمسان این نبود که همیشه ان دودمان برقرار خواهد بود و سی آنها برای این بود که دودمان خود را جاوید و ابدی کنند بلکه سعی میکردند که مدت ان دودمان را بقدریکه انسان میتواند امیدوار باشد متمادی کنند و از اولین سعی و کوشش آنها این بود که بیکه گاه و معین رای خود قرار میدادند و بخت خود را استوار میداشتند تحقیق که بدون این ترتیبات بنظر آنها همیشه منزلزل مینمود و آن معین و تکیه گاه را فقط از طایفه و خانواده خود قرار میدادند و باینها حکمرانها و اگزار کرده به ممالک و مشاغل عمده مهوض میداشتند تا بتر به سلطنت آنها را ترقی میدادند و با وجود ان مراتب بزرگی و برتری خود را هم از دست نمیدادند

هر وقت برای مملکت لزوم بهم میرسید از آنها مدد میخواستند و هر اندازه لشکر و کمک

که باید هر چند معین میکرد و برای آنها قانون میفرستادند و رفتار آنها را مردم منظم نگاه میداشتند و هیچوقت از حال آنها غفلت نمیکردند مختصر بگویم که آن سلاطین جز اول رعایای آنها بودند اگر چه آنها مرتبه و حکم سلطنتی داده شده بود شما هم اگر میخواهید سلطنت و مملکت اجداد خودتان را بری اعقابتان ذخیره و نگاه داری کنید باید دست از این شیوه بردارید و همیشه پیروی از پیشینیان خود کنید

امپراطور که از این بیانات حوشدل نبود بفته قطیع سخن عالم را کرده به بی اعتنائی گفت (( این مطلب گذشته است و فرار این کارها داده شده لزومی ندارد حرف را از سر بگیرند چون این فرار بکه داده شده اهمیت زیاد دارد میخواهم دلائل و محسنات آنرا ذکر کنند تا در عزم خود جازم شوم و احکام آنرا اجرا کنم )) بعد رو بصدراعظم کرد و گفت حرف نزن ( ایس )

این وزیر همچنانکه سابقاً بیان کردیم بنظر یاد شاه جلوه داده بود که نمیبایست مانند سلاطین و امپراطورهای سابق مملکت را در میان شاهزادها و ماسویان سلطنت تقسیم نمایند و آنها را سلاطین جز قرار دهند و مخصوصاً چون عداوت ما این عالم بلکه با تمام دانیان و علماً مملکت داشت و منتظر مقام بود که آنها را تمام کنند و ریشه آنها را بکنند فرصت را غنیمت شمرد بملاحظه اتفاق یاد شاه که از آنها رنجورده خاطر شده بود و برای اجرای غرض خود چنین گفت

« محقق است که این شرفا که ادعای کمال میکنند و خود را عالم تعلم تاریخ میدانند اطلاعی از مسائل دولتی ندارند و اگر چه در حبال و عقل خود تمام امورات دولت را ترتیب میکنند و خود را کافی میدانند ولی موقع عمل که مینمایند عاجزند و نمیدانند چکنند و چگونه این مردم را بسبب بیکدیگر در حدود و تکلیف خود نگاهدارند و همه ادعاهای آنها در علم این مسائل کمال بادنی را دارند اتفاقات قدم را در حیط دارند اما چیزهایی که از چشم می پند نمایند یا آنکه خود را ساداتی میزنند

چون عشق و مایه که آنها اسب افعال و اعمال آنها را اگر چه از روی حماقت باشد پسند میکنند اما ترتیبات حالبه در صورتیکه طابق الفعل بالفعل مطابق قوانین مندرسه قدیمه نباشد حقیر میشمرد متصل سر زبان و قلم آنها است که پادشاه قدیم که مرتبه هوانگ داش چه گفت و همسار پادشاه که اوراتی میکنند چه کرد و هر کس از هوانگ وینج نی پائین نمایند

( سه هوانگ و پنج تی از سلاطین و امپراطورهای حبلی قدیم چین بودند ) و در صورتیکه شعور این را ندارند که تمیز بدهند میان آنچه را که در ازمینه قدیمه شایسته و سزاوار بوده و امروز شایسته نیست و همچنین میان آنچه را که در قدیم مفید بوده بلکه کمال لزوم را داشته و برای امروز لزوم ندارد بلکه بحال مردم مضر است مثل دارند که همه چیز این زمان مطابق باشد با آنچه را که آنها در کتابهای خودشان میخوانند و آنکمی از آنها باید پرسید آیا سلاطین و امپراطورهای قدیم بدون کم و زیاد بیروی هم دیگر را میبگردند و هیچوجه در هیچ فقره تغییر و تبدل میدادند و اصلاح میکردند ؟ اگر این طور بگویند خیلی مردمان بی شعوری هستند و بعد از گول خوردن خودشان میخواهند ما را هم گول بزنند آنچه در این باب محقق است و جای شبهه نیست این است که سلاطین پیش قوانین پیشینیان خود را حفظ میکردند و آنچه را بارمان سلطنت خودشان مناسب بود نگاه میداشتند و آنچه را که مناسب با زمان خودشان نداشت نسخ میکردند و بجای آنها قوانین تازه که مقتضی زمان سلطنت خودشان بود قرار میدادند خلاصه آنها مقلد نادان نبودند بلکه مقنن از روی علم و شعور بودند و اعلیحضرت شما هم عینه ترتیب مذکور عمل کرده اید و شما را هم در کمال خوبی میتوان مثل آنها مقنن خواند بجهت آنکه شما ممالک تازه فتح کردید که هرگز تابع این مملکت نبوده و مملکت خود را بزرگ کردید شما در میان آنها ترتیب و قانونی در کمال قدرت گذاریدید که مقتضی حال امروزه آنها بود و با اخلاق آنها کمال مناسبت ر داشت و منسوخ کردید آنچه را که نظر خودتان شایسته برای امروز مردم نبود و بجای آنها قوانینی وضع کردید که همه عالم میدادند مقصود شما از آنها غیر استحکام کار و راحت و رفاهیت مردم چیزی نیست پس چه میکنند این بی شعورهای نادان که متصل ترتیبات دولت را هم میبرند ترتیبات باین خوبی که ما به تعجب و حیرت مردم باید بشود و میشد اگر آنها میگذارند که مردم بهتر از این ملتزم مطالب باشند و لکن همیشه بخود می بندند که حمایت قدما را مینمایند و ملامت میکنند آنچه را که شما میکنید این نیست مگر آنکه کم کم عقل مردم را مفلوس کنند و آنها را بسر کشتی و ادار کنند بجهت شما پس احتیاط کنید از آنها و بیشتر از آنکه تصور میکنید از آنها باید احتیاط کرد برای منکه مدتی است توجه بحال آنها دارم آنها را بخوبی میشناسم و در کار آنها هستم آنها را بدترین دشمنان شما میدانم این اشخاص بی کار متصل از این خانه بان خانه و از این مجمع بان مجمع میروند و تمام را شهرتائی میدهند که برای اعلیحضرت شما کمال

قیاحت را داردا کر پیروی آنها را بکنند و حرف آنها را گوش کنند شما را باید شاهزاده دیوانه متکبری تصور کنند که از روی بی حیائی و رنجش به دهد خودش را بر تمام قدمای محترم و شما را باید موافق قول آنها شاهزاده بی متعصب تصور کرد که همیشه مضطرب و لرزان است و امورات دولت را درهم برهم میکند و تمام مملکت را سر نگون میسازد اگر حکمی صادر میکنند در او کمال بی انصافی را ملاحظه میکنند یا ادلا بی فایده می داند اگر فرمانی بنویسند تمام فقرات آنرا در مقام معارضه و محاجه میآورند و تمام سعی خود را در این قرار میدهند که آن فرمان را در نظر مردم حقیر و بی عظم کنند اگر خلق را بساحتی بنای عمومی وادار کمند آنها بگویند محلول ظلم میکنند و خانه رعیت بیچاره را خراب می نمایند و تمام مردم را فدای هوا و هوس خود میکنند الا حره احترام حضور مبارک اذن میدهد که بیشتر از این فبا بی اعمال آنها را شرح کنم و این چند کلمه را که عرض کردم اعلی حضرت شما باقی را ملتفت میشوید از این کارهاییکه میکنند از این حرفهاییکه میزنند هیچیک موافق سابقه آنها نیست و چیزی که مدام ورد زبان آنها است این است که افعال و اعمال شما بهیچوجه شباهت با افعال سلاطین و امیرالمطوره ای پیش ندارد بواسطه تکرار این سخنها خاموش میکنند در قلب رعایای شما تمام محبتی را که برای شما دارند اینها نغم سر کشی و طغیان است که در قلب رعایا میکارند کم کم میروید و ریشه محکمی پیدا میکنند و اگر جلو گیری نکنید عتقرب خیلی بزرگ میشود و اثرش در خارج بروز میکند

این دسته مردم که عالم مام تاریخند و خود را اهل کمال میشمارند در مملکت دسته مخصوصی تسکین کرده اند سر تا پا عرو و خود پسندی استحقاق خود را کمال میدهند و هر چه با رای آنها موافق است مستحسن میشمارند بلکه طریق اولی را گویم هیچ چیزی را مستحسن نمیشمارند مگر اینکه مطابق با رسوم قدیم باشد در صورتیکه هیچ مناسبت با زمان ما ندارد و فصلی در علم معترف نیستند مگر برای این علم بهره ده که اسباب حقوق آنها در نظر خودشان شده است با وجودیکه بهیچوجه معبد بحال مردم نیست و حقیقه آنها را در میان خلق بمصرف کرده است

آیا مریخص مبرما تید بی برده با اعلی حضرت شما عرض کنم آنچه را باید در این باب بکنید زبان خوش و ملایم نتوانسته است اینها را براه راست بیاورد و هر چه با آنها احترام

میکنند آنها چنین میندازد که از آنها میترسند و شرارت و هرزه‌ری را زیاده‌تر میکنند امتحان کنیم یا آنکه برای درد آنها بپاژد بکوشیم که از همه چاره‌ها مؤثرتر باشد و اگر عجله در علاج این مرض نکنند بی درمان خواهد شد چیزیکه اینها را باین افتخار بی معنی و امیدارد کتابهای ماست این کتابها را اردست آنها بگیریم التوقت چشمه منبت وجود یسندی آنها خشک میشود قوتی برای غرور و تکبر آنها نمیند و مجبوراً سر اطاعت پیش مپاورد غیر از کتابهای طبی و کتابهای علم زراعت و کتب حکم الهی و تاریخ مخصوص سلطنت با افتخار شخص خودتان حکم کنید تمام کتابها را بسوزانند و خود را از این همه کتابهای یعنی که ما را در میان خودشان غرق کرده اند و غیر از ضرر مصرف دیگری ندارند خلاص کنند مخصوصاً ان کتابها بیکه احلاق و عادات قدما در ان شرح داده شده است باید سوزانند تا آنکه این اشخاص دیگر بانه نگاه نکنند و خود را مقلد و پیرو و شمشیر بند آنها قرار ندهند و برای آنکه ما در هر فخره پیرو آنها نشده ایم هزار کتا را مانویسند و متصل این سلطنت باین خوبی شمارا با سلطنت سلاطین قدیم مقابل نکنند و بما طعنهای یعنی نزدیک الان موقم است که دهان این بی حقوقهارا به بندند و لجابی بدهان آنها بگذارند تا دیگر جسارت نکنند و اگر این کار تاخیر پیدا کند دیگر بعدها ممکن نخواهد شد

البته باید بفهمند که توانائی شما بی حد است و اندازه ندارد مک حد و اندازه که خود شما برای آن قرار بدهید و باید بدانند که سیاست و تنبیه شما اگر چه تاخیر شود نسبت به اشخاصیکه در تصحیح اعمال خود نکوشند در کمال سختی خواهد بود بمهربانی و محبت بی موقع در حق این اشخاص اسباب پشیمانی برای خود فراهم نکنید تا خوشی و مرض شدید است بلکه در کمال شدت است باید در علاج کوشید و شروع انرا باید از امانا و رجال در محله کرد حکم کنید باین رؤسای علم تاریخ تمام این عمارات کتابخانهها را که کتب آنها را باین احترام نگاه مپدارند مبدل بجا کستر کنند و همچنین بقضات عدالت خانه که حافظ قوانین هستند حکم کنید کتابهای خود را بسوزانند قوانینیکه در عهد قدرت و سلطنت بی نظیر شما جمع شده بعضی فرموده‌های مخصوص مپوئی را باها منضم مپسیم برای تعلیم احکام عدالت خانه کفایت میکنند بفرمائید آنها را جمع کرده فانوی تشکیل بدهند و احکام را از روی آن صادر کنند برای سایر شعبهای احکام مملکت خود اعلیحضرت شما باین عقل و هوش سرشاری که دارید موافق اقتضای موقع حکم حواهد داد و تفصل امور را تکمیل حراهد



مود کتاب شوکنگ و غیره را که سابقا تکالیف عملیه را در آن مباحثند برای این زمان پسند  
بیاییده و بیصرف شده باید سوزانید و طعمه شعلهای آتش کرد تا حرافات آنها بالمره  
فراموش شده از میان برود

قدش کنید برعیا هیچ يك از کتابهای ممنوعه را به هیچ عنوانی نگاه ندارند حکم سختی صادر  
کنید که تمام مردم کتابهای خود را نامهای شما که مربوط باین کارند تسلیم کنند و خود امنا  
هم باید تحقیق و فحص کنند و مطمئن شوند که احدی از این حکم تخلف نکرده باشد و باید  
خود امنا هم اگر نمرد از حکم یا اهمال در اجرای آن کنند مقصر خواهند بود و سیاست  
باید بشوند و احراری معین شود برای کسبکه متمرده را از روی صداقت نشان بدهد و همچنین  
هر کس بفهمد که تخلف از حکم کرده اند و بروز بدهد باید مجازات سخت بشود

علاوه بر این رای من اینست که اشخاصی که جرأت این جسارت را میکنند که افعال و اعمال  
اعلیحضرت شما را محل ایراد و ملامت قرار بدهند و کلمات ناشایسته نسبت با علیحضرت شما  
بگویند باید آنها را بقتل رسانید و حکم آنها مانند حکم یاعی دولت است زیرا این اعمال و افعال  
منجر بیاعی کروی و سرکشی میشود

اما اشخاصی که ملا بد کوئی از دولت میکنند و اینک مبلشان این است سلطنت شما را تطبیق  
باسلطنتهای قدیم کنند در حق آنها کافی است که صورت آنها را با آه سرخ در آتش نشان کنند  
تا در میان مردم متضاح و رسوا باشند

ممکن است سی روز مهلت برای انتشار حکم شما در مملکت مهین کرد بعد از مدت سی روز اگر  
معلوم شود کسی نمرد از حکم یا اهمال در اجرای آن کرده باشد او را بسختی باید سباسب مود  
متمرده را بقتل رسانید و کسبکه اهل کرده باشد صورت او را با آه سرخ نشان کنند تا بحزای  
خود رسیده باشد سایرین هم عبرت بگیرند

صدر اعظم ( لیس ) با کمال عقل و فصاحت احتجاج خود را تمام کرد با دله و  
راهین موانع را رفع و برهان طرف مقابل را باطل نمود و راه اشکالاتیکه در این کار  
متصور بود بست

امپراطور در جواب اکتفا باین کلمات کرد « تمام این ها نمیکه گفتید از روی عقل  
است مگر خود من هم باین خیال اقتاده بودم و اجرای این حکم را بنمود شما

واگذار میکنیم تمام این تریبانی که کمبند باید بدهد و هر چه زود تر ممکن است باید اقدام کنید .

( آمبو ) که مؤلف این تاریخ اسب این واقعه ناگوار را که قرنهایست و رد زبان مردم اسب و قادی روی زمین اسب فراموش نخواهد شد اینطور بیان کرده است و مینویسد از بیان تفصیلات آن قدر بکه ممکن بود فروگذار نکردم

با این بد بختی مملکت که نتایج آن باین منحوسی بود و این قدر مضر بود برای معرفت بحال قدیم چین بلکه برای معرفت بتمام آسیا و حکم آن باین سختی بود که متمرّد آنرا تهدید بقتل میکردند باید اثری از کتب قدیم باقی مانده باشد و لیس چنین نبود زیرا بعضی از این نوشتجات ازنی بامبو بود که مقاومت با آتش دارد و اسباب تمامه یا بعضی از قطعات آنها سوخت و از این حادثه خلاص شد اخباریکه ما از شوکینگ در این کتاب نقل کردیم دلیل است بر اینکه این کتاب مقدس از آتش لیس بتمامه سوخته است و حکم حریق جایی شکری برای علما باقی گذاشته باید خیلی ممنون آن باشند مخصوصاً بعضی از آنها که راضی تر بودند جان آنها را بگیرند یا کتابیکه اسباب شغل آنها بود از دست بدهند

اینطور بانجام رسیده نزاع و کسمکش میان دو فرقه که از اول دیبا با هم براع وجدال دارند در باب اختلاف طریقه یعنی طریقه نور و طریقه ظلمت طریقه دانش و طریقه نادانی طریقه فعل فعال و طریقه تسلیم و قبول که رئیس این دو طریقه ( حونگ تسو ) و ( لائوتسو ) بوده اند که سابقاً ذکر شد اولین سعادت مردم را در علم و دانش مبداء است و دومین در جهل و نادانی اولین علم و معرف را مبینی برای دولت و ملت تصور میکرد دومین آنها را اسباب خطر مبداء است

خیلی محتمل است که این فرقه حریق ( شی هوانگ تی ) و وزرش ( ایس ) نتیجه و اثر طریقه ( لائوتسو ) باشد که در کتابش هیچ اسمی از امپراطورهای قدیم چین نمبرد و حمایت بعضی افعال شی هوانگ تی را میکند و باوجودیکه از طفیان و جور این پادشاه و دولتش شکایت دارد این سوزاندن کتابها را جز آنها نمیشمارد و جهتش این است که آنها بیکه طریقه آنها ساده است توجه را اعتنائی بکلیه وقایع دنیا ندارند و سایرین برعکس این ملت تمام اتفاقات هستند و نتایج آنها را میدانند

— (۱) — ساختن بناهای عالی برای زیارت بای تخت —

چون شخص حکیم نظر میکند بر بناهای بزرگ دنیا و عمارات عظیم عالم که مصنوع دس انسانی است مثل گنبد هرمان مصر و سایر بناهای بزرگ که در ظاهر بیفایده مینماید مصمم میشود سلاطین ظالم را که برای ساختن آنها اینقدر از مردم را مجبور کرده و جان آنها را تلف کرده اند از آن بگویند و بد بگویند آنها ولیکن بعد از اندکی ملاحظه و دقت معلوم میشود که اغلب این بناها برای مصلحتی از مصالح پلیدی ساخته شده است بعضی اوقات لازم است اطفال را سرگرم و مشغول کنند تا رشته تکلیف و وضع طبیعی خود را برهم نزنند اغلب مردم هم مثل اطفالند که چو تها را مشغول بساختن این بناهای عالی و عمارات بزرگ میکنند یا آنکه آنها را سرگرم بتمشاحه و سیرک میسارند آنها را زیاده کردن رشته اطاعت و تکلیف خود باز میدارند و دولت دچار بعضی اشکالات میشود

(تاریخ هوانگ تی) بعد از آنکه علمای مملکت را بخود شورانید و عموم مردم اظهار ناراضی از او کردند اگر چه خیال استراحت و تسکین علمای بیعتاد و اینکه در صدد مشغول کردن مردم رجالت که اسباب تورش نسبت به او میشدند و آمد و بساختن عمارات عالی زیاده که اسباب شکوه و زینت بای تخت میشد فرمان داد بطوریکه گویا سطح زمینی که این عمارات در آنها بساخته بود عوض کردند منازل سلطنتی که در اطراف رودخانه (وئی) ساخته بودند در کمال شکوه بود خواست عدد آنها را زیاد کند لهذا حکم داد بهصد باب مثل این عمارات عالی در داخله باروی شهر و چهار صد در خارج بارو بسازند و معین است که این چنین کار دائم خواهد بود و هرگز تمام نخواهد شد و از طرف دیگر مورچین نقل میکنند از کسرت این بناها که سلطان مذکور تصور کرده بود در کمال قسطنکی بسازد منظر سطح زمین باید بهینها مثل منظر کسند آسمانی باشد دهات و زمینهای مزروع که تاریک بودند یا کمتر روشنائی داشتند بمنزله جاهای تاریک آسمان و این عمارات بجای ستارها نظر میامدند و چون این دهات ساکن و این زمینها زارع لازم داشت لهذا هفتاد هزار خانه برای این کار انتخاب کردند

— (۲) — اجرای حکم در حق علمای تاریخ —

اقدامات زیاد که بر صد ترقیات ساده امپراطورهای قدیم چین کردند علمای مملکت را به

هفتها درجه بر آشت و بنای ملاط را گذاردند و جمعیت زیادی را آنها بدون اینکه از خطر این کار بترسند باو از بلند ملامت و بد کوئی میکردند بلکه آنها به بد کوئی و تسمخرهای زشتی که از پادشاه میکردند نموده یکی از آنها کتابی تصنیف کرد که در آن کتاب پادشاه را بزشت ترین صورتها وانمود کرد و چندین جلد از این کتاب در میان مردم منتشر نمود ختم پادشاه بر صد علمای تاریخ که دشمن طبیعی او بودند از شنیدن این فقره به منتها درجه رسید و چون این شخص یکی از علمای تو دست یابی تخت بود سلطان کان کرد که با سایر علمادر نوشتن این کتابچه همدست بوده یا آنکه بیان عقاید و خیالات آنها را در حق پادشاه کرده است بنا بر این حکم کرد مقتضین در شهر نکردند و داخل هر خانه شوند و از تمام ساکنین مملکت سؤال واستفسار کنند هر کس جرئت و جسارت دارد که هم رای و عقیده با صاحب این کتاب باشد گرفته تسلیم مامورین فضاوت کنند مقتضین اطاعت کردند و تنها در شهر یابی تخت چهار صد و شصت هزار نفر مردم عالم یافتند که بکمال حرئت بسان مطلب نموده ابداً عقیده و قصد خود را پنهان نداشتند (شی هوانگ تی) آنها را بقتل رسانید و در اجرای این حکم چنان بو حشیگری عمل کرد که بر پدر مخصوص خودش ولیمد هم اها نمود و لیک ولیمد اظهاراتی در این باب پدید خود کرد که سبب شد او را پسر سدید به اردوی سر کرده خود (من تیان) مشغول ریاضت باشد

بعد از این حکم سحر که امثال آن در ممالک مغربی زیاد واقع شده بود امپراطور بهانههای چند مصمم شد که دفعه دیگر در ایالات مملکت خود گردش کند و بعضی کوهها روت که در آنها روی قبور امپراطورهای قدیم چین (شون) و (یو) قربانها کرد و کشتی نشست و از سطهای نزول عبور کرده بدریای جنوب که تا انوقت ندیده بود رسید مدتی در ساحل دریا گردش کرد و در آنها عمارتی بنا کرد که آثار آن هنوز بهی اسب و همچنانکه در این مواقع حادث او بود مدایح خود را در روی سنگهای این عمارت حکاک کرد

— (مردن) (شی هوانگ تی) در ۲۱۰ قبل از مسیح ع —

این امپراطور در حالتیکه از پی میکنش احساس آثار مرض در خود کرد و از معالجه و احتیاطیکه در این مواقع لازم است عملت نمود در سن پنجاه سالگی در سال سی و هفتم ملطنتش جان بحان آفرین تسلیم کرد هنوز روح از جسدش بیرون نرفته بود که در سر میرانش

بای نزاع گذاردند

همچنانکه پیش گذشت پسر ارشد امپراطور که ولیعهد بود از وضع سلطنت پدرش راضی نبود و باین واسطه از بای تخت تبعید شده و حاضر نبود یکی از آغایان حرم سرا عقل ( لیس ) صدر اعظم را دزدید و همدستی او یکی دیگر از پسرهای امپراطور را که از ولیعهد کوچک تر بود بجای او تخت سلطنت نشاند و در صدد قتل ولیعهد و یکی از سردارهای بزرگ که موسوم به ( من تیان ) بود و خدمتهای نمایان بدولت کرده بود برآمدند و این سردار نه تنها صاحب منصب قابل بود بلکه عالم و ماهر بود احتراطات زیاد نموده و از حمله خدمات او بدولت اختراع کاغذ بود که باقام و سرک نوشتند و بجای صفحات بامبو که تا آنوقت حروف را بر روی آنها حکاک می کردند مستعمل داشتند

خلاصه اغا ناشی و لیس برای اجرای خیال خود حمله کردند و نوشته از قول امپراطور جعل کردند که حکم میگرد بواپسردار بررک ( من تیان ) که بواسطه تخلفی که نسبت بشکلیف خود کرده بودند باید خود را بقتل برسانند و این ترتیب گویا معمول آنوقت بود که در این مقامات اینطور حکمها صادر میشد

شاهزاده ما وجود بیاناتیکه سردار پیر کرد و باوجود اینکه این حکم را افترای محض مبدالستند اطاعت حکم پدر کرد ولیکن چون مطمئن نمی تصیری خود بود و پدر خود را هنوز در حیات میدانست قصد کرد برود رنج شبهه از جبال پدر کند در بین راه او را ~~حک~~ گرفتند و زنجیر کردند و امپراطور تازه که این سلطنت از آغا ناشی و لیس ما و رسیده بود و میل آنها حکم میکرد این سردار و برادرش را بقتل رسانید و قتیکه مشروب زهر آلوده را بسردار دادند بنوشد ظرف را در میان دو دست گرفته نظر میکرد و میگفت « همین است اجر فتوحاتیکه در خدمت سه پادشاه خانواده اس کردم و ان فتوحات را تاج خدمات خود مبدالسم اسباب عمده تمام فتوحات آنها من بودم و آخرین خدمات من این بود که تمام ایالات را منظم کرده کلیه مملکت را تصرف ( شی هوانگ تی ) در آوردم در سر سپصد هزار قشون بودم و قتیکه فرمان دروغی گشتن خود مرا بمن دادند چون محبوب سربازها و عزیز صاحب منصبان بودم يك گله از دهان من برای پشیمان کردن حضراتیکه این حکم را در کمال بی انصافی و بی احتیاطی جعل کرده بودند کفایت میکرد این خیال بمرم آمد اما بزودی از خود دور کردم و تا این آن عملی از من ناشی نشده است که موجب پشیمانی باشد تمام مردم از زحمات و خدمات من

اطلاع دارند همچنین بدانند که باتقوای کامل از دیامیروم ،  
در تشییع جنازه و دفن و کفن ( شی هوانگ تی ) همان ترتیبات وحشی کوری که پیش  
ذکر شد و مخصوص به مملکت تس بود معمول داشتند زنهای عقدی بی اولاد و سایر زنها  
او کلاً محکوم بقتل خود شدند جمعیت زیادی از کان دارها را در کنار قبر امپراطور  
زنده بخاک سپردند و جواهر زیادی در قبرش گذاردند که مدتی نگذشت آنها را در  
آورده متعرق کردند

### §\* ( اغتشاش مملکت ) §\*-

مرک سردار بزرگ ( من بیان ) وقتل برادرش با چند نفری از اعیان اغتشاش زیادی در ایالات  
فراهم کرد و هنوز یکسال از فوت ( شی هوانگ تی ) نگذشته بود که مملکت او منقسم به  
پنج قسمت شد و جانشینهای او مثل جانشینهای اسکندر از خودش بهتر نبودند بلکه ناشایسته تر  
و بیمارتر بودند هرزگها و حرص پسرش اسباب نارضائی و شکایت تمام مردم شد و زدرای  
دست و پا کد امرا را دور کردند و بجای آنها مردمان متعاق بد نفس فاسد گذاردند اعتساب  
سلاطین کوچک که ( تس ) بزرگ ممالک آنها را انتزاع کرده بود هر کدام از طرق لشکر  
جمع کردند و برای برقرار کردن سلطنت اجداد خودشان نمای جدال کداورد اغتشاش  
مملکت بدرجه اعلی رسید و بعد از چند سال سلطنت یا بطریق اولی چند سال هرج و مرج  
پسر این امپراطور بزرگ بدست همان اشخاصیکه او را تخت بزرگترین ممالک عالم بالا برده  
بودند هلاک شد و جانشین او در سلطنت مختصری که مدت آن چهل و پنجروز بیشتر نبود  
بنظر می آمد که اسباب استقام اعمال این جهان که آدمی زاده ناجار از درک آنست شد  
آغا باشی ( چائو کائو ) امپراطور چهل و پنجروزه را باخلی از اعیان مملکت حتی ( لیس )  
صدر اعظم بقتل رسانید این امپراطور بقصدی بی غیرت و پست فطرت بود که در کمال  
عجز خواهش کرد جای مختصری باو بدهند در آنجا بجفت زندگی کند و آغاباشی قبول نکرد  
مقصودش این بود که پسر ولیعهد حقیقی ( شی هوانگ تی ) را به تحت سلطنت بنساند که در  
همین حبس و بیص آغاباشی هم بدست این شاهزاده گشته شد و خود این شاهزاده هم بعد  
از آنکه از شهر خارج شده بود تسلیم یکی از رؤسای یاعنها شد و باتمام اعتقاف خانواده تس  
قتل رسید

§ (تس) سلسله (تس) §—

تخصیل هلاکت آخرین شاهزاده و صمیمت‌ترین نتیجه امپراطور با قدرت و قوت (شی هوانگ تی) که گویا زمین جسد او را قبول نمی‌کرد از این قرار بود هنگامیکه آغا مائی که صدر اعظم این شاهزاده بی غیرت سنگدل شده بود افراط در ظلم می‌کرد اشخاصیکه با کدماش بودند و قلب خود را با کمال تقوی حفظ کرده بودند خیال کردند خود را از قید این اطاعتیکه آنها را بناله واداشته بود خلاص کنند چندی هر از سردارها و حکام ایالات خود را بر سر این مردم ناراضی گذاردند و در صد دولت اقدام کردند از این طرف هم قشون برای دفع این اشخاص فرستادند ولیکن سردار یک به سمت آنها مأمور شد اول کسی بود که به سلطان برکت و سنای طنپان کداود و تمام قشون او را پادشاه (چئو) خواندند سایر سردارها هم مثل او رفتار کردند و بنای جنگ و جدال گذاردند و القاب سلاطین چین را که (چائو) (وئی) (ین) (تسی) بود بخود بستند

(لیویانگ) که رئیس دهی بود خود را شاهزاده آن محال خواند و اقدام بهنگ کرد پادشاه تازه چئو این شخص را سردار قشون خود قرار داد و او را بهنگ قشون امپراطوری فرستاد در این بین یکی دیگر از سردارهای پادشاه چئو که (هیانگ بو) نام داشت با این سردار رقابت و همسری پیدا کرد (هبانگ بو) خیلی متکبر و ظالم و متصف بصفات مذمومه دیگر بود که عاقبة الامر انصاف اسباب هلاکت او شدند (لهویانگ) بعد از جنگها و فتوحات زیاد نزدیک پای تخت شد و در همانوقت اعتشائی که پیش گذشت در دربار دولت واقع بود در این صورت این سردار وارد شهر شد و عمارت سلطنتی را تصرف کرد و قشون خود غدق کرد ابدأ متعرض مردم نشود و اسباب بی نظمی در شهر فراهم نکنند در حالتیکه سایر سردارها و صاحب منصبها قشون خود را بتاراج واداشته بودند و از هر طرف برای آنها طلا و نقره و جواهر و انواع چیزهای قیمتی مبادودند این سردار اول بدست آوردن تواریخ و نوشتجات دولت پرداخت دفاتر مالیات و قلمجات و عدد ساکنین مملکت و غیره و غیره که مربوط بحال عموم بود و (شی هوانگ تی) در دفتر خانه امپراطوری جمع کرده بود بدست آورد و اردوی خود بر کشت در آنجا چندین نفر از ریش سفیدان و رؤسای شهر و حواین خانواده تس را احضار کرد و با آنها کف خیال دارد و موافق

قوانین چین بر آنها حکومت کند و ابداً اسباب ترس آنها نباید بشود زیرا با آنها بهیچوجه ظلم و بی انصافی نخواهد کرد در صورتیکه این سردار با مردم ولایتیکه فتح کرده بود مابین خونی رفتار میکرد رفتار رقیبش ( هیانگ یو ) که انهم همچنانکه پیش گذشت از سردارهای پادشاه چو بود کلبه بر خلاف دیده میشد مثلاً علاوه بر دویست هزار نفر از اشخاصیکه آمده بودند تسلیم او شوند بقتل رسانید و چون طاقت نیاورد رقیب خود ( لویانگ ) را صاحب پای تخت و ایالات اطراف به پند بر ملا بنای خصومت و جنگ باو نهاد و در سر مملکت نزاع کردند قشون این سردار مرکب از چهار صد هزار نفر بود در صورتیکه قشون ( لویانگ ) بیشتر از صد هزار نفر نبود ( هیانگ یو ) بعضی از استحکامات و قلعه‌هاییکه بدست ( لویانگ ) افتاده بود گرفت و بر خلاف معاهده که این دو نفر مابین کرده بودند که مرکب از این دو نفر زودتر وارد پای تخت شود سلطان مملکت تس خواهد بود با قشونش وارد شهر پای تخت شدند تمام خزینها و نفایس ابحارا بچنگ آوردند و از رای خودش از بهترین زنهای انتخاب کرد و بعد از آن حکم داد که شهر و عمارات دواقی را غارت کنند اشکری بنای قتل و غارت گذاردند و آخرین امپراطور سلسله تس را که ( تسویانگ ) نام داشت با تمام خانواده اش و اشخاصیکه توانسته بودند فرار کنند بقتل رسانیدند شهر پای تخت و عمارات امپراطورها را آتش زدند و این حریق سه ماه بطول کشید قبر امپراطور ( تس شی هوانگ تی ) را خراب کردند و تمام جواهرات و اشیا نفیسه که در انجا بود بردند سلسله تس که مختصر تر ولیکن قوی تر از تمام سلسله های سلطنت قدیم چین بود با اینطور منقرض شد و ان رسومات خارجه بلکه وحشی گریها که باین سلسله از طرف مغرب و وطن انها داخل چین شده بود باخود انها رفت و تمام شد

( تس شی هوانگ تی ) را که اول امپراطور این سلسله بود قرین اسکندر بزرگ که ممالک آسیا را فتح کرد و البته فتوحاتش بکوش این امپراطور رسیده بود میدانند و این دو نفر را در ردهب اول امپراطور های روی زمین که اسباب افتخار و لرزل ملل دنیا شدند میشمارند

کمان خواهند کرد که مملکت ( تس ) بمناسبت اسم این امپراطور موسوم با این اسم ندهد است ولیکن چنین نیست بلکه مدتی قبل از اینکه این امپراطور ممالک چین را تسخیر کند چینها کرمه و قراولی در این مکان که سرحد مملکت بود در راه سایر مردم سپائی



گذارند و این مملکت نام آنها که نس بود موسوم شد و همچنانکه پیش گذشت اهالی آنها  
انجارا باین اسم خوانند

—§§— بر نس نی هواگک نی §§—

چون این امپراطور همیشه پیش و شادمانی عادت کرده بود جای قبر خود را در روی کوه  
( لی ) که جای مامائی بود قرار داد زمین انجارا یائین بردند بحدیکه یکی از نویسندگان چینی  
میگوید به ( سه چشمه ) رسانیدند و در انجا مقبره بنا کردند که در بزوی منظر کوه  
دیگری ر فراز آن کوه مینمود ارتفاع آن عمارت پاصدیا ( تقریباً صد و پجاه زرع )  
و دور ان اقلایم سنک بود و در وسط آن عمارت بر وسیعی از سنک ساحقه بودند که  
در ان قبر باکمال راحتی ممکن بود گردش کنند مثل آنکه در تالارهای نزرک گردش میکنند  
در وسط آن بر تابوتی گذارده بودند قیمتی که در اطراف آن چراغا و مشعلها از روغن  
انسانی میسوخت و در این قبر از یک طرف دریاحه ساخته بودند از سیم خلم که روی آن  
مرعهای زیاد از طلا و نقره دیده میشد و در طرف دیگر بر بود از مبلهای گوناگون و  
اساعدها و جواهرات قیمتی بالاحرحه ثروت و شکوه انجارا میتوان پیمان نمود تا چه اندازه  
بود چه از باب تابوت و قبر و چه از باب عمارتی که اینها در انجا جای داده شده بود  
به تنهایی پول کراف صرف انجا شده بود بلکه جان مردمان زیادی هم بر سر انجا تلف  
شده بود علاوه از مردم نوکران که در انجا کسه بودند ما بر حسابی که نگاه داشته شده  
بود ده هزار عمه و کارکر را زنده زنده در زمین دفن کردند و از بس ظلم و ستم رای  
ملت یجاره وارد آمده بود بسنوه آمده و بحدیکه صدای شورش بکوش آنها رسیده دست  
ما سلحه کردند و برای خلاصی خود از طوق بندگی گویند و کارهای کوه ( لی )  
هنوز نامقام نرسیده بود که سردار ( جو چاگ ) آمد در پای آن کوه اردو زد و بعد  
از او ( هپانگ یو ) سردار دیگر آن صحن و سبعر را عارت کرد اس عمارت عالی را سوزانید  
و داخل این قبر فتنک شد و تمام ثمن و ثروت انجارا نصاحب کرد و انجارا بصورت قبرستان  
هولناکی انداخت که موجب وحشت عابرین میشد و در انجا مانی نکندارد مگر تابوت را که  
از او هم چوبانی که میش کم شده خود را تفحص میکرد در انجا آتشی افروخت آن آتش مشعل  
شد و آن تابوت را سوزانید ( اینست عاقبت منیب و تکبر آدمی زاد )

—§ سلسله پنجم سلطنت چین موسوم به ( هان ) §—

( از ۲۰۲ سال قبل از حضرت مسیح تا ۲۲۰ بعد از انحضرت ۳۲ امپراطور )

( داشتند و ۴۲۲ سال طول کشید )

بعد از مرگ جانشین بی ثوت و قدرت ( شی هوانگ تی ) دو سردار بزرگ اسباب تمامی این شاهزاده شده بودند در سر ریاست با هم طرف شدید ( هپانگ یو ) که مردی وحشی و ظالم بود بر حسب ظاهر پادشاه مملکت ( چنو ) را امپراطور خواند و برای خودش مقام سلطنت اختیار کرد و با هم خود و عنوان سرباز ترقی کرده سکه زد که هنوز در دست است و مملکت را چندین قسمت کرد و ( لویانگ ) رقب خود را سلطان مملکت ( هان ) قرار داد رقابت این دو سردار اسباب خوسبختی عموم مردم شد زیرا در صورتیکه سردار اول مست غرور و تکبر از قدرتی که سالها در خیال داشت مشغول ظلم و خونریزی بود سردار دیگر باقتضای پلینیک یا از راه مردم دوستی با رفار بزرگ کلمه محالف با رفتار سردار اول بود سعی میکرد خود را محبوب مردم کند و پیوسته در حیر عموم میگوشت و مصراعات قوانین اصلی مملکت را مینمود رقابت این دو سردار بزرگ حالت نمائید پادشاه ( چنو ) که ( هپانگ یو ) او را برای مصلحت خود امپراطور خوانده بود و هواخواه و حامی خود قلمداد میکرد از دنیا رفت و کار این دو سردار بزرگ کشید نیکوئی و احسان ( لویانگ ) نسبت به قشون و مردم و مروتش نسبت با شخص مغلوب در جنگ ثبات و استحکامش در بدبختی ها و عشقش برای حیر عموم گویا بیشتر از مهارتش در جنگ نکار او خورد این دو سردار مدت پنج سال در سر سلطنت مستقله چین با هم دیگر جنگ کردند و میان آنها همه جنگ اتفاق افتاد که در بعضی غالب و در بعضی مغلوب شدند و در جنگ آخری که نزدیک ( او کپانگ ) واقع شد ( لویانگ ) غالب آمد و ( هپانگ یو ) که از هر جهت مایوس بود خود را بقتل رسانید که زنده بدست دشمن بیفتد و این واقعه در ماه دوازدهم ۲۰۲ سال قبل از مسیح ع واقع شد



—§— (امپراطور شدن (لبو یانگ)) —§—

پس از آنکه (هپانگ یو) شکست خورد و خود را که سلطنت مستقله چین به (لبو یانگ) مسلم شد و تمام مملکت او را باین مقام شناختند و زرگان او را ترغیب کردند لقب جلبل امپراطوری را قبول کند و او را امپراطور بزرگ عالی خواندند و اسم وطن و مملکت او را که (هان) بود بسلسله اودادند

در اول امر بای تخت و درجانه خود را در شهر (لبانگ) که امروز (هان فو) مینامند و پای تخت قدیم (چتو) ها بود قرار داد و بعد در شهر (چانگ نگان) که امروز (سینگان فو) یعنی شهر صلح مغربی مینخوانند و در (شالی) واقع است برد

—§— ساختن پلهای پایه دار و معلق —§—

نسبت این کار بزرگ را به (چانگ لبانگ) سپهسالار سر سلسله (هان) مبدهند که در ایالت مغربی و کوهستانی (شالی) معمول داشت زیرا برای رسیدن بشهر پای تخت بدون اینکه دچار راه دراز و پر پیچ و خم شوند میبایست از کوههای بلند و دره های عمیق بگذرند لهذا این سپهسالار بیشتر از صد هزار نفر عمله وادار کرد این کوهها و دره ها را مسطح کنند تا بتوان ماسانی عبور نمود و چون بر کردن دره های بزرگ ممکن نبود بعضی را پایه زده پل ساختند و بعضی جاها که کوهها چندین دور از هم نبودند از این کوه بان کوه پل معلق و فی پایه انداختند و مورخین چینی مینویسند که این دره ها بقدری گود هستند که بدون ترس نمیتوان بمق اینها نظر نمود و عرص آن پلهای بقدری است که چهار نفر سوار میتوانند محاذی همدگر از آنجا عبور نمایند و در دو طرف پل محص اطمینان مسافرین ناری کشیده اند و برای راحت آنها در بعضی جاها منازل و میهمانخانه ها ساخته شده است که آثار آنها هنوز در ایالت (شالی) باقی است

ساختن این پلهای پایه دار و بی پایه هم دلیل مقبری است بر اینکه حرفه و صنعت چینی ها که همیشه نتیجه علم و تربیت است بر جمیع ملل روی زمین سبقت داشته و بیشتر بوده و سکی نیست که فرنگها و غیره در ساختن پلهای معلق از آنها پیروی کرده اند زیرا

کنون قرب دو بیست ساله است که پوششجات حلفائیکه به چین سفر کرده بودند و در فرنگستان طبع رسیده اطلاع میدهند که در ایالات کوهستانی و جنوبی چین و همچنین در امت پهلای سلق زیادی دیده میشود که اغلب آنها از آهن ساخته شده اند

لوازم وحشی که در شمال و مغرب چین بودند و بکرات بیابان آنها باعمال چینی ها شده بود بان دیوار عظیم و عالی را برای دفع اذیت و خسارت آنها کشیدند بعد از انقراض سلسله لس باز شروع بازیت کردند و رئیس تانارهای ( هوگنو ) بنی غلامان هرزه و شرور ز نسل ترکها رئیس آنها که موسوم بود به ( مد ) موقع جنگهای داخله چین را غنیمت شمرده و سرحدات و استحکاماتیکه سردار معروف ( مونگ تیان ) از آنها گرفته بود باز پس گرفت و سر سلسله سلطنت جدید هنوز مملکت را درست تصرف نکرده بود که باید در مدد دفع اشرار بر آید زیرا سرداریکه سرحدات را نگاه میداشت مقام فرماندهی خود را از دست داده و آنها را کنار کرده بود امپراطور تازه با لشکری انبوه برای دفع آنها حرکت کرد اما رئیس این غلام خوانده های شرور امپراطور را در کوهای ( شالسی ) هفت روز محصور نگاهداشت تا مجبور شد با او صلحی کند که بنا بر قول مورخین چین اسباب خجالت و افعال مردم مملکت شد زیرا در جز مصلحه قرار دادند که یکی از شاهزاده خانم های خانواده امپراطوری را به رئیس آن غلام خوانده ها بدهند و این اول معاهده امپراطور تربیت شده با اقتدار بود که باریس وحشی های چادر نشین واقع شد

یکی از مورخین میگوید که هرگز چنین شرمساری و اضعالی بر مملکت چین واقع نشده بود و از اوقات آبروی ملت رفت و افتخاری برای دولت باقی نماند و معذرتاً وزیریکه این عهدنامه را بست و امپراطور را وادار بان کرده بود مدعی بود که خدمت نمایانی کرده و نافع چینی ها را در میان تانارهاییکه شبا هتشان بجیوان بیشتر از انسان است حفظ نموده

یکی از روزها که امپراطور وزرا و صاحبمنصان خود را در محفل جمع نموده بود از آنها سوال کرد که علت رسیدن او بمقام سلطنت چه بوده چهبان جواب دادند که علت آن استحقاق قابلیت و شجاعت و سایر صفات حسنه امپراطوری بوده است امپراطور گفت چنین بست و شما چه با خطب میکنید بلکه علت اینکه شما مرا بر این تخت سلطنت می بیند این ست که من توانستم درجه استعداد هنر و کمال اشخاصیکه دخیل کار دولتند بشناسم و هر کدام

کاری که لایق و شایسته تر است رجوع کنم

—§§— اسخ حکمی که در باب کتب قدیم شده بود §§—

قدغن و حکمی که در باب کتب قدیم شده بود پسکوت گذشت تا در سلطنت ( هونی )  
امپراطور خیر خواه و مبنی که از جانشینان ( لپوانگ ) بود و از ۱۹۴ تا ۱۸۸  
سال قبل از مسیح یعنی پست سال الی پست و پنج سال بعد از حادثه سوزاندن کتابها  
بود که این حکم اسخ و این قدغن داشته شد و در حقیقت از نو بهکر زنده کردن کتب  
قدیم افتادند و غیریکه علما باوجود این قدغن سخت سالها در دل پنهان کرده بودند با کمال  
جرات ابراز نمودند زیرا این سلسله زنده کردن کتب قدیم را برای عصر و زمان خود  
ایجاداری بکمال مبداءسند حلاصه علما مبنی استخاضیکه عشق کتب قدیم بلکه آه بود  
پکوشش افتادند شاید چیزی از کتابهای سوخته یا سوخته بدست آورند و کلبه و خاکی  
رعینی در قبرها و دیوارهای خرابه تجسس کردند و بخوشبختی بعضی قطعات کتب بلکه  
کتابهای تمام یافتند که با آنها و بکث پیره مردی موسوم به ( فوزانگ ) توانستند در  
سال پنجم سلطنت ( ون تی ) امپراطور طلم یا کتساب دوست کتاب سالنامه هارا  
که ( شوکینگ ) مینامند و ما خیلی مطالب ارا در اینجا نقل کرده ایم ترتیب کنند که  
هنوز تقریباً همان حالت باقی است

—§§— حالت مملکت چین در زمان ( ون تی ) §§—

این زمان تلویح چین که میتوان زمان زنده شدن کتب نام نهاد خیلی مملکت آسوده و آرام  
بود و بهجز بعضی تاخت و تازهای تانار ها در سرحدات اغتشاش و نا امنی در مملکت نبود  
بلکه تمام مردم در وسعت و راحت زندگی میکردند که جهت عمده ان رفتار نیک و صفت  
حسنه امپراطور ( ون تی ) بود این پادشاه جانشین اول زنی بود که در چین سلطنت کرد و موسوم  
به ( لیوهو ) و زن وحشی و سنگدلی بود که با تمام نسلش هلاک شدند و از میان رفتند  
و از جمله نیکبهای ( ون تی ) مردم این بود که مالباانی که روی نمک گذارده بودند برداشت  
و نصف مالیات دیوان را مردم تحفه داد و علاوه بر این حکم داد که جمیع پیره مردان  
فقر که بیشتر از هشتاد سال داشتند در تمام مملکت اخراجات آنها را از هر جهت از کسه

امپراطور یعنی از مبلغی که برای خرج خانواده امپراطوری معین شده بدهند و کوشش کرد که قناعت و صرفه جوئی را در مملکت خود رواج کند و حرجهای پیوده و اصرافاتی که از زمان (بی هوانگشی) معمول شده بود از میان بردارد و اول خود او سرمشق انرا داد باین طور که قدغن کرد بهیچوجه نفیر در میل های منزلت ندهند یعنی مدهای تازه را معمول ندارند و طرفهای طلا و نقره در سفره او استعمال نشود و زنهای حرم سرا حتی ملکه مملکت قدغن کرد لباس از پارچه های الوان و زر دوزی نپوشند

— (تربیت مردم به تجارت و زراعت و تربیت کتب) —

قبل از سلطنت او پول سکه نمیگرفتند مگر در بای تخت مملکت و از این جهت در ایالات پول حورده کم یافت میشد و او اذن داد در تمام ولایات سکه زنند و مقرر داشت که پولهای حورده که تمام از مس بود بشکل مدور باشد و دو وسط سوراخ مربعی داشته باشند تا آنها را بتوان برشته کشید و حل و فصل آنها آسان تر باشد زمینها و بیلافا که در مدت جنگهای داخله حراب شده بود و داشت آباد و زراعت کردند و خود امپراطور بادهای شخص خودش مشغول کار زراعت میشد و مردم را باین نحو تحریص و ترغیب در کار فلاحه میکرد و در عمارت سلطنتی داد درخت توت غرس کرد و در میانجا گرم ابریشم خوراک داد و ابریشم عمل آورد ملکه و سایر زنهای حرم مرا را مجبور کرد کار سوزن و جباپی کنند تا سایر زنهای در بخانه آنها تاسی کرده در عمل خیاطت بکوشند بالاخره تمام هم خود را بکاشت برای تربیت کتب و تحصیل و تجسس کتابهای قدیمی که دچار حریق نشده بودند و در تکالیف خود بهیچوجه کوتاهی و عفت نکرد و مشکی است در تاریخ عالم بادشاهی پیدا شود که بیشتر از او در سعادت مردم و آبادانی مملکت کوشیده باشد و برای اثبات فصاحت او کافی است که ما بعضی احکام و اعلانات او را که اصل آن در کتاب خانه سلطنتی پاریس ضبط است در اینجا ذکر کنیم

— (۱) اعلان امپراطور (ون تی) در موقع کسوف

و چنین مبداهم که خداوند این مردمیکه خلق میکند اشخاصی بزرگ مبرستند که آنها غذا بدهند و حکمرانی کنند آنها را و وقتیکه ان اشخاص بزرگ که صاحب و رئیس

دیگرانش بدون قهوی باشند و حکمرانی آنها را بنحو خونی نکنند خداوند تعالی جهت تذکر  
 آنها و برای آنکه آنها را تکلیف خود وادار کنند بلا بر آنها نازل میکند یا آنها را تهدید  
 می نماید و در یازدهم همین ماه کسوفی واقع شد و جهتش یقیناً تنبیه و تذکر من بوده  
 است در بالا کواکب روشنی خود را مفعود می نمایند و در پائین ملت من در قهرو بیجاری  
 هستند و از آنها می فهمم که تقوائی در من نیست این اعلان را طبع و منتشر کنند و با کمال  
 دقت و مواظبت تحقیق کنند که تقصیرات من چیست و مرا از آنها خبر دار کنند و  
 برای جبران این قهره مردمان روشن ضمیر و درست تفحص نموده بنزد من بیاورند  
 مهم از طرف خود بهمة اشخاصیکه در کار دولتند سفارش میکنم که بهتر از همیشه  
 در بجا آوردن تکلیف خود مواظبت کنند و مخصوصاً محض خاطر خلق و تشعب  
 مائیات آنها اخراجات بیبهمه و بی معنی را موقوف کنند و میخواهم اول سرمشق  
 انرا خودم بدم چون نمیتوان سرحدات را بی قشون گذارد حکم میکنم که در آنها زیاده بر  
 لزوم قشون نگاه ندارند

اعلان امپراطور ( خانگ هی ) در این موقع که ما مرگب زرد طبع و منتشر کردد  
 باین عبارت بوده

« مادر کتاب شهر میخواهم که خداوند تبارک و تعالی هر چه بچشم های مانانیده و ناپیدا باشد  
 باز در نزد ما حاضر است و شاهد اعمال ما میباشد پس نباید در هیچ وقت در عبادات باری  
 تعالی غفلت و کوتاهی کرد اما در موقع کسوف که اعلامی است از جانب خداوند بیشتر باید  
 در توجه و احترام او کوشید »

بنا بر قول یکی از شارحین ( ون تی ) اول امپراطوری بوده است که در این مواقع خواسته  
 است از تقصیر و گناهش خبر بدهند و او را مطلع کنند اما بعد از او بسیاری از سلاطین  
 باین نحوها رفتار کرده اند

— ﴿ ۲ اعلان دیگر از همان امپراطور در موقع باطل کردن قانونیکه منع میکرد —

— ﴿ مردم را از بد کوئی دولت —

در زمان امپراطوران قدیم در درمخانه دولت از یکطرف میدی میگذارند که در روی آن

هر کسی میتوانست با کمال آزادی کار را که بنظر او منکوب مینمود بنویسد و عرض کند و در طرف دیگر لوحه قرار میدادند که هر کس آزاد بود که در اینجا عیوب دولت و آنچه را که قابل ایراد مبادت ثبت کنند و این کار برای این بود که راه نصیحت سهل و آسان باشد و رای های منکوب دست بیاید و امروز من در میان قوانین دولت قانونی می بینم مدلی بر اینکه اگر کسی معایب دولت را بیان کند برای او کسای خواهد بود

نماینده این قانون این نیست که ما را از نور دانش و معرفت عقلانی که از مادیورند محروم میکنند بلکه علاوه بر آن دهان عقلا و صاحب منصبان در بختها را هم می بندد پس در این صورت چگونه آیا پادشاه از عیوب و تقصیرات خود مطلع و خبر دار شود و این قانون علاوه بر این معایب دیگر دارد مثلاً در وقتیکه تمام مردم باو از بلند نسبت پادشاه اظهار حقوق و اطاعت و حرمت میکنند آفاقاً اگر کسی جزئی حرفی دران باب بزنند انرا می کنند و او را باغی دولت میخوانند و گلات بسیار ساده را اگر حکام و قضات میخواهند میتوانند به بدگوئی و ایراد بدولت تعبیر کنند و باین واسطه مردم ساده لوح نادان بدون اینکه ملتفت باشند متهم به کینه بزرگی میشوند پس حاشا و کلا من نمیتوانم قبول این قانون کنم و البته باید باطل شود و تمام مردم با کمال آزادی و بدون ترس ملاحظاتی خود را در هر باب بیان نمایند تا معایب دولت شناخته و صلاح مملکت معین شود

§- ( ۳ ) اعلان دیگر از همان امپراطور در موقعیکه برای ترغیب §-

و تحریر مردم با مر زراع نصف حقوق خود را §-

از مالیات غله تخفیف میدهد §-

و اشخاصیکه مامور بحکمرانی مردم هستند باید تکلیف آنها را نسبت بلازم ترین کارهای مملکت که محققاً امر زراع است حالی کنند تا همیشه در آن باب سعی و کوشش نمایند و من ده سال است که برای این امر مهم سفارش میکنم با وجود این می بینم زمین تازه آباد کرده باشند یا وفوری در میان مردم نمودار شده باشد و در دوغصه من اینست که علاوه بر این کرسکی از رمک و رخسار مردم بچاره نمایالست یقیناً یا حکام و صاحب منصبان جز احکام مرا انطوریکه باید اجری نموده اند یا لیاقت آن شغلی که بانها واگذار شده ندارند و افسوس میخورم زیرا اگر حکام که بچشم خود بیجاری ملت را مشاهده میکنند توجهی در این باب



نکنند من چگونه میتوانم تدبیر اینکار کنم لهذا در این باب باید اندیشه و فکر کرد و تاقرار  
میین داده شود من نصف حق خود مرا از مالیات غله امسال مردم بختیبه میدهم »

— ﴿ ( ۴ ) این اعلان در موقعی انتشار داده شده است که مردم را —

﴿ وادار میکردند برای امپراطور نماز بخوانند و بسیاری از صاحبمنصبان ﴿

﴿ مواظبت در ادای تکلیف خود نمیکردند ﴿

« اینک چهاردهمین سال سلطنت من است و هر چه بیشتر سلطنت میکنم بیشتر عدم لطف  
خود را باین کار بزرگ احساس مینمایم و از این جهت منتهای شرمساری دارم هر چند که  
در عبادات باری تعالی غفلت نکرده ام و در تشریفات مرتبه برای اجداد تخلف ننموده ام  
ولیکن میدانم که سلاطین قدیم عاقل ما در این مقام ابدآ ملاحظه صرفه شخصی نکرده اند و  
هیچ در فکر این نبوده اند که مردم در این فقرات تبریک و تهنیتی از آنها بکنند و برای  
اثبات بی غرضی آنها همین بس که اگر در شخص غریبه که باها هیچ ارتباطی نداشت عقل  
و قنوائی مبالغه او را بنزدیک ترین اقوام خود ترجیح میدادند و کسان خود را بکنار  
گذارده او را مقامات عالیه حتی بر تخت سلطنت مالا میدادند و همیشه نصایح عاقلانه دیگران را  
بر مبل مخصوص خودشان ترجیح میدادند و در دنیا برای سلاطین بزرگ چیزی بهتر از  
بی غرضی نیست و در این زمان می بینم که بسیاری از صاحبمنصبان مردم را وادار مینمایند  
نماز بخوانند و طلب سعادت کنند و این سعادت را رای من آنها طلب میکنند نه برای ملت  
و ابدآ این ترتیب پسند من نخواهد بود و اگر من اعراض کنم و واگذارم این صاحب  
منصبانیکه توجیهی بتکلیف خود ندارند و عیرتی هم برای فواید ملت در آنها نیست مشغول  
باشند بطلب سعادت برای مثل من پادشاهی که هیچ لباقتی در خود نمی بینم این عیب بزرگی  
است که سایر عیوب من افزوده خواهد شد پس حکم میکنم که صاحب منصبان  
من عوض اینکه برای شخص من در نماز بکوشند توجه در ادای تکلیف خود نسبت  
بخلق خدا کنند

در اعلان دیگر همین امپراطور بتمام فضات و حکام و عمال در آن سفارش میکند که  
برای شغلای دولتی مردم لایق قابل درست امتحان شده پیدا کنند و در همان اعلان  
به صاحب منصبان خود این طور حرف میزند « خلاصه مطالبیکه شما را در آن امتحان

میهنم اینجا است

۱ در باب تقصیرات و عیوب شخص من است

۲ در باب عیوب سلطنت طلبه است

۳ در باب بیعدالتی و بی انصافی قضات و حکام است

۴ در باب لوازم و ضروریات ملت است

خیالات خود را در این مطالب در لوحه مخصوص بنویسند و بنظر من برسانند من خواهم خواند و خواهم دید که غیرت شما در حمایت و کمک من بنور بینش و دانائی تا چه درجه است و اگر در این مطالب بنوع آزادی و بدون ملاحظه از من رفتار نمودید تصدیق می‌کنم که غیرت شما در باره من از روی حقیقت و صحت است و الا فلا و ای صاحب منصبان من ملتفت باشید که این حرف بهیوده نیست که من می‌زنم و این کلام من از روی قصد و عمد است پس منتهای سعی را داشته باشید تا به‌طوریکه بشما سفارش می‌کنم تکلیف خود را بجا بیاورید

### — امپراطور (ووتی) —

در ۱۶۵ سال قبل از حضرت مسیح ع (کینگ تی) در ترغیب و تحریص مردم در امر زراعت پیروی از پدر خود کرد و در سختی سیاسات مقصرین تخفیف داد و بعضی شاهزادگان که از اطاعت او سرپیچ شده بودند بقید اطاعت در آورد اما پسر کوچکترش (ووتی) امپراطور شجاع و جنگی که جانشین او شد از بزرگترین امپراطوران چین بود و در زمان جلوس او بر تخت سلطنت در ۱۴۰ سال قبل از مسیح ع مملکت چین در منتهای آبادی بود و نوشتجات اعتبار و نفوذ خود را بخوبی یافته بودند و ملت بقوانین مسیح و درستی که خود آنها ترتیب کرده بودند حکمرانی میشد و امپراطور (ووتی) به‌شورت عقلا و فیلسوفان و تعمق در قوانین قدیم بر حسن اتقوانین افزود و نصایح فیلسوفان بود که او را از شوق و میل اولیه اش که اقدام بجهت بود منصرف داشت که در عوض رای انصراف خیال خود از جنگ با کمال اصرار بلذت شکار مشغول شد و زمین زیادی را برای اینکار حکم کرد حصار کشیدند و در آنها از همه نوع حیوانات وحشی انداختند اما به ملاحظه اینکه این زمینها برای ملت بی‌عاید خواهد ماند داد انجارا زراعت کردند حقوق اولادارشد

در املاک موروثی تا اوقت در چین معمول بود لیکن امپراطور ( ووتی ) اراپاٹل کرد، زیرا فی انصافی مبداء است که بکنفر تنها از اولاد دارای سعادت و دولت شود و سایرین تقریباً بحالت فقر و فاقه بمقتدر سلطنت او همچنانکه در عهد جد و پدرش و همچنانکه بعد از او هم خواهیم دید مدام تاتارهای از نسل ترکهای ( هبونگ یو ) ممالک چین را در معرض تاخت و تاز داشتند و بکرات مغلوب چین ها شدند اما حالت وحشیگری و رشادت آنها سبب شد که تحصیل معاهده از امپراطوران چینی کردند و اغلب شاهزاده خانمهایی که از خانواده سلطنت بانها میدادند مردن را ترجیح میدادند بر اینکه با مردمان وحشی بسر برند در سال ۱۳۵۰ قمر از مسیح ع پادشاه این تاتارها که اورا ( چنپو ) میگویند سمیری بنزد ( ووتی ) فرستاد و یکی از دخترهای او را برای خود بعروسی خواست امپراطور هم وعده داد اما چون با انهم وحشی اختلاف در مباحه پیدا شد قصد خود را تغییر داد و بانها اجبار جنگ کرد و بعد از چندین بار فتح یا شکست سردار چینی از آنها چهارده هزار محبوس گرفت و تمام اذوقه و اسباب آنها را تصرف کرد و این غلبه و فتح و فتوحات بعدش اسباب امنیت سرحدات و ثنور مملکت چین شد

### — § انقلاب بزرگ در آسیا § —

در همین زمان حوادث بزرگ و مهم در آسیا رخ داد بامطالع که ملت ( بوچی ) یا ( بوئی ) که اوقت ما بین کوهبکه در منتهای مغربی ایالت ( شانسی ) واقع است و آنها را کوه آسمانی میخوانند و ( کوئن لون ) سکنی داشتند و در آنها سلطنت بزرگی تشکیل کرده بودند و این ملت که کویا از اسل سرخ موها باشند هانهای هستند که بنا بر قول مصنفین چین در وسط قرن دوم قبل از حضرت مسیح ع باسم ( بوت ) یا ( زوت ) در هندوستان مملکت مقتدیری بنا کردند و آنها را هندیا در ۵۶ سال قبل از مسیح ع از آنها بیرون کردند و این قمره را برای خود فتح نمایانی قرار دادند که ابتدای تاریخ خود را که تاریخ سیموات میخوانند از اوقت قرار دادند و نیز ایها هان ملتی هستند که در مغرب زمین باسم ( زت ) و بعد باسم ( گت ) مسمی شدند و چنکیژ خان و امیر تیمور بر آنها غلبه کردند و سلسله تاریخ نشان میدهد که طایفه که آنها را ( سیت ) ها میگویند و داریوش پادشاه بزرگ و بااقدار ایران بیشتر از یاصد سال قبل از حضرت مسیح ع با آنها زد و خوردها

مردمین ها بودند خلاصه از تواریخ چین معلوم میشود که ( گت ) و ( زت ) و ( سیت ) یک طایفه و یک قبیله بوده اند و تاتارهای ( هپوگک نو ) که از نسل ترکها بودند و ما از آنها مکرر سخن گفتیم بان طایفه حمله بردند و آنها را بسمت مغرب کوچانیدند که در آنجا قرار گرفتند و ساکن شدند و بعد ها با سر کردهای تاتارهای وحشی در سر مملکت منزول ( رمس ها ) زد و خورد ها کردند و بحال این طایفه وحشی تاتار ها بعد از قرنهای تاخت و تاز چون نتوانستند خود را بر اثر افتاب نریختن کشته چین بکشند بسمت مغرب برگشتند و طوائف مغربی را از صدای پای سرکهای تند و وحشی خودشان بتزلزل آوردند

§§- ( سفیر مسلح چینها بزد ( سیت ها ) ) -§§-

در سال ۱۷۶۶ قبل از تاریخ مسیح م و در عهد امپراطور ( ووی ) سرداری از چینها موسوم به ( چانگ خبان ) بعهد گرفت که سفری بسمت مغرب کند و بمحال استن معاهده با طایفه ( یوچی ) بر صد تاتارهای ( هپوگک نو ) بهمراهی یکصد نفر عازم شد و چون از ولایات تاتارهای مذکور عبور میکرد او را با همراهانش گرفته ومدت ده سال محبوس داشتند که بالاخره از آنجا فرار کرده ببرد طوائف ( یوچی ) رفت و بعد از سه سال که از او بی خبر بودند بچین مراجعت کرد و همین سفر پر مشق بود که چینها را در مغرب زمین معروض کرد و از انوقت میان مغربی ها و چین و هند رابطه پیدا شد که مدتها برقرار بود و همچنین در همان زمان بود که ابریشم چین را مغرب زمین بردند و چینهای شمالی را در فرانکستان ( سر ) و مملکت آنها را ( سربک ) پی مملکت کرم ابریشم نامیدند

و خلفه ( دگینی ) بورش تاتار ها را اولاً بمغرب آسیا و بعد بمغرب اروپا این

طور می نویسد

تمام این ولایات وسیع که هند و خراسان و سلطنت یونانیها در باختر باشند تشکیل مملکت واحد و سبی میگردند که تمام ایالات آن مملکت حتی ایالات بسیار دور با هم مشغول تجارت بودند اهالی خراسان یعنی ( پارت ) ها و مساپکان آنها از محصولات مملکتشان بهند می رفتند در صورتیکه هندیا هم برای تجارت بخراسان و اطراف آنجا میامدند این وضع

ماختر و ماختریان بود تا وقتی که بعضی از طوائف آسبائی که در سر مودات مریخی چین منزل  
داشتند و سلطانی آنها را مجبور کرد منزل دیگر اختیار کنند و او را این ایالات تهدید و  
سلطنت یونانیها را در انحطاط گرداند و (یارت) ها را منقول بچودشان کردند و  
و سالنامه‌های چین شرح ارا اینطور بیان میکنند که در قدیم طایفه از این تاتارهای چینی  
نشین بودند که در مغرب ایالات (شاسی) مسکنی داشتند تقریباً دو بیست سال قبل  
از تاریخ مسیح عم امپراطوری از (هپوگک نو) که موسوم به (مت) بود این  
ملت را بقصد اطاعت آورد و پس جانشین او امپراطور (لائو چاگک) یا بواسطه اینکه  
انها اطاعت نمیکردند یا آنکه این امپراطور مایل داشت آنها را تمام کنند بآنها حمله برد و  
آنها حاکم کرد آنها را شکست داد سلطان آنها را بقتل رسانید و کاسه سر او را بجای  
طرف شراب استعمال کرد و باقی ماندگان آنها را مجبور کرد بروند مسکنی دیگر برای خود  
اختیار کنند لهذا (یوچی) ها دو دسته شدید دسته کوچک تر و صعب تر به سمت جنوب  
حرکت کردند و به (توفان) یا قبت رفتند و آنها را (یوچی) کوچک نامیدند  
و دیگران که دسته آنها در کمتر و جمعیت کمتری بودند موافق عبارت سالنامه چین این  
ملت وحشی ارضهای آسبا حرکت کردند و همدیگر را با مال نموده مثل سبیل به تدریج ولایات  
دور از خودشان را از هر طرف فرا میگرفتند و رفتند زمین و سبیلی که در مغرب رودخانه  
(الی) واقع بود تصرف کردند و آنها به (یوچی) هرگز موسوم شدند اگر چه تصریح  
کردن آن زمین بی زحمت نبود و طایفه با قوت و قدرتی در آنها ساکن بودند موسوم به  
(سو) اما (یوچی) ها قدرتشان از آنها زیاد تر بود و آنها را از آنها بیرون کردند  
و طوائفی را که (سید) میخوانند همین طایفه هستند

§- حرات کردن (سید) ها یا (یوچی) ها سلطنت یونانیهای ماختر را §-

در همان تاریخ یعنی ۱۲۶ سال قبل از مسیح عم دسته دیگری از (سید) ها ماختر و  
(سگدیان) را تصرف کردند و بنا بر قول حفرای دانه‌ای چینی (سگدیان) بجای سمرقند  
امروزی بوده است و بعد از آنکه (سید) ها آنها را تصرف کردند هیچوجه ما آنها  
بوحشیکری رفتار نکردند بلکه آنها را مردمان صنعت کاری نمودند و صنعت آنها از این  
قبیل بوده است

چکای روی نلزات و قلاب دوری یارچها و ساختن ظروف طلا و سکه زدن پول طلا و  
قره و مس که از يك طرف صورت سوارها دیده میشد و از طرف دیگر صورت میدی و  
ز آن پولها هنوز موجود است و ززال الار بتازی عدد زیادی بهرانه آورده است که  
به صدق قول چینهها است زیرا در يك طرف انها صورت سوارها و در طرف دیگر صورت  
میدی دیده میشود سلطان ( یوچی ) ها یعنی پسر گسبه که مملکت شانرا بواسطه فتح  
مملکت باحترام وسعت داد و لایت هندوستانرا مسحور کرد و در انها حاکمی کیدارد و اعالی  
مین جا بوده اند که یونانیان و رمنها آنها را ( هندوسیت ) میگویند و وسعت مملکت انها  
نازجیک رود کار بوده است

### ۸۸- قشون فرستادن چینی ها در آسپای مغربی ۸۸-

چون امپراطور چین ( ووتی ) از این انقلابات مغرب آسیا خبردار شد بمحال افتاد که او هم  
حدود شمالی مملکت خود را از شر تاتارهای ( هبونگ نو ) که او را حسته کرده بودند خلاص  
کند لهذا در سال ۱۲۱ قبل از مسیح سردار خود ( هو چو پینگ ) را مالشکر فراوان  
فرستاد تا تاتارها را حمله برد سردار مذکور در چندین حاک مرتب برانها غلبه کرد و رؤسای  
عمده آنها را بایستگان و تبعه خود تسلیم شده اطاعت کردند و از آنوقت چینهها با سلاطین بزرگ  
و کوچک آسپای مغربی که در اطاعت تاتارها بودند و میخواستند خود را از این قید خلاص  
کنند رابطه پیدا کردند و مقصود دولت چین در شمال و مغرب روز بروز در برابری بود  
و نوسه مباحثه امپراطور با آنها مهاجرین فرستاد شهرها بنا کرد و حکام نظامی کاشت که  
الحاها را با سم امپراطور چین داده میکنند و انها لقب ( وانگ ) داد و انها را  
سلطان خواند

در یکصد سال قبل از تاریخ مسیح ع ( چنبو ) رئیس تاتارهای ( هبونگ نو ) سمیری نزد  
امپراطور چین فرستاد و در خواست کرد که در اطاعت او باشد امپراطور عرض او را قبول  
کرده او هم از جانب خود سفارتی نزد رئیس ( هبونگ نو ) فرستاد و رئیس ان سفارت را  
( سوتسو کینگ ) که در نظرش قالمترین مردم مملکت بود قرار داد

بعد از ورود انها به تاتارستان ( چنبو ) که بهتر از همیشه ملتفت شده بود که ارمردمان عاقله  
کامل تربیت شده در نزد خود لازم دارد سبها کرد بلکه ( سوتسو کینگ ) را از خدمت

امپراطور چین منصور نموده بخدمت خود بکار و بسیاری اورغایای چین را باین قسم مرید داده بود ( سوتسو کینگ ) که تکلیف خود را بخوبی میشناخت و بجا آوردن تکلیف را از هر لذتی بهتر میدانست قبول نکرد و بعد از مقاومت زیاد یکی از چندینها که خدمت (چنیو) را قبول کرده بود حکم کرد او را در چاه عمیقی بنزداند تا از کوسکی ببرد بعد او را از چاه بیرون آوردند و یکی از صحراهای تاتارستان فرساختند که در آنجا با کمال رشادت بسختی ها و حرمان از همه چیز تحمل کرد و امپراطور چین که از رخ و ستم و وفا و حقوق سیر خود خبر دار شد قشونی فرستاد او را خلاص کرده بیاورند در مراجعتش بچین مردم او را با احترامات زیاد وارد کردند و وطن دوستی و شجاعت او مشهور تمام مملکت گشت و تاس هشتاد سالگی زندگی کرد و بعد از مرگش که در شصت سال قبل از مسیح ع اتفاق افتاد امپراطور مقرر داشت سورت او را در میان مردمان بر یک مملکت جای دادند و شهرای چینی در توصیف و تاد حقوق و حب وطن او شعرها سرودند

§§ وزرا و اشخاص معروف در عهد سلطنت ( ووتی ) در ۱۲۰ §§—

سال قبل از مسیح ع §§—

در زمان سلطنت این امپراطور علم و صنعت در عین ترقی و اعتنا بود و عهد او بواسطه علما و اشخاص بررکی که در ارمان بودند و مصنوعات بسیاری که در علم تاریخ عالم و علوم مملکت و حکمرانی نوشته شده مشهور آفاق است حکام بپوشش تحب سلطنت حکمی نمود و علمای مملکت را دعوت پای تحب کرد و در میان اشخاص که بشهر پای تحب آمدند ( تونگ فانگ سو ) بود که عقل و فصاحت و شیرینی کلامش او را بدیم امپراطور ( ووتی ) کرد و او را یکی از اعیان درب خانه و وزیر خود گردانید شخص دیگری معروف و مسی به ( تونگ چونگ شو ) بپیر وزیر این امپراطور بود این شخص در زمان جوانی مواظبتش در تحصیل علم بقدری بود که مدت سه سال از اطلاق تحصیل خود بیرون نیامد و از قرار مذکور در این مدت حباط خانه خود را ندید و از جواب و حوراک میگذشت تا بر زمان تحصیل افزوده شود و بطوری ترقی کرد که بالا ستحقاق شخص اول مملکت شد و از این شان و مقام منظوری نداشت جز اینکه امپراطور را در حکمرانی و سلطنت بهر کرداند و او را ملاحظه و صرفه ملت وادار نماید و چون ( ووتی ) اعتمادی کامل به عقل و دانش

او داشت از او حواشی کرد کتبی در علم حکمرانی و سلطنت نویسد و آن وزیر هم این موقع را برای اجرای مقصود خود منتقم شمرد و قوانین اول امپراتوران چین و علمای قدیم را بجلوه و ظهور آورد در این نوشته‌ها قدیم که طبعه آتش ( هواگنگ تی ) نشده بود در نزد خود داشت و از مقالاتی که بنظرش نافع تر می نمود منتخبی برای شخص خود حاضر کرده بود در کتابهای تخصصی نموده دفتر هارا ورق زده بود تا اینها و جاهائیکه احتمال بودن کتب قدیم در اینجا میرسد تجسس کرده بود و از این تخصصات و تحسینات کتبی ترتیب کرد که در حقیقت ممکن بود مهم و حائز اهمیت کتبهای قدیم قرار داد و نتایج این رحمت و تحقیقات را در سه مقاله مرتب کرد و بعنوان علم حکمرانی و سلطنت امپراتور ( وونی ) را مخاطب قرار داده بیان کرد و ما سعی از فقرات آنرا در اینجا ذکر میکنیم

۱ — اغلب حضرت شما در اعلان خود از حکم آسمانی می مامورید در باب حکمرانی مرده‌ها که آنها را خداوند در دنیا و دهره گذارده است سؤال فرموده بود اگر چه من خود را در این باب قابل تمییز و لیکن قدر عقل خود عرض میکنم

و قبحی که سلسله سلطنتی شروع میکنند که از راه راست منحرف شود و جاده عقل و تقوی را از دست بدهد خداوند تبارک و تعالی برای تنبیه او را دچار صدمات و بدبختی ها میکند و اگر پادشاهی که سلطنت دارد متنبه نشد آثار عصب الهی برای ترسانیدن او ظاهر میشود و اگر باز اسباب تذکر و تنبیه او نشد و در صدد تصحیح اعمال خود بر نیامد هلاکت او مستبعد نیست \*

۲ — در مقاله دوم امپراتور ( وونی ) عرض و اظهار میکند که مدرسه برای تعلیم علوم عالیّه وضع کند تا در مملکت اساتید و معلمین یافت شوند و مردم را تعلیم نموده براه تقوی وادار نمایند و ناله ها کرده است از اینکه اوقات در مملکت چین مردمان بزرگ عالم کم یافت میشود اند و علاوه بر این مسئله می نماید که کار مملکت را بمردمان قابل و جبر رجوع کنند و همچنانکه اوقات در چین و هنوز در اغلب ممالک معمول است کار های مملکت را باولاد بزرگان که کالی عبر از دولت ندارند و بفرصت فصلی هم داشته باشند پیش از فصلیت پدر ها نیست رجوع نمایند و کالی بی اهلی میبندد که شغل داشتن پدرها دلیل استحقاق پسر ها شود و مهمل دارد که ترفیات مردم بدرجات هر شان باشد و مملکت



در قدیم الایام چنین رفتار نمیکردند و اختلاف درجات فضل و کمال اسباب اختلاف درجات شغلها میشد کسبیکه در کمال متوسط بود همیشه در کارهای متوسط باقی میماند و اگر کسی را میپاقتند که در علم و تقوی نادره زمان بود او را بدون هیچ اشکالی بدرجات بسیار اعلی بالا میبردند و باین واسطه مردم از فصاحت و کالات او بهرهها میبردند در صورتیکه امروزه مردمان با عقل و کمال در بیقولها حزیده گرفتار مردمان عوامند و اشخاصیکه کمال ندارند صاحب مقامات غالبه هستند که ما فوق استعداد و دانش آنهاست و هیچ مناسبی با مقام آنها ندارد

۳ -- در مقاله سوم این وزیر عالم و عاقل در تعلیم تکالیف ملت اصرار میکنند و ائمهات میباید که در عهد قدیم چون حکام و رؤسا سعی و مواظبت در تعلیم تکلیف مردم می نمودند لهذا گاهی اتفاق میافتاد که در تمام مملکت یک مقصر و کناهکار یافت نمیشد و بعضی از بیانات ( کینه سیوس ) رانیز در این مقاله ذکر میکنند که چون با مقصود ما مناسبتی نداشت از نوشتن آنها صرف نظر نمودیم

شخصی که در عهد سلطنت ( وونی ) شهرتیش از همه بیشتر بود ( سی ماتزیان ) نام بود که ۱۴۵ سال قبل از حضرت مسیح در ( شانسی ) متولد شد و بعد از آنکه در تحصیل خود را بدرجه کمال رسانید مشغول بجمع کردن و ترتیب کتب قدیم شد و در این باب زحمت و مشقت فوق العاده تحمل نمود تا کتابی ترتیب کرد که ارا در یکصد و سی مجلد قرار داد که اغلب آنها هنوز در دست است و بعضی از آنها مفقود الاثر شده است خلاصه امپراطور ( وونی ) در زمان خود علما را توقیر کرد و در احبائی کتب و جمع آنها کوشید و برای نگاهداری و حفظ کتب عسارتی عالی ساخت و کتابخانه تشکیل کرد و اغلب اوقات را با علما و دانشمندان صحبت میکرد و بی مناسبت نسیب دو هزاره از ملامات یا بطریق اولی نصایحی که دانشمندان به امپراطور نموده اند در این نقل نمائیم

( ۱ ) — دانشمندی به امپراطور در باب جلالش ملامت میکنند و او را محاسب ساخته میگوید

اگر چه من میتوانم امپراطور ان قدیم را برای شما سر مشق قرار دهم ولیکن چون از عهد خوشبخت آنها مدت مدیدی گذشته و ما محتاج بنسبیم استقدر دور برویم اکتفا میکنم

بذکر سلطنت امپراطور ( ون تی ) که بما نزدیک است و از پیر مردان ما که حاضرند سعادت  
ان زمان را درک نموده اند

امپراطور ( ون تی ) که شاه و درجه او بجائی رسید که او را پسر آسمان میخواندند که شما  
هم بهمان درجه و مقام هستید و همان مملکت و سببی که او نصیب داشت شما هم دارید و لیکن  
او لباسش ساده از یارجهای خوش و بدون زینت بود و کفش او را از چرم خام میساختند  
و بند شمشیرش از قایش های ساده بود و اسلحه او از سایرین امتیازی نداشت فرش او  
از حصیرهای معمولی بود و در عمارتش هیچچیز مبل قیمتی و باشکوه یافت میشد  
کیسه های پر از نوشتجات مهید که برای او میاوردد زینت و دولت منزل او بود و چیزی که  
اسباب جلال و زینت شخص او شده بود عقل و تقوای او بود مدار رفتار او بر رحم و  
عدالت بود و تمام مملکت از وضع و رفتار او دلخوش سعی میکردند باو تاسی نموده بطرز  
او رفتار نمایند و امروزه ما همه چیز را طور دیگری بینیم اغلب حضرت شما در چنین عمارتیکه بهدر  
شهر بزرگی است جایان تنگی میکند اقدام بساختن عمارات تازه بشمار نموده و هر يك  
اسمی میدهد یکی را عمارت هزاردر و دیگری را عمارت ده هزار در مینامید در حرم سرا  
زنهای شمایر سنگینی الماس مروارید و سایر جواهرات و زینتهای قیمتی وامانده شده اند  
اسبهای شما با یراقهای مرصع مزینند حتی سگهای شما قلادهای قیمتی بگردن دارند و بالاحرح  
چوب و سبکی نیست که شما آنها را زردوزی نکرده باشید تا عراده هائی که در تماشاحانه استعمال  
مینمایند همه درخشنده و قیمتی است اینطرف زنگی از کداحته میریزد که صد هزار لپور  
( قریباً سبصد و سی حروار ) وزن آنست از طرف دیگر طبلی میسازید که در صدا  
بارعد همسری کند بالاحرح این اوصاف نیست مگر مجلس تماشاحانه و ساز و رقص اسکر  
اعلیحضرت شما صبح مرا میشنیدند تمام این اسباب جلال بیایده را در چهار راه عمومی  
جمع میکردید و مبرمودید آتش میدادند تا تمام مردم مملکت بدانند که شما ملتفت حیط خود  
شده و اصلاح کرده اید

— در استعمال تیر و گان —

۱ - ( شی هوانگ تی ) در زمان خود تیر و گان را قذغ کرد و جهت تحقیقی آن این  
بود که از سرکشی و طغیان رعیت بترسید پیش بینی و احتیاط نمود و لیکن به پناه و

عنون اینکه مردم با هم نزاع خواهند کرد و همدیگر را خواهند کشت قدس کرد و اصراری هم داشت اما رفع نزاع وجدال شد و بعد از آن مردم همدیگر را از نزدیک تر مثلاً باجکش یا اقبال آن از آلات صنعتی یا زراعتی میزدند و در جهتی هم که در حقیقت و نفس الامر برای این امر ملاحظه کرده بود محقق نبود زیرا با وجودیکه تیر و کمان را قدس نموده بود خودش مغلوب قشون شخص ناچیزی شد که اسلحه آنها اغلب چوب و چاق بود و چیزی نگذشت که مملکت از دستش رفت

۲ — میگویند دزد زیاد شده است و برای کم کردن آنها یا اقلای برای کم کردن صدمه آنها تیر و کمان را باید عذوق کرد در این صورت هم دور از اینکه این قدس فایده داشته باشد مسلماً ضرر دارد زیرا مردمان شرور اطاعت حکم نمیکند و تیر و کمان را از دست نمیدهند و مردمان صحیح مجبورند اطاعت کنند و تیر و کمان را ترک کنند و این فقره بر جرئت اشرار مافزاید و سایر مردم محل شر آنها واقع میشوند در حالیکه از دفاع آنها عاجزند

۳ — قدس تیر و کمان خلاف رسم معمول اجداد ماست زیرا قدما علاوه بر اینکه رعایا را منع نمیکردند آنها را ترعب به مشق تیر و کمان می نمودند و برای مشق آن زمانی معین قرار میدادند و ما در کتب عمایه میخوانیم که چون در خانواده طفلی متولد میشود کفای بر سر در خانه باید آویخت

جانشین امپراطور ( ووتی ) شاهزاده بود که قصدش مدام کوشیدن در خیر مردم و فواید عامه بود از اغنیای غله قرض کرد و بفقرا تقسیم نمود و با تائارها معاهده صلحی بست و چون در س جوانی مرد مملکت بدست یکی از عموهای او افتاد که ابداً قایل به این مقام نبود را بداشت و بررگان او را بزودی از تخت رداشتند و ( سهوان تی ) که بجای او بر تخت نشست در مجلسی که ( ووتی ) مادرش را در آنجا حبس کرده بود متولد و بزرگ شده بود و این بدبختی مهبجوجه از حسن تربیت او نکاسته بود زیرا صفات نیکو داشت طبیعتش ملایم و قلبش رحیم بود و مواظبت کاملی در امور مملکت داشت و چون مبعوضت خود را مخصوصاً فدای خوشبختی مات کند ترتیب قدیمی که پیشینیان او منسوخ کرده بودند دوباره برقرار کرد و آن ترتیب این بود که رخصت داد او را از تقصیراتش مخبر کنند و اصرار کنند تا او در تصحیح اعمال خود بکوشد چون

در کارها بشخص خودش سخت می‌کرفت می‌خواست با اشخاصی هم که با او در کار سلطنت و حکمرانی شریک بودند سخت بگیرد و رویه رفتار خود را با مردم بدیگران حالی می‌نمود و هر کس از آن رویه و تکلیف خود تخلف می‌ورزید او را بسحق سزا می‌نمود اغلب اوقات با رعام مبداء و مخصوصاً بزبانه‌های سیوه و ایام و فقر و نا کمال دقت مطالبه‌ها و اظهار می‌کردند رسیدنی می‌نمود تدبیری که بیشتر در سلطنت او مقید بحال مردم شد این بود که قوانین را اصلاح کرد و آنچه در قانون عدالت مشتبه و شبهه انگیز بود محو نمود و بجای سهام مطالب واضح و روشن وضع کرد و رای اسان کردن کار اداره عدالت قانون احکام را بچند قهره روشن و واضح مبدل نمود و مردم را به ممارست کتابهای قدیم که از حریق بقا مانده بود ترغیب نمود و همگامیکه اینطور مشغول اصلاح و اداره کردن کارهای داخله مملکت بود شهرت عقل و تدبیرش دورترین حدود مملکت را فرا گرفت و طوایف ناچار نزد او سرفرا فرستادند و او را تبریک نموده تبعیت او را حواستگار آمدند و پوستهای اعلی امپراطور چین تعارف آوردند و امپراطور چنین تصور نمود که مقصود آنها در این تبعیت مشترک توایف تجارت با رعیت چین بود در هر صورت تمام طوایف یا اعلای طوایفی که مابین ایالات ( شانشی ) و دریای حصر سکی داشتند تبعیت چین را قبول کردند و امپراطور ( سپوان تی ) هدیری را طاعت تانارها خوشدل بود که حکم کرد مخصوصاً مالاری ساختند و صورت سردار هائیکه که این تبعیت را ترتیب داده بودند در احکام گذاردند و اتراعات یکی از فتوحات بزرگ چین مبداءست

امپراطور معلما حکم کرد که کتاب قانون قدیم را بازدید کنند و مطالب صریح را از مبهم و واضح را از متشابه جدا کنند

ولیکن ملت از اصراف و هرزه خرجهای درب خانه و نذریات اعیان و برکات در رخ و زحمت بودند و مخصوصاً ستم و ادب بررگان در سلطنت ( یوان تی ) در ۴۸ سال قبل از مسیح عم از حد گذشته و ( یوان تی ) شاهزاده بود ص - و بی تجربه اگرچه عالم بود ربطی از امورات سلطنت نداشت و ملایم و سرفروشی که ( کونگ یو ) باو کرده است ما در اینجا ذکر می‌کنیم و از عبارات آن عمول و عی بررگان و ادیت آنها مردم و فساد حال آنها در آن زمان خوب فهمیده میشود



— ملامتی که (کونگ یو) به (یوان تی) در سال قحط و غلامی بوده است —

در قدیم تمام امورات مربوط بقانون و قلعه بود در حرمسرای امپراطورها عدد زنهای از نه تجاوز نمیکرد و عدد اسبها زیاده از هشت راس نبود دیوارها پاکیزه و بخوبی ابدود شده بودند اما بدون زینت چوب و تختهای آنها صاف و براق بود اما بدون منبت کاری و همین سادگی در عرا بها و اسباب منزل آنها هم ملاحظه میشد باغهای آنها چند فرسنگ بیشتر وسعت نداشت و در آنها برای همه قسم از مردم گشاده و آزاد بود از محصولات زمین فقط عشر میگرفتند و این تنها عایدۀ بود که بدولت میرسید و هر خانواده در سال سه مرد بیکاری میداد یکصد فرسنگ زمین مخصوص حاصه امپراطور بود و جمیع مردم خوشدل و در راحت زندگی میکردند و زمان خود را خوشبخت و مقنن میشمردند

در زمانهای بزرگ ما یعنی در سلطنت (کاو تسو) و (ون تی) و (کینگ تی) ایجاد ما تقریباً تقلید و پیروی قدمار ما میکردند عدد زنهای آنها زیاده از ده نبود و اسب طوله آنها از صد راس تجاوز نمیکرد و امپراطور (ون تی) رفتارش شبیه تر بود بقدمای لباسش از پارچهای ساده و حش بود و کفشش از چرم خام هرگز از طلا و سهره و منبت کاری در اسباب اطلاق او دیده نمیشد و از انوقت حبلی وضعها تغییر کرده است نه تنها امپراطور خرجش از پیشینیان خود زیاده شده است بلکه جلال و جبروت تمام مراتب مردم مملکت را فرا گرفته تمام مردم لباس فاخر پوشیده اند تمام مردم کفش پاکیزه اعلیادارند تمام شمشیر و قداره های قشنگ بکمردار بدیالاحره هر یک از مردم طوری رفتار میکنند که در سابق مخصوص امپراطور و برای غیر او جایز نبود و اگر کسی ملتفت باشد همه روز را روز سلام یاعبد و روز اجرای تکلیف ملتی گان میکنند این وضع و رویه اسباب بی نظمی و اعتناش مملکت میشود و بدتر از همه این است که خود مردم ملتفت عیب کار خود نیستند

سابق بر این مثل این زمان معمول بود در ایالت (تسی) پارچه و لباس برای در بختانه تدارک میکردند و تنها سه صاحب منصب مشغول این کار بود و زیاد تر هم لازم نبود زیرا تمام پارچه و لباسهای در بختانه از ده صندوق تجاوز نمیکرد امروزه صاحب منصبها و عملجات بیشمار در همان ایالت مشغول این کارند و این خرج آنها در سال میفلش بچندین صد هزار انس نقره بالامیرود (انس نقره چین معادل هفت فرانک و نیم فرانسه و تقریباً بیست تیران ایران است)

تو ( شو ) و در ( گوانگ هان ) میل طلا و نقره رای در بختانه میسارند و خرج آن در سال ده کروور انس نقره میشود ( تقریباً هفتاد و پنج کروور فرانک فرانسه و بیست کروور تومان ایران ) و رای نظارت در بختانه شما و ملکه زن شما بجاه ملهون انس نقره لازم است ( تقریباً هفتصد و پنجاه کروور فرانک و دویست کروور تومان ایران ) و شما در اسطبل خودتان قریب ده هزار اسب حوراک میدهد و البته غله زیاد در اینکار مصرف میشود از خانه ملکه متصل مجموعه های طلا و نقره که ظرفهائیم که در آنها است از طلا و نقره ساخته شده خارج میشود و من بچشم خود دیده ام و اینها تمارقایتست که برای این و آن میفرستند در صورتیکه اغلب آنها قابل این احترام نیستند و محارج ملکه خیلی زیاد است و لیکر ملت در فقر و بیچارگی هستند بسیاری از رعایای شما از کرسنکی میپروند و اغای بدون قبر میمانند و طعمه سکا میشوند در صورتیکه طوبه شما پر از اسب است و آنها از غله حوراک داده میشوند و بطوری چاق و فربهند که رای لاغر کردن یا آرام کردن آنها باید روزی چند ساعت آنها را گردش بدهند و آنها را اندکی خسته نمایند یا در سلطنت سلطانی که خداوند او را به تخت بالا آورده که پدر و مادر ملت خود باشند امورات باین نحو باید بگذرد؟ پس باری آسمان کور و با بخت است و آنچه مربوط بسلسله شماست این است که در عهد ( وئی ) خرجها شروع کرد کراف شود امپراطور فرستاد در تمام مملکت هر چه توانستند از دختران جوان و خوشگل آوردند و از آنها حرمسرای خود را پر کرد و عده آنها پانصد هزار میرسید و در سلطنت ( چائوئی ) که شاهزاده جوان و صعبی بود تمام قدرت سلطنت در دست ( هکوانگ ) و وزیرش افتاد این وزیر بی شعور بعد از آنکه خرمهای طلا و نقره و جواهر در خانه اش جمع کرد فرستاد همه جا را تصحس کردند و هر چه طور و ماهی و لاک پشت و کاو و اسبهای عجیب الحلقه و ببر و پلنگ و سایر حیوانات سبع یافتند برای دریاچه و قفسهای باشکوه برای تماشای زنهای معین کرده بود آوردند و از آن زمان روز بروز بدتر شد و در سلطنت امپراطور ( سبوانگ تی ) که از همه بیشتر زن داشت فلان اعیان یا فلان بزرگ صد زن داشت و همین طور اشخاص عی و مقبول هم کمتر از آنها زن نداشتند در اندرون زنهای بیشمار از بد بختی خود مینالیدند و هزار لعن و نفرینها میکردند در بیرون دسته از مرد ها بیکار و بیچاره به بیفایدی روزگار میگذرایدند مثلاً یک صاحب منصب متوسط برای حظ هس خود ده یا بیست نفر مازی گر نگاه میداشت اما بیچاره ملت در عذاب و سختی بودند

و بسیاری تلف می شدند و چنین نظر میسازد که همه سی می کنند قبرستان ها را آباد و جهان را حراب کنند

اعمال ناشایست اول از درب خانه دولت شروع شد اما بعد عمومیت پیدا کرد و همه سرایت نمود این است امروزه وضع کارها و من بدون درد و غصه نمیتوانم تصور این حالت را بنمایم

من باعلیه حضرت شما التماس میکنم که پیروی از امپراطورهای ماقبوی قدیمی و اجداد خود بنمایند و اقلا دو ثلث مخارج دربخانه را از لباس و مبیل و اسباب ترتیبات دیگر تخفیف بدهند و برای آنکه زیاده از آنچه طالب و مایلند صاحب اولاد نشوید حوصست از این زنهای زیاد که در حرم دارید بپست هر از ماقبوی ترین آنها را انتخاب نموده نگاه دارید و باقی را ازاد کنید بروند برای خود شوهر اختیار کنند چهل راس اسب در طوبه برای شما کافی است و از همه این ناعهای و سبب بپی را اگر میخواهید برای خود اعتبار کنید و باقی را باین ملت فقیر و اگذار نماید کشت و زرع نمایند و ایادر چنین سال سختی و زمان باین تنگی این اصلاحات لازم نیست؟ آیا میتوانید از این سختی و بیچارگی که ملت شما متحمل است متاثر نشوید و بهر چاره و علاج آن بجهتید؟ آیا باین طور جواب حداد را میتوان داد؟ آن حداد که سلاطین را برای خوشبختی مردم خلق نموده و آنها را برای این خلق نکرده است که همیشه در خیال فراهم کردن اسباب عیش و لذت خود باشند؟ کتاب شعر با شخصه که سلطنت دارند میگوید مفرور نشوید در آنچه خداوند بشما اطف کرده است زیرا ممکن است برای شما هم روز بد بختی و باز کشت بپساید و کار شما در سلطنت اسان بپست زیرا خداوند تبارک و تعالی نزدیک شماست و شما را در کارها امتحان میکند

یکی از شارحین چینی میگوید این ملائمتها یا طریق اولی این نصیحتها در امپراطور (یوان تی) اثر خوبی کرد زیرا تخفیفی در لباس خود داد و از زینت منزل و اسبابهای دیگر خود کم کرد و قدر نمود که دیگر حیوانات سبع را از گوشت طعمه ندهند و نازی کرها را مرخص کرد و بسیاری از ناعهای خود را بملت و اگذار کرد

ایلت و علامات خارق عادت که در عالم طاهر و نمودار می شود برای عموم اهالی چین اسباب خوف و ترس میشد همچنانکه حالا هم میشود که سوزی بازلزله در زمان (یوان تی) واقع شد لهذا این امپراطور اعلانی انتشار داد که در آن اعلان حکم کرد از

معایب دولت و تقصیرات شخص خودش عرض و اظهار کنند و یکی از عقلای مملکت که موسوم به ( کونگ هونگ ) بود صحبتی باین امپراطور نمود که بعضی از فقرات آنرا در اینجا ذکر مینمایم بامپراطور خطاب نموده اینطور میگوید « ای شاهزاده اخلاق اهالی مملکت شما امروزه باین نهج است مردم مدام در فکر جمع کردن دولت و ثروت و هیچ در حال تقوا نیستند بی غرضی و حب و مبالغه روی بسیار نادر و کم است مخصوصاً در اشخاص در دربار دولت که فاعولهای طبیعی و سهل هم بکلی تغییر یافته دوستی ها و رفاقت اسباب ریختن خون مردم بیچاره میشود وزرا و صاحبمنصبان شما اغلب از اشخاصی هستند که بجز اینکه اهل اسباب شمارا اسباب جمع کردن دولت برای خود بنمایند حبال دیگری ندارند و این اوصافیکه در دربارخانه دیده میشود سر جسمه بدبختهاست که مملکت شما را عمیق و ملول مینسازد و لازم است که در فکر علاج آن رانید و الا بدون رفع این معایب مهربانی و تلمذ شما مردم بهماید و ثمر خواهد بود

دربارخانه دولت در هر مملکت سر مشق اخلاق و اطوار مردم است هر چه اعیان و نزدیکان بیشتر با رحم و سخاوت باشند بیشتر از طغیان و دزدی مردم گسسته میشود و چون اشخاص دربارخانه عدالت و اقتصاد و حیا و ملائمت رفتار نمایند نزدی دوستی و اتحاد در میان مردم پیدا میشود و اگر بر خلاف معایب در دربارخانه دولت روز کنند در کمال سرعت تمام مملکت اثر میکند و تمام مردم را فاسد میکنند اگر به بینند مردم که در کار صاحب منصفان شما اعتبار شما را صاحب میکنند و قدرت و تسلط شما را در عیان شما اسباب تجارت برای خود قرار میدهند چیزی نمیکند که تمام مملکت پر میشود از دزدی و راه زنی

راه نصایح و ملامت را برای خود باز کنید و مردمان قابل و لایق را در نزد خود بنمایید و اشخاص بی غرض و درست و صادق القول را احرام کنید و متعلقین و مصالح گویان را از دربارخانه دور نمایید

اهم این نصایح و ملامت ها در عقل ( یوان تی ) چندان اثری ظاهر نشد و بنا بقول ورحین جینی زورش رسید که مردمان باقهوی را در کارها بکنار و همچنین نتوانست مردمان معیوب و شرور را از خود دور کند و قابل نبود که مردمان لایق و با استعداد را دیگران تمیز دهد و هراز حواجی دربارخانه عقلی او را بطوری مسخر کردند که او و



لله طافل اورا بقتل رسانیدند و یکی از آنها که ندیم و هم محبب امپراطور شد باسم او ظلم و ستم بی نهایت رعیت کرد و محقق است وقتیکه پادشاه حوی و طبیعتش ببدی عادت کرد مشکل است ائرا بتوانند تغییر بدهند

**\*( خوی بد در طبیعتی که نشست ) \*** **\*( نرود تا روز مرك از دست ) \***

سلسله ( هان ) هفتاد و پنج سال در سلطنت آنها بدویدست سال نرسیده اسب طبایع آنها رفته رفته فاسد شده است ( چینگ تی ) که در سال ۳۲ قبل از مسیح ع بمسلطنت رسید بدست و شش سال را به مسقی شراب و هرزگی گذرانید و در این مدت بنا بر قول مورخین قدرت مملکت بی نهایت صعب شد و اشخاص یا کداس و نجیب را از خود دور کرد تا اشخاص فاسد و هرزه را در دور خود جمع کند یکی از بررکان که در سلطنت سابق مرجع کارها بود نتوانست این وضع را تحمل کند و ماندن در مخانه را برای خود افتخاری ندید استدعای مرخصی کرد اما هنگامیکه بمنزل خود میرفت اورا بقتل رسانیدند و شکی نداشتند که این فقره بحکم امپراطور باشد

این امپراطور حدی برای شهوت رانی و هرزگی خود نکذارد چون خواننده را در تماشاخانه دید بقدری واله و شفته او شد که او را ملکه مملکت حواد و پدر او را حاکم مملکتی کر و وزیرانیکه جرئت کردند در این باب حرف بزنند و او را از این مزاجت ملامت کنند همه را تلف کرد و لیسکن از قرار مذکور در سیاست مخفی داد و احکام تازه امپراطوران قبل از خود را باجری گذار و آنها را حاتم و مقیم قانونیکه ( سبوان تی ) طمع و لشر کرده بود قرار داد و چون در مغرب چین جنگی میان سلاطین جز روز کرده بود امپراطور قشونی فرستاد و آنها را باطاعت آورد و در عهد سلطنت او رودخانه ( هواگ ) طغیان کرد و سی و یک شهر را فرو گرفت و بقته امپراطور هشت سال قبل از تولد حضرت مسیح ع از دنیا رفت و در همان سال ( کائی تی ) پسر برادرش جانشین او شد هر چند که بیشتر از هجده سال ندانست بعضی از خصایص و صفات بمکو در او بود که موجب امتیاز سلاطین میشود سعی کرد اصراف و ول خرجها را که در زمان امپراطور های سابق معمول شده و در طبایع ریشه بسته بود موقوف کند و اما محال نکرد قصد خود را کاملاً باجری برساند رفتار و کردار سلاطین قدیم را بخوبی فرا گرفته بود و در سال پنجم سلطنتش سلطانی از تا تار ها موسوم به ( نان یو ) رحص باقیه

بمحورش آمد و او را خیلی باشکوه پذیرائی نمود و در مہسان دو ملت صلح در کمال استحکام برقرار شد و یک سال بعد از این امپراطور در سن پست و پنج سالگی وفات کرد و ( هپائوینک تی ) امپراطور مطیع و صلح جو تخت سلطنت نشست این جوان با بطریق اولی این طفل زیرا بیشتر از نه سال نداشت که او را امپراطور خواندند بعد از چهار سال سلطنت با اسم سلطنت بدست نائب السلطنه خود ( وانگ مانگ ) که امپد امپراطوری چین داشت مسموم شد و این فقره عبرتی برای سلاطین گشت که قدرت سلطنت خود را جز ب مردم بیال و بیهوده واگذار نمایند خلاصه ( وانگ مانگ ) برای اینکه مردم را باطاعت خود عادی کند شاهزادها را حواصه خود درست کرد و بسیاری از مردم را بنمود بستگی داد و جسارت را بجائی رسانید که بشخصه مباشر فدا و قربانی بزرگ شد که غیر از امپراطورها که در حقیقت فرستاده خداوند بودند در روی زمین کسی مباشر نمیشد او مباشرت کرد و اعتقاب کشته سوس را اکرام بسیار کرد و مقامی منبع بها ارزانی داشت که هنوز بوراث دارا هستند از سلطنت ( هوانگ چی ) برای او کرکدن و کاو تعاری آوردند و این فقره اثر عبرتی در مردم کرد اگر چه سخاوت او برای اینکه مردم را درو بنمود کند حبی بزرگ بود و لیس سختی او باشخصیکه با او مقاومت میکردند بزرگ تر بود مثلاً روزی شد که چندین صد نفر آدم مر میبرد قبور خانواده امپراطور را حنث کرد و جواهرات آنها را بیرون آورد مہکفت این جواهراتیکه با مردها دفن کرده اند بکار زندها بیشتر میخورد

( وانگ مانگ ) که اول و آخر سلسله ( س ) بود یازده سال سلطنت کرد و در این مدت جمال کرده بود که وضع چین را کلیه تازه کند مملکت چین را به ایالت یو به یکصد و بیست و پنج محال قسمت کرد که در آنها دو هزار و دویست و سه شهر بود در ماه یازدهم سال پنجم سلطنتش سناره سبارہ در چین نمودار شد و چون خبر تمییر سلسله سلطنت منتشر شد تاتارها بمحرک آمدند و بنای ناحی و تاز را در ایالت شمالی چین گذاردند و ملتاهی مغربی آسیا که باچین معاہد بودند عهد خود را شکستند و ( وانگ مانگ ) مشون زیادی فرستاد تا در ممالک بعید قدرت چین را برقرار نمایند خرج این قشون کمی و عطا و سخاوتیکه که طبیعت در اول تغییر هر سلسله واقع میشود سبب شد که بولها تمام شد و این رسم قشون قرض که آئندہ مملکت را برای معمور کردن زمان حال خراب میکنند

هنوز در چین بلد نبودند همچنانکه حالا هم در آنها معمول نیست پس ( وانگ مانگ ) مجبور شد بر مالیات بفرزاید و کمربند تازه قرار بدهد و از هر قسم مال التجاره و غله حق دریافت کند این خصل فوق العاده مردم را استوه آورد از ( وانگ مانگ ) بیزار و متاثری شدید طفیان و سرکشی شروع شد شورش در میان مردم پیدا شد لشکری بی حد و حصر که سرکرده های آنها از شاهزاده های سلسله یش بودند جمع شدند و جنگهای خونریز و طولانی واقع شد تا در سال بیستم تاریخ میلادی لشکر ( وانگ مانگ ) کلبه شکست خورد و عمارت او را بعد از غارت مبدل بخاک گستر کردند و خود او را سر بریدند و جسد او را قطعه قطعه کردند و سر او را در میدان عمومی آویخته نشاند تیرها نمودند و این طور با انجام رسیده کار شخصی که توانست خود را بر سلطنت برساند اما با لیاقت نگاهداری خود را در آن مقام نداشت و در آن زمان سال بیست و سه عیسوی مملکت چین در حرکت و انقلاب سخت بود و دسته از دزدانیکه آنها را ابرو قرمز میگویند بجهت اشک ابروهای خود را قرمز رنگ میکردند تا همدگر را شناسند ایالات چین را متصل تاح و تار و حراب و ویران میکردند و چند سالی میبایست اعتقاس طول نکشد تا کسی پیدا شود که بتواند نظمی باین بی نظمی های منافم و هوی و هوس و کبه و عداوتهای مردم بدهد و جمعیت قشویکه غالب و مطهر بودند شاهزاده از سلسله ( هان ) را امپراطور قرار دادند که بعد از دو سال که تمام را در هرزه کی و بیعاری گذرانید قدرت سلطنت را از او گرفتند و در دست شخص مفید و صولی قرار دادند که چیزی نگذشت که سر او را هم بریدند برای اینکه سلطنت را در شخص لایهیکه شایسته آن بود فرار دهند

تعیین امپراطور تازه مهربان و سخی

( لوبلو ) در سال بیست و پنجم مسیحی امپراطور شد و آنرا ملقب به ( کینگ روتی ) نمودند بی امپراطور غازی و معروف و او از اعقاب ( کینگ تی ) چهارمین امپراطور سلسله ( هان ) بود لشکرس او را محصور کردند لقب و مقام امپراطور را قبول کند در صورتیکه خود او کراهت داشت از قبول آن زیرا بنظرش چنین میآمد که اقتضای این شغل غیر از این است که او را اسباب قوی برای راضی کردن متعطلترین هوا و هوسهای طبیعت انسانی قرار دهند بلکه لازمه این مقام تحمل زحمات و مشغلات و اقدام بکارهای مشکل

که برای آسایش ملت لازم است میباشد و اول کاریکه در سلطنت خود کرد این بود که سد از آنکه بلی تخت خود را بشهر ( لپانگ ) که در مغرب ( شامی ) واقع بود برد اعلان عفو و اعماض عمومی نمود و چون غالب مردم دچار ضعف و حستگی و بچاره گرد شده بودند باین اعلان قلوب آنها را فریفته کرد و موجب محبت تمام مراتب ملت باین امپراطور شد و چون تربیتش در بیلاقی و میان مردمان بیلاقی شده بود و کارهای آنها اشتغال ميسود طبیعتش تسهی عادت کرده بود و باوجود این از ملائمت و خوش خلقی و سخاوت او کاسته نشده بود و مردمان عالم بسیار دوست میداشت و هزار درهمه جاتحصص کرد که بدرجهایه بیاورد و کارهای محترم آنها رجوع کند

### — ﴿ نازدید مملکت ﴾ —

حکایت میکنند که این امپراطور در جاه و جلال و سلطنت هم رفاه و دوستی قدیمی خود را فراموش نکرده بود و چون باز دید مملکت می نمود از مسقط الرأس خود عبور کرد و چندین هزار رعیت را که در اول سفر با او آشنا بودند بسمه خود دعوت نمود و فرستاد شخص شکارچی فقیری که در سابق دوست او بود پیدا کردند و تمام شب و اناو بسر برد در حالیکه از حظوظ و لذایذ بی همیور ایام جوانی با او صحبت میکرد و حکایتی از او نقل میکنند که شباهت بسیاری با وضع حالیه اسپا دارد روزی از شکار مراجعت میکرد دروازه شهر را بسته یافت و هر چه اصرار میکرد دروازه باز در را نیکشود زیرا محالف با عذقی بود که باو شده بود و امپراطور مجبور شد که از دروازه دیگر عبور کند که مستحظ آن چندان اشکالی نکرد و در را باز کرد و امپراطور داخل شهر شد ولیکن روز بعد شخصی که در را باز کرده بود معزول نمود و دیگری که حکایت خود قرار کرده بود درجه اش را بالا برد

### — ﴿ تسخیر ممالك كشمير ﴾ —

این امپراطور چندین سال وقت خود را صرف آرام نمود اعتشاشاتیکه در عهد او برقرار کرده بود نمود و قشون ابر و قرمن مغلوب شد و بر رئیس آنها که او را امپراطور می خواندند حکومتی داده شد و مملکت کشمیر که از زمان ( تس شی هواک نی ) در

تبعیت چین بود و باعوالی زن شجاعی خبال کرده بود خود را آزاد و خود سر کند  
سردار ( مایوان ) انجا را اطاعت این امپراطور در آورد بعد از آن جنگ را بمسرحیات  
شمالی برد و با تانار ها مدت ها جنگ کرد و بعد از سی و دو سال که همه را در جنگ با  
افتخار بود در سنه ۵۷ مسیحی وفات کرد

— بنای مکتب و مدارس برای تربیت جوانها

پسرش که ملقب شد به ( مینگ تی ) یعنی امپراطور بصیر و روش صمیر در سال ۵۸  
مسیحی بجای او نشست و در تاریخ چین از عقل و هوش و رحم او جلی اضرای گفته اند  
و چون این امپراطور از معلمین خود تربیت نیکی یافته بود و در حکمت قدیم چین مراتب  
و مقامات عالی طی عمده حواس رعایای خود را هم یعنی اشخاصیکه عامل و مباشر کار  
دیوان خواهند شد تربیت کند اکادمی و مجلس علمی در عمارت دولتی بنا کرد که در انجا  
اطفال نزرکان مملکت و شاهزادگان بربریا را که مالک آنها را فتح کرده بود تعلم و تربیت  
کند و دختر سردار ( مایوان ) که در زمان پدرش در نظام شهری به کمال یافته بود  
ترویج کرد و این انتخاب امپراطور اسباب تحسین و تمجید مردم شد و این ملکه را در  
تواریخ چین سر مشق تقوی و عقل قرار داده اند که با فتحار و آبادانی مملکت چین کمکی  
بزرگ کرد ( مینگ تی ) امر نمود صورت مردمان نزرک که در جنگها و صلحها مشهور  
شده بودند نقاشی کردند و در یکی از تالارهای عمارت خودش گذاردند و عساکری  
بیادگار ( خونگ تسو ) بنا کرد و چون طغیان رود ( هوانگ هو ) بانهر زرد که مکرو  
انفاق مباحثه به بیلافت و مردم انجا حسارت وارد میاورد سدی امر نمود در انجا ساختند  
که ده فرسنگ طول داشت و صد هزار عماله در ساختن ان در کار و مشغول بودند

— دخول در سنه ۶۵ مسیحی در چین رسی در سنه ۶۵ مسیحی —

در سال هشتم سلطنت این امپراطور و شعب و پنج سال بعد از تولد حضرت مسیح ع دین  
بودا رسا داخل چین شد و مورخین چینی حکایت انرا با اینطور می نویسند که امپراطور  
( مینگ تی ) شخصی را در جواب دید که حثه او سهابت بزرگ بود و ربك طلائی داشت  
و سر و سکردن او در حشده و نورانی بود ار وررای خود تعبیر این خواب عجمدا

سؤال کرد یکی از مہبانان آنها جواب داد کہ در ولایات مغربی آسیا شخص عاقلی یا شخص فوق العادۃ بودہ موسوم بہ ( ف ) و محسمۃ او شش پانصدہی درد و رمکش ضلانی بودہ و شریب و دینی در مہبان مردم آورده است امپراطور بعد از اصلاع از این فقرات سہرا بہندوستان فرستاد قوانین و اصول مذهب اورا تعلیم ~~کند~~ و صورت نفائی شدہ و چند محسمہ او را بہ چین بیاورند و ما قوانین و اصول دین او را در جای دیگر

مہبان می نمایم

بعد از ورود بپیین این دین رواج غریبی پیدا کرد و اگر چه علما و اشخاص صبیحه پروری  
احلاق و قوانین ( حوائك نسو ) و عبادت وجود مقدس عالی که او پسر کرده بود  
مبنمودند محاکمت باین دین نمود و حق المقدور ~~در~~ دارد بد تمام مردم عوام را  
همچنانکه در عهد فرشته بود ~~کمرام~~ کند و آبکی چور زمینیه حالی و اعمال  
ناقص مستند قبول این گونه موهومات بود اقلای نصف مردم چین را در بنده  
و کمرام نمود

اول کسی که در چین قبول دس بودا کرد سلطان ( چو ) بود و آن شاهزاده بود .  
س جوانی و بعد اشخاصیکه در حکومت او بودند تا کمال سرعت و ثبات تاسی ما و کردند  
و قبول این دین نمودند و يك قرن طول تشبیه نادر تمام مملکت چین منقشه شد و امراطورها  
هم بنا بر مصالح پلیدی یا از روی هوا و هوس این دین را مستحسن شمردند و احکام آنرا  
بتدریج ثبوت کردند و لیکر فلسوفهای مدرسه ( حوکی تسو ) امراطور ( مینگ تی ) را  
برای اینکه فرستاد بهندوستان اس دین عام فرب را بچین آوردند و مملکت چین را ملوث  
کردند نفیس و لقب کردند و بهکمند آیا کنایه نسبت ما حداد برک را از این هت که  
بروند از مملکت خارجه دینی بیاورند که اها پیروی نکردند و نحواسند پیروی کنند ، چنین  
دینی که دشمن صلح و صفا است و خرب و زهم و ن تمام نظامها که صمیمت مهاب پدرها و  
مادرها و اطفال و مهاب سلاطین و رعایای آنها و مهاب شوهرها و رن ها برقرار کرده است  
البته کنایه است برک و مصیتی است عظیم

--- ﴿ تَنْجِيبُ مَا بَاتَ وَ نَشُوبِي عِلْمَا ﴾ ---

دور سلطنت ( چانگتی ) از ۶۷ تا ۸۹ مسیحی که پسر وحاشه ( مانگتی ) بود .

چین بسیار خوشبخت و در کمال آرامی بود و این راحت و آرامی را بسبب معقل و انصاف او و نیکوئی و مرحمتش نسبت بمردم میدهند نیکوئی و مرحمتی که سبب شد مالکات را تخفیف داد و اهل علم و فضل را معزز داشت و در کارهای دولت آنها را بد بکران ترجیح داد و ارباب استحقاق و انصاف را حمایت کرد و از اسباب جلال و اخراجت بی معنی نهر داشت

در سال چهارم سلطنت ۶۹ مسیحی علما را در مجلس برری جمع کرد و قوانین و کتب قدیم چین را امتحان و مقابله و اصلاح کرد و از اینجا معلوم میشود که این امپراطور بدین بودا رعب نداشت ولیکن بحالاف تا تمام قدرتش قوانین پهلتنیکی و اخلاق (حونگ تسو) را ترویج و حمایت کرد و در سال هشتم سلطنت سردار معروف (یانچائو) را ماتشونی مامور کرد که ممالک مغربی آسیا را مظلم کند و قدغنیکه مکرر به درکان و قصات ازداشتن اسباب جلال در سمره و در الس و در اسباب اطافشار میکرد و قدما را با آنها سر مشق میداد اختصاص موروثی سلطنت چین بود و در غیر مملکت چین این قانون قناعت یافت میشد و در چین اگر اشخاص نو بدوران رسیده از اندازه خود بیرون میرفتند حکما سباست میشدند

— ( نازه قشون کشی چینی ها بسمت دریای خضر و رابطه ) —

— ( تجارتی چینی ها با ممالک روم ) —

پیش از این در سال ۷۲ عیسوی امپراطور ( مینگ تی ) سردار معروف ( یانچائو ) را به ممالک مغربی آسیا فرستاده بود تا معاهده که با اول امپراطوران سلسله (هان) کرده بودند برقرار دارد و در عهد سلطنت ( هونی ) در ۸۹ تا ۱۰۶ مسیحی بود که سردار تسلط و قدرت چین را از نو تا منتهای ممالک شمالی آسیا منبسط نمود و شرح این قهره از این قرار است که در سال هشتاد عیسوی سردار ( یانچائو ) از در بحانه چین عازم شد و بسمت ممالک مغربی رفت و سلطنت کاشغر را که بواسطه شورش و اعتشاش داخله چین قصص عهد نموده و خود را آزاد کرده بود از نو مسخر کرد و بعد از این فتح بست هزار لشکر بر قشون خود افزود رای اینکه برود با و سرت کامل به سلطنت ( حونی تسو ) که

امروز ( کوجی ) میگویند حمله نماید و این جنگ مثل جنگ سابق آسان نبود و در این  
سمر ( یانچائو ) بیشتر از هشت سلطنت را در تبعیت چین بیاورد این بود که در سال  
۹۴ مسیحی این سردار قصد کرد که زور قشوش را زیاد کند لهذا از این هشت سلطنت  
لشکر فراوان جمع کرد و بکک آنها از کوه بربرف ( تسونگ کینگ ) عبور کرد و  
پادشاه ( یوجی ) ها حمله برد و او را بقتل رسانید و پادشاه ( خوئی تسو ) را هم  
اگر بکشت اقله مثل سایرین مطیع نمود و سردار چینی ( تو هوان ) هم تانارهای شمالی  
( هبونو ) را شکست داد و اطاعت تمام ممالکی که ما بخارای کوچک مینامیم اذن داد  
که ( یانچائو ) فتوحات خود را تا بدریای حضر ببرد و بیشتر از پنجاه سلطنت را که از  
قرار تاریخ هند و بربر و ایران جز آنها بود مطیع و تابع چین کرد و ولعدهای  
انها را بدریای چین فرستاد که در آنها کروی باشند و باین واسطه اهل آن ممالک رفتار  
بهمد خود کنند و خیال داشتند بروند و از رهنما احوال پرسی نمایند اما سرداری را  
که مامور این کار بود ابرامها او را رسانیدند و پشیمان کردند زیرا با و گفتند که این  
مسافرت دریای مغرب طولانی است و خطری زیاد دارد و اگر هم باد مراد باشد اقله  
دو ماه برای عبور آن دریا لازم است اما برای برگشتن اگر باد مراد نباشد ممکن است دو  
سال طول نکشد و بنا بر این ملاحی که حبال دارد به ( تسونگ ) یعنی روم برود باید  
آذوقه و لوازم سه ساله را تدارک کند و شاید این تفصیل را مخصوصاً با و گفته بودند که  
از آن سمر او را منصرف نمایند یا آنکه خود آن سردار این تفصیل را برای آنکه عذر او را  
بپذیرند جعل کرده بود خلاصه بعد از مطیع کردن ممالک مغربی آسیا و مستحکم  
کردن قدرت چین را در انصحات ( یانچائو ) میل کرد ماقی عمرش را  
در وطنش و میان قوم و خویش خود به سر برد و خواست کرد که او را  
احصار نمایند

خلاصه باین شرح در این دفعه ممالک روم جز ممالک تابع و حراج نده چین محسوب نشد اما  
چینبها جعلی میل داشتند که ما ( تسونگ ) بزرگ یعنی ممالک روم و رهنما رابطه مستقیم  
پیدا کنند و گویا عمده مقصودشان دایر کردن تجارت بواسطه میان ( تسونگ ) کوچک  
( تسونگ ) بزرگ که چین و روم باشد بود و یکی از چینبها میگوید که همیشه سلاطین  
( تسونگ ) بزرگ یعنی امپراطوران رهنما میل داشتند که با چینبها رابطه مستقیم داشته باشند



(آز) ها که پارچه‌های خود را به (آس) نزلک می‌فرستادند و می‌توانستند به چین بیاورند که رابطه چین با آنها تجارت اینها ضرر نرزد و همیشه مانع ارتباط این دو مملکت بود و راه آنها را پنهان می‌کردند و این رابطه مستقیمه واقع شد مگر در زمان سلطنت (هوان تی) در سال ۱۶۴ عیسوی که امپراطور روم که موسوم به (آتون) بود سیرری به مملکت چین فرستاد و توفت هم رمنها ارسمت شمال نیامدند بلکه از راه جنوب یا از راه (توانگ) آمدند و مختصراً میان دو مملکت رابطه مستقیمه و بدون واسطه پیدا شد و از تاریخ معلوم نمیشود که این رابطه تا کی برقرار بود ولیکن محقق است که مدت استقرار سلسله سلطنت (هان) و تا اول قرن سوم عیسوی برقرار بود و راه دریائی چینی‌ها یا از بدرهای مصر یا از حلب فارس و دریای هند یا از (کانتون) یا از سدرات دیگر دریای جنوبی چین بود و اعتقادات داخله چین و منقسم شدن آن مملکت چینی منظر می‌آید که مانع تجارت رمنها در چین شد و تجارت آنها مخصوصاً در مملکت پادشاه \* و \* که در جنوب چین واقع است برقرار بود

و مورخین چین عاقلانه (آری) ها که اهل (از) باشند مانع بودند که چینها رمنها رابطه مستقیم پیدا کنند این بود که (آزی) ها نمیتوانستند پارچه‌های ابریشمین را بخوبی رمنها بیاورند و می‌توانستند اگر چینها رمنها رابطه پیدا کنند این فایده و منفعتی که (آری) ها از یافتن ساحل ابریشم چین می‌بردند از میان می‌رفت و مورخ چینی می‌نویسد که رمنها خیلی مهمل داشتند که ابریشم خام را با بخارند زیرا در یافتن و کار کردن آن بسیار ماهر بودند و رنگ رزی آنها بهتر بود و رنگها که آنها می‌کردند ثابت تر و درخشنده تر بود پس ترجیح میدادند که ابریشم خام از چین هم که باشد به دست و پاچه بطور سلسله خودشان بیاورند تا از پارتها و مردمان دیگری که همسایه دریای خضر هستند پاچه ساخته بخرند

### —\*— اول رجوع کار دولت باغیان \*—

اول کسی که آغایان را کار دولت دجل کرد بلکه آنها را مقام شخص اول مملکت بالا برد امپراطور (هوان تی) بود این کار خلاف طبع برای راحت و آرامی مملکت بسیار محل و منحوس بود و باید هم باشد اگر منظور نبود لازم می‌آمد که کار به قدر مخالف طبعیت است ارتکاب بدون سمات واقع شود زیرا چون عیسوی از انسان کم میکنند و او را ناقص

میسازند و شهوت را از او بر طرف مینمایند محققاً حرس جاه و دولت بمنها درجه در او زیاد میشود و این آغایان که از بعضی جهات کمتر و از بعضی جهات بیشتر از مردم در صدد راضی کردن حرصشان ر میایند و لابداً اسباب اغتشاش در میان مردم میشوند و ترکها تقریباً حق دارند که غیر از نگاهداری حرم سرا با آنها کار دیگری رجوع نمی کنند

### § زلزله درك §-

سلطنت ( شانگ تی ) در سال ۱۰۶ مسیحی و سلطنت ( لکان تی ) از سال ۱۰۷ تا ۱۲۵ مسیحی معروف اند مگر بواسطه بیکی و عدم قابلیت آنها و سبب يك خشك سالی شدیدی و زلزله های متعدد که بواسطه پنجم آنها که در سال ۱۱۴ مسیحی و سال هشتم سلطنت ( لکان تی ) واقع شد در مملکت ( ژینان ) که تونکن حاکم باشد شکافی در زمین حادث شد که صد لی ( ده فرسنگ ) طول داشت و در همان سال سد مشرقی رود ( هوآنک ) حراب شد و سبها حرائی بسپار کردند و مردم بر حسب عادت و همراهی علماً علت و سبب این بد بختی و بلاها را از کناه دولت دانستند و در سلطنت ( شوان تی ) از ۱۲۶ تا ۱۴۴ مسیحی رئیس از دزد ها یا از یاعیها اسباب خطر مملکت شده بود و چندین شهر از ایالات جنوبی چین را حراب کرد و از کار هائیکه این امپراطور کرد این بود که قدغ نمود کسی را قل از اینکه پس چهل سال برسد مرتبه قضاوت ندهند و در آخر سلطنتش بر حسب تاسی به پیشینیان خود عفو و اعماض عمومی در تمام مملکت اعلان کرد و انتشار داد تا آنکه غضب آسمانی که در طبیعت طاهر و نمودار شده بود فرو نشیند \*

در هر سلسله سلطنت دو یا سه نفر از مردمان درك پیدا میشوند بد چنان مخطر مباد که دوران این سلسله تمام شد پس از آن مدت مدیدی طول میکشد و محرم و یهودی چیز دیگری دیده نمی شود و بنا بر این ترتیب گویا دوره سلسله ( هان ) تمام شده است زیرا دو هانشین ( شون تی ) هر کدام يك سال بیشتر سلطنت نکردند و ( هووان تی ) که از ۱۴۷ تا ۱۶۷ سلطنت کرد حکومت و قضاوت مردم را بطور حراج مبعروحت و باز اعایل و حواحکان حمایت فوق العاده کرد و تاسین شریعت ( ناو ) را محترم شمرد

و رفتار و کردار این امپراطور سبب شد که علمائیکه آنها را باصرار و همه جور مهربانی بدو پناه آورده بود که کارهای او را در نظر مردم ماس مالی کنند از او دوری کردند و فریب او را نخوردند و یکی از مہمانان آنها عمل ملاحظه قرار داد و عنوان کرد که امپراطور هزار زن نگاه میداشت و بیشتر از ده هزار اسب در طوبه داشت و همچنین جمعی از ( بو نز ) ها در نزد خود نگاهداشته بود که شریعت آنها مخالف با روبره ( خونگ تسو ) بود و از این قرار مملکت را رسوا کرده بود و قدرت سلطنت بدست اغایان و خواجگان افتاده بود و یقیناً امپراطور در خیال نبود که این اغتشاشات را رفع و برای این کارها انتهائی قرار بدهد

و امپراطور بموضع اینکه قدرت اغایان خواجه را کم کند بر اعتبار آنها افزود و سعی از بزرگان که توانستند تحمل این کار ناشایست کنند محل بی لطفی امپراطور واقع شدند منہاکار بکه در این باب کرد نصف از زهارا بیرون کرد و از آنها نگاهداشت مگر با قصد نفیر برای عیشهای مختصرش و مینویسند در موقتیکه اعلان عفو عمومی کرده بود یکی از شرفا که او را ناحق محبوس کرده بودند ازادی خود را قبول نکرد و میگفت اگر من قبول آزادی کنم شک کناہرا در هر صورت با خود میبرم اگر زنده باشم در میان مردم قاضی گناہکارم و اگر بمیرم یاد مرا بخیر نخواهند کرد و سنوات ۱۵۱ و ۱۷۵ بطوری قحطی و سختی شد که مردم گوشت آدمیزاد می خوردند و تاتارهای مشرقی که موسوم به ( سیان پی ) بودند و قل از این ولایات تاتارهای ( هوانگ نو ) را تصرف کرده بودند با تاتارهای جنوبی ملحق شدند و در زمان کمی سه ایالت چین را حراب و ویران کردند و این تاتارهای ( سیان پی ) در سر خود رئیس جسوری داشتند و چندین طاغیہ دیگر از این ملت را با طاعت خود آورده بودند مملکتی تشکیل نمودند که یکصد و چهارده فرسنگ وسعت آن بود و در شمال ملل سیبری جنوبی را منلوب کردند و در مشرق ولایت ( فو یو ) و در مغرب ولایت ( اوسون ) را مسخر داشتند و در سال ۱۵۶ مسیحی باز شروع بتاحت و تاز در مملکت چین نمودند اما بواسطه مرگ رئیسشان صعیب شدند و باین واسطه سرحدات شمالی مملکت چین اسوده و آرام شد و در عهد این امپراطور از قرار بکه مورخین مینویسند از هندوستان و بمالک رمنها و بعضی ولایات دیگر از راه دریای مشرقی مالکات بچین آوردند و از آن تاریخ اسب که تجارت مالک خارج را از راه ( کلتون ) خبر میدهند

— زیاد شدن اعتبار و قدرت آغایان خواجه —

امپراطور ( لینگ تی ) که از ۱۶۸ تا ۱۸۹ مسیحی سلطنت کرد بیشتر از پیشانیان خود با آغایان همراهی و مساعدت نمود و قدرت سلطنت از همیشه بیشتر در ملتها درجهٔ ذلت وستی افتاد این امپراطور از روی هوا و هوس در عمارت خود بازاری ترتیب کرد که در آنجا همه جور اسباب تفریح فروخته میشد و مهبل داشت که زهای او در حضورش سر جزئی اسباب با همدیگر نزاع کنند و حتی همدیگر فحش بدهند و هوس دیگر احقانه او این بود که بموض اسب خرها آورده بود در محس عمارتش رها نموده گردش میکردند و خوش داشت روی عراده‌هاییکه با آنها از این حیوان شریف بسته باشند سوار شود و بعمارت زنها رود و چون در چین عادتاً از درختانه دولت عمده کارها گرفته میشوند قیمت اسبها تنزل کی کرد و هیچیک از بزرگان و عمال دیوان بر کالسکه سوار نمیشدند مگر اینکه با ولاغ بسته باشد و مورخین چینی غیر از یک کار تعریفی از این امپراطور نقل نمیکند و آن کار این بود که داد پنج کتاب دینی را که ( کینگ ) میگویند در روی چهل و شش پارچهٔ سنک مرمر حکاکی کردند و در مدخل عمارت اکادمی جادو دند که هشتصد سال در آنجا باقی مانده بود

— مجلس مخفی و ادب علما —

قدرت و اعتبار آغایان خواجه که روز بروز در نژاد بود بنظر علما نا پسند آمد و باهم معاهده کردند که آنها را بتکلیف خود و بکار فرو مایه که شأن آنهاست وادار نمایند و بجای خود بنشانند

خواجه ها هم که قدرت و تسلطی در شخص امپراطور داشتند و امیدوار بودند اقدامات آنها بی نتیجه نماند باهم معاهده کردند و علما را به مجلس مخفی و اتفاق بر ضد امپراطور و دولت متهم نمودند و ( لینگ تی ) مثل تمام شاهزادگان صمیم الغفل و هرزه گاه قدرت و عزم خود را بجز در اقدامات بی معنی و بد بکار میبردند تمام قدرت سلطنت را بدست آغایان داد و آنها هم تمام هم خود را در مغلوب نمودن دشمنان خود بکار بردند و بکصد نفر از بزرگان مملکت را بقتل رسانیدند و همچنین هفتصد نفر از نجیب و ذریای

متوسطاً هلاک کردند و این قتل و خونریزی بزرگ که خواجها در کال قدرت مرتکب شد موجب سرعت زوال سلطنت سلسله (هان) شد و قشونی از مردمان با راضی تشکیل نمود که موسوم شدند به کلاه زرد و زور و زور در کال سرعت بر عدد آنها افزوده شد و در ایالات مملکت منتشر شدند و در تحت ریاست سه برادر که موسوم به (چانگ) و (پرو) و (لئو تسو) بودند جنگ میکردند و لیکن چند نفر از سردارهای امپراطور در کال چانگی و رشادت آنها را بسزای خود رسامیدند و در یک جنگ تنها هشتاد هزار نفر از نا راضی ها که در فرمان دو برادر بودند کشته شدند و در جنگ دیگری برادر سومین با یکصد هزار هر لشکری که با او مانده بودند مغلوب شد

و در سلطنت (هوانگ تی) از ۱۹۰ تا ۲۲۰ که آخرین امپراطور سلسله اول (هان) بود جنگهای داخلی قطع نشد و ممالک چین اولاً به سه قسمت منقسم شد و بعد به چهار قسمت و هر قسمی پادشاهی داشت علیحده و قسمت شرقی بر صد (تونگ چو) سردار قشون امپراطوری که خودش داعیه امپراطوری داشت و از خود ثانی و تکبر مردم را بستوه آورده بود اتفاق کردند و با او جنگیدند و این جنگها به (تساو تسائو) موقع داد که هر و قایل به نظامی و غیر نظامی خود را بکار برد و این سردار زوال کلی سلطنت سلسله (هان) را سی سال عقب انداخت و در این مدت سلسله دیگری از (هان) دو خانواده خود ترتیب کرد و از جنگهای تکیه با تاتارها دشمن دائمی چینها کرد و در جنگهای داخلی مملکت شهرت و اعتبار غریبی یافت و این سردار مهارت کاملی در شناختن مردم و استعداد آنها و سپردن کارها را از روی استحقاق داشت و این مهارت اسباب عمده برای فتوحاتش در جنگها و حصول مقصود در اودامانش شده بود چون استعداد و قابلیت در کسی مبادت آنرا بکار مباداحت و کار مبرمود در هر کس و در هر طبقه از مردم که بوده باشد و در قشون کشی ها جنگها چنان با حزم و احتیاط حرکت میکرد که ممکن نبود کسی تواند لشکر او را بفعلت بگیرد و در مقابل دشمن اگر چه در جنگهای بسیار بزرگ و سخت بود خود را با کمال ملایمت و آرامی و با عود میکرد و نمیکشاد کمر اصطرابی در صورت او نمودار شود در مقامیکه برای خدمتی یا کار مستحسنی بنا بود جز او انعام بدهد منتهای سخاوت و جوادمردی را داشت و نسبت به مردمان بی هر و قابلیت ابداً اعتنائی نمیکرد و چیزی نمیداد کسی را بدون تقصیر ثابت سیاست نمیکرد و در مقام سیاست هم ادا

وساطت یا سفارش قبول نمیگردد و حکم سیاست را هم هرگز نسخ نمیگردد و این صفت حسنه طوری اورا بالا برد و بمقامی رسانیده بود که تقریباً فرمانگذار و صاحب تمام ممالک چین شده بود

❖ سلسله ششم سلطنت چین سلاطین ( وئی ) هستند ❖

از ۲۴۰ تا ۲۶۵ عیسوی ۴۴ سال مدت سلطنت آنها بود و پنچ امپراطور داشتند پسر ( تسائو تسائو ) که موسوم به ( تسائوئی ) بود قدرت سلطنت را که ( هیانئی ) مجبور شد باو تعارف کند تصاحب کرد و بسلسله جدید خود اسم ( وئی ) داد و این وضع تمام و منقرض شد سلسله سلطنت ( هان ) که پیشتر از چهار قرن مالک تخت و تاج بودند و مملکت چین را از جهت برقراری کتب و نشر علوم مشهور آفاق کردند و وسعت مملکت و متصرفات چین را تقریباً تا دریای خضر بردند

❖ منقسم شدن ممالک چین به سلطنت ❖

تاریخ منقسم شدن ممالک چین از ۲۲۰ عیسوی شروع میشود زیرا ممالک چین از آنوقت منقسم به سلطنت شد : سلطنت ( وئی ) سلطنت ( هان شو ) و سلطنت ( او ) سلطنت اولی در شمال چین واقع شده بود و دومین در ایالتی که حالیه ( سیچوان ) مینامند که در ۲۲۲ عیسوی شروع شد و در ۲۶۲ تمام و منقرض گشت و سلطنت سوم در سایر ایالات جنوبی چین واقع بود و تا سال ۲۸۰ عیسوی طول کشید و سلطنت ( وئی ) هارا حضرات ( این ) ها خراب کردند و دو سلطنت دیگر را هم مطیع خود نمودند

سلطنت ( وئی ) پایتخت خود را در ( لویانگ ) قرار داده بود و ممالک آسمای وسطی که با سلاطین ( هان ) معاهد بودند ارتباط خود را با سلاطین بومت هم از دست ندادند و سلاطین ( هان شو ) د بجهت خود را در ( چینگ تو ) قرار دادند که پایتخت حالیه ایالت ( سیچوان ) است و سلاطین ( او ) مقر سلطنت خود را در کپانگ خاگ ( مقرر داشتند که بعد از این الحار را ( نانکینگ ) حوایم گومت و پارچه نازی به همین اسم در الحاق یافته میشود

بادشاه سلطنت ( وئی ) بعد از آنکه با سلاطین ( هان شو ) و ( او ) در سر امپراطوری

حنك كرد بدست سردار مخصوص خودش كه او را فتوحات مفرور کرده بود از تحت سر نكون شد پسر ( هوتی ) چون دید قدرت و سلطنت پدرش در خطر است بنزد پدر آمد و گفت دیگر جای تأمل و تردید نیست ای پدر من یا باید غالب شوم یا مثل اجدادمان میریم پدر اعمانی بحرف او نكرد پسر هم در كال افسردگی مایوس از همه جا بتالار احداث رفت و بعد از آنكه زن خود را كشت خود را از روی پأس بقتل رسانید در سال ۲۶۳ عیسوی در سال چهل و یکم سلطنت ( هوتی ) یا ( هوچو ) چراغ سلسله ( هان ) بالمره خاموش شد فثون امپراطوری حوقه جوقة و متفرق شدند و عمارت امپراطوری را تسلیم غارتیان نمودند

— سلسله هفتم سلطنت چین ( تسین ) بودند —

از ۲۶۵ تا ۴۱۹ عیسوی مدت سلطنت آنها ۱۵۵ سال بود و پانزده امپراطور داشتند سرداری كه نوجه صعب باقی مانده سلسله ( هان ) را سر نكونی كرد پسرش نانی این سلسله جدید است و او مثل سایر سلسله های چین لقب ( وونی ) گرفت یعنی امپراطور غازی و مظفر امپراطور تازه ادم درست و صدیق و نزر کواری بود و صفات نیکوی او بسی دلها را فرشته نمود در بحانه خود را در شهر ( لویانك ) كه در ( هونان ) واقع است قرار داد و در سلطنت او هیچجده نفر از سلاطین كوچك در سر قدرت و مقام امپراطوری جنكبدند و لیسكن سلاطین ایالات جنوبی اغلب مغلوب میشدند زیرا سلاطین ایالات شمالی قویتر و بحسبتهای جنك بیشتر عادی بودند و علاوه بر این ناآراها كه با آنها معاهده داشتند كمك مېكردند آنها را در سال ۲۶۷ مسیحی بربرهای مشرقی یا ژاپوییها اجناس مختلف برسم مالیات برای امپراطور بانی سلسله ( تسین ) آوردند

تاریخ چین در سالی كه مطابق است با ۲۶۸ مسیحی حادثه عجیبی و خارق عاده نقل مېكند و آن این است كه در فصل پائیز در ماه هفتم سال جمعیتی از ستارگان بطور ردهب بسمت مغرب رفتند و مثل ناراز بر زمین ماریدند

بعد از آنكه این امپراطور ایالات شمالی را مطیع نمود با دویست هزار نفر سرباز مملكت سلطان ( او ) را خراب كرد و از رود كهسلك عبور نمود و شهر ( ناكېنك ) را تصرف كرد پادشاه این مملكت كه نها نموده بود كه از آن سه سلطنت باقی مانده بود برای آنكه عقاب و سیاسات تازه در مملكت آورده بود و پنجه را ز ن بازی كر در عمارتش نگاهداشته بود مردم

مملکت از او بیزار شده بودند مجبوراً خودش از شهر خارج شد و بتد امپراطور متفرق  
آمده خود را تسلیم نمود امپراطور هم او حکومت مختصری واگذار کرد کہ بقیہ عمرش را  
بہ بیجاری در انجا گذرانید

این ترتیب امپراطور ( ووتی ) در سال ہجدهم سلطنتش مملکتی فتح نمود کہ دارای  
پانصد و پست و سہ ہزار شہر و قصبہ بود و دویست و سی ہزار قشون ساخو داشت  
و تنہائی صاحب و فرمانگذار تمام ممالک چین شد ہمہ اطوریکہ در اسط و تصرف  
امپراطوران ماضی بود و آنوقت این امپراطور بہ بخت و اقبال خود معطی شد و ملاحظہ  
فتوحات بزرگ خود چنین بکان کرد کہ دہک دشمنی نخواہد داشت کہ با او جنگ کنند قشون  
خود را مرخص کرد و خودش ہم برای آنکہ رقبا از میان رفته بودند در عمارت خود  
مشغول عیش و طرب شد و بارہ و کلاہ زنہای خود در باغہای امپراطوری برصاۃۃ کہ  
باو کوسند بستہ بودند سوارہ کرد و این شاہزادہ کہ او را بخت و اقبال متہا  
درجہ ایساقت بالا بردہ بود نتوانست الطاف خداوندی را در حق خود نگاہداری کند  
ولہکن در سلطنت او مملکت چین بسی آبادان بود و ارتباط میانہ چین و ممالک مغربی  
آسپا کہ در زمان اقسام ممالک چین مقطوع شدہ بود دو بارہ برقرار شد  
و این امپراطور بود کہ در سال ۲۸۴ عیسوی ( تنو در ) برادر  
( ہراکلیوس ) را بسفارت پذیرفت کہ در تاریخ چین مسطور است و این امپراطور در  
س پنجہ و پنجالی مرد و مملکت را در سال ۲۹۱ عیسوی بہ پسر ارشدش واگذار  
نمود کہ جوان احمق و ابلہی بود و لقب ( ہوتی ) گرفت عدم قابلیت او میدانرا  
رای تزویر و جاہ طای زنہا خالی گذارد پی از انہا کہ لقب ملکہ دوم داشت طوری عقل  
مپراطور را تسخیر کرد کہ توانست ملکہ اول را اخراج کند و پسر پکنای او را نیز  
لاک نماید و بعد از آن تمام بزرگان و کسانیکہ باین شاہزادہ حامی مربوط بودند تلف کرد  
این وحشہکریہای بی اندازہ جنگہای داخلہ در مملکت احداث نمود و ملکہ دوم ہم  
بہ خودش کشتہ شد و تمام اشخاصیکہ ہوا خواہ او بودند از دم شمشیر گفتند و خود  
راطور ہم فرار کرد

طین کوچک جاہ طالب و ہمہ اشخاصیکہ طالب سلسلہ منقرضہ پیش بودند و اشخاصیکہ  
سلسلہ جدید راضی نبودند بر اغتشاش مملکت افزودند و چنان مرح و مرج شد کہ



خانواده (تسین) در این مهله پیدا نبود و امپراطور (هوئی تی) را هم در سن چهل و هشت سالگی و در ۲۶۰ مسیحی نمره هلاک کردند

— (سلطنت (هان) یا (چائو) ) —

تائارهای (هونگ تو) دشمنهای دائمی چینیها صعب خانواده (تسین) و اغتشاش داخله چین را عنایت شمرند و برای بررک کردن مصرفات خود موقع بدست آوردند یکی از رؤسای آنها که در خدمت خانواده (تسین) بود و در زمان آنها حکومت کوچکی در شمال (شالی) بدست آورده بود خیال کرد قدرت خود را بکار برد و خود را از تبعیت آزاد کند و علاوه بر این بهانه کرده بود که میخواهد دو باره خانواده هان را بر تخت استوار کند و خودش را هم از اعقاب مراوحتی آنها قلمداد میکرد در بحانه خود را در (شالی) قرار داد و امیدوار بود که به (لویانگ) که یکی از پایتختهای مملکت است حواهد رفت و جنگهایی که با (تسین) ها میکرد تقریباً در همه جا فتح می نمود و در سال ۳۱۱ عیسوی مقرر امپراطوری یعنی شهر (لویانگ) تاراج و مبدل بجا گستر شد خود امپراطور در دست فاتح افتاد و او را اسقابت خود وادار نمود و بعد از آنکه پسر او را کشت لباس غلامی و بندگی بخود امپراطور پوشانید و او را بخدمت سمره خود گماشت و پس از آن او را بقتل رسانید و در سال بعد مقرر سلطنت دیگری که امروز (سینگا هو) مینامند بدست (هان) تازه افتاد و چین قتل میبایند که در سال ۳۰۹ عیسوی در چین چنان خوشکمال سختی شده است که نزرگترین رودها کلبه خشک شده بود

پس امپراطور در مدت سی و دو سال متعقب هم آمدند و مقرر سلطنت خود را بعضی تغییرات دادند و (هان) های تازه هم در این بهای پایتخت خود را به (چانگ نگان) بردند و سلسله خود را به (چائو) موسوم نمودند و این سلسله که مورخین چین در سلسله های امپراطوری مملکت میسازند در ۳۵۲ عیسوی تمام و منقرض شد و ربکه احدی از آنها باقی نماند

### حلال و شکوه مملکت چین در شمال

یکی از سلاطین مملکت چین که در شمال سلطنت داشت جلال و شکوه خود را بطوری زیاد کرد که از امپراطوران معروف باین کار کمرانید مثلاً عمارت قشکی ساخت که در آنجا بیشتر از ده هزار هر زن و مرد منزل داشتند و در میان آنها عدد زیادی از خوشگل ترین دختران جوان که لباس فاخر و قبحی پوشیده بودند و از فالسکیرها و منجمین و از کبان داران چابک دست در احوال منزل داشتند و قشونی که در آنجا بیشتر قاطع ناماش و مطمح نظر بود یک فوج از خانمهای قد بلند کمر باریک بود که تمام بازیهای سبک وزن و لباسهای نازک و هشتک بر اسبهای فرز و چابک سوار بودند و آن فوج قراول مخصوص پادشاه بود و وقتیکه پادشاه خارج میشد این زنها با آلات مختلف موزیک میزدند و همچنین در مهمانیها در سر سفره پادشاه که بسیار مزین و منقح بود پادشاه و مهمانهای او را از ساز خود محظط مینوایند و تمام این مخارج از کیسه و بر صرر ماب بود ملتیکه از کارهای بوالهوسانه پادشاه عاجز شده بودند و از تدبیرات پادشاه و نوکرهای او استوه آمده بودند و کار بجائی رسید که این هرزه حرجیهای پادشاه و حرج قشون زیادی که زیر اسلحه د شب مردم را بطوری فقیر و محتاج کرد که سائل کمک شدند و بسیاری از مردمان از کرسنکی میبردند و بعضی ها که یقین نمودن داشتند خود را زود تر خلاص مینمودند و خود را میکشتند

### اعراض سلسله (آسین)

این سلسله هم مثل سایرین از ضعف و مهملی و عدم لیاقت مقرر شدید و علاوه بر کارهای معمولی هری نمودند و کار معنی به نکردند و مورخین در رسم کردن احوال این سلسله از حاق و هرزگهای آنها دچار افعال و شرمساری میشوند و برای ملی که در سلطنت اینها واقع بوده اند رفت مینمایند البته مسلم است در صوریکه سلاطین سلسله فصل و کالی ندارند که با بواسطه در میان مردم خوش نام شود افلا باید تمام سعی خود را صرف تحصیل سعادت ملت کنند و الا در تکلیف سلطنت خود کوتاهی و عتلموده خواهند بود

در سلطنت ( نکان تی ) از ۴۰۵ تا ۴۱۸ بود که ( لپویو ) نانی سلسله ( سونگ ) شروع بترقی کرد و آن مردی بود که از پست ترین طبقات ملت بیرون آمده بود در وقت تولد او مادرش از دیبا رفت و زن دیگری از راه ترحم با و شیر داد و او را مثل اولاد مخصوص خودش بزرگ کرد و این طفل دارایی ذهن و هوش عالی بود و از پیش خود و بدون استاد با جد و جهدی وای در تحصیل کالات کوشید و لپکس چون مدد معاشی نداشت مجبوراً مشغول کسب کوچک سندنل فروشی شد و بعد از چندی از این کار دلشک شده شغل سرنازی اختیار کرد و رفته رفته بمرتبه رسید و سردار قشون معتبری شد و خدماتیکه به مملکت کرد مخصوصاً در مقابل دزدانی که اطراف مملکت را حراب میکردند و بسیاری از مردم را باسیری میبردند اسباب نایش و شهرت او شد ( لپویو ) مدائهای مدید در سر قشون عنوان و لقب سردار بزرگ ماند و بهمین اسم بود که بتدریج تمام اشخاصیکه میخواستند مملکت را از چنگ ( تسین ) ها در آورند و تصاحب کنند حراب کرد و بواسطه این خدمات که بدولت کرد او را ملقب بشاهزاده می نمودند و او را شاهزاده ( سونگ ) خواندند و باز مثل سابق مشغول خدمت بود و ر صد یاعیان دولت و شورشیان اقدامی نمود اما این دفعه بواسطه ضعف امپراطور و سوء تدبیر بعضی سردارها شکست خورد انوقت ( لپویو ) بخیال افتاد که خود را از قید این شاهزاده بی قابلیت خلاص نماید و برادر او را بجایش بگذارد صدر اعظم هم خواجها را فریب داد و انها امپراطور را با کمر بند مخصوص خودش حقه کردند و ( کونگ تی ) برادر او را بر تخت سلطنت نشاندند و او هم از ترس اینکه مادا حال و روزش مثل برادر شود استعفا از سلطنت کرد و مملکت را تسلیم ( لپویو ) نمود و خودش مالتقی مهمل و بی معی بیکی از ایالات دور رفت

❖ سلسله هشتم از سلطنت چین سلاطین ( سونگ ) بودند ❖

از ۴۲۰ تا ۴۷۹ عیسوی پنجاه و نه سال سلطنت کردند و به امپراطور داشتند ( لپویو ) مدد از آنکه قدرت سلطنت و امپراطوری چین را تصاحب نمود مثل سایر اشخاصیکه مملکت را بضرر شمشیر فتح میکنند لقب ❖ و و تی ❖ یعنی امپراطور غازی گرفت و علاوه کرد بر او ( کانواتسو ) یعنی جدا علی از سلسله ( سونگ )

در سال بعد امپراطور تازه ظرف شرابی را زهر آلود کرد و بیکی از صاحب منصبان خود حکم کرد که برای ( کونگ تی ) امپراطور معزول برسد و لیک این صاحب منصب که با حیات از آفتای خود بود امتناع کرد و شراب زهر آلوده را خود نوشید و فوراً مرد بد ( لپو یو ) چون خواست خود ( کنگ تی ) را بپذیرد کند تا زهر را بنوشد شاهزاده جواب داد که مقدرین به دین مزدك است و در آن دین جایز نیست شخص خود را بکشد لهذا ( لپو یو ) نه سرناز ها حکم کرد او را بقتل رساندند

### — §§ اغتشاشات داخله §§ —

بخت رسیدن سلسله تازه رفع اغتشاشات داخله که چین را منقلب کرده بودند نمود و ممالك چین بدو قسمت منقسم شد یکی جنوبی و دیگری شمالی و در ممالك جنوبی در زمان کمی پنج خانواده متعاقب یکدیگر سلطنت کردند و چهار خانواده که دو خانواده آن از تانار ها بودند در مملکت شمالی سلطنت نشستند و این زمان را زمان سلسله جنوبی و شمالی مینامند و خانواده ( سوبک ) غیر از اینکه سلطنت رسبند کار دیگری نکردند و نتوانستند بشایستگی بتکلیف خود عمل نمایند و ممالك چین را متحد و قدرت سلطنت را در يك قطعه جمع نمایند و هیابست قرن ها بگذرد که این چهار سلطنت قوت بگیرند و یکی بتواند قدرت و توانائی چین را باز در يك سلطنت جمع کند

### — حالات ( لپو یو ) که موسوم ( کائو تسو وونی ) شد —

جمع صائیکه شخص را لباقت و شایستگی میدهد برای حکمرانی و فرماندهی سایرین در شخص ( کائو تسو وونی ) بانی خانواده ( سوبک ) هم بود در سر قشون طوری حرکت میکرد که تکلیف سربازی را بنوع کامل بعمل میآورد و در همان حال از تکلیفات مرداری بزرگ هم هیچوجه کوتاهی نداشت و در کار های در بخانه پادشاهان محترمی بود و منتهای بصیرت را در اجرای کارهای مهم و تحصیل نتایج بر وفق مقصود داشت شخصاً بسیار با حیا و ظرفیت او مانند شخص کاملی بود بدون خود نمائی و تکبر با این شرافت ذاتی و نزر کواری که شایسته سلطنت است تخت و تاج مملکت را تصرف کرد و در همان زمان از سادات و ملائمت و مهربانی و خیر خواهی و توجه در سعادت ملت و رعیت

بهبود کوناهی نمیکرد و همیشه سی او این بود که اسم عالی و بزرگ پدر ملت بر او شایسته و سزاوار باشد و اگر اجل او را مهلت داده بود و مدت سلطنتش دولتی کرده بود آن دو گناه و تقصیری هم که در اول امر برای تصاحب تاج و تخت مرتکب شده بود از نظر ها محو میکرد و از میان میبرد و لیکن سلطنت او بدو سال نکشید و در شهر ( کبان حانگ ) که پای تخت او بود وفات کرد و پسر و جانشینش که ملقب به ( شائونی ) شد بیشتر از یک سال سلطنت نکرد و قدری بی قابلیت و ابله بود که صدراعظمش قدرت سلطنت را که بساقت او را بداشت از دستش گرفت و چیزی نگذشت که او را قتل رسانید و یکی دیگر از پسر های ( وونی ) را امپراطور نمود و اوسی سال سلطنت نکرد و ملقب بلقب ( وونی ) بود پنی امپراطور ظالم و قاتل و علم دوست و خود را امپراطور با عظمتی نشان داد و یکی ذاتی او و خیر خواهیش درستی و عدالتش او را محبوب رعایا گردانید اما صفات مستحسنة او مانع اعتقاداتی که در سلطنت او در مملکت بروز کرد نشد علما او را از محبت وافر و غری که مخلصای بودائی داشت و خود را بر ملاطمتی آنها قرار میداد ملاصت کردند و لیکن این حلقای بودائی که با هند و سایر ممالک اسباب مربوط بودند اسباب شهرت او در افق شدند

### سفر فرستادن هندوها به چین

در سال ۴۷۸ مسیحی از ممالک مختلفه هندوستان سرا بنزد ( وونی ) فرستادند من حمله پادشاه ( کابیل ) که یکی از سلطنتهای هند بود سفیری بنزد او فرستاد و نامه نوشت و خواهش تبعیت و اطاعت کرد و لباس زیاد و انگشتر های قیمتی و بازو بند ها و بعضی اسبابهای زینت دیگر که از طلا ساخته بودند و بنوع ممتازی زرگری کرده بودند نادر طوطی که یکی قرمز و دیگری سفید بود برسم تعارف برای امپراطور فرستاده بود و در سال ۴۸۱ عیسوی پادشاه ( سومالی ) که سلطنت دیگری از هندوستان بود سفیری فرستاد و از محصولات ولایت خود برسم تحفه برای امپراطور ( وونی ) روانه نمود

امپراطور ( وونی ) بعضی توان این تازه که حاوی فواید و منافع ملت بود وضع نمود من جمله این بود که قصات بیشتر از شش سال در شغل تضایع باقی نباشند بعد از آن با امپراطور شمالی چین که هم روزه قوت و قدرتش در تزايد و تا اوقت شانزده سلطان جز

در اطاعت او بودند اعلان جنگ نمود و در دفعه اول شکست خورد ولیکن بعد بواسطه تجربه که حاصل نمود و بواسطه رشادت و شجاعت صدر اعظم خود بکرات فتح کرد و لشکر امپراطور شمالی را شکست داد و این فتوحات بزرگ بی دری موجب هلاکت سردار زر دست و قاتلش شد زیرا امپراطور ( ون تی ) ترسید مبادا این فتوحات بزرگ و این قدرت و تسلط که سردار پیدا کرده بود اسباب غرور او شود و او را غیال باطلی بنماید حکم کرد او را هتل رسانیدند ولیکن از آنوقت کار وارونه شد و فتوحات مبدل بشکست شد و لشکر ( ون تی ) از کشور ( ونی ) شکست خورد و از طریق بقدری کشته شدند که سبل خون صحرا را فرا گرفت و طهور هوا وحشت عموه فرار کردند و بجاهای دور رفتند

امپراطور جنوبی که مسمی به ( تائی ووتی ) بود پلیتیکی مخالف رویه ( ون تی ) پیش نهاد کرد باین طریق که تمام خلفای بودائی را که در ممالك او بودند بهلاکت رسانید و معابد و بنهای آنها را سوزانید و مبدل بجاکتر نمود

در سال ۴۵۳ عیسوی پسر ارشد امپراطور ( ون تی ) پدر خود را کشت و خودش هم همان آن بدست برادر خودی کشته شد و برادرش بسلطنت نشب و ملقب گشت به ( ووتی ) پی امپراطور جنگی این شاهزاده در علوم چین عالم بود و در سواری اسب و تیر اندازی مهارتی به کمال داشت و بسیار شهنشاه و فرهیخته لذت شکار بود و قانون پلیتیکی نسبت باو میدهند که موافق آن قانون تخت امپراطوری برای پسر ارشد خانواده ثابت و برقرار می ماند و از جمله کارهایی که کرد این بود که شاهزاده های بزرگ خانواده ( سونگ ) هر يك دارای ممالك وسیعی بودند که مثل قبول آنها بود و در تیولات خود بطوری ازاد بودند که هر نوع میخواستند میتوانستند با آنها حرکت کنند مثلاً هر وقت میل داشتند آنها را زیر اسلحه ببرند و هر قدر میخواستند و اراده مینمودند از آنها مالیهات میگرفتند و این ترتیب رشت موجب انهراس سلسله ها و تمامی خانواده ها شده بود لهذا امپراطور ( ون تی ) این وضع و ترتیب را بر هم زد و تیولات را موقوف نمود و طوری قرار داد که تمام مملکت ببول یا غیر قبول در اطاعت شخص امپراطور تنها باشد و غیر از خود امپراطور کسی اسلطاها را بر وعت نداشته باشد

مراوده و ارتباطی که چینی ها با هندوستان و سایر ممالك مغربی آسیا داشتند در سلطنت

( ون تی ) هم همانطور ر فرار بود و ( ونی ) و سایر طوائف که مشغول اذیت و خرابی چین بودند دست از تاخت و تاز کشیدند و ترك اذیت نمودند ولیکن مرکی قبل از موقع این امپراطور را در س سی و پنجسالگی ربود و مملکت بدست چهار نفر جانور افتاد که حقیقه اگر مورخین آنها را جز آدمیزاد قلمداد میکردند مردم آنها را جانور و حیوانی سبع مبدالستند

یکی از آنها ( مینگ تی ) بود یعنی امپراطور مشهور و این شخص چنان طبیعتش وحشی بود که در جش سلطنت خود سیزده نفر از خانواده امراضوری و ز برادرزاده هایش را سر برید و چون اولادی نداشت مرد های اجنبی را پیش زن های خود مبهو ستاد باین چبال که اگر اولاد دکوری پیدا کنند آن زن را تلف نماید و آن طفل را بکردن ملکه که عقیم بود و اولادش میشد به بندد و ( سائوتیانو چینگ ) را بمقام شخص اول مملکت و صدارت عظمی بالا برد که بعد از آنکه دو نفر از امپراطور های آخری خانواده ( سوگت ) را بقتل میرساند و دست خود را بخون آنها رنگین میکنند سلطنت چین را تصاحب میکنند و بانی سلسله جدیدی میشود و از کردار زشت و رفتار ظلم آمیز ( جویوی ) اول پسر عملی ( مینگ تی ) که از ۴۷۳ تا ۴۷۹ سلطنت کرد چنین بنظر میامد که مستحق هلاکت و انقراض سلسله خود بودند صدر اعظم حکم کرد بجو احیا که خود را از دست او خلاص نمایند و آنها هم يك شی که موافق عادت خود مست بمنزل مراجعت کرد سر او را بریدند و چون صدر اعظم هنوز موقع را مساعد مقصود خود نمی دید یکی دیگر از پسر های جمعی ( مینگ تی ) را به تخت سلطنت نشاند و بعد از آنکه موانع را از میان برداشت و موقع را موافق مقصود خود دید او را هم بزودی از تخت سر لکون نمود

—§§— سلسله نهم از سلاطین چین سلاطین ( نی ) بود §§—

از ۴۷۹ تا ۵۰۲ بست و سه سال سلطت کردند و پنج امپراطور داشتند سلسله ( نی ) که رسیدن آنها به تخت سلطنت نتیجه دو قتل نفس بود اگر چه پنج امپراطور داشتند اما از یکباره بگذشت بی تخت خود را در شهر ( نال کینگ ) فرار دادند و بانی این سلسله که ( کائونی ) یعنی امپراطور تربیت شده بود بش از چهار سال سلطنت

کرد شهرت این امپراطور در علم و انشاء بیشتر از شهرتش در جنگ و ظلم بود و همیشه همکمت که اگر من ده سال سلطنت کنم کاری حوامم نکرد که طلا مثل خاله بشود و روزی که قبای مرصع بجواهر پوشیده بود قوفاً از بدش در آورد و داد جواهرات را خورد کردند و همکمت این جواهرات موجب حرص و طمع بی اندازه در شخص میشود در سال ۴۸۴ وفات کرد و پسرش ( ووتی ) در ابتدای سلطنتش حکمی طبع کرد و انتشار داد که موافق آن حکم حکام ولایات زیاده از سه سال نباید در حاکومت خود باقی باشند و قانون قدیمی که منسوخ شده بود دوباره برقرار نکرد و آن حکم این بود که دو خانواده که هم اسمند نمیتوانند باهم دیگر وصل و مزاجت کنند و این امپراطور اخلاص صریحی بدین بودا داشت و بسبب ری از حلفای آنها را نگاهداری میکرد و مهمل مفرطی هم بشکار داشت و روزی از مزرعه که در آنجا کنسم زرع کرده بودند همکمتش از صفا و قشنگی آنجا تعجب کرد یکی از دوستان او که ( فان یون ) نام داشت گفت که اعلیحضرت شما درست میفرمایند این مزرعه بسیار ناصفاست اما شما عهد کنید این زمین را باچه زحمتی عمل آورده اند اگر تصور میکردید که این مزرعه را با صریح جبین رعیت آبیاری کرده اند و این حاصل زحمت سه فصل است همین دارم بعوض اینکه این شکار بشما حظ بدهد اسباب زحمت شما میشود این گلاب در امپراطور مؤثر شد و از انوقت امپراطور دیگر کمتر به شکار میرفت و در سال ۴۹۳ عیسوی وفات کرد

بعضی از مورخین فرنگی ظهور فیلسوفی را در سلطنت این امپراطور مینویسند که موسوم به ( فانجین ) بود و مردم می آموخت که واقعیات این عالم تمام بر حسب آهائی است و روح انسانی ماحسد اوفانی میشود و بعد از این زندگی هیچ باقی نماند و اگر این فقره راست باشد و اصلی داشته باشد این شخص دشمن و بر ضد بن بودا که زیاده از چهار صد سال رد که به چین داخل شده بود و عقیده آنها رستخاست بود و همچنین در قنای روح ماحسد عارف باقوا بنی و طریقه قدیم کنه یسوس بوده است

مینک تی یعنی امپراطور بصیر و معروف را در نانی این سلسله که عموی امپراطور بود در سال ۴۹۴ مسیحی بجای او نشست و ( کائوتی ) برادرش در نت مردن دو بچه صغیر خود را باو سپرده بود که در حق آنها ولایت کند و ( مینگ تی )



در روی تخت سلطنت آنها را مردم نشان داد و لیکر پس از آن برای اینکه خودش مالک تخت و تاج شود در مدت چهار ماه آنها را سدریج ناپدید کرد  
امپراطور شمالی چین قدری صلح طلب و مشغول تحصیل علم بود که همیشه چه در حال گردش چه در وقت نشستن در منزل کتابی در دست داشت و مشغول مذاکره بود و مورخین می نویسند که علت صلح و آرامی ممال جنوبی چین هم که ( مینگ تی ) غصب کرده بود همین شخص شده بود خلاصه ( مینگ تی ) بیشتر از پچسال سلطنت نکرد و در سال ۴۹۸ عیسوی مرد و قدرت سلطنت را بسو مین پسرش واگذار نمود که او را شاهزاده اغتشاش مشرقی میخواندند و ظلم و هرزگی او از حد گذشت و بهیچوجه نمیتوانست اشخاصی که او را بصیحت میکردند تحمل کند رتنام اعتمادش بمحضرات خواجها بود و صدر اعظمش که برادر او را امپراطور بواسطه اینکه خدمات بزرگ به مملکت کرده بود و شأن و اعتباری وافیه یافته برهر هلاک کرده بود این صدر اعظم با سلطان ( لپانگ ) دوست شد و شهر پای تخت را محاصره کردند و امپراطور را از شهر بیرون برد و یا بمحض استقام برادر یا باید تصاحب قدرت سلطنت صدر اعظم بدست خودش او را کشت و عمارت امپراطوری را آتش زد و بعد عمارتی دیگر از او بهتر و باشکوه تر ساخت و پس از این کار ها کویا برای مقدمه و ترتیب اجرای مقصود خود برادر امپراطور مقتول را به تخت سلطنت نشانید و او را هم در آخر سال کشت و سلطنت را تصاحب نمود

— سلسله دهم از سلاطین چین سلاطین ( لپانگ ) بودند —

از ۵۰۲ تا ۵۵۷ پنجاه و پچسال سلطنت کردند و چهار امپراطور داشتند شورش و اغتشاش در این مملکت و سهم که فرنگها بحسب عادت آنها را تماشخانه انقلابات دائمی مینامند مدامی بود و هر کر قطع عیش و البته در جائیکه مثل سایر جاها حاکم مردم زور باشد و بزور قدمت و تکلیف ملت معین شود اغتشاش و انقلاب تمام نخواهد شد ولیکن چون مافرنکیها دور بودیم و تربیت شده دیروزی هستم خبر این انقلابات بما نمیرسد خلاصه بانی سلسله ( لپانگ ) که موسوم شد به ( کاو آسو ووتی ) یعنی امپراطور غازی و جد بزرگ سلسله سلطنت توانائی و قدرت سلطنت خود را در روی حرایهای سلسله پیش که خودش

خراب کرده بود بنا کرد و خواست اخلاق و عقاید رعایا را هم تدریجاً بدو دین بودا و قوانین ( تائوسی ) در مملکت موجب اغتشاشات زیاد شده بود لهذا امپراطور تازه خواست تقویت و حمایت از قوانین و طریقه فیلسوف قدیم ( خونگ تسو ) که بنظر اعیان در بختگاه چین برای مملکت مفیدتر و بهتر است نماید حکم کرد بیادکار آن حکیم تالاری بنا کردند و در آنجا تشریفات و احترامات او را بجا میساوردند در تمام شهرها و مخصوصاً در شهر پای تخت مدرسه های ملی بنا کرد که در آنجا علما و دانشمندان مملکت را جمع مینمود و همه روزه مردم را از تواریخ و قوانین قدیم و کتیبه که بنظر ملت مقدس بود درس میدادند و تعلیم میکردند و قوانین و ترتیبات دیگری هم این امپراطور در چین دایر نمود که بواسطه آنها مملکت بزودی آباد شد و در سلطنت این امپراطور ارتباط مبنائۀ چین ها و مملکت جنوبی آسیا در کمال استحکام بود و کشتی های چینی متصل ببحریره ( سبلان ) و سندر های هندوستان میرفت و در آنجا تجارت های عمده مینمودند و سفرای هندوستان و ایران و ولایات دیگر آسیا که نزد ( ووتی ) آمدند بر شکوه و جلال او بی نهایت افزود من جمله در سال ۵۰۲ عیسوی یکی از سلاطین هندوستان موسوم به ( کپوتو ) یکی از صاحب منصبان خود را نزد این امپراطور فرستاد و نامه نوشت و خواهش تبعیت کرد و ظرفهای بلورین و عطریات از همه قسم و از طلاسمات قیمتی و بعضی اشیا دیگر از این نوع برای اوتعارف روانه نمود این امپراطور که قوانین چین و طریقه فیلسوف ( خونگ تسو ) را در چین تازه نمود خودش در اواخر عمر معتقد و متقلد دین تازه بودا شد که اخلاص و ارادتیکه باین دین اظهار نمود از محبت مردم که باین دین اعتنائی داشتند نسبت باو کاسته شد اما بهرچوجه ممکن نشد او را از مہل فوق العاده که بدین هندیها پیدا کرده بود منصرف نمایند و مثل ( شارلکن ) در فرنگستان بعد از آنکه قدرتی بی نهایت در سلطنت پیدا کرده بود حلیفه بودائی شد و بعد از بیست و شش سال که در کمال قدرت امپراطور بود حبال واهی او را گرفت و رفت در معبدی از بودائیهها سکنی کرد سر را تراشید و در لباس حشی با علف و قلبی از ریخ زندگی میکرد بزرگان و اعیان مملکت که از این وضع امپراطور تنگ داشتند رفتند او را در آن انزوا پیدا کردند و با کمال اصرار و برخلاف مہل خودش او را بعمارت سلطنت آوردند و مبلغ کرای بختگاهی بودائی دادند که این طعمه چرب و نرم خود را رها کنند ولیکن امپراطور از پیروی رسوم و قوانین دین بودا دست برنداشت و دوباره

در دست آن حلقه افتاد که اوقات اقداری پنهان پیدا کرده بودند و سیزده هزار معبد در آن مملکت داشتند. هنگامیکه ممالك جنوبی چین اینطور بدست حلفای بودائی افتاده بود ممالك شمالی یا مملکت ( وئی ) در سلطنت زنی بود موسوم به ( هو ) که اهم مرید دین بودا و در دست حلفای بودائی بود و آن امپراطریس اراده کرد ترك سلطنت گفته برود در معبدی انرا احتضار کند اما حلقه که باین واسطه شاید قدرت يك مملکت از دستشان خارج میشد او را ممانعت کردند و با و اطمینان دادند که معبدی مخصوص او بنا کنند که هزار نفر از آنها در انجا مشغول عبادت باشند و نه برج عظیم در این معبد بسازند که هر يك از آنها اقلاصد پارهاع داشته باشد و امپراطریس بعد از انکه این سنای عالی را ساخت او را منزل صالح ابدی نامید

### §- ماطل نمودن قانون قتل §-

گویا ( کائوسو ووی ) اول امپراطوری بود که حکم قتل را در ممالك وسیع چین متروك گذاشت اگر چه قوانین دین بودا که حتی کشتن حیوانات را هم تجویز نمیکند او را بر این کار وادار نمود ولی تفاوت نمیکند قوانین دینی مقتضی آن شده باشد یا لوازمات انسانیت او را بر این عمل وادار کرده باشد باید نتایج آن را ملاحظه نمود و هر چه رای عالم تمدن و مردمی نافع و مفید باشد مستحسن شمرده اما مورچین مدعی هستند که این متروك داشتن قتل مضر حالت صالح و امنیت شده زیرا از آن بعد آدم کشی و راه زنی و دزدی در مملکت خیلی زیاد شد و این حرف آنها بنظر چندان صحیح نمیاید

در سلطنت ( ووی ) رسم وفاداری و حقوق که در چین بسیار واقع میشد و در جاهای دیگر کمتر اتفاق میافتاد تجدید شد باینطور که یکی از نزرکان مملکت که در سلسله ماضی داخل وزرا بود و نحواست در این سلطنت خدمت کند خود را از کرسنکی گشت و چون این خبر را بامپراطور تازه دادند فریاد کرد و گفت آیا چنین نیست که این سلطنت از حد او بفرساید رسیده است به از نزرکان مملکت پس در این صورت این شخص چه حق داشت که خود را بکشد ؟ و همچنین در عهد این امپراطور در فقره محبت اولاد بپدر اتفاق افتاد که جا دارد ما انرا زینت تواریخ قرار بدهیم جوان مردی بس پانزده سال که پدرش بواسطه کنایان متعدد محکوم بقتل شده بود در مقام احرای حکم این جوان آمد و

خود را بجای پدر تسلیم کرد که سرش را ببرد و امپراطور که از محبت این پسر متاثر شد پدر را بخشید و لقب افتخاری هم باین پسر داد اما پسر از قبول لقب امتناع نمود زیرا می گفت بواسطه این لقب همیشه پیاد کتاه پدر خواهد بود

پادشاه ( هنان ) که از سلاطین جز و در تبعیت این امپراطور بود سرکشی کرد و بر امپراطور یاعی شد و شهر یای تخت را تصرف نمود و امپراطور را گرفت ولیکن امپراطور در حضور او نایک و قار و سکنه بی‌ظن آمد که خیلی مشکل بود تحمل نظر او را بنماید و بطوری خجالت کشید که عری از جینش حاری شد و می‌کشد هر کر تصور نکرده بودم که قدرت و تسلطی که خداوند باسان میدهد مقاومت آن بقدر مشکل باشد و این حجب و اضطراب که نزدی رفع شد مانع بود از اینکه امپراطور را در انوقت بقتل برساند ولی روز بروز از غذای او کم کرد و تدریج او را از کرسی کشت

دو نفر از پسر های بانی سلسله ( لیاک ) جانشین او شدند اولی ( کبان ون ) بود از ۵۵۰ تا ۵۵۱ و در سال دوم سلطنتش همان شخص یاعی که پدرش را کشت او را هم حبه کرد و خودش لقب امپراطور ( هان ) گرفت و دومی ( یوان تی ) بود از ۵۵۲ تا ۵۵۴ سه سال سلطنت کرد یکی از سردار ها که در انزمان سلطان ممالک کوچکی بود بعد از آنکه آن شخص یاعی سلطنت را شکست داد و کشت و جسد او را در معرض همه حور رسوائی آورد و گوشت بدن او را مرد بیکه از او حشمکین بودند خوردند این سردار بنویه خودش طعنه‌بان کرد و با امپراطور یاعی شد و ( نالکینگ ) شهر یای تخت را محاصره نمود امپراطور اسلحه خود را برداشته عام اطراف شهر را گردش کرد بعد از آنکه از همه جا مایوس شد و دید راه نجاتی نیست شمشیر تیمتی خود را حورد کرد و کتابخانه خود را که یکصد و چهل هزار کتاب در آن بود آتش زد و فریاد می‌کرد ای وای عالم تمام شد و پس از آنکه شهر را گرفتند این امپراطور جوان بر اسب سیه‌دی سوار شد در حالتیکه لباس متوسطین مردم را در برداشت رفت و خود را تسلیم سردار مظفر نمود که بدست خود او کشته شد و انوقت آن امپراطور چهل و هفت سال داشت و تواریخ چین مینویسند که در سال اول سلطنتش دو افتاب با همدیگر در آسمان طاهر و عودار شدند

طغی از امپراطور آخری جانشین او شد اما بعد از دو سال که ادعای سلطنت میکرد قاتل پدرش که بانی سلسله آتیه سلطنت چین شد او را کشت و بعضی از شاهزادگان در آخر این

سلسله و در اول سلسله آتیه کم و بیش سلطنت کرده اند اما آنها را در ردیف امپراطورها و سلسله سلطنت نگذارده اند

— ﴿ سلسله یازدهم سلطنت چین سلاطین ( چن ) بوده اند ﴾ —

از ۵۵۷ تا ۵۸۹ سی و سه سال سلطنت کرده اند و پنج امپراطور داشته اند نامی سلسله ( چن ) که امپ ( وونگ ) یعنی امپراطور عازی گرفت بیشتر از سه سال سلطنت نکرد و برادرش نالاب ( ون تی ) جانشین او شد و این امپراطور نادبی بود شبها را متصل در عمارت ساعتی گردش میکرد و باین واسطه معمول شد که ساعات مجتاه شب را نزدن طبل بر ری اعلان کنند که هنوز هم این عادت در همه ممالک چین معمول است حکام سلطنت اس مبراصور که هفت سال طول کشید از ۵۶۰ تا ۵۶۷ امپراطور شمالی رسم ممدوح قدیمی را که مدتی بود متروک مانده بود تازه نمود و حکم کرد پیره مردانیکه بدولت خدمت کرده اند از کینه امپراطور احراحت اهداء شده

امپراطور ( سی وان تی ) از ۵۶۹ تا ۵۸۰ برادر نامی این سلسله بزور قدرت سلطنت را از برادر زاده خود که بیشتر از دو سال از سلطنتش نگذشته بود گرفت و این شاهزاده مایل مفرطی سار و موزیک داشت و طبیعتش محبوب و خلقتش انشائ بود علما و دانشمندانرا در حضور شخص خود می پذیرفت و احترام و حمایت میکرد و اخلاق حسنه او سبب شد که سلطنت او سبب بسایرس و بملاحظه انقلاب و اعتشاش زمان طولی کشید و چهارده سال سلطنت کرد

در این بینها امپراطور شمالی چین یکی از دخترهای خود را بیکی از وررای خود که اسم او ( یانگ کپا ) بود برنی داد و چیری نگذشت که این وزیر سلطان ایالت ( سوئی ) شد و چند سال بعد طوری تسلط پیدا کرد و مقتدر شد که امپراطوری کل ممالک چین را بحیله تصرف در آورد و رسالت دوازدهم سلطنت چین شد

بسیاری از مورخین انراص \* ( چن ) را مردن امپراطور ( سیوان تی ) میدانند و بعضیها هفت سال ترا بر ما به میفرایند و میگویند در آن هفت سال شاهزاده سی سره و هرزه سلطنت کرده است که حرکتش نادبی بود که وقتی لشکر آن وزیر که سلطان ( سوئی ) شده بود از ردد ( کپنگ ) گذشت و وارد پایتخت شدند این امپراطور از

توس رفت و در چاهی پنهان شد و این شاهزاده پیغمبر زب سفیر را باین طور از تحتی که بواسطه مرز کی ها و قباچ اعمالش نجس و کثیف کرده بود خلع نمودند و مجبور شد که با کمال ذلت در زندگی پستی که لباقتش پیش از آن نبود زندگی کند و باین طور سلسله جن منقرض شد و همچنین سلطنت ایالات جنوبی چین تمام شد که بعد ها تمام ایالات چین متحد میشوند و در قدرت امپراطور واحد و سلطنت واحد مباحثند

— سلسله دوازدهم از سلطنت چین سلاطین ( سوئی ) بودند —

از ۵۸۱ تا ۶۱۸ می و همت سال سلطنت کردند و سه امپراطور داشتند امپراطور تازه لقب ( ون تی ) گرفت یعنی امپراطور علم دوس بواسطه عقلش در سلطنت و حکمرانی او را در ردیف سلاطین بزرگ چین قرار میدهند بعد از آنکه از قوانین قدیم تحقیقات نمود از روی بصیرت و فهم قانون تازه رای امور مملکت ترتیب کرد که پایه و مایه آن از روی قوانین قدیم بود و کور کورانه هم تقلید سلطنت های قدیم را ننموده بود اگر چه بعضی تغییرات هم داده بود که اگر مهرمانی و ملایمت او در سلطنت مردم مان تا راضی را دلخوش و راضی نکرده بود اسباب زحمت برای او و اعتقاد او میشد من حمله حبال کرده بود که در چین هم مثل هندوستان مردم را در چهار صنف قرار بدهد و مبهکمت پسر تاجر باید تجارت کند و اولاد صنعت گر پی تعلیم صنعت رود و همچنین کسیکه پدرش صاحب منصب نظامی یا غیر نظامی بوده است باید از پی شغل پدر خود رود و لکن بنظر میاید که در این ترتیب چندان سخت گیری نشد و مردم مثل سابق بمحل خود واکذار شدند که هر کس هر پیشه و صنعتی بمحل داشته باشد بمحل خود انتخاب و اختیار کنند

( ون تی ) مدرسه هائیکه بخرج دولت بود موقوف کرد و از این علمای متوسط که مثل مور و ملحق مملکت را پر کرده بودند کم کرد و تنها مدرسه که در پای تخت بود نگاهداشت و مدارس که در سایر شهر ها بود انبار غله قرار داد و حکم کرد از بولیکه خرج آن مدارس میشد غله خریداری نمایند و در آن انبارها نگاهدارند تا در مواقع سختی بمردم تقسیم نمایند و باوجود این همه سختی که در این باب گرد دشمن علم و علمای بود و تنها خیالی که داشت این بود که مردمان بنمیجه عالم را که در دولت خود را مستحق همه جور توقعات میدانستند جای

خود را از همه کس بالا بر میخواستند از مبار بردارد و تمام کند

❁❁❁ کتابخانه امپراطور ( ورنی ) ❁❁❁

امپراطور ( ورنی ) عالم نبود و لیکس کتب و نوشتهجات قدیم را محترم میشمرد لهذا شاهزادگان پیش او ده هزار جلد کتاب جمع کرده بودند و کتابخانه در این بای تحت تشکیل گرفته بودند این امپراطور هم بدر بجزار کتاب ازان ممالیکه فتح کرده بود باصهبت کران حریده بود بدست آورد

( ورنی ) مدت شانزده سال با افحار سلطنت کرد و لیکس بعضی زد و خورد ها با مملکت ( کره ) و با سواپ برکها داشت که انها را هم بخوبی و افتحار تمام کرد و چون میان ترکها اختلاف و اختلافی واقع شده بود این امپراطور در سدد بود که از آن اختلاف بهره برد و لیکس پسر دو مبدش مهلت نداد و بحمال رسیدن به سلطنت او را کشید و در سال ۶۰۵ ماقب ❁ یانگ تی ❁ جانشین او شد و این شاهزاده حزینه پدر را برای بنای شهر تازه در ( لویانگ ) صرف نمود که در بحال خود را از بای تحت قدیم مملکت باحبارد

❁❁❁ فتح شبه جزیره مشرقی هندوستان ❁❁❁

اشکر این امپراطور اولاً بر یاعیم یی ( یونکن ) علم نمودند و موحات نمایانی کردند و بعد از آن تحت و تار حوی در مملکت ( سپام ) نمودند و بای تحت انها را هم تصرف کردند و از احبار و ات بی پایانی بدست آوردند که از جمله انها هبجده عدد ت ررك طلای سنگین و توپر بود

مهر چین کاز های معظم این امپراطور نسبت میدهند مثلا میگویند که دو اسبار برای علمه عمومی نا کرد که دو هر يك از انها دو فرسك بود و در احبار علمه انبار میگردند و قدس می نمود انها دس برنند مکرر در زمان سحتی و قحطی و بارکی ساخته بود که یانزده فرسك دوران بود و در وسط آن عمارات متعدد دیده میشد و در آن باغ سواره با چندین هزار زن گردش میکرد که انها هم سواره آواز میخواندند یا ساز میزدند و از عقب امپراطور میرفتند و و تنبکه میخواست که از رود ( هواک ) عبور کنند بکدسته

کنتی فراهم نمود از چندین هزار فروند که چهار فرسنگ جارا گرفته بود و بشدیری کشتیهای فشنگ برای استعمال شخص خودش ساخته بود که اگر در ردهب هم میگذارند بیست فرسنگ طول آنها میشد و وقتی که در حرکت بود باید دو طرف رود خانه را سوار داشته باشد و شهر های همسایه مجبور بودند که مخارج این سوار ها را هر طور بهتر ممکن بود بدهند و چهل و چهار سلطان یا رئیس طایفه از ممالك شمال و ممالك مغرب چین باو اطاعت کردند و بیست و سه هزار از علما و مصنّفین را مامور نمود در علم نظام و علم طب و علم دول و علم طب و علم فلاحات تصنیفات کردند و در عهد او هفت هزار کتاب دینی نوشته شد و درجه دکتری در علم نظام و غیر نظام را او قرار داد که هنوز در زمان ما هم معمول و متداول است و یکصد و بیست هزار لشکر فرساده از خشکی و از دریای بودند و مردم ( کره ) را اطاعت بیاورند و با وجود این مقصودشان حاصل نشد و دو کور در عمل کاشت که حصار بزرگ را تعمیر نمایند و دو مبلون هر هم مامور نمود که در تربین شهر ( لویانگ ) بکوشند و حکم کرد عمارتی بسازند که سنک و جوب و سایر مصالح آل از ممالك دور آورده شود و برای آسان کردن حمل و نقل و محصن فواید عموم مردم دو رود خانه عمده چین را با رود خامسای بزرگ دیگر متصل نمود و قناز های دستی متعدد حفر کرد

### ﴿ تجارت چین با ملتهای مغربی ﴾

در عهد اس امپراطور تجارت داخله چین در کمال رونق بود و ملتهای مغربی هم بجهت بیاب و ازدحام برای تجارت بشهر ( چانگ یو ) که امروز آن شهر را ( کان چو ) مینامند و در منتهای شرق ایالت ( کانسو ) واقع است میآمدند و برای اینکه در آن شهر اعتقشان واقع نشود دولت چین مجبور شد که قصاص و حکام مخصوص در آنجا بگذارد که مواطب حال این غرضها باشند و در این موقع مغنّم شمرند که از این تجارت هر چه ممکن بود از ولایات آنها اسمسار کنند و اطلاع حاصل نمایند و از این رونق نشه ترتیب دادند که وضع و مکان چهل و چهار ولایتی که در مغرب آنها واقع بود بمنمود و در وسط آن نشه کوه های بلند مت نمودار بود و آن نشه سه جاده عمده برای مراوده چینها با ایالات مغربی و همچنین بالعکس نشان میداد



— ﴿ اطاعت ولایات مغربی از روی مبل ﴾ —

این اطلاعات حقایق آسپا و ملاحظه نقشه که ما او همراه بود امپراطور ( یانگ تی ) را  
بیل آورد که بوتیره پیشپایان خود رئیس و نزرک سلاطین ممالك مغربی باشد لهذا یکی از  
صاحب منصبان در بخانه خود را مامور نمود که در این باب گفتگو کند و صاحب منصب  
مزبور بمقصود نایل شد ولی بدادن مبلغ کرای پول و دادن مقدار زیادی مال التجاره که  
مجبور شد دو میان شاهزا دکان آسپای وسطی تقسیم نماید تا بر وفق مبل امپراطور چین  
رفتار نمایند ولیکن در سال ۶۰۹ عیسوی این امپراطور اراده نمود که بشخصه بمحک  
از طایفه ترکها که مالکات معمولی خود را نداده بودند بروود لشکری انبوه جمع کرد  
و شخصاً ما آنها بمسرت مغرب حرکت نمود اما همینکه از حدود چین خارج شد دو نفر از  
سلاطین آن طایفه و بست و همت نفر از سلاطین دیگر مغرب آسپا ما استقبال او آمدند و  
بعد از پورش تمکین و اطاعت او را نمودند و در سلطنت ﴿ یانگ تی ﴾ مملکت  
چین همان اعتبار و قدر تیکه سابقاً در آسپا داشت و بواسطه اعتشاشات داخله  
و منقسم شدن آن بممالك متعدد از میان رفته بود دو باره دریافت

﴿ فتح جزایر ( لپو چپو ) و معاهده (ا کره) ﴾

سال بعد (یانگ تی) لشکری بمحک اهالی حرایر (لپو چپو) که پادشاه آنها از اطاعت سر پیچیده بود  
فرستاد و چپیداها را مغلوب نمودند و پادشاه آنها در میدان جنگ کشته شد و علاوه  
بر پنج هزار هردن و مرد از ساکنین آن حرایر بچین آوردند ( یانگ تی ) اگر چه خودش  
مکرر بسر کرده کی فشنو بمحک اهالی کره رفته بود و فتح کرده بود معاهده از آنها دلخوش  
نمود لهذا اهالی کره چون از جنگ و دعوا حسنه شده بودند معاهده باین امپراطور نمودند  
که بواسطه آن آزادی و استقلال آن ملت بهمین شد ( یانگ تی ) باوجود این اشتغال بمحک  
و فشنو کتی از حاکم علم و علما هم عقلت نمود و حلماً هر مذهب را ترعیب میکرد و کرامی  
میداشت و مانند پدرش در جمع کتب کوشید و کتاب زیادی بر کتابهای گنجاخانه شهر  
بای تخت افزود و عدد آنها را به پنجاه و چهار هزار رسانید

سرکشی و طغیان در داخله چین

( یانگ تی ) رای محارح جنگها بیکه در خارج مملکت میگرد مجبور شد که بر مبالغات بیفزاید و تمخبل فوق العاده رعیت بنماید و از این جهت مردم نا راضی دسته دسته بر امپرا صورت شورش کردند و رفته رفته شورش عمومی شد و تمام مردم نسبت با امپرا طور یایی شدند و رؤسای امپا بحال سلطنت و ریاست مطلقه افتادند و هر یک رای خود مملکتی را بازادی تصاحب نمودند و در این بین یکی از نزاکات مملکت ( لیوان ) نام نکمک پسرش قشون معتبری جمع کرد و چندین امرا از رؤسای شورشها را مطلوب نمود و ( سینگا هو ) را که در ایالت ( شانسی ) واقع است متصرف شد و ( یانگ تی ) مدتها بود که بشهر ( کپانگ تو ) که در ( کپانگ نان ) حالبه واقع بود رفته بود و در اینجا مشغول شراب خوری و عیش با زنها بود ( لیوان ) ( یانگ تی ) را از امپراطوری معزول کرد و بجای او یکی از پسرهای کوچک او را که او هم همان معامله پدر را نمود و بجای او برادرشرا گذاردند که او در سال ۶۱۷ مسیحی سلسله ( سوئی ) منقرض گشت و این شاهزاده آخری را وزیرش بحال غصب سلطنت مسموم نمود و حکایت میکند و قتی که جام زهر آلوده را پاداده بودند بنوشد عبادت بودارا کرد و از او درخواست نمود که دهنه دیگر که باین دنیا معیاد او را امپراطور قرار دهد

— ۸۸۸ ( وئی ) های شمالی —

در مدت سلطنت این تنس سلسله کوچك تقریباً همیشه ممالک چین بواسطه حکمهای داخله مغرب و مفشوش بود و از اعتبار و قدرت او بر سایر ممالک آساکسته شد و منقسم شد مملکت بحوبی و شمالی اتحاد ممالک را که اسباب قوت سلطنت چین بود و بدون او کارهای بررک یش رفت نمیکرد بر هم زد و در قسمت جنوبی همچنانکه کدش شورش و اعتساش زیاد واقع شد و قسمت شمالی با وجودیکه در همسایگی تاتار ها واقع بود اعتساش کمتر بود و سلطنت این قسمت شمالی از ۳۹۸ تا ۵۳۴ سالصین ( وئی ) بود و مدد نائی های شمالی شد و ( وئی ) ها در زمانیکه سلطنت قسمت شمالی چین را داشتند بر اغلب طوایف تاتار هم سلطنت مینمودند و از قراریکه در تواریخ مسطور است اصل و نژاد آنها از

سبیری بود و ارتباط مملکت چین را با طوایف که در آن طرف دریاچه ( بانیکال ) تاهمسایگی دریای منجمد شمالی سکی داشتند از دست ندادند و در هیچ زمان بهتر از آنوقت چینم معرفت در حق شمال آسپا نداشتند و از شرح حال پسبری از طوایف سبیری و غیره اطلاع حاصل نمودند و مراوده کاملی با ابراهما و محاررا و بلج و قندهار و حبلی ولایات دیگر مغربی که اسم آنها حالیه معروف نیست داشتند و ( تائی ووتی ) که یکی از سلاطین این سلسله بود چند نفر از صاحبمنصبان خود را برای تحقیق بسمت مغرب آسپا فرستاده بود و در مراجعت خبر آوردند که بمالك شمالی سه قسمت مقسم است قسمت اول واقع اسب میان ريك یا ش متحرك و سلسله كوه كاشر و قسم دوم احاطه دارد ایالات ( بش بالچ ) را که در سمت جنوب واقع است و گشیده میشود تا ولایات ( یوچی ) ها و قسمت سوم در میان دو دریا واقع است دیای حضر و دریای سباه

در ساحتن بلور لوان در چین —

در عهد سلطنت ( تائی ووتی ) از ۴۲۲ تا ۴۵۱ عیسوی تاجری از ولایات ( یوچی ) بزرگ یا ولایات ( سبتها ) بدرحاجه این امپراطور آمد و تعهد نمود که در چین بلور ملون بالوان محمله بسازد که قل از آن چینیا این طور بلور آلات را از ولایات مغربی بهبمت گراف میخریدند و موافق دستور العمل او در کوهها تفحص کردند و در حقیقت موادی که برای این کار لازم بود یافتند و آن تاجر بمقصود نایل شد و بلورهای الوان حبلی قشك ساحت و امپراطور از آن بلور ها تالاری وسیع بنا کرد که بکصد هر آدم در آنجا جا میگرفت و بعدری قشك و عالی سده بود که آن کار را فوق قدرت بشر کان میگردید و مد از آن تنزل کلی در قیمت بلور آلات در چین پیدا شد

— سلسله سیزدهم از سلاطین چین سلاطین ( تانك ) بودند —

از ۶۱۸ تا ۹۰۹ دو بیست و هشتاد و نه سال سلطنت کردند و بیست امپراطور داشتند دو امپراطور احرری سلسله ( سوئی ) در شهر ( لوانك ) که در انالت ( هنان ) واقع بود مستقر و ساکن بودند در صورتیکه ( یوان ) در شهر ( سینکائو ) که در ( شانسی ) واقع بود داسم شاهزاده ( تانك ) سلطنت میگرد عدم رصایب خلق از امپراطورها و بی اعتنائی

مردم به آنها کار سلطنت تازه را حبلی آسان کرد زیرا قدرت سلطنت در دست چند  
از خواجها و حواین بنی الصاف افتاده بود و آنها غیر از اذیت کردن به مردم کار دیگری  
نمیکردند و نمیتوانستند بکنند دسته دسته دزد ها هم از هر طرف و لایات را حراب  
میکردند و چندین هزار رؤسا هم رای آزاد کردن خود از چنگ سلطنت اقدام نمیکرد  
عمده بودند خلاصه مملکت از هر جهت هرج و مرج بود و مستعد شورش عمومی وقتی  
که ( لیشی من ) پسر ( لی یوان ) که جوان قابل و لایقی بود از پدر خود رحمت خواست  
که برود چنگ کنند و پایی تحت امپراطوری را بگیرد و سلطنت مستقله را تصاحب نماید  
( لی یوان ) پدرش در اول امر با هم شاهزاده ( تانگ ) و بعنوان وکیل عمومی سلطنت میکرد  
اما ( کونگ فی ) آخرین امپراطور سلسله ( سوئی ) که هنوز اسم امپراطوری با او بود  
استعفا از سلطنت نمود و شان و مقام امپراطوری را با تشریفاتی که در این مواقع معمول  
بود به ( لی یوان ) واگذار نمود و باین ترتیب ( لی یوان ) رعی استقلال سلطنت که از پیش  
داشت لقب امپراطوری را هم بنوع شایستگی تصاحب نمود

امپراطور تازه از این استعفا سلطنت متأثر شد و به آرزو خانواده رحمتش آمد و مصمم  
شد که از لوازم انسانیت نسبت به آنها دره فرو گذار نکند و می گفت و می که سلسله  
حالیستین سلسله دیگر میشود حبلی کم اتفاق می افتد که از سلسله پیش کسی راهی نکند  
در جمیع اشخاصی که بواسطه نزاد در سلطنت مقرر شده برای خود حق ثبات میکنند هلاک  
نمایند و این بلبلیک میشود مخصوصاً در این از من که نزدیک است تا بیشتر معمول  
بود اما من علاوه بر اینکه از این عادت ناشایسته که به نظر مردمان خونخوار  
متحس است تنفر دارم می خواهم پایه قدرت و سلطنت خود را رعناات و  
الهای استوار نمایم

خلاصه آنها شاهزاده ( تانگ ) نبود که در حبال بدست او در قدرت سلطنت باشد  
بلکه تمام شاهزاده ها بیکه از خانواده ( سوئی ) باقی مانده بودند و هر یک صاحب  
منصبانی که در سر قشون بودند و جمیع حکام و لایات در حبال جانشینی مقام امپراطوری  
که ( سوئی ) ها باین عیرتی و افتضاح از دست دادند او تاده بودند اس اعتنائش  
و تغییر سلطنت بی در پی و این آسانی و سهولتی که رؤسای قشون برای رسیدن  
به مقام سلطنت تصور می کردند تمام مردم را حتی فردا فرد سرباز ها را هم بجهال سلطنت

## وضع آسبا در این عصر

در زمان جلوس سلسله نژدک ( نژنگ ) بر تخت سلطنت چین در سال ۶۱۸ عیسوی آسبا تماشاخانه حوادث نژدک بود و درت دین محمدی اصراب را به حرکت آورده بود و ملک ساسانیها بواسطه آنها در تزلزل و تهدید بود و این ملت وحشی وسط آسبا که چینی ها آنها را چند دفعه شکست دادند و عقب نشاندند می خواستند دین اسلام را در دنیا بزور آهن و آتش رواج و انتشار بدهند

## سیر ترکیها در چین

در سال ۶۱۹ مسیحی ترکیهای مغربی سهری نژد ( کائو سو ) بانی خانواده ( تاگک ) فرستاد برای اینکه او را شاهشاه و امپراطور خود بنماید ( کائو سو ) آنها را با کمال احترام در سهر ( سینگانفو ) که پای تخت او بود پذیرفت اما چون این ترکیها مردمان طماع و شروری بودند و او مطلع بود که مدام از حکام و سردارهای چینی در نزد خود بگاهدادته و موافق وعدهای آنها امید غنائیم بسیار از چین در دل گرفته بودند از آنها حذر نمود و کاری که کرد این بود که برای احتیاط قشوی نایاب ( شالی ) که در سرحد واقع بود فرستاد که از آنها دید بانی کنند و بطور احترام مواطین حرما باشند

## فتوحات بی دربی ( ایشی من )

( ایشی من ) که شجاعت و اطلاع نظامی فوق العاده او تا وقت پیشتر ملوک چین را برای بدر حد دفع کرده بود بشهر ( لویانگ ) که پای تخت ( سوئی ) ها یعنی سلسله منقره بود و آنها را یکی از سردارهای آن سلسله که خودش ادعای امپراطوری میکرد تصرف کرده بود حمله برد و آنها را فتح نمود و بسرنازهای خود طلا و نقره و پارچهای ابریشمین فراوان که در عمارت سلطنتی و در مخزنهای دولت بود قسمت نمود ( لیشی من ) چون شکوه و عظمت عمارت سلطنتی را دید بی احتیاط فریاد کشید و گفت آیا سزوا

است برای هوی و هوس پکنفر آدمی جان این همه مردم را گرفتن و اها را تمام کردن ؟  
بعد از آن باستانهای بعضی برد های قیمتی و چیز های نادر کیمباب تمام را داد آتش  
زدند و سوزانیدند

مر اجنت با فتح و طفر و تحفیف مالیه و عفو عمومی

( لیشی من ) بعد از تریب دادن نظم و امنیت برای امکنه معظم و مهم بسمت شهر (سینگا  
نهو ) رحمت نمود و در حالیکه از اسلحه های مزین و عالی بنمود آراسته بود و ز ره از  
حلا در بر داشت و سی هزار هر مرد جنگی تمام مسلح با لباسهای مریخ در عقب او بودند  
و از جلو موزیک فتح مبرواختند وارد شهر پای نجف شد و اول بتسالار اجداد رفت و  
تشریفات انجبارا موافق رسم چینی ها بعمل آورد و اخبار فتوحات خود را بانها داد  
بعد بخدمت امپراطور پدر خود رفت و شرط ادب بجای آورد و شام امپراطوری باجلال  
و شکوه صرف شد و تمام مردم بدیش و عشرت گذرانیدند بسر داران و صاحب منه بان  
انها جانز های نزرک بخش نمودند با لیبات ملت را تحفیف دادند و اعلان عفو  
عمومی کردند

§- تشریفات ( خونگ نسو ) و بنای مدارس و مکاتب §-

مادامیکه پسر ( کاوآتسو ) در خارج مشغول فتوحات بی دریغ و غلبه ر دشمنان بود  
خود امپراطور بادارات داخله توجه و مواظبت مینمود بمدرسه امپراطوری رفت و برای  
فیلسوف نزرک ( خونگ نسو ) بطرز چینیه تشریفات بعمل آورد و او را عاقل قدیم  
یا استاد و دکتر نزرک خواند و بشاهزادگان و بررکان حکم کرد که اطفال خود را برای  
تعلیم باین مدرسه هرسقند و چندی قبل از اتمام همین امپراطور فرمان داده بود که در تمام  
شهر ها و قصبات و دهات مدرسه و مکتب عمومی بنا کنند و مدارسیکه حراب شده بود  
تعمیر نمایند و صل میکنند که این امپراطور سی هزار نفر از حلقای بودائی و تائوسی را  
امر نمود که ترک عزوبت نموده تاهل احتیاس نمایند تا بر عده مردم و قشون مملکت  
افزوده شود

## چنگ ما رکا

ترکها مدام موجب اعتشاش در چین و اسباب اذیت چینها بودند و شاهزاده (لینشی من) از جاب پدر مامور شد که آنها را عقب بنشاند و اگر چه دارای قشون معتدله بودند آنها را منلوب نمود و مجبور شدند از سرحد چین دور شوند و ولپس در سال ۶۲۵ مسیحی که سال سوم هجرت بود حاکم ترکهای مغربی سهیری یچین مرستاد و یکی از دخترهای (کائوسو) را به روسی خواستگار شد و امپراطور مثلث خان ترکها را قبول کرد تا بعد اینکه ما این وصلت می توانست قوت و قدرت ترکهای شمالی را که اسباب خوف بود صمیم یا کلبه بر طرف نمایند

(لینشی من) پسر امپراطور که رشادت و اطلاع نظامی او اینقدر برای جلوس پدرش به تخت امپراطوری کمک کرد محل کینه و حسد دو برادرش واقع شده بود که قصد کرده بودند او را قتل نمایند (لینشی من) از قصد آنها خبر دار شد و در صدد پیش بینی برآمد و آنها را در ملاقاتی که در قصر امپراطوری اتفاق افتاد بقتل رسانید و امپراطور که فوراً از این قتل و جهت آن خبر دار شد حکم کرد اطفال آن دو برادر را هم سر بیدند و شاهزاده (لینشی من) را ولعهد خود قرار داد و در همان سال ۶۲۶ (کائوسو) از سلطنت استعفا نمود و پسر خود (لینشی من) را به تخت امپراطوری بجاى خود نشاند و این امپراطور لقب (تائی تسونگ) گرفت و سلطنت او که از ۶۳۷ تا ۶۴۹ طول کشید اسباب عمده برای افتحار تاریخ چین شد زیرا مردی بود که همیشه عقلا را در دور خود نگاه میداشت و از آنها رأی میخواست و صایح عاقلانه که با کمال جرئت او میدادند اصلاح عیوب او را می نمود و طوری متنبه و عاقل شده بود که حتی از اخراجات سمره مخصوص خود را تحمیف داد و سه هزار هر از زنهایی که برای عیش امپراطوری در عمارت سلطنتی بودند مرخص نمود و سه سال بعد هم باز سه هزار هر از آنها را بزد اقوامشان فرستاد و از این حکایت معلوم میشود که امپراطوران پیش از او چه قدر افراط در این فقره داشتند و از فرار بکه مینویسند کتاب مناسک سلطنت (لیکی) این مبداده است که هر امپراطور سه ملکه از درجه اول نگاهدارد و به نمر از درجه دوم

بیست و هفت نفر از درجه سوم و هشتاد و یک نفر از درجه چهارم بعد از آن برای هر يك از این زن‌ها که ملقب بالقاب بودند چندین هر زن دیگر لازم بود که خدمت آنها را بنمایند و عده خدمتکارهای آنها غیر معدود و بی حد و حصر بود و همچنین عدد سازندگان و بازیگران و دختران با هنری که در عمارت بودند معلوم نبود علاوه بر این امپراطورها کم کم معمول کرده بودند که پیشکشی حکومت را از حکام دخترهای وجهیه و خوشگل قبول می‌کردند و هر يك از بزرگان و اعیان که برای خود پیشرفتی در کارهای خواستند از هر یک بود دخترهای با کمال و نادر الحس پیدا می‌کردند و با امپراطور پیشکشی می‌ نمودند و از این قرار میتوان حدس زد که چقدر زن باید در عمارت سلطنتی باشد.

— ﴿ بنای مدرسه بزرگ و آکادمی و طبع و تعلیم کتب دینی ﴾ —

همچنانکه این امپراطور افتخار تعلیمی خود را بمرتبه درجه رسانیده بود خواست اقتضای علمی را هم بنوع کامل دارا باشد لهذا حکم کرد از هر جا بهترین کتبا را بدست آوردند و پنج کتاب مقدس دینی را که ( کینگ ) می‌گفتند طبع رسانیدند و در تمام مملکت بخش و تقسیم نمودند و قدری مردمان عالم را محترم میشمرد که در وسط عمارت سلطنتی خود داد رای آنها جاها ساختند و مدام چندین هر از علما در آنها مشغول تالیف و تصنیف کتب تازه یا انتخاب کتابهای قدیم بودند و در شبانه روز چند ساعت مینویسند و تصنیف مردم اجازه داشتند داخل عمارت شوند و استماع بیانات کتب قدیم را که اغلب شخص امپراطور مینمود نمایند و حکم کرد در شهر یای تخت ( سنیکا نو ) مدرسه بزرگی ساختند که در آنجا ده هزار نفر شاگرد تحصیل می‌نمودند که بسیاری از آنها اولاد شاهزادگان و بزرگان بودند و یکی از علمای خانواده ( حوگ تسو ) را امر نمود علمای بسیاری از اطراف مملکت جمع آوری نمایند و هر گونه اسباب و کتات برای آنها فراهم نمود و اولاً تفسیری معصّل برای ﴿ کینگ ﴾ نوشتند و بعد امر کرد برای جمیع کتب دینی که از قدیم مانده بود شرح و تفسیری معصّل نوشتند و طبع کردند و در میان مردم منتشر نمودند



—\*— مدرسه مشق نظامی —\*—.

بملاحظه اینکه مبادا در هنگام صلح صاحبمنصبان و سرایان از اعمال نظامی غاری شوند و بیکاری کشور را از علم جنگ بیگانه نماید و از مقاومت تاتارها عاجز شود (تائی تسونگ) امر خود در هر جا مدرسه نظام یا محاسن نظامی ترتیب کردند که در آنها هم نام مشق نیز و کمان می نمودند و اغلب خود امپراتور در آن مشقه ها که در عمارت مخصوص خودش واقع میشد حاضر بود و نامها امر و نهی مینمود و بزرگان مملکت در این باب بر او ابرار گرفتند و گفته اند حرکات مناسب مقام و شان امپراطوری نیست علاوه بر این قانون برای کسیکه با اسلحه رزمه در منزل و مکان امپراطور داخل شود حکم قتل داده است تا وجود این آيا شایسته است که شخص اعلی حضرت همه روزه صاحب منصبانرا با اسلحه بدست در عمارت خود احضار نمایند و آنها را بمشقی وادار کنند نمک است بکنند بدست و یا خطا کند یا میدینی خود را راه خطا وادار نماید و ما را دچار نزدترین بدبختیها کند امپراطور اعتنائی بحرف آنها نکرد و مثل سابق مشغول ترتیب مشق نظام و تدبیر حکمرانی مملکت بود و برای یادکاری اشخاصی که بدیوان و دولت خدمت کرده بودند حکم کرد تالاری ساختند و صورت سردارها و صاحبمنصبانی که خدمت نمایی از آنها صادر شده بود در آنها گذاردند

☆ کارهای امپراطور (تائی تسونگ) و آثار او

در سال پنجم سلطنت این امپراطور پول و پارچه زیادی به تاتاری فرستاد و ریاده از هشت صد هزار هر اهل چین را که در زمان جنگ با تاتار ترکها اسیر کرده بودند و بخدمت خود وادار نموده بودند خریدند و بچین معاود دادند و در همان سال شاهزاده شهر (کانگ) که در نزدیکی سمرقند واقع بود خواستگار آمد که تبعیت ورعیتی چین را قبول نماید ولیکن امپراطور قبول نکرد و حمایت خود را از او دریغ داشت و در سال هفتم سلطنت این امپراطور نزدك امر عجیبی واقع شد که ذکر آن موجب حیرت میشود از قراریکه مورچین مینویسند (تائی تسونگ) مقید بود که شخصاً بتمام امورات مربوطه دولت رسیدگی نماید و روزی مهل کرد خودش به مجلس عمومی برود و بمحبوسین سرکشی نماید و در الحاح

سپید و نود نمر مقصر و کناہکار یافت کہ محکوم بقتل شدہ بودند چون موقع خرم کاری بود امپراطور انہارا صحرا فرستاد کہ مشغول خرم کاری و ضبط محصول باشند و انہا حکم داد کہ بعد از انجام کار بنزد قضاوت برگردند کہ حکم انہا را جاری نمایند و این اشخاص مقصر بالتمام و بدون استثنای احدی در موقع یافتن کہ وقت اجرای حکم انہا بود بیای خود بصوت آمدند و امپراطور از وفای عہد انہا قدری متاثر شد کہ تمام انہا را بخشید و تقصیر انہا را عفو نموده نزد اقوامشان روانہ نمود و در همین موقع بود کہ (تائی تسونگ) حکمی صادر کرد کہ پتہهایی ثابت میکنند کہ چقدر این شخص شایستہ و سرارار حکمرانی و سلطنت این ملت بزرگ بود و چہ مسؤولیت بزرگی در کار ہای دولت بکردن خود وارد مباد و فرمانی داد طبع کردند و انتشار دادند کہ بعد از آن وقتیکہ لازم میشود امپراطورہای چین حکم مثل مقصر نمایند باید شخص امپراطور سہ دور از انظار غائب باشد و ابتدا گوش باز و موزیک ندد و باز نہا محالست نماید و عداہای جرب و لدید نخورد و مدام مشغول نماز و دعا باشد

قتل مینایند کہ (تائی تسونگ) سالونی در زیر دو درخت بزرگی ساخته بود و محاربا بسبار دوست مہداشت یکی از وزرا روزی بخدمت امپراطور رفت و انہا را زیادہ از حد تعریف کرد امپراطور جواب داد کہ یکی از وررای عاقل من صحبت کردہ اس کہ گوش بہ تلقی ندم لہذا ارشما سؤال مینمایم کہ در این مکان چہ چیز فوق العادہ میابند کہ موجب اینقدر تعریف و تمجید باشد ؟

— کتابی در علم سلطنت و حکمرانی کہ این امپراطور ترکیب داده است —

امپراطور (تائی تسونگ) کتابی در علم سلطنت و حکمرانی ترکیب کرد اما مادامیکہ زندہ بود راضی نشد کہ آن کتاب را انتشار بدهند و اگر بعد از او طبع نمودند و در کتابخانہ دولت بکا داشتند و ما بعضی از فقرات آن کتاب را کہ موسوم است بانشہ طلا ذکر میکنیم تا بجاایم چقدر خیالات این امپراطور در سلطنت و حکمرانی عالی بودہ است

این امپراطور مہوید پس از آنکہ کار ہای مملکت را مرتب میکردم لذتی داشتم کہ بسپہ وق خود را در ملاحظہ تاریخ عالم صرف نمایم و نظر و فکر خود را بر ما گذشتہ لازم

اخلاق هر سلسله را میگیریم و سرمشقهای خوب یاد تمام سلاطین را ملاحظه و دقت مینموم. بلواها و نورشها را مناسب آنها بقل خود می سنجیدم و از این فقرات فوائد نرك بردم بطوریکه میتوانم در کمال حوی در این باب صحبت کنم و قبح که خیال میکنم چگونه میشود که سلاطین نرك که میخواهند ماسودگی و رفاه سلطنت کنند و اعتقایشان بر تخت سلطنت دوا می داشته باشند چه میشود که همیشه دچار اعتشاش و بلوا میشوند می بینم که اغلب این وقایع جهت ندارد جز اینکه این سلاطین در اندیشه کار خود غفلت مینمایند و از شنیدن آنچه بایستد طبیعت آنهاست دوری میکنند و از این جهت تا آخر عمر در تکالیف و عیوب خود کور و باطنا مینمایند و این کوری و ناپیدائی اسباب هلاکت آنها میشود و برای اجتناب از این کوری است که بعد از آنکه بواسطه حوادث و تاریخ شناختم که سلاطینی که حکمرانی آنها خوب بوده کدام بوده اند و مبدأ اعتشاشات نرك چیست از تمام این تجربیات خود گنجای نوشتم و ارا برای خود آینه قرار دادم که در نحای عیوب خود را می بینم و در صد اصلاح آنها بر میایم

اسباب اصلی برای سلطنت و حکمرانی خوب این است که بحر مردمان مانهوی و استحقاق را در کارهای نرك دخالت ندهد

امپراطور مملکت هر چه مرتبه و مقامش بالاتر باشد ناز محتاج است که تمام رعیت خود را دوست ندارد و در خوشبختی و راحی آنها سعی نکند و برای این مقصد دو چیز لازم است نظم و امنیت اما نظم برای آن باید تربیات صحیح داد و قوانین مرتب رقرار نمود و استوار داشت و اجرای آن اول در شخص امپراطور و بستکل او ماند شود تا سایر مردم عبرت بگیرند و ناسی نمایند و برای امنیت قسوفی لازم است که بتواند جبل علیه را از گله دشمن بیرون کند و نگهدارد سایرین در سرحدات مملکت اسباب اعتشاش و ادب فراهم کنند زیرا همچنانکه شایسته نیست مات را از روی ترس بتکالیف خود وادار نمایند مبطور نادر است که نیکوئی و تقوی سلاطین بتنهائی بتواند وحشی هارا در حد خود نگاه دارد و سرحدات مملکت را امن و آرام نماید

بعضی ها میگویند سلطنت کردن کار مشکلی است و بعضی دیگر ادعا میکنند که کار نیست آسان و دلی این اشخاص که سلطنت را کاری سهل میدانند این است که میکنند کسیکه بمقام امپراطوری رسیده قدرت مطلقه دارد و احرا دادن و سیاست کردن هر دو در دست اوست

به تنها اقتدار به قول و غنای مملکت دارد بلکه قدرت و قوت مردم را و کلمات و فعلیات آنها را بمیل خاطر خود بکار میبرد پس در این صورت آیا چه میخواهد نکند که نمیتواند ! و چه اقدامی میکند که مقصود نایل شود ! و اشخاصی که بر خلاف رای آنها هستند میگویند که امپراطور یا پادشاه از احترام و پاس جانب خداوند نبارک و تعالی غفلت خواهد نمود و لابد در کارها اصراف و انداز و واقع خواهد شد و یقیناً موجب پشیمانی و ندامت خواهد بود و همچنین از طریق عقل تخلف خواهد نمود و اغلب مردم منجوس او را سیاست خواهد کرد و اگر نخواهد بمیل خود رفتار نماید و برای حفظ نفس و لذت خود کاری کند مثلاً رای سنا کردن یار کهای و سبب و ساختن دریاچه های بزرگ یا عمارات عالی نخواهد از راه دور حل اشیا کمبات و قیمتی کند باید بر مردم تمهید مالبات فوق العاده نماید یا اقلاً آنها را بکارهای بیکاری دیوان وا دار نماید و مردم از عمل ذراعت خود باز میمانند و سختی و محطی حادث میشود ملت عاجز میشوند و پهای ناله و نهریر را میکنند انوقت اگر پادشاه از بدبختی آنها متأثر نشود و در چاره آن کوتاهی کند البته او را ظالم میدانند و اساس بدبختی ملت میباشد و تمام مردم ناو نهرین و لغت میکنند و از این بدتر و سخت تر چه خواهد بود آیا ؟ پس هر پادشاهی که اعتبار خود را دوست میدارد باید سعی و کوشش نماید تا هر چه ممکن است مالبات رعایا را تنصیف بدهد و از تمهید ر رعیت اجتناب کند و مدام در خوشبختی و سعادت ملت و راحت آنها کوشش نماید و اینکار ممکن شود مگر اینکه اول از احراجات شخص خود بکاهد و از لذتای لذیعی خود کم کند و این نقره کاری بسیار مشکل است

یکی دیگر از کارهای مشکل سلطنت انتخاب کردن اشخاصی است که در سر کارها میکنند موافق استعداد و لیاقت آنها باید کار رجوع نمود زیرا شخص با قابلیت و استعداد را کار گذاردن موجب محروم کردن خود از امداد اوس و اشخاصی که عیب آنها در کار احنه شده است اگر آنها را از خود دور و از کار خارج نماید اساس پشیمانی و موموت نشانات نزل خواهد شد

و اشخاصی که نه عیبی برای آنها معین است و نه هر و نه استعدادی دارند آنها را در کارها نباید دخالت داد و در میان فضایی و کلمات مختلف باید انتخاب نمود و هر کدام بهتر است باید ترجیح داد و در میان اشخاصی که در فصل و قوی مساوی هستند انتخاب کردن کاریست مشکلی

ولیک برای سلطنت کاریست بسیار لازم

☆ حکم دیگری از این امپراطور که در این کتاب نوشته شده است ☆

پایه و پایه هر فصل و تقوی محبت اولاد پیدر و مادر است و تعلیم این ققره از حله لوازم و واجبات است و من در جوانی تعلیم گرفتم پدر من و استاد هائیکه برای من معین نمودند در این باب کوتاهی نکردند کتاب شعر و کتب دیگری که در این معنی نوشته شده بود حفظ داشتم و در آن صن قواعد و تربییکه مستلزم خیر و صلاح مملکت و رفاه ملت است بمن آموختند و از این حقه بود که یک تنها قشون کشی توانستم دشمنان مملکت را بر طرف نمایم و ملت را در خلاصی از ظلم و ستم و رسیدن با سودی و راحت اطمینان بدهم و علاوه بر این قلب من همیشه برای مردم مملو از محبت و مهریانی بوده است و اگر وقتی هم در عدالت یاسپاست سختی رفتار کرده ام جهتش این بوده است که همچنانکه دشمنانی هستند که با آنها لازم است<sup>۱</sup> با شجاعت و رشادت رفتار کرد همینطور معصیرین و گناهکاریانی یافت میشوند که ممکن نیست با آنها بطرز رحم و مهریانی رفتار نمود و هر که در نظر نداشته ام مگر خیر عموم و راحت مملکت را و ابداً هوی و هوس در اعمال من راه نداشته است امپراطور پدر من وقتی انزوا قبول نمود مرا با سلطنت و حکمرانی مامور کرد و لازم بود اطاعت او نمایم و چون از سنگینی و مسئولیت این کار خبر دار بوده ام با کمال جد و جهد و با تمام قوتم مشغول این کار خطیر شدم و قهنگه من در میان عمارت و بهلوی ملکه هستم طوری حائف و ترسانم مثل اینکه در دره عمیقی روی یخ لرنده راه میروم و اعلی ش ها را بدون خواب و راحت میگذرانم و قل از طلوع صبح بر میخیزم و تمام جهانم در این است که بتوانم حواب خداوند و پدر خود را به نیکوئی بدهم و این ملاحظه است که تمام مردم حق بمعصیرین رحم میکنم و در حبال تخفیف عذاب آنها هستم و در صدد رفع بچارگی مردم و عذاب اشخاصیکه با آنها اذیت میکنند میگویم و میجوایم مردمان با تقوی و استحقاق را بشخص خودم نزدیک کنم و راه بصیحت و ملامت را بخود بکشایم و ترس و خوف را از کسیکه میجوایم بمن نصیحت کند یا ملامت نماید بر طرف نمایم تا بلکه در هر لحظه مطلب تازه بشنوم و چیز تازه بمن تعلیم نمایند و طوری مواظب این امورات هستم که تنها یک روز را هم غفلت و کوتاهی ندارم و میل نرک من

ایست که جمیع امورات مملکت منظم باشد و رعایای من منام پیر و عقل و با تقوی کامل باشند و اگر چیزی را به بینم که بی فایده واقع شده باشد یا از رعایای من دچار عیبی شده باشد تقصیر را از خود میدام و تصور میکنم که توانسته ام درست تکالیف مردم را باها فهمانم و اها را براه راست تربیت کنم ولیکن از جاهای مختلف برای من خبر آورده اند که مردم رفته رفته راه عقل میبایند و تکالیف خود عمل میکنند دزدبها کم شده اسب و محبس خیلی از شهرها حالی مانده است من کمال خوشنودی را در این اجبار دارم و مقید هم نیستم که جهت ارا توجه و قدامات خود مرا بدانم و تصور میکنم که چون مردم از اعتناش و انقلاب خسته شده اند کم کم راه تقوی پیش میگیرند و باید عظمت شمرد و سعی کرد که این حالت در تمام مملکت شیوع یابد در ایام لشکر کشی و جنگ من از اغلب ایالات عور کردم از هر دمی که میگذشتم از بیجاری مردم آه میکشیدم و بیدیه خود می زدم و چون پریشانی مردم را بچشم خود مشاهده کرده ام راضی نمیشوم که تنها بکروز هم بکنم از مردم را به بیکاری دنوانی وادار کنند و حداً سعی میکنم که هر قدر ممکن است رعیت خود را راحت بکنم تا آنکه بتوانند اطفال خود را نیکو تربیت کنند و اطفال آنها هم در عوض بنوّه خود تمام تکالیف خود را نسبت به پدر و مادر بجا بیاورند و باینجه محبت که او را تحت طمولبت مینامند بقی تکالیف بخوبی مرعوب خواهد شد و بری اینکه عقق سود که زمانم باقیم موافق است و غیر از اینکه میگویم در دل ندارم حکم میکنم که هر کسبکه در محبت به پدر و مادر امتیازی داشته باشد از جانب من پننج بار رنج باو بدهند و بهر پیره مردیکه از سن هشتاد سال گذشته باشد دو بار رنج بدهند و پیره مردیکه صد سال رسیده باشد سه بار رنج بدهند و کسبکه از صد سال گذشته باشد ر سه بار رنج دو توپ بارجه اضافه کنند و علاوه بر این از ماه اول سال شروع کنند و بهر زنی که پسر نزاید بکبار رنج بدهند و اشخاصیکه فقر و بیچاره کی آنها را محصور به جلای وطن کرده است سعی کنند که اها را معاودت بدهند و از حاب من رندی اها را بطور سابق بر فرار نمایند و بسردار هائیکه در ولایات داریم حکم میکنم که تاین های خود را امتحان نمایند خوب را از بد و عالی را از دانی تشجیس بدهند و ثمت ارا بجهر خودشان رای من بفرستند و همچنین تحقیق کنند و هر يك باید از ه فهم خود ملاحظه نمایند اگر در کسی لباقت برای خدمت دولت یا رای جنگ یباید یا تقوی سر شار در کسی

پیدا کنند البته از آن هم پس یاد داشتی هرستند و بالاخره اگر یافتند کسی را که در زمان عتقش مملکت بهرزی مشغول بوده در زمان صلح او هرزی دست کشیده و برای تکلیف داخل شده است بمن خبر دهند زیرا سلاطین بزرگ باشخصی که از قبایح اعمال خود پشیمان شده اند و خود را تصحیح نموده اند و قری میگذارده اند و منهم میخواهم بویژه آنها رفتار نمایم و این حکم را هر چه زودتر ممکن است طبع نموده بدست عموم مردم میدهند زیرا منلی است معروف و راست هم گفته اند اگر روزی مهمل بکنند و در کار تاحیر شود نامه سال افسوس از روز را خواهند خورد

( تائی تسوگ ) فرامین و احکام دیگر در محبت و مهریانی نسبت بمخلوق صادر نموده است و بحکم خود او بطبع رسامیده و انتشار داده اند و از این جهت مردم او را در زندگی او مثل بی قرار داده میپرستیدند و او را مستحق شکر آبدی دانستند و هنوز هم در سلسله آنانوهای ( مانچو ) چون میخواهند امپراطوری را در محبت بمخلوق تعریف و تمجید نمایند و در نیکوئی بستایند او را تشبیه به ( تائی تسوگ ) از سلسله ( تانگ ) مینمایند

— ( تحفه مالیات و بخشیدن نصف حقوق امپراطوری و اسج قوانین موزیه ) —

( تائی تسوگ ) تحفه کلی در مالیات داد و بیشتر از نصف حقوق خود را که مبلغ کزائی میشد بمردم بخشید و هیچوجه از ایالاتی که آفت حاصل انهارا صایع کرده بود چیزی مطالبه ننمود خیلی از قوانینی که اسباب اذیت خلق بود و بنظر بیاید مباد منسوخ کرد و عدد قشونی که باید مدام در زیر اسلحه باشند معین کرد و جاهای آنها را که باید نگاهداری کنند مشخص نمود و کارهایی که در زمان مرخصی باید بانها مشغول باشند تعیین کرد از عذاب کناهکاران کاست و براجر نیکوکاران افزود

« — § — و مت خاك چین و تقسیم آن بده ایالت § — »

مملکت چین بدون ولا یاتی که حراج بده و تابع چین بودند از جنوب تا شمال ده هزار و نهصد و ده لی بود ( لی ده یک فرسنگ است ) و از مشرق بمغرب هزار و پانصد و ده لی و این وسعت بده ایالت معلوم شده بود و این ده ایالت را بسصد و بیجاه

و هست محال قسم کرده بودند و دارای يك هزار و هشتصد و شصت و نه شهر بزرگ و كوچك بودند

— ﴿ قشون چین در انزمان ﴾ —

قشون ولای چین هم در انزمان شکل تازه گرفت و بهستند و نمود و پنج دسته منقسم گردید که باسم های عمره مینامیدند و آنها را به درجه مختلف قرار داده بودند درجه اول درجه متوسط و درجه پست تر درجه اول دسته آن از هزار و دویست نفر مرکب بود و درجه متوسط که دسته آن از هزار نفر تشکیل شده بود و درجه سوم که عدد دستهای آنها زیاده از هشتصد نفر نبودند و برای نظام محرمهای زراد و ابار های بزرگ ساخته بودند و در محرمها اسلحه و لباس و اسباب دیگر نظامی را ذخیره نگاه میداشتند و ابارها را برای مصرف قشون از برنج و سایر حبوبات پر میکردند و جاهای متعدد تعیین نموده بودند که در آنها برای طوبه نظام که در ابالا گفته و اجمع بود اسب تربیت و تدارك مینمودند و صاحب منصبان مخصوص از اداره نظامی معین شده بود که باین ترتیبات و بنا ها رسیدگی و توجه مینمودند و مخصوصاً مواظب بودند که هیچيك از سربازها از لوازم زندگی و اسباب کار حرد تخلف نکنند و معمول بود که اسبابیکه در نظام قبول میدادند کمتر از پست سال نداشته باشند و هر سربازیکه از شصت سال میکشید از خدمت معاف میشدند و او را مرخص مینمودند و در آخر زمستان هر سال باید سانی عمومی دیده شود و قبل از وقت مامورین نظامی بولایاتیکه آنها سپرده شده بود میرفتند و قشور سپرده بخود را جمع نموده مدت یکماه آنها همه حور منق نظامی میدادند و هر سرباز علاوه بر حرکات پیاده حرکات سواری را هم مینامیست و اندک زیر دوفت لزوم بایا خدمت سواری کنند و اشخاصیکه حلدی و چابکی در کار حرد نشان میدادند با تمهیدات نامدار رؤس خود ابرار مینمودند اگر در جز سواره بودند درجه آنها را بالا میزدند و اگر پیاده نظام بودند آنها را در جز سواره مسلک میساختند و سربازها بیکه وقار آنها تقصاعه نبود بادرکار همال و کوتاهی داشتند یا بدمشق میکردند آنها را بدر تعصیر سپاس و تهنیتی نمیدادند و بنیمه سواره ای بود که او را از دوستهای داری میبندادند و در جز پیادگان مسلک میکردند و بنیمه و پاس بپادگان ابر بود که در جنبه های جمعه آنها را کمتر میکردند



و اگر مقننه باشند و خود را تصحیح نمیکردند کلمه قطع مرسوم آنها را مرسوم بود و تمام احکام و اعمال این مامورین نظای از جانب اداره نظام و شخص امپراطور محضی و مسلم بود

کلمه قشون ولایتی چین همچنانکه پیش گذشت عارت از هشتصد و نود و پنج دسته بودند شصت و سی و چهار دسته از آنها برای خدمت داخله مملکت معین شده بودند و دویست و شصت و یکدسته مخصوصاً برای نگاهداری سرحدات مغربی مامور بودند و صلاح ندانسته بودند که نگاهداری شهر پای تخت و عمارت سلطنتی را باشخاص مخصوص و دستجات معین تخصیص داده شود بلکه تمام قسوم میتوانستند حافظ عمارت و شهر پای تخت باشند و تعیین آل با وزیران نبود بلکه با اداره نظامی بود و چون این اشخاص ماهی یکدفعه عوض میشدند ممکن نبود کسکافی را صد دولت کنند و یا با اشخاصکه را صد دولت معاهده و مجلس دارند شریک شوند

— فرمان در لطف بعجزه و پیر مردان و بد بخان و فقرا —

بعد از مسوورتهای کامل امپراطور ( تائی تسونگ ) چندین فرمان و حکم صادر کرده که بواسطه آنها اطمینان میداد که بطوریکه برای دولت هم ضرر و زحم زیاد نباشد زندگی ، معاش کسانیکه عاجز و ناقص الاعضا و مرص و بد بخت بودند یا برای آنها کار و شغلی بدست نیامده بود از جانب دولت منظم و مرتب خواهد بود و تمام حکام ولایات از اعلی و ادنی امر میکرد که از محل حکومت خود از اشخاصکه در میان مردم امتیاز و اختصاص پیدا کرده اند از علما تا کسبه هر که باشد باو اطلاع بدهند و از مالیات ولایات مبالغه معین نمود که رای نگاهداری مرصی و پیر مرد ها و برای ترعب مردم بفصائل و آباد کردن زمینهای مائز صری نمایند و بحکام ولایات حکم کرده بود که مردم را در بیکو کاری مراقب هم دیگر و ادا نمایند و کسانی را که شغل معینی ندارند بکار مشغول کنند و مرداب ها را حکم کرد خشک گردانند و زراعت نمودند و رای آبیاری آنها را حفر نمودند و در باب آبادانی و رفور هیچ مرد و گذار نکرد

— اجر دادن اطعمال در ازای مهربانی بیدر و مادر و جایزه زها —

— برای پسر زائیدن و امداد بر پیر مردان —

برای تربیت کردن پدرها که اطعمال خود را نیکو تربیت نمایند و آنها را از زمان طفولیت مهمل نمودن بتکالیف لازم عادت بدهند امپراطور ( تائی تسونگ ) از خدمات بزرگ و مهربانیهای نمایانیکه تا انوقت بیدر و مادرها کرده بودند و همچنین از آهائیکه در این باب واقع میشد نت صحیحی از حکام ولایات حواست و آنها مامور بودند که هر کسبکه در محبت بیدر و مادر اعتبار و اختصاصی داشته باشد پنج پیمانه بزرگ برنج بدهند و اذن داشته باشند که با خط درشت در بالای در بجامه خود این دو کلمه را بنویسند ( نفوی طمولیت ) و علاوه بر این بعد از آنکه شرح نیکو رفتاری آنها را برای امپراطور می نمودند اجرو جایزه بزرگ بها میداد

و حواله کرد بهر زنی که پسر میزائید یک قونی برنج بدهد برای اینکه بههماند مردم که این پسر را مثل اولاد خود قبول کرده است و خود را مکلف میداند که نذارک ماشا اورا باید بنماید و همچنین حکم کرده بود که بهر پیرمرد که بس هشتاد رسیده باشد سالی دو قونی برنج بدهند و بکسبکه بنود سال رسیده باشد سه قونی بدهند و پیری که از صد سال گذشته باشد دو توپ پارچه بسه قونی برنج علاوه کنند

— سؤ قصد نسبت با امپراطور ( تائی تسونگ ) —

امپراطور ( تائی تسونگ ) با وجود این همه صفات حسنه که دارا بود و همیشه مهمل مرطبی داشت که مردم نیکی کنند مکرر در معرض سؤ قصد وقع شد که خواستند او را بتل رسانند دفعه اول تاتار که امپراطور او را بدوجه سلطانی رسانیده بود و برقرارول های یکی از درهای عمارت رئیس کرده بود و او را مشرف اصطبلهای دیوانی قرارداد در صدد قتلش برآمد و بعد از آنکه از او استعطاق کردند که مقصودش چه بود و همدستی داشته یا نداشته است جواب داد که مقصود من انتقام ملت خودم بود و همدست من چهل هزار تاتار بودند که ما من در عمارت ساطنتی جنک کردند و سفایده خواهد بود من از

این از من تحقیق بنمائید و چون من استحقاق کامل دارم که در معرض قصاص واقع شوم هر چه زود تر مرا بقتل برسانید بهتر است و او را همانطور که خودش خواسته بود بقتل رسانیدند دوم شخصی که در سدد قتل امپراطور بر آمد پسر و ولعهد او بود که از ترس اینکه میباید بواسطه اعمال ناشایست پدر از او بی میل شود و از این جهت او بامپراطوری رسید با چهل نفر از مردمان ناراضی همدست شد و در سدد قتل امپراطور بر آمد و چون پسر شخص امپراطور بود او را مثل سایر همدستانش بکشتند و امپراطور بمشورت وزرا او را زنده گذارد ولیکن از شان و حقوق خانواده سلطنت او را بی نصیب کردند و آخر عمر مثل یکی از مردمان معمولی محسوس نمودند

( تائی تسونگ ) بخمال افراد که اهالی کره را مطیع نماید و چون حواست شخصاً خودش فرمانده قشون باشد اگر چه در اعمال نظامی هم ماهر بود با وجود این از این سفر که یکسال طول کشید حوصله مراجعت نکرد به قصد نایل شدن و بعد از مراجعتش باز بهام مملکت ۱۱ که به پسر خود واگذار کرده بود بدست گرفت و بهتر از همه وفن در آبادی و معموری مملکت سعی نمود و تمام ملل آسیا سیر نمود او فرستادند و او را تهنیت گفتند و امپراطور در تعلیم اولاد خود مداومت کرد و قوانین سلطنتهای میگو را باها تعلیم میکرد ووری با پسران خود در کنار هری گردش میکردند بانها خطاب کرد و گفت « ای پسر های من به پیوند این گرجی شکسته را چگونه موجها حرکت میدهند و میتوانند در طرفه الهی از او غرض نمایند ندانید که مردم مانند این موجها و امپراطور مثل این گچی میباشد »

— تاریخ تعلیمات امپراطور ( تائی تسونگ ) به پسرش —

ای پدر من درست و عادل باش و در بکارهای سبب بخلق کوتاهی مکن اول بر سود سلطنت کن و بدست خود را بر صدق و عدل و هوش خود بکار ببر اقوام در کل آسیا میتوانی بر مردم سلطنت کن کار ما و زنده بماند مردم بشیر از انکام تو مؤثر خواهد بود و آنها را بسجده ساز وادار خواهد نمود مردم را به سبب ان نادرا و املا می اما در هر حال بکار کن مردم آن عملها میا بنمردان بنده از کار حیرمی بکنه امروز مینویسند و من را تا ۱۰۰۰ سال بعد از ما و قتی که بر حیرند ۱۰۰۰

معلوم شود که مردم مستحق آنند باید یکی از امپراطوران قدیم را برای خود اختیار نمائی و اعمال او را سرمشق خود قرار دهی و بیشتر از بکنفر را سرمشق خود قرار مده اما بهترین آنها را اختیار نما و پرهیز از اینککه پیروی و تقلید مرا بفائی و این شهرت و اعتبار من تو را فریفته سازد زیرا من سلطنت را در خانواده خود آوردم من یانگی هارا مطیع کردم من تاتارها را در قید اطاعت آوردم و من تمام شهرت و اعتبار مملکت را برقرار نمودم و بواسطه این کار های بزرگ من بود که مردم بخوانند بهبوت من بگوشتند و لیکن نسبت بتو مردم اینطور بیستند چون تو اینگونه خدمات ب مردم نکرده نباید چشم داشت آن محبت را از آنها داشته باشی

﴿ مردن ( تائی تسونگ ) و عزای داری سفرای خارجه ﴾

بعد از بعضی تعلیمات دیگر که ذکر آنها را در اینجا میباید مبدایم امپراطور ( تائی تسونگ ) در میان دو دست پسرش وفات کرد و شاهزاده یان لایفکه سلطنت پریشان چین را باینطور منظم و مرتب نمود در سن پنجاه و سه سالگی و در سال بیست و سوم سلطنتش از دنیا رفت و بمجرد انتشار خبر مرگ او تمام اهل چین بتعزیه و کریه و زاری پرداختند و سفرای خارجه که در پای تخت بودند برسم ولایات خودشان تعزیه داری و اظهار تأسب نمودند معتبرین آنها کیهوهای خود را بریدند و سورت های خود را نیزه سوراخ کردند و گوشه های خود را زخم نموده خون خود را در اطراف تابوت امپراطور بزمین پاشیدند و شاهزاده های تاتار که اوقت در در محانه چین بودند خواستند اظهار چاکری و بستگی خود را بنوع اکمل نمایند دو نفر از آنها رخصت طلبیدند که خود را در روی دریا امپراطور قربان کنند و بروند در آن دنیا هم مثل این دنیا مشغول خدمت او باشند و لیکن امپراطور نازه با آنها اذن نداد و گفت پدر من از این کار شما بش حبه سانه بود و و دش کرد که شما اذن ندهم و اگر چنین کاری نکنید خلاصه و در من تو خواص بود و چهارده نفر سلطان باریس طوائف مجسمه خرد را از سنگ ساختند و در مفرقه امپراطور کنار زدند تا با عقاب خود نمایند که بعد از مرگ هم یا بیان مرگ او را میدادند و چاکر آنها بن امپراطور دائمی و ازی بوده است

تواریخ چین که این همه تهریب و تمجید از تاتار و مملکت در سه مسئله او را

ملاکت و سر زنتی میبایست اول در عشق زیاد او بزنها دوم در حمایت زیادی که از متدینین بدین مزدک داشت و سوم از اظهار قدرت و جلال زیاد او در ممالک خارجه ولیکن این قوه سوم در نظر غیر اهل چین عیبی برای او نبود بلکه حسن کارهای او بوده از همین جهت بود که گفته اند امپراطور ﴿ تائی تسونگ ﴾ نه تنها بر مملکت چین و چینها سلطنت می کرد بلکه بر تمام ملت های آسیا سلطنت و قدرت داشت

— ﴿ اقتدار سلطنت چین در سایر ممالک آسیا ﴾ —

در زمان سلطنت ( تائی تسونگ ) تسلط و قدرت چین روز بروز در تزايد بود مخصوصاً بواسطه اختلاف و اقسامیکه در ممالک ترکها اتفاق افتاد نفوذ و قدرت چین در مغرب آسیا خیلی زیاد تر شد و حدود چین از طرف مغرب وسعت زیادی پیدا کرد و چون اهالی تمت شروع کرده بودند با سایر ممالک مغربی آسیا مراوده و تجارت میکردند و باین واسطه تجارت و اعتبار چینی ها در ممالک مغربی آسیا صرر وارد میامد لهذا برای حمایت تجارت و دوام نفوذ چین در مغرب آسیا دولت چین چهار حکومت نظامی در وسط ممالک آسیا قرار داد یکی در جنوب و مشرق ممالک ( بش بالیج ) و یکی در ولایت ختن و یکی در مملکت ( اوئیگور مغربی ) و دیگری در ولایت کاشغر و این چهار حکومت نظامی محاط بودند از سلسله های پر برف کو های سفید و کو های آسمانی و بواسطه این چهار حکومت نظامی ولایاتیکه در مغرب و شمال و مغرب آنها واقع بودند بزودی از دولت چین اطاعت کردند و سلاطین ( تاگک ) ولایاتی را که در تحت حمایت خود میگرفتند ( بامی ) مینامیدند و در زمان قلیلی تمام ممالک وسیعته که در میان چین و ایران واقع بود اطاعت قانون ممالک آسمانی کردند و ( بامی ) چینها شدند و قانون چین سلطنت میکردند و اگر چه از جانب دولت چین رئیس برای آنها معین شده بود ولیکن سلاطین و حکام آنها در میان قوم خود قدرت کاملی داشتند و اسمش این بود که از جانب دولت چین سلطنت و حکومت میکنند و در میان ( بامی ) ها شانزده ولایت آنها معتبر تر بودند و سلاطین آنها لقب نایب السلطنه داشتند و هفتاد و دو ولایت دیگر آنها که عظمتشان کمتر بود آنها را از ممالک درجه دوم قرار میدادند و در حکم و اطاعت این نایب السلطنه ها و حکام نکصد و

ده شهر از درجه سوم بود و در تمام این ممالك یکصد و بیست و شش اردوی نظامی بود که قشون امپراطوری آنها را نگاه میداشتند و چینهها ابتدا در ادارات داخله ممالکی که در حایت چین بودند و سلاطین آنها از امپراطور فرمان و مهر و کمر گرفته بودند مداخله نمیگردید تنها تکلیف سلاطین آنها این بود که گاهگاه سفیری بدر بختانه امپراطوری میفرستادند و هدایا با امپراطور تقدیم نمایند و مسئول نظم و امنیت ولایت خود باشند و مابین ترتیب تجارت چین را که در این ممالك بعد از آنها ماکال است حکام برقرار بود حایت میکردند

حدود چین در زمان سلطنت سلاطین ( تانگ ) از سمت مغرب تا مشرق مملکت ایران و دریای حشر میرسید و از سمت شمال تا کوه های ( آلتائی ) بود و همچنین ممالك ( سگدیان ) و ( تخارستان ) و یک قسمتی از حراسان و از ولایاتی که از سلسله کوه ( هندوکش ) عبور میکنند تماماً از این سلاطین چین اطاعت کردند و سلطنت ( تائی تسوگ ) از سلطنت تمام اشخاص که در چین سلطنت کرده بودند بانشکوه و با جلال تر بود و نه تنها سلاطین که تابع او بودند سفیر بزد او فرستادند بلکه از جانب بسیاری از سلاطین ممالك بسنده سزا بزد او آمدند مثل مملکت ( بنال ) و سلطنت ( ماقادا ) که در هند واقع است و از جانب بزد جرد پادشاه ایران که پس از آنکه اعراب او را اخراج کردند در ۶۳۸ هـ مملکت ( فرغانا ) که مطیع چین بود رفت و در آنجا پناه برد بالاخره در سال ۶۴۳ سفیری از ممالك رمنها بزد ( تائی تسوگ ) آمد و بطور آلات برنگ ارجوانی و زمرد برای او هدیه آورد و تاریخ چین نقل میکنند که در آن زمان حضرات اعراب که قدرت و توانائی فوق العاده پیدا کرده بودند به ممالك رمنها دخیل شدند و سردار عرب قشون آنها را شکست داد و آنها مجبور شدند صلح کنند و قبول کردند مالیهاتی بر رئیس آنها بدهند

در سال ۶۵۰ عیسوی امپراطور ( کانو تسوگ ) بجای ( تائی تسوگ ) رخت سلطنت چین مستقر شد اگر چه سلطنت او طولی کشید ولیکن چندان آبرو مند نبود تاریخ چین در باب عشق مفرطی که بمی از صغهای پدرش پیدا کرده بود او را ملامت میکنند و آن زن را که موسوم بود به ( ووهو ) ملکه مملکت قرار داد و دوزن حلال خود را برای خاطر او طلاق داد و این شاهزاده بیغیرت از روی هوی و هوس حماقت خود را بخائی

رسانید که اختیار سلطنت و حکمرانی مملکت را مای زن واگذار کرد و او را ملکه آسمانی خواند و بعد از مرگ او که در ۶۸۳ واقع شد پسر او را که ( تشونگ تسونگ ) نام داشت بجای او نشانید و پس از آنکه او را هم از تخت برداشت و در حبس گذاشت خودش متقلد کار مملکت شد و تا دوازده سال آن امپراطور را در حبس نگاهداشت و خودش سلطنت کرد مورچین چین این زن را در ردهب اشخاصیکه در چین سلطنت کرده اند نمیکارند بجهت اینکه او را عاصب تاج و تخت میشمارند و این زن عقلی نکال داشت و در فرا گرفتن تواریخ چین سعی و مواظقتی وافر نموده بود و شایسته و سراوار بود که در جای آن دو شاهرزاده که معدومشان نمود سلطنت کنند زیرا قدرت و کفایت ارادات که آنها را در حبس نگاهدارد و خودش بجای آنها سلطنت و حکمرانی کند و در صورتیکه مرد لیاقت کار خود نداشته باشد البته سزاوار است که زنی شغل او را تصاحب نماید خصوصاً وقتی که اربن بتواند ملو زم آتشغل عمل کند و هوی و هوسیکه اغلب در این مواقع رای اسل که و درت کامل دارد و رقیبی در میان نیست پیدا میشود دران زن اثر نکند و او را از راه عقل باز ندارد

### ❁❁ سفارت هندوستان در چین ❁❁

در سلطنت ( کائو تسونگ ) و اعقاب او سلاطین هندوستان سفرای متعددی نزد امپراطور چین فرستادند مخصوصاً در تاریخ چین مذکور است که در سال ۶۶۷ مسیحی پنج هند یا هر پنج قسمت هندوستان سیر بدریغانه ( کائو تسو ) فرستادند و در سال ۶۷۲ و ۶۹۲ سفارت های خود تازه کردند

### ❁ قشون کشی سردار ( سوتینگ فاک ) رصد ترکهای مغربی ❁

در سال ۶۵۷ مسیحی سردار چبی مو-موم به ( سوتینگ فاک ) ناشون امپراطوری به ولایت ترک های مغربی که میخواستند خود را از قید اطاعت امپراطور چین خارج نمایند رفت و خان اس ترکها تا صد هزار لشکر آمد که بسردار چین حمله کند ولیکن این سردار آنها را عقب نشانید و فتح نمایانی کرد و خیلی از آنها را کشت اما صلح واقع نشد و رؤسای طوائف محفل آنها مدام مامدیکر در جنگ بودند و این فتره سبب شد که مکرر قشون

امپراتور چین ماسهای مغربی آمد زیرا در آن زمان امپراتوران چین خود را شاهنشاه و رئیس مطلق ممالك آنها میدانستند

### تقسیم تازه ولایات مغربی آسیا که در حمایت چین بودند

در سال ۶۶۱ مسیحی امپراتور چین قسمت ولایات مغربی آسیا را تازه کرد و آنها را بهشت مملکت و هفتاد و شش بلوک تقسیم نمود و این ولایات در مهبان کانفر و دریای خضر واقع است و مملکت ایران هم داخل این تقسیم بود زیرا سلاطین ایران هم مکرر از قشون چین مدد خواستند و آنها هم مثل سلاطین که در تحت حمایت چین بودند محسوب میشدند و در همین زمانی که ما از او صحبت میکنیم پسر یزدجرد پادشاه ایران که ( کاو تسونگ ) امپراتور چین او را پادشاه ایران قرار داده بود بعد از مرگ منحوس پدرش این شاهزاده که چینهوا او را ( ییلوسی ) مینامند به مملکت ( تخارستان ) رفت و از امپراتور چین خواست که او را حمایت کند و امپراتور باو جواب داد که بواسطه دوری راه قشون فرستادن باها مشکل است و در اطلب او پادشاه محمدیان پیغام کرد ولیکن مسلمانان از حمایت او امتناع کردند و تاریخ چین نشان میدهد که در سال ۶۶۳ لشکر حلبه یار رئیس مسلمانان ایران و یونان را حراب کردند و قتل و غارت زیادی در هندوستان نمودند و از حلبه اسلام جنگهای دیگر هم در سالهای اول سلطنت ( تائی تسونگ ) از ۶۵۰ تا ۶۵۵ خبر میدهند و در همان زمان سهیری هم از جانب حلبه بنزد امپراتور چین آمد و در سلطنت ( کاو تسونگ ) در سال ۶۶۸ مسیحی سناره دنباله داری در چین نمودار شد و مثل سایر آثار خرق عادت اسباب خوف امپراتور شد و سبب اترا از معصیت های خود تصور نمود لهذا بتوبه و انابه و ریاضات بدنی اقدام نمود

### اطاعت مملکت کره بامپراتور چین

در همان سال ۶۶۸ بود که پادشاه کره سردارهای چین که پای تخت او را محاصره کرده بودند تسلیم شد و بعد از آنکه شهر پای تخت را تصرف نمودند تمام ممالك کره از امپراتور چین اطاعت کردند و یکی از سردارهای چین حاکم و فرمان گذار کره شد و دیوان خانه از جانب دولت چین در شهر پای تخت برقرار داشت و لیک اهل خود کره را



از کار نظامی و غیر نظامی خارج نکردند و مملکت را به پنج حکومت تقسیم نمودند و در تمام این پنج حکومت یکصد هفتاد و شش شهر و شصت و نه هزار خانواده و چهل و دو بلوک و یکصد محال بود

### ﴿ ظفر یافتن قشون تبت ﴾ —

قشون چین در مملکت تبت مثل ممالک کره خوشبخت و مظفر شدند بجهت اینکه فرمانده آنها دومر سردار چینی بودند که باهم اتفاق بداشتند و مخالف همدیگر بودند قشون تبت آنها را از هم سوا کردند و در سال ۶۶۹ مسیحی آنها را جدا جدا در محل موسوم به ( گگنور ) شکست دادند و در این موقع تاریخ چین تعریف زیادی از حزم و احتیاط و ترستی وزیر پادشاه تبت مینماید و بواسطه این فتح خیلی از ممالک متصرفی چینها را که در وسط آنها داشتند تصاحب نمودند و مملکت خود را بنهال بزرگ کردند و با وجود این قتل میکنند که در سال ۶۷۲ پادشاه تبت سفیری بنزد امپراطور چین فرستاد و تقبل مالیاتی نمود امپراطور چین از اخلاق و عادات اهالی تبت پرسید و سفیر مذکور در حالتیکه عظمت بسیاری بحجواب قرار داد گفت « ما خود را همیشه در احسن حال نگاه میداریم زیرا در درختانه سلاطین تبت صداقت و اتحاد و غیرت برای نفع عموم و فواید عامه در کار است و فواید شخصی را فدای منافع عمومی مینمایند » ولیکن ما از اتفاق مباحه چین و تبت چندان طول نکشید و در سال ۶۷۸ عیسوی یکصد و هشتاد هزار قشون چین در نزدیکی دریایچه ( گگنور ) مغلوب قشون تبت شد و در سال ۶۷۴ شاهزاده ایرانی که امپراطور چین او را پادشاه ایران کرده بود به شهر ( سنکاهو ) رفت و فرماندهی گارد امپراطوری را قبول کرد

### ﴿ احترامات ( لائوتسو ) ﴾ —

در این سنوات در درختانه دولت چین بطریقه فیلسوف زرك ( لائوتسو ) احترامات فوق العاده میکردند و حکم میکردند که اطفال بزرگان و شاهزادگان کتاب عقل و تقوی آن فیلسوف را درس بخوانند و معلومات آنها را گاه و بگاه امتحان کنند و چند سال پیش هم امپراطور به معبدی که نامتخار ( لائوتسو ) ساخته بودند رفته بود و جهت این احترامات

زیاد که سلاطین ( تانگ ) از این فیلسوف می‌نمودند این بود که بواسطه شایسته اسم این دو خانواده آفسوف را اراجداد خود فرض میکردند در صورتیکه غیر ازیک شباهت اسمی ارتباط دیگری در میان آنها واقعیت نداشت

### رفقار مستحق از یکی از سردارهای چینی

سردار موسوم به **پئی هنگ کبان** چینی دوترا از حواین ترکهای مشرق را اسیر کرده بود و در صحن باها قول داده بود که آنها را نخواهند کشت با وجود این بعد از آنکه سردار آنها را به درخانه دولت چین آورد آنها را بقتل رسانیدند و هر چه این سردار بپایه اصرار کرد که این کار بر خلاف انصاف و عدالت است و او را معترض و رسوا خواهد نمود و عاقبت اینکار می‌شوم خواهد بود هیچکس باو اعتنائی نکرد و این سردار باغیرت بقدری از این عمل دلشک شد که ترک خدمت دیوان کرد و در انزوا از شدت غم و غصه دق کرد و مرد و تمام مردمان شجاع جنگی و اشخاص پاکدامن و متقی از برای او افسوس حورددند از این گونه اعمال که تخلف از قول شده باشد بسیار واقع شده و میشود ولیکن نادراست که کسی از عصه آن مرده باشد

مادامی که ملکه ( وو هوی ) امپراطوری را که خودش درست کرده بود دور از پای تخت در مجلس نگاه میداشت و خودش با اسم او سلطنت میکرد خیلی شورشها و اعتقشات برای اینکه میخواستند امپراطور اسیر را از حبس نجات بدهند بر پا شد و ملکه همه آنها را آرام کرد اما در این بین بسیار از شرها و متشخصین و شاهزادگان تلف شدند و این کشتن و تلف کردن این پیچاره مردم که هیچ قانونی درست نمی آمد بقدری اسباب اعتقشاش مملکت شده بود که نزدیک بود رشته سلطنت کسبخته شود لهذا ملکه در سال ۶۶۲ از تمام ایالات چین اشخاصی را که متوقع خدمت دولت بودند احضار نمود و بمجمع حکام هم امر کرد اشخاصی را که لایق شورای دولتی هستند بای تخت بفرستد و امپاطریس تمام آنها را بکار دولت مشغول کرد و پنهاناً ترتیب امتحان آنها را در کار قرار هم کرد تا بافت و قابلیت هر یک از آنها را درس بفهمد و حواست صدق و کذب اموری که حکام باو خبر داده بودند بشخصه مشاهده کند و بهمینانکه برای این همه از شرها و وزرگان و شاهزادگان تقصیر را کشته بودند تحقیق نماید

و این ملکه که يك قدری دیر بهر عدالت افتاد زیاده از همتصو پجاه هر اذاعتها بهیک مردم را بهتیمت دروغ بکشتن داده بودند بهلاکت رسانید و ترتیب اثبات و تحقیق این مطالب را شخص خود ملکه بدون دخالت غیر فراهم کرد و این بلیک ملکه خیلی خیالات مردم را آسوده و آرام نمود و حکام ولایات از بویخمال زنده کردن عدالت و رفع ظلم افتادند

— تلافی فتح قشون تبت —

در همین سال ۶۹۲ حاکم (تور فان) که از جانب چینی ها بود ما شاهزاده ترکها ریاست يك دسته از اتراک مغربی باقشون زیادی از چین فتح متی هارا تلافی کردند و چهار حکومت قضای را که چند سال پیش از آنها گرفته بودند پس گرفتند و حکومت عمومی ولایات مغربی آسیا از جانب دولت چین دوباره برقرار شد و سلاطین آنها که از اطاعت و تبعیت چین خارج شده بودند مجبور باطاعت شدید

— خاطر خواهی ملکه چین بپیک از حطای بودائی و ساختن دومعبد —

در سال ۶۹۲ خلیفه (هوائی) که حواطر او را ملکه مملکت میخواست مامور شد معبدی باسم معبد نور بنا کند و در سمت شمال آن معبدی باسم معبد اسمان بسازد و هر روزی ده هزار عمه و کارگر در انجا کار میکردند و خرج آن کار بقدری کراف بود که طولی نکشید که خزینة دولت تمام شد و بنای معبد اسمان را به پنج طبقه قرارداد داده بودند و همینکه سه طبقه آن ساخته شد بقدری بلند شده بود که چون از بالای آن به معبد نور که چند پائینتر ساخته نشده بود نگاه میکردند مثل این بود که در قعر جای نظر میکنند و این طبقه بقدر هزار هر شاگردان جوان و قوی داش و چون معتنی کان اغتشاش در مملکت کرد این طبقه را متهم نمود و تمام شاگردان او را اخراج کردند و اینکار در باره خود او حکمی نشد همینقدر مامور شد که مجسمه که دویست پا ارتفاع داشت و در معبد نور نصب کرده بودند از خون کارکنان کشند و در این بینا شخص طیبی محل مبل ملکه واقع شد و این خلیفه حسد و رقابت او را در دل گرفت و به کینه ملکه معبدی را که ساخته بود آتش زد و سوزانید و آتش از آنجا تجاوز کرد و سمات سلطنتی رسید و حق تالار

بزرگ تحت سلام تماماً سوخت ملکه اعماض نمود و بروی خود نیارود و تقصیر را به  
جسالاتی عملجات نسبت داد و یکی از مورچین میگوید که این صور حریصها در درختخانه  
چین مذاقور بود و آن را آثار غصب خداوندی میدانستند یکی از شرفای بزرگ مجلس این  
بود که عات این بدبختی را تحقیق کنند و در صدد رفع غصب آسمانی برآیند ولیکن دیگری  
از ترس اینکه مبادا آخر این تفصیلات بجای بد برسد و نتیجه منحوس داشته باشد مذکور را  
از این پال منصرف کرد و حلیه معهود را مأمور نمود که دوباره معبد آسمان را بسازد  
و تالار تخت سلام را مرمت نماید و واداشت مس کداحتند و میزها و ظروف بزرگ ساختند  
و در آن ظرفها صورت و بیان آنچه در چین واقع بود دیده میشد و ده مجسمه یات ساختند  
که هر یکی ده قدم ارتفاع داشت حلیه مذکور مصطرب و متوهم بود و میترسید در  
صددفعه محض حال او باشد و تحقیق کرد که اسباب آن جار طبع ملکه شد و پنهاناً حکم کرد حلیه را قدری  
زدند که زان در دمر دو ملکه حکم کرده که در باب آن حریق مجلس کنند و هر چه هر کس بقلش می رسد از  
روی صداقت بدون ترس و غمق بگوید یکی از شرفای رای داد که کار معبد آسمان را تمهیل نمایند دیگری  
تقصیرات دولت را در چهار فصل مندرج نمود

- \* \* \* \* \* ستون فلزی و ظروف بزرگ جدی \* \* \* \* \*

ملکه ( ووهو ) یکی از برادر زاده های خود را که ( ووسالی ) نام داشت ثابت دوست  
میداشت و تمام حقوق و شؤنات شاهزادگی را ناو داده بود و در سال شصت و نود و پنج  
این برادر زاده ملکه داد دوستون ساختند یکی از آهن و دیگری از مس و بلندی هر يك  
از آنها يك صد و پنج قدم و دور آنها دوازده قدم بود و پایه آنها شبیه کوه کوچکی بود  
از آهن و مس و ناندی آن پایه بیست قدم و دور آن يك صد و هفتاد و نهم بود و این  
شاهزاده مدایح ملکه عمه خود را ترکیب کرد و داد بخط بسیار خوش بر روی آن ستونها  
که در دو طرف یکی از درهای عمارت سلطنتی قرار داده بودند نقش کردند و ملکه خودش  
عبارتی باین مضمون داد آنجا نوشتند ستون آسمانی که بافتن قدرت و تقوی سلسله بزرگ  
( چو ) امپراطور تمام سلاطین بلند کرده اند ) و در سال ۶۹۶ هم در یکی از درهای عمارت  
سلطنتی نه پارچه از طرفهای بزرگ مسی جا دادند و آن طرفها دو دسته داشتند و شبیه نه  
سپاه بودند که بتقلید طرفهای ( یو ) بزرگ که شرح آن از پیش گذشت ساخته شده

بود و روی آن طرفها دیده میشد که ممالك چین را موافق قسمتهای قدیم به سه قسمت تقسیم کرده بودند و در آنها اسم پای تخت ها و شهرهای عمده را هم نوشته بودند و محصولات هر مملکت و چیزهایی که برای هزینه دولت و مغایرهای عمومی تدارك میکردند شرح داده بودند و اسم این نه بارچه طرف هم (چو) بود و طرفی که شرح مملکت (چو) در آن نوشته شده بود هجده قدم ارتفاع داشت و هزار و هشتصد گنتال (یک صد و پنجاه حروار) وزن داشت و سایر طرف چهارده قدم ارتفاع و هزار و دویست گنتال (یکصد حروار) وزن هر یک از آنها بود و برای ساختن این نه طرف یکصد و شصت هزار و هفتصد پلور (نود و سه هزار و چهار صد و پناه من) مس گذاشته بودند و علاوه بر محسمه های زیادی که در سلطنت این ملکه ری کدازدن در معبد ها ساخته شده بود ملکه (وو هپو) حکم داد محسمه تمام اشخاص معروف در سلطنت او را ساختند و میکرد برای اس است که اسم این اشخاص در صفحه رورکا بماند

### — \* \* \* — ماهده باخان ترکها \* \* \* —

در سال ۶۹۷ ملکه (وو هپو) معاهده با (مچو) پادشاه ترکها کرد و او را وادار نمود که به تاتار ها حمله برد و موافق آن عهد نامه ملکه پادشاه ترکها فرمان خانی داد و تمام ترکهای که چپها در حنک اسیر و محبوس کرده بودند رد نمود و باو وعده کردند که دختر او را برای یکی از شاهزادهای چین عروسی کنند و چند ولایت باو واگذار نمودند و مقدار زیادی از پرچهای اربشمین و مقداری برنج و مقدار زیادی آهن و همه حور آلات در اعب باو دادند اگرچه بعضی از شرفای چین مخالف این رای بودند و این معاهده را امضا نمیکردند با وجود این معاهده بسته تمام شد و این حال ترکها در زمان قبله طوری قوی شد که یک سال بعد از آن معاهده خود را در سر چهار صد هزار لشکر دید و داخل حاکم چین شد و شهر (کیچیو) را محاصره کرد و حرابی بی اندازه به ایالت (بیجلی) رسانید اما از ترس اینکه نتواند با لشکر امپراطوری مقابله کند قصد کرد بدون مامل به تاتارستان برگردد و در حال هرب ده هزار نفر چینی را که اسیر کرده بودند سر برید

— ( ) — ملامت و نصیحتی که ملکه ( ووهو )

در منتخبات نوشتجات سلاطین در مواقع عیدیه سلامت و نصیحتی که وزیر موسوم به ( میچنکی ) به ملکه ( ووهو ) کرده است برای آنکه او را از اقدامات جنگی منصرف نماید دیده میشود و ما سعی فقرات آن را که موجب نصیحت میشود در اینجا ذکر میکنیم آن وزیر میگوید ( من همیشه شنیده ام که خداوند تبارک و تعالی وحشی ها را در زمینی خلق کرده است که دحلی بر زمین ما ندارد و مملکت سلاطین قدیم ما در سمت مشرق محدود بدریا و در مغرب ریک متحرک و در شمال به میان ( تائیونو ) و در جنوب به پنج سلسله کوههای موسوم به ( اولنک ) بود و ایها حدودی بودند که خداوند تعالی میانه مملکت ما و وحشی ها قرار داد، بود و از تواریخ معلوم است که ولایات زیادی که نه در آنجا عقل سه سلسله درک سلطنت اول ما رفته بود و نه اسلحه آنها رسیده امروز در تحت فرمان و جز مملکت شماست و مملکت شما نه تنها از ممالك ( ین ) و سلاطین ( هبا ) درک تر است بلکه از ممالك سلاطین ( هان ) هم وسیع تر و زیاد تر است پس آیا این همه ممالك برای شما کافی نیست ؟ چرا تجاوز میکنید و اسلحه خود را زمین لم بزرعی مبهرسید ؟ چرا حزینهای خود را غلام میکنید و قوم خود را برای فتوحات زمین های بی فایده حسته و واماده مینمائید ؟ چرا گرفتن کلاه و کمرچند نفر وحشی را بر سلطنت آسوده و راحت در صاحب ترجیح میدهید ؟ ( شی هواگنی ) ماین حبسال افتاد و فتوحات بزرگ کرد اما نتیجه نداد چرا که مملکت از دست پسرش بدر رفت و سلطنت آنها مقصر شد ( ووتی ) که از سلاله ( هان ) بود چهار جنگ بزرگ کرد و نتیجه آن این شد که حزینهای دولت او میان رفت و مجبور شد مردم تحمیل مالیات فوق العاده کند و در اندک زمانی تمام مردم فقر و بیچاره شدند پدرها اطفال خود را مبروحتند و شوهرها زهای خود را بهای نان میدادند و فوج فوج مردم از کرسنکی مبهردند دزدیها دسته دسته شده بودند و از هر طرف مملکت را خراب میکردند و مثلی است مشهور که گفته اند ( من حرب المحرب حلت به الندامه ) اگر چه این مثل عوامی است ولیکن خیلی لطایف را از او مستفاد میشود ( )

این وزیر بعد از آنکه محارح کزاف جنگهای طولانی را شرح داد ملکه را از رفتن بحد و وحشی ها

که مبهکت مثل مورچه میمانند منع نمود و مبهکت بهتر این است که توجه و مواظبت ملکه تنها مصروف نگاهداری حدود مملکت باشد

سلطنت ملکه (ووهیو) میباید چقدر اخلاق مردم چین در آن زمان رو به نزول بوده است زیرا از قراری که (آمو) مورخ می نویسد این زن اقدام بکارهای زیاد فوق العاده کرد که همه مخالف نارای و عقل مردم و اخلاق عمومی بود و ابداً کسی در مقام تنه و سپاس او بر نیامد مثلاً ثنوت قربانی داری تعالی را که غیر از امپراطورهای بزرگ کسی حق نداشت بخود نسبت بدهد او برای خود قرار داد و نالار بزرگ مخصوص داشت که در آنها اجداد خود را مفتخر مینمود و درجه اجتهاد را که سابق بران باشخاصی میدادند که در پنج کتاب (کینگ) امتحان داده بودند او باشخاصی تخصیص داد که از کتاب (لائو تسو) امتحان میدادند و القاب و عناوین برای خود قرار داد که قبل از او هیچکس جرئت نکرده بود بخود نسبت بدهد همه این کارها را کرد و متمصبان وضع قدیم ساکت نشستند و این جمعیت علما که در زمان سلطنت (شی هوانگ تی) حشم و غصب او را حقیر شمرده و بکرات برملا او ایراد گرفتند و با او مدعی شدند در این زمان در تلاقی این همه توهین و جسارتها که به آنها شد بخند کله شوحی اکتفا کردند این ملکه بشخصه بقدری از مردم تلف کرد که ظالم ترین امپراطورها این قدر از مردم تلف نکرده بودند خانواده امپراطوری را به کشتن و حبس تقریباً تمام کرد و زخم بزرگی بادارات دولت وارد آورد و قبل اشخاصی هم که از خانواده سلطنت و از ادارات دیگر مافی مایه بودند بر عم مهدبکر خدمت این زن میکوشیدند ماعرفی که ذکر آن اسباب اعمال میشود شاهزادگان جدا برای فواید و منافع او کار میکردند ادارات عدااتی احکام او را محترم میشمردند و در کمال سختی اجرا میداشتند مردمان جبکی همه روزه فحوات میکردند و حدود مملکت را تا اندازه پیش ردد علما در مدح او مبالغه کردند و تنها از مطبوعه امپراطوری پیشتر از هزار جلد کتاب با فایده خارج شد و تمام مردم در کمال آزادی زندگی میکردند و احدی از وضع و حالت خود شکایت نداشت

این زن عالی از مردمان طبقه پست خارج شده بود و در دل گرفته بود که خانواده خود را بر تخت امپراطوری استوار کند و خانواده (تائنگ) را از سلطنت محروم نماید اما همه مجاهدات او در این باب بیهوده شد و همه اینکه ملت چین یا منتخبین ملت میلشان بر حلال

این بود و ملت های همسایه هم که دخالت در کار چین داشتند با قصد ملکه همراه نبودند  
لذا مجبور شد پسر خود را که در خارج شهر پای تخت محوس داشته بود بدرجانه بیاورد و  
او را دو باره و بعهده سلطنت قرار دهد و شورش که در عمارت سلطنتی واقع شد سلطنت  
او را باخر رسانید و قبل زمانی بعد در سن هشتاد و یک سالگی در سال ۷۰۵ مسیحی  
باز دنیا رفت

( چونگ تسوگ ) در سال ۷۰۵ مسیحی

سلطنت زن ها در زمان ﴿ چونگ تسوگ ﴾ هم معمول شد زیرا این امپراطور  
تحمیل سنگینی مثل سلطنت را در قوه خود ندید و او را به ملکه ﴿ وئی ﴾ زن  
خود را گذار نمود و این پیغمبری این امپراطور موجب هزار گونه اغتشاش کاریها شد عمارت  
و ملاشکل های دیوان را بهر وختند و حکم عدالت با پول بود متصل حکم میدادند و مهر  
دولت را میزدند و ملکه ﴿ وئی ﴾ در سلام علم در پشت پرده حاضر بود تا از آنچه میکرد  
و گفتگو میشود مستحضر باشد و شکایت وز را و غیر وز را همه بدست او میرسید و  
امپراطور حق رسایت او کاری نمیکرد و امپراطور طوری بکار سلطنت و مقام امپراطوری  
بی اعتنا بود که از روی میل استعفا از سلطنت میکرد که تاریخ نویس یاد دلال هرز کبها  
شود ماه اول سال ۷۰۹ را با شخصیکه برای حفظ خود انتخاب کرده بود گذرانید و زهای  
درب خانه و خدمه آنها دکان باز کرده تجارت میکردند و بررکان مملکت مشتری و خرید و آنها  
بودند در سر قیمت شغلها گفتگو میکردند چانه میزدند و کار بهجش و دعوا میکشید و امپراطور  
از شنیدن و دیدن این اوصاف حط و افری داشت

ووزعبدی که بعد فائوس معروف بود امپراطور خوشداشت بازها لباس مبدل در میان مردم عوام و  
مثل آنها در کوچه ها گردش کند و مشغول هرزگی باشد و واضح است که این نوع حرکات او موجب شهر  
ملکه از او میشد و بدین است که شهر زن از شهر مورث جه اعمال میشود خلاصه ماکه  
با پسر برادر ملکه سابق ( ووهو ) ارتباطی پیدا کرد و کار بهجائی منجر شد که شهر  
خود را در همان سال مسموم نمود و لیکن این معصیب برای او فایده نکرد و اگر چه مدتی  
این فقره را پنهان نگاه داشت برای اینکه تربیات کار خود را درست کند و خود را تائب  
السلطنه مملکت قرار دهد اما قبل از ایسکه او بمقصود خود برسد مرگ او را دریافت و



﴿ زوئی تسونگ ﴾ که در سال ۷۱۰ امپراطور شد سه سال پیشتر سلطنت نکرد و تاج و تخت را به پسرش ﴿ هوانگ تسونگ ﴾ واگذار کرد و این امپراطور را ﴿ مینگ هواگ ﴾ هم که بمعنی امپراطور مشهور است مینامیدند بجهت آن که در اوایل سلطنتش به بعضی صفات حسنه معروف شد اما چندان طولی نکشید

### ﴿ اصلاح امراهای مملکت ﴾

این امپراطور اسراف و هزله خرجها را که در زمان دولته ساقی در نظام و غیر نظام پیدا شده بود اصلاح کرد قناعت و سستی این امپراطور در مالیات ملت ها قدر بود که سلطنتهای سابق در آن اسراف میکردند خرجهای گرانی که اهالی در بجهت ما و معتاد شده بودند همه را موقوف کرد اعداد صاحبمنصبان نظام را چه در شهرهای تحت و چه در سایر ایالات تخفیف داد قوا بین قدیم را در کمال سختی اجرا میکرد و هر کدام موافق آن زمان نبود تبدیل با حسن مینمود از حلقای مدافع کم کرد قدر دوازده هزار نفر آنها را بولایات و وطن خودشان فرستاد که مشغول کاری بشوند که مهید بحال مردم باشد و بسیاری از معبد های بودا را حراب کرد و محسمه های حدایان آنها و مقدسین را داد آب کردند و قدغن نمود که دیگر از این نوع محسمه ها نسازد

این امپراطور در وضع نظام هم انتظام تازه داد حای و سبعی رامین کرد که در انعام قشون مملکت سان بدهند و وقتی که همه در انعام شدید خود امپراطور هم بشخصه حاضر شد و در حضور خودش مشقهای نظامی را موافق قانونی که امپراطور (تائی تسونگ) ترتیب داده بود امتحان کرد دو بیست هزار قسوم در این سان حاضر شد و مینها پنجاه هزار نفر آنها مطلع و عالم بحركات نظامی بودند لهذا امپراطور نسبت صاحبمنصبان متغیر شد و کوتاهی و غفلت آنها را ملامت کرد و حکم کرد رئیس نظام را در زیر بیدی یازده پارچه کنند بجهت آنکه به لوازم شغل خود عمل نکرده بود و در عکار نظامی کوتاهی نموده بود و اینک اهالی در بجهت ما امپراطور اظهار کردند که این شخص حد مات برک بدول کرده است و خانواده امپراطوری از او باید امتنان داشته باشند این اظهارات اسباب تسکین امپراطور شد و جان او را بخشید و اینک او را از کار

خلع نمود و ثمرت فرستاد بسیاری از صاحبینشان بزرگ که بلا حظه شانها ممکن نبود از آنها مواخذه از کوتاهی و تقصیر در خدمت بجا بیاورد بکشتن یا با حراج موافق استحقاقشان سپاست شدند بعد از آن امپراطور تربیات مخصوص برای نظام قرار داد و حکم کرد هر يك از افراد نظامی که از شصت سال گذشته باشد از خدمت معاف باشد و قدغن نمود اشخاصی را که برای نظام قبول نمیکشند باید کمتر از پانزده سال نداشته باشد

### — ﴿ آشکار شدن کنشهای مخفی ﴾ —

در اوایل سلطنت ( هوان تسونگ ) مجلسی در حاکم تشکیل داده بودند و چنان دانستند بر صد امپراطور اقدام نمایند بعد از اطلاع امپراطور و تحقیق مطلب حکم سپاست آن اشخاص شد و شاهزاده خانم عمه امپراطور که رئیس آنها بود محکوم شد که خود را بکشد و بواسطه این فقره بود که امپراطور حواجه را که موسوم بود به ( کائوله سی ) از سرداران قشون خود قرار داد و ترقی فوق العاده این شخص سپ شد که خواجه های فرومایه رفته رفته در مملکت مقتدر و توانا شدند و از قراری که ﴿ آمبو ﴾ مورخ مینویسد اسباب عمده شور شغالی که در عهد امپراطور ( هوان تسونگ ) اتفاق افتاد و موجب هلاکت و زوال سلطنت سلسله ﴿ تانگ ﴾ شد اینها بودند

### ﴿ توجه امپراطور بترتیب سلطنت و حکمرانی مملکت ﴾

امپراطور ( هوان تسونگ ) در اوایل سلطنت به خواست تمام هم خود را صرف نظم مملکت و ترتیب حکومتها کند لهذا تمام ایالات ناظم فرستاد تا روح امراء و تعدیات زیادی که مردم وارد میباید بجا بیاورد و آنها حکم کرد که از رفتار حاکم و وضع زراعت و اسامی امحاها از روی حقیقت با امپراطور اطلاع بدهند ولیکن در میان مردم چنین مشهور شد که این اشخاص میروند در تمام ممالك چین تجسس دختران خوشگل برای حرم امپراطوری کنند و چون امپراطور از این شهرت خبر دار شد برای آنکه مردم بهمانند که این شهرت دروغ و بی اصل است عدد زیادی از دختران جوان که در حرم بودند نزد اقوامشان فرستاد تا

شهر احتیجار کند و ده عمارت نگاه داشت مگر رنهایکه از وقت سوهر هاری آنها گذشته بود یا قوم و قبیله که متحمل مخارج آنها بشوند نداشتند و رسمی که سالها بود در چین معمول شده بود که سالی چندین نفر از دختران حوا و وحوشکل اریالتها برای امپراطور تعارف میاورند و متروک نمود

دیگر آنکه اسباب جلال فراهم کردن منظران امپراطور گناهی بود که موجب هساد اخلاق مردم میشد و چنان داشت که این عادت منحوس را از میان مردم بر دارد و این عیب را ریشه کن کند لهذا قانون قاع در میان مردم گدازد و استعمال حواهرات و ولرات قیمتی را در ظروف و لباس و اسباب منزل دفع کرد وضع نوکرهای شخصی خود را اصلاح نمود و این اول امپراطوری بود که تصیفات حدید در سمارت همه من خودش جاری کرد و دوری هر چه طوی طلا و نقره و ملل بمی و لباس در دوری در عمارت بود نبرد خود حواس و داد در جلو درب عمارت دوائی همه را آتش زدند و سوزانیدند تا آنکه مردم عبرت بگیرند و عشق طلا و نقره و حواهرات که در دل آنها ریشه کرده بود از سر آنها بدر رود و آن همه مخارج زیاد که برای اسباب جلال که در حقیقت بیصرف بود میکردند متروک شود و حکمی صادر کرد که صد مرورید ممنوع باشد و پول زیادی برای حوائج مردم تقسیم نمود اما چپ که این کارهای خبیث و اخلاق حسنه امپراطور دوائی نکرد و خودش نگارهاییکه در اول سلطنت خود را دشمن آن بنام میدهد آلوده شد من جمله امپراطور مهل مغربی موسیقی و ساز داشت و خودش هم در این فن کامل بود مخصوصاً مورچین چینی او را ملائت میداد که در عمارت مخصوص خود مجمع سازی فراهم کرده بود که تشخیص خودش معانه آنها بود و در اینجا ریخته اریکصد نفر دحیر جوان را ساز و آواز تعلیم میداد برای این که ناری کر و خواننده تا ناحیه امپراطوری باشد و این کار طوری او را متغول کرد که نگارهای مملکت بی عدالت و رفته رفته کار بجائی رسید که اندک نگار سلطان و دولت مداخله نمیکرد و یکی از هوشیاران چینی در این باب مکتوبید مسلم است که (همون تسونگ) قبل از تغیر اخلاص پادشاه کامل و رکن ریشه خبیثی ابتدا کرد ما در آخر آلوده اعتقالات شد موسیقی را نهایت در مت میداد و او را به کمال رسانید اما موصی آنکه گاه گاه از روی حس مشغول تر شود از راه ای خود ممانعت نموده فرار داد و از حد اعتدال گذشت و معلوم آید که این سفل و کار لایق پسر

آسمان است ؟ بدیهی است و قتیکه آدمهای بزرگ هم نتوانند هوای نفس خود را مهار کنند و خود را از شر او حفظ کنند مجبور میشوند که در کارهای بیست و ناشایسته مطیع او باشند

### بنای مدرسه نزرک معروف ( هانلی )

این مدرسه نزرک یا آکادمی مشهور ( هانلی ) را از بناهای امپراطور ( هوان تسونگ ) مبدانند که از چهل نفر فاضل ترین دکترا ها یا کامل ترین علمای تئوسکت تشکیل کرد این مدرسه که او را بطریق اولی میتوان آکادمی خواند تا این عصر باقی مانده است و از سینه این دارالعلم است که تمام مورخین مملکت و سیاحان ایالات و حکام و مرامفرمایان چین بیرون میایند و ( هوان تسونگ ) در ترویج علم باین فخر اکتفا نکرد بلکه با طراف عالم فرستاد و هر چه از کتب قدیم بدست آوردند بهر قیمت بود خریدند و هر چه از کتابهای نظام بدست آمد ترجمه و طبع نمودند و افراد نظام تعلیم کردند و بربارت مسقط الرأس ( حواله تسو ) روف و نرو و بیروار او القاب محرم عطا نمود و علمای مذاهب مختلفه دیگر هم که نامذاهب اصلی چین همیشه در جدال بودند اطهار محبت و مهرای سکود و این محبت و مهرای امپراطور بخلفای مذهب محله سبب شد که از اطراف طلم خلفای تمام مذاهب رو آور تملک چین شدند

این امپراطور وعده کرده بود که یکی از شاهزاده خانمهای طایفه خود را بمسلطان قوت عروسی کند و قتیکه سمرا برای انجام این کار بدر بخانه چین فرستاد در ضمن پینج کتساب دبی چین را هم از امپراطور خواست و امپراطور هم مسلک او را قول کرد یکی از علما که مامور بکاهد اشتن کتب بود برستادن کتب دبی چین را برای هالی که بمنظر آنها و دشی بودند مخالف عادت قدیم تصور کرد و تکلیف خود را چنین دانست که در این باب مخالفت و جدیت کند عریضه بامپراطور نوشت که ( آمبوی ) مورخ این طور رحمه میکند « بکوفتی سلطان ( تونگ یینگ ) که خانواده اش با خانواده ( هان ) که انوقت در چین سلطنت داشتند مربوط بود از امپراطور تا کمال اصرار خواستن کرد که کتب تاریخ و حکمت چین را به او بدهد و امپراطور با وجود دوستی و قوم و خویشی جداً مضایقه کرد و نداد و این امر روز سلطان را که دشمن حقیقی ملت ماست کتب دبی را به او خواهد و اغلب حضرت شما مثل او را

بدون هیچ اشکالی قبول مینمایند و کتابهای مقدس ما را باو میدهید آیا قبول این امر مثل این نیست که دست او اسلحه بدهید بیاید با ما جنگ کند ؟ در صورتیکه اهالی تبت و طایای او کتابهای ما را بخوانند از علوم ما مطلع میشوند و راه به پیش بینی و تزویر میبرند و برای ما جسور تر و مخوف تر میشوند مختصر بگویم علم علیه بر ما را بلکه راه معلم ساختن ما را میبندد و از اعلی حضرت حواشی میگویم تیرگیه بالسنه ما را سوراخ خواهند کرد بدست دشمن بدهند و هکذا »

امپراطور در این فقره هم عقیده با این عالم سبرد و نتایج آنرا اینطور ها نمیدانست لهذا بعد از خواندن این سرریضه رجوع بشوری کرد که هر کس رای خود را در این باب بیان کند و یکی از وزرا که خیالاتش بلند تر از صاحب سرریضه بود این طور گفت : حضرات تنی ها که چندین سال بود یاغی کری را پیشه خود کرده بودند حالا سرطاعت پیش آورده اند و در حال فروتنی معاهده ما را طالب شده اند و از معلومات ما خواست دارند استفاده کنند و اگر مسئلت آنها را جزاً یا کلاً قبول نکنیم و رد نماییم باز آنها را بیایگی کری و سرکشی و ادا نمیکنیم پس عقیده من اینست که موقع را باید غنیمت شمرد و کتب دینی و غیر دینی هر چه را مهمل آنهاست باید باها داد و آنها از این کتابها اصول فواین را که موجب ترقی اخلاق میشوند استفاده خواهند نمود و اخلاق آنها بهتر میشود و چه خدمتی بهتر از این ما میتوانیم بخودمان و به ملت های وحشی نکنیم عنقریب تمام روی زمین مسکن مردمان عاقل تربیت شده میشود و ما هم میتوانیم همیشه قشوقی کافی حاضر داشته باشیم تا هر کسی را که ما پیش قدم در جنگ میشود از خود دفع کنیم و این شخص عالم فواید حقیقی کتب ما را درست ملتفت شده است زیرا اگر نادری از مردم در حوا بدین این کتب بر حبله و تزویر شان بیفزاید در عوض اغلب آنها ترتیب زید کافی نیکو و فواین عقل و تهورا از آنها درک میکند

﴿ کمک خواستن هندوها از چینها برای دفع اعراب ﴾

از قراریکه در کتاب تاریخ هند ثبت شده در سال هشتاد و هفت هجری سفیری از هندوستان بدر بخانه چین آمد و برای امپراطور پنج رنگ از طهوری آورد که میتوانستند حرف زنند و خواست کرد که ما و لشکری بدهند که خودش سردار آن لشکر باشد و برود با اعراب

جنگ کند و آن لشکر همچنانکه تاریخ طبری مینویسد از اعراب شکست خورد و در آخر همان سال دویست هزار لشکر ناتار هم که بر کردی ( تاقابون ) پسر برادر خاقان چین داخل ولایات مسلمانان شده بودند و با اعراب جنگیدند آنها هم از اعراب شکست خوردند و مسلمانان این فتح و ظفر را از جاب جداوند میدانستند

و از تاریخ چین مستفاد میشود که ممالک مغربی آسیا مکرر از مملکت چین کمک خواسته اند و با اعراب جنگ کرده اند و قوت و قدرت مسلمانان اوقتی بقدری شده بود که ممالک فرنگستان را هم بتزلزل آورده بود و در همان زمان ۷۳۲ مسیحی بود که ( شارل مارنل ) اعراب را در نزدیکی ( یواریه ) شکست داد و حبال فتح فرانسه را از گله اعراب بدر کرد و همچنین در تاریخ چین مسطور است که سلطان مملکت شاس از دول چین برای دفع اعراب امداد خواست و گفته بود که لشکر حلیه بلای آسمانی و آفت تمام ممالک روی زمین است و لیکر چین بهانه ای که سلطان شاس پادشاه تبت که اوقت با چینها در جنگ بود بستنی و معاهده دارا و را کمک نکردند و بعد از هشت سال مملکت از دست سلطان شاس رفت باین طور که سرداری از چین با لشکری اسبوه بشهر شاس نزدیک شد و بغتة وارد شهر شد و سلطان را که در آن سهر بود گرفت و محبوس ساخت و شهر را با عمارت سلطنتی غارت کرد از قرار که قتل میکنند در عمارت اسباب موزیک بسیار و طلائی زیادی بود که سردار چینی پنج یا شش شتر را از آنها بار کرد و غلامهای زیاد و اسبهای خوب پشمار از آنها برد و بورود ( سکا هو ) شهر پای تخت چین سلطان شاس را بقتل رسانیدند و پسرش برای استمداد ولایات همسایه رفت تا بسردار چینی که بد قوی و حرص او تمام شاهزادگان مملکت را بنجتم آورده بود تلافی کند و این شاهزادگان از حلیه مسلمانان مدد خواستند و قصد شان این بود که با مکنه که در تصرف چینی ها بود حمله بکنند حلیه با آنها قشونی داد که با قشور شاس و قشون سلاطین دیگر که همهمه شده بودند منضم شدند و با سردار چینی که شصت هزار قشون داشت جنگیدند و او را شکست دادند و پسر پادشاه شاسی حراج ده حلیه مسلمانان شد

مطیع شدن اعراب و سایر ولایات آسیا به چینها

در تاریخ چین نظیر این خبر که پیش گذشت بسیار یافت می شود من جمله مورخین چینی می نویسند که در سال ۷۱۵ مسیحی سلطان تم اغتشاش زیادی در مملکت ( هانا ) که از ممالک مغربی آسیا بود فراهم کرد لهذا سلطان آنها به ( گانی ) رفت و

در آنجا سردار چینی که بر یکی از حکو منهای نظامی چین ریاست داشت پناهنده شد و از او امداد خواست آن سردار قشون خود را جمع کرد و بملاوه ده هزار نفر هم از مردم ولایت انتخاب کرد و چندین هزار ( لی ) بسمت مغرب مسافت طی کرد و بیشتر از صد شهر را مطیع خود گردانید و علاوه بر این بمالک همسایه نامه نوشت و بانها حکم کرد که خاقان چین را بشاهشاهی و امپراطوری خود قبول کنند بالاخره مملکت ( تاشی ) یعنی عربستان و هشت مملکت دیگر شاهنشاهی و امپراطوری خاقان چین را قبول کردند و مطیع او شدند و سردار چینی بعد از آنکه ستونی در آنها نصب کرد و شرح سمر حود را داد روی آن ستون حکاکی کردند مظهر و منصور مراجعت کرد و در سال ۷۱۷ میلادی ترکهای مغربی که از چینها رنجیده بودند بممالک تصرف ممالک مغربی آنها که در دست چینها بود افتادند و قشون حلبه و لشکر سلطان تبت را کمک خود قرار دادند و دو شهر از مملکت کاشغر محاصره کردند و لیکن چینها به کمک طوایف جادر نشین محاصره آن دو شهر را برداشتند و بالشکر حلبه و قشون سلطان تبت معاهده ترك جنگ و دعوا نمودند و در سال ۷۱۸ ترکهای شمالی با چینها بمقام صلح آمدند و در ۷۱۹ پادشاه ( سگدیان ) و بعضی از سلاطین ممالک دیگر که همسایه او بودند سراسر نزد خاقان چین فرستادند و از او استمداد خواستند که اذین لشکر حلبه را از آنها رفع نماید و در تاریخ چین مسطور است که در سال ۷۱۹ عیسوی بتوسط شخص متدینی از عربستان مالیات برای خاقان چین آوردند و يك قلابه شیر هم برای او تعارف آوردند و در سال ۷۱۳ سلطان کشمیر سفیری بمچین فرستاد مابینواستاه که او و سلطان مملکت وسطی هندوستان بپادشاه تبت دشمنی داشتند و در سال ۷۲۰ امپراطور چین بپادشاه کشمیر فرمان سلطنت داد و تاریخ چین مینویسد که این ولایت کاشغر بمجهت اینکه در میان کوههای بسیار بلند واقع است حمله بردن و از مشکل است و شهری که مقر سلطان است پهلوی نهری عظیم واقع شده است و در آن ولایت همه چیز وفور دارد مخصوصاً میوه های اعلا انکور های خوب طلا و نقره و قبل زیاد ناف میشود و از زمان امپراطور ( تائی تسونگ ) بعد سلطان سمرقند چندین سمر بدربار چین فرستاده است و از آن زمان سلطان سمرقند و سایر سلاطین همسایه در معرض حمله های سحر لشکر حلبه واقع شدند و لیکن حتی المقدور تمکین آنها را نکردند

مدام خود را در حمایت خاقان چین مبدالشند و همچنین قتل می‌کند که سلاطین طبرستان که رعیت ایران بودند و آنها را سردار مشرقی ایران می‌گفتند مدتها با لشکر خلیفه مقاومت کردند و شاهنشاه و امپراطور خود خاقان چین را می‌شناختند و دو سال ۷۵۲ میلادی سلطان ممالکت (تسائو) که در شمال و مغرب سمرقند واقع است و سلطان (کان) که در مشرق سمرقند بود سفرای خاقان چین فرستادند و برای رفع اذیت خلیفه لباس سپاه مدد خواستند

### تجار جزیره (سبلان)

در سال ۷۴۲ مسیحی تجار غرب که از دریای جنوب چین آمدند هدایای نفیس زیادی از جانب سلطان سران‌دیب برای خاقان چین تعارف آورده بودند و از آن جمله بود مروارید های دانه درشت طلای خالص سنگهای قیمتی دندان فیل و چند قطعه از یاقوت های ممتاز

### علم نجوم چینها در عهد (هوان تسونگ)

در سال ۷۲۱ میلادی خسوف یا کسوف که موافق حساب معمول چینها خبر داده بودند درست در نیامد لهذا امپراطور یکی از خلفای مذهب بودارا که در این علم معروف بود بدرخانه دولت احصار کرد و اسم آن عالم (ای هائک) بود و کارها نیکه او در علم نجوم کرده است و اسبابها نیکه او ساخته بقدری در چین شهرت دارد که ما نتوانستیم اعضاء از ذکر آن ننهیم از آن جمله مثلثات و مرعات کره ها نقشه واسطیلاب دایره ها ربع دایره و بعضی اسباب دیگر مربوط باین علم ساخته و اختراع کرده بود و چیزی که از همه عجیب تر بود اسبابی بود که حرکت چرخهای آن که حرکات شمس و قمر و ستارگان را نشان میداد بواسطه زور آب بوده و در آنجا محسسه قرار داده بود که بواسطه طبلی که میزد ربع های ساعت را اطلاع میداد و محسسه دیگری بود که سر هر ساعت ظاهر میشد و ماچکشی که در دست داشت زنک بزرگی که در آنجا بود میزد و عدد ساعات را اطلاع میداد و این محسسه ها بعد از انجام کار خود عا ب میشدند و بعضی شرحهای دیگر از نجوم در این موقع نوشته شده است که با مقصود ما متاسفانه ارد و ماصرف نظر کردیم



﴿ وسعت مملکت چین در زمان سلطنت ( تانگ ) ﴾

در سابق معلوم شده است که ( لی ) عبارتست از ده يك فرسنگ ما یعنی ده لی یکفرسنگ میشود پس وسعت مملکت چین از مشرق بمغرب نهزار و سهصد و ده لی بود ( نهصد و سی و یکفرسنگ ) و از شمال بمجنوب ده هزار و نهصد و هجده لی ( یکهزار و ده فرسنگ و کسری )

اعلی از امپراطور های سلسله ( تانگ ) تمام چین امروزی را که ( لیاو توآنگ ) و ( توآنگ ) و یکقسمتی از ( کشانین ) جز او نماند تصرف داشتند و ماک آنها تا حدود کاشغر میرسید و هر دو تاتار یها و مملکت ( کره ) و ( تور فان ) باج ده آنها بودند

— ﴿ جمیع انوف چین ﴾ —

بعد از تقسیم کردن مملکت به بازده ایالت که بواسطه ۱۷,۶۸۶ حاکم از درجه اول و ۵۷,۴۱۶ حاکم از درجه دوم اداره میشد در سال هفتصد و بیست و دو مسیحی شماره عمومی از مردم مملکت کردند ۸,۰۸۶۱,۲۳۶ خانواده داشت که عبارت بود از ۴۵,۴۳۱,۲۶۵ نفر و سی و دو سال بعد از آن در سال ۷۵۴ میلادی شماره دیگری کردند و جمعیت مملکت عبارت بود از ۹,۶۱۹,۲۵۴ خانواده و ۵۲,۸۸۴,۸۱۸ نفر در صورتیکه شاهزادگان و بزرگان و حکام و اشخاص صبه در خدمت آنها بودند و همچنین مردمان خنکی و علما و حلهای مذاهب و مذککان داخل در این شماره نبودند

﴿ استعهای از سلطنت و فرار کردن امپراطور ( هیهانگ سوآنگ ) ﴾

اگر چه این امپراطور در کمال حوی شرع سلطنت و حکمرانی کرد و امیدوار بود که معایب را رفع و معاسد را اصلاح نماید ولیکن هوف و مداخله اهالی در بنحانه که حلی زود احلاق مردمان بزرگوار هم فایده میکنند او را عاجز کرد و آنها و حواجه ها در اعانت کارها مداخله کردند و علاوه بر این امپراطور از روی بدبختی یکی از بزرگان را که ( لوشان ) نام داشت و در چین پناهنده شده بود مدیم خود فرار داد و ما و بسا مرحتها

نمود و از رتبه پست او را بر تبه سپهسالاری رسانید و با و لقب شاهزادگی عطا کرد  
 این اتفاقاتی فوق العاده امپراطور و مقام بلندی که با و داده بود او را تحولات بزرگ تر  
 انداخت و مقام امپراطوری و ریاست مطلقه را برای خود در نظر گرفت علم یابی کری  
 بر افراسیاب و شهر یابی تخب را تصرف نمود و واپسیت و آفتی خود را تا مملکت ( سیچوان )  
 تعاقب کرد و خود را امپراطور اعلان نمود و امپراطور ( هیوان تسونگ ) که خط خود را  
 فهمید و دید از اصلاح کار عاجز است استعفا از سلطنت کرد و امپراطوری را به پسر  
 خود ( سوتسونگ ) واگذار نمود و مهر ها و نشان دولت را برای او فرستاد و این  
 فتره اسباب خوشحالی اهالی چین شد و استحاصیکه بجا نواهد ( تانگ ) با و با مانده بودند  
 در زیر بیدق امپراطور تازه ( سوتسونگ ) جمع شدند و در سال ۷۵۶ عیسوی او را  
 امپراطور خواندند و سلطان حتی که در حمایت و جرّ چین بود با مداد او آمد و ممالک  
 ( بخاری ) کوچک و حواین ( اوئی کور ) و سلاطین ( فارژیانا ) حتی از اعراب لشکر  
 بکمک این امپراطور و برصد ترک یابی فرستادند

امپراطور تازه هم مثل پدر خود سلطنت و حکمرانی مملکت را با اختیار زنها و حواجیه ها و انکار  
 کرد و شور و شایه های تازه در میان مردم آشکار شد و در شش سال که او سلطنت داشت  
 مدام در ممالک اعتساش بود و از قرار مذکور اعراب و ایرانیها در ازمان تجارت عمده  
 در ( کانتون ) داشتند و چون دیدند سلطنت چین متلاشی و وضع دولت منقلب است  
 آنها هم در آن شهر اعتشاشی فراهم کردند که مان واسطه محزن ها و اسباب ها را عارت نمودند  
 و حلهارا سوزاندند و خودشان از راه دریا در رفتند و حاکم شهر هم از یاروی شهر خود را  
 بزیر انداخته فرار کرد

( لکان لوشان ) شخص ترک یابی قسمتی از چین را در دست خود نگاه داشته بود و بعد از  
 آنکه شهر ( سنیکا فو ) را فتح کرد خزینهای امپراطوری را تصاحب نمود و آنها را به  
 یابی شمت دیکر چین ( لویانگ ) برد و همچنین از انجا هدر یکصد رأس اسب و چند نفر  
 دل رد که آنها را تربیت کرده بودند که بر طبق مقام ساز میریصبدید و در وقت غنا جام  
 شراب برای امپراطور صاحب خرد میبردند حرکات و نازیمای این قبیلها و اسبها در نزد  
 ( لکان لوشان ) فرار و بد بختیهای امپراطور سابق را بیاد چینها آورد و رقی حاصل  
 کردند و همه در میان آنها اتفاقا لهذا ﴿ لکان لوشان ﴾ حکم کرده اند .

بخوانده ها را که با آنها بد کان شده بود بقتل رسانیدند و بر زن و بچه و پیر و جوان رحم نکردند

این شخص تانار که در قدرت بجائی رسیده بود که نزدیک بود مملکت چین را کلمبه تصاحب و سلسله سلطنت ( تانگ ) را منقرض نماید به تحریک پسر ارشدش در رختخواب بدست یکی از خواجه هایش کشته شد و پسر او را هم یکی از سردارهای پدرش بقتل رسانید که آن سردار هم بدست پسر ارشدش که میخواست او را محروم از سلطنت کند و پسر کوچک تر را بر تخت سلطنت استوار نماید کشته شد

﴿ استعمال توپ یا فکاز در چین در سال ۷۵۷ میلادی ﴾

هنگامیکه ( نگان لوشان ) برای تصرف مملکت چین سعی میکرد یکی از سردارهای او که از اسل ترکها و موسوم به ( شی سی مینگ ) بود و فتوحات زیاد برای او کرده بود با هشتاد هزار نفر قشون شهر ( تائی یوان فو ) که پای تخت ایالت ( شالی ) و سواد اعظم بود محاصره کرد و ( لیکوانگ پی ) سردار خانواده ( تانگ ) ماده هزار نفر داخل آن شهر شده بودند و مصمم بودند که تماماً تلف شوند یا این مکان را برای امپراطور نگاهداری نمایند آذوقه و ملزومات زیادی برای خود در شهر جمع کردند وزیر نقبها ترتیب دادند و در داخله باروی شهر باروی دیگری قرار دادند دور آن شهر چهار فرسنگ بود و اهل شهر هم تماماً با کمال جد و جهد برای دفاع حاضر شده بودند و سردار توپها یا فکاز ها ساخت که سنگها بوزن دوازده لیور ( تقریباً سه من تبریز ) برتاب میکردند و سنگها را با صله سپصد قدم میرانند

( شی سی مینگ ) سردار یانگی جهد زیادی کرد که شهر را مفتوح نماید واپس ( لیکوانگ پی ) سردار خانواده ( تانگ ) ابداً اعتنائی نکرد و اضطراب در دل راه نداد و یاعبها را سی روز تمام حیران و سرگردان گذاشت که وقت خود را بیهوده تلف کنند و بعد از آنکه دریاف که با عبا حسته شده اند و محاصره شهر را بیایده دانسته اند شروع کرد بتوپ انداختن یعنی سنگها را براندن و زیر نقبها را بکار بردن و مدت چندین روز و شب این فقره طول کشید حضراتیکه شهر را محاصره کرده بودند نمیدانستند کجا بمانند هر کجا میرفتند سنگ به سر آنها می بارید و خیلی از انها را کشت نا وجود این سردار یانگی حاجبیدی

کرد و یورش آورد اما از هر طرف رفت مغلوب شد و تا وقتی که حکم آمد که محاصره را ترك كند شصت هزار كس از او كشته شده بودند

﴿ قشون فرستادن خلفای عباسی به كمك خاقان چین ﴾

تاریخ چین مینویسد که در ماه اول سال ۷۵۷ مسیحی به امپراطور ( سو تسونگ ) خبر دادند که قشون ( نکالسی ) و لشکر چین که در مغرب آسیا ساحلو بودند تا لشکر خلیفه به كمك او آمدند و اعتقاد مورخ این است که لشکر خلیفه از کوفه و اطراف کوفه نیامده بود بلکه آنچه معلوم می شود یازم مسکر اعراب بود که در حدود مشرق خراسان و نغارستان داشتند یا از قشون همان ولایات بود که محارج آنها از جاب خلیفه داده شده بود تاریخ چین میگوید که سلاطین نغارستان و خراسان و همچنین نه سلطان دیگر برای كمك امپراطور ( سوتسونگ ) و دفع یاغها قشون فرستادند ولیکن مورخین چین اضافه کرده اند که خلیفه اول لباس سپاه ابو العباس بود و برادرش ابو جعفر جانشین او شد و مینویسند در ابتدای سلطنت ( سوتسونگ ) ابن خلیفه سقیری به نزد او روانه کرد و لشکری برای حیات او فرستاد

در يك سان که امپراطور از قشونیکه در اردوی او جمع شده بودند دید عدد آنها به یکصد و پنجاه هزار میرسد يك خانی از طایفه ( اوئی کور ) وارد شد با چهار هزار نفر مردمان جنگی منتحب که قبل از اسم از آن ملت عدد کثیری بار دو آمده بودند و در آن جمعبت از تاتارهای مغربی و قشون ( نکان سی ) و لشکر خلیفه داخل بودند و ترکهای ( اوئی کور ) که پیش جنگ شده بودند اول حمله بیاغها کردند و جنگ از طهر تا ضروب آندوب طول کشید و لشکر یاغها که صد هزار هر عدد آنها بود و سرداری از نژاد ترك بانها فرمان میداد شصت هزار نفر شان تلف شد و تا کمال اعتشاش عقب کشیدند و این جنگ بر ترك در شهر ﴿ سنیگاهو ﴾ واقع شد که بهمان اسم معروف شد و خاقان چین پست هزار پارچه ابریشم به ( شی شو ) که رئیس و فرمانده ترکهای ( اوئی کور ) بود تعارف داد

## ﴿ سلطنت ( تائی تسونگ ) در ۷۹۲ میلادی ﴾

این امپراطور جانشین پدرش ( سو تسونگ ) شد و در زمانیکه سلطنت با بن امپراطور رسید هنوز یاعها در سرسلطنت نزاع داشتند و لیک این امپراطور به کمک قشون ضربه و مخصوصاً به حاکم ترکهای ( اوئی کور ) همچنانکه عنقریب پیش گذشت یاعی هارا تمام کرد

## ﴿ حرابی رساندن تنبها و گرفتن شهر یای مخت را ﴾

چنگها تنبکه امپراطور ها محبور شدند یاعها اقدام کنند آنها را محبور کرد که قشون قدیم و چنگیده که برای نگاهداری سرحد مت کدارده بودند از آنها حرکت بدهند و به ( شانی ) و محل ( ککنور ) بزنند و عوض آنها از مردم ولایت که چنگ بدیده بودند بگذارند سرداران مت هم این موقع را برای حراب کردن چین غنیمت شمردند بیشتر از سیصد هزار لشکر جمع کردند و شهرهای زیاد از چین گرفتند و ملاحره شهر ( سنپکاهو ) را هم که پای تخت مملکت بود فتح کردند و غارت نمودند و عمارت سلطنتی آنها را آتش زدند و سوزانیدند و بعد از بردن دولت و غنایم زیاد محبور شدند در کردند و در سلطنت ( تائی تسونگ ) هم همینطور اغتشاش باقی بود و لیک تاریخ چین بعضی کارهای با افتخار نیست با و میدهند من جمله مدرسه امپراطوری را که در مدت این چنگهای داخله حراب شده بود بر قرار کرد و معلمین قابل در آنها گذاشتند و اطفال در کان و شرفا و شاهزادگان را با آنها فرستادند و امپراطور بشخصه با تمام اهالی درمخانه با آنها رفت و تشریفات احترام ( کنفوسیوس ) را بجا آوردند اما علما را اهانت کرد زیرا در سر این مدرسه حواحه نادانی گذارد که لیاقتی برای این کار نداشت بجز اینکه ارکان دولت با و لطف داشتند

سلطنت ( ت تسونگ ) از ۷۷۹ تا ۸۰۵ میلادی سلطنت این امپراطور چندان بهتر از سلطنت امپراطور پیش نبود و لیک در اهل برای حربه عامه حبالات نزل نشان داد عدد زیادی از زنهای حرم را مرخص کرد و از لداید و خطوطا تنبکه از آنها بر مردم تحمیل وارد میاید یا حطری از آن حادث میشد صرف نظر کرد و حو ن نگاهداشتن مرعهای عجیب و کمپاب و حیوانات، درنده و فبهای آوخته حرج کراف داشت همه را و فوف کرد و

نوشته‌جات و احکامی که فال گیر و منجم و رمال می‌نوشتند و از علامات سماوی و غیر سماوی حکم بفال میک و اقور بخیر می‌کردند و صور و طلسماتی که از کتب قدیم در این باب تشکیل می‌شودند و تمام کارهای از این قبیل را در تمام مملکت قذض کرد و بحکم ولایات و غیره خبر داد که فال میک و اقور بخیری دودیا معتقد نیست مگر نیکی کردن بخلق خدا و فرمود در تمام شهرها و دهات آذوقه قدر ساکنین الحاحا تهیه کردند و نظم و ترتیبی برای حبس و پهل خواجه‌ها که بولایات می‌فرستادند معین نمود و چون این خواجه‌ها پول کرایه از حکام و مردم نزور می‌گرفتند مجبزی در کار آنها می‌گذارد و آنها را سپاست کرد بطوری که مجبور شدند تکلیف خود عمل کنند و تجاوز از حد خود نمایند یکی از قصات شهر (سنگ‌خانه) را بایک حواجه از دوستانش برای پول بی حسابی که از مردم گرفته بودند و ظلم و ستمی که ب مردم کرده بودند بقتل رسانید و رفتار اشخاصی که مباشر اخذ مالیات بودند امتحان کرد و راه صدماتی که از طمع و حرص آنها مردم وارد می‌آمد سد نمود و در هر جا دیوانی رای مظالم قرار داد و اذن داد که اگر رسیدگی عرض مردم نمودند یا احقاق حق آنها را نکردند طلبی را که برای این کار معین شده بود بزنند و قذض کرد که دیگر معبد بت برستی سازند و هیچکس از مرد وزن به کنایس خلفای بودائی داخل نشود

در سال دوم سلطنتش (تسوگنگ) مالیات شراب را برداشت و یکی از شرفای چین را بدربارت فرستاد و اشخاصی را که از اهالی تبت در جنگ اسیر کرده بودند و غلامی چینیا مشغول بودند با او روانه تبت کرد حواجه‌ها مباشر اموالهای ابریشم و خزینه مالیات مملکت بودند و چون امپراطور از حبس و میلی که در این ادارات میشد اطلاع یافت قرار داد که رسم سابق و قانون قدیم شرفای مملکت رسیدگی نامبارهای ابریشم و خزینه دولت نمایند و منت صحیح از آنچه داخل آنها میشود و آنچه از آنها خارج میشود بردارند

(تسوگنگ) یک عمو عمومی در اول سلطنت طع نموده و انتشار داده بود در سال دوم هم باز یکدفعه حکم بعمو عمومی کرد

§§- جمیع و مالیات مملکت چین در از زمان §§-

در سال ۷۸۰ عیسوی شماره رعیت مملکت به ۳۸۵۵۷۶ خانواده می‌رسید و ۷۶۸۰۰۰ صاحب منصب و سه باز داشتند و مالیات نقدی مملکت عبارت بود از

۹۰۸۹۳۰ تائل معادل ۲۳۱۷۳۵۰۰۰ فرانک فرانسه میشود (۱)  
معادل است تقریباً با دوتومان پول حالبه ایران ( و مالیات جنسی عبارت بود از ۲۱۵۷۰۰۰  
پیمانه ( هر پیمانه معادل سی من تبریز است )

### —§§\* سرکشی های تازه در سلطنت \*§§—

امپراطور ( تائی تسونگ ) که شرح حالش پیش گذشت عقیده اش این بود که حکومت  
ایالات را باید باشخاصیکه در نگاهداری مملکت کمک کرده اند تقسیم کرد و بعد از آنها هم  
موافق بلیتیک بی معنی که در قدیم معمول بود بنوع وراثت شغل و منصب آنها با اولادشان داده  
شود در زمان ( ت-تسونگ ) که عقیده اش غیر از این بود یکی از این حکام مردند و  
حکومت و مقام او را برای اولادش استعطا نمودند امپراطور مضایقه کرد و نداد چند نراز  
حکام ولایات با آنها همراه شدند و اصرار کردند و امپراطور قبول نکرد این حکام که خود را  
تخطئه دیدند از امپراطور رنجیده خاطر گردیده یاعی شدند لشکر فراوانی جمع کردند و  
باقشون امپراطوری جنکهای خون ریز سخت کردند که بعد از شکست های متعدد در سه  
برای قشون امپراطور واقع شد در آخر فتح کردند اما این جنکهای داخله که باعث آن چند  
هزار از حکام بی انصاف بودند موجب خرابی مملکت و تمامی مردم شد و بنا بر حساب  
خزینة دار نظام خرج قشون دولت در هر ماهی ۱۳۰۰۰۰۰ تائل ( ۲۶۰۰۰۰۰ )  
تومان ایران ) میشد و برای قشون سواره یکصد هشتاد هزار اسب از ترکهای ( اوئی  
گور ) خریدند و در عوض پول باباچه ابریشمین دادند

### —§§\* تحمیل مالیات تازه و قرض مجبوری \*§§—

برای مخارج ککزانی که پادشاه در وقت اغتشاش مملکت مجبور است نماید باید تحمیل  
مالیات تازه بر مردم نمود لهذا یکی از وزرای امپراطور ( ت-تسونگ ) از هر قسم تحمیل  
تازه بر چیزها کرد من جمله تمام خانها را شمردند و متناسب وسعت آنها مالیات قرار دادند  
و چون مباشر گرفتن این مالیات مردمان ظالم بی انصاف بودند منتهای نعدی و ستم را بر مردم  
وارد آوردند و این ظلم و بی انصافی مردم را بستمه آورد و همه بر دولت یاعی شدند و علاوه  
بر این از تحار متمول پولی خواستند و اسم ائرا قرض گذاشتند و نتیجه این کار آن شد که

رت از میان رفت و امپراطور مبنوعض مردم شد و چون قشون شهر یای تخت باو یی شد بودند مجبور شد که از یای تخت خارج شود و خود را از چشم مردم دور نماید با وفا تویر نوگرهای او نه تنها او را رها کردند بلکه سلاح خود را بست او بر سر دادبندند و مورخین چین تمام این اغتشاشات و یاس مردم را رفتار وزیر جبار نسبت میدهند که مبل و اعتماد امپراطور را بخود جذب کرده بود و مسلم است که اغلب وزرا اقتدار دولت را در غیر موقع و ناشایستگی صرف و ضایع میکنند و گاهی هم تقصیر با سلاطین است

◎ اعلان عفو عمومی ◎

شرهای با جریم از بابت اعمال وزیر امپراطور را ملامت کردند و (تسئونگ) آن وزیر بی مروت را معزول نمود و حالات کم کم آرام گرفت شورشها ساکت شدند و در سال ۷۸۴ مسیحی امپراطور عفو عمومی اعلان نمود و در فرمانی که در این باب صادر میکنند شرفا و نزرکان و شاهزادگان مملکت را مخاطب نموده اقرار مینماید که تمام بد بختیهای سلطنت ناشی از سوء رفتار خود او شده است زیرا آسمان او را مکرر متنبه ساخت و او اعتنائی به پیچاری مردم نکرد بر خلاف رای مصارف جنگهای پیوده مالیات گراف بر آنها تحمیل نمود و بصاحبمنصبان بد رفتاری کرد و از کارهای دولت غفلت نمود و مکرر میگفت و قبحه که حد اوند کسی را امپراطور نمیکند او را مأمور نموده ب مردم قوت و غذا بدهد و جفتش این است که پادشاه خوب نه تنها رعیت خود را مثل اولادش دوست میدارد بلکه آنها را مثل شخص خودش میخواهد همیشه ساعی و مواظب است که سکرته ها را سیر کند و برهنه ها را بپوشاند و باز کان میکند که کاری نکرده است و از عهد نکلف خود ر نیامده امارعه سلاطین خوب در زمان خوشختی و فراخی در نردو عبت اوست تمام مردم در راحتند ب مردمها از لوازم خود چیزی کم ندارند و بیکاری و کار دیوار کم و آسان است و موافق قانون امپراطوران قدیم هر خانواده در هر سالی سه مرد میدهد یا آخر اتحاد و صلح که در مملکت موجود شد آسان است مردم را براه تقوی و دین داری وادار نمود اما انفسوس مجبورم که هشت سال است که مأمور به حکمرانی مردم شده ام و به هیچوجه نتوانسته ام آن کار را انجام بدهم بلکه نزدیک انجام آنها نشده ام اغتشاش و خشای های اطراف و قشونی که مجبور بوده ام برای حفظ ثنور نگاهداری کنم و سایر مخارج و گرفتاری های مجبوری



دیگر فرصت نداده اند که بجل بیجاری مردم رسیدگی نمایم بلکه بعضی اوقات مجبور شده‌ام که بیشتر از مالیات معمولی از آنها دریافت کنم و اتفاقاً مدام گرفتار صدمات و خرابی سبیلها و خوشکسالی‌ها بوده‌اند و فراوانی و وسعت نداشته‌اند زارعین مراعر خود را ترك می‌کنند. پدرها اطفال خود را می‌فروشند جاده‌ها پر است از قهرائی که احتیاج آنها را مجبور کرده است ولایت و وطن خود را ترك نموده دست از عبال و اقوام خود کشیده و ج فوج راه غربت را گرفته بروند و برخلاف میل طبیعی عمل کنند و تمام اینها تقصیر من است زیرا کمایت و لیاقت نداشته‌ام که لوازم آنها را فراهم کنم یا اقلاً بر و تحمیلی که در این مقامات لازم است به آنها تلقین نمایم و از این جهت دلم پر درد خاطر می‌شود بطوری که شب و روز از این مکر و حبال خارج نیستم و در انتظار ترك اینكه بتوانم چاره به بیجاری مردم کنم مالیات يك سال آنها را تماماً بخشیدم و آنها را از کار بیجاری دیوان معاف کردم و علاوه بر این بصاحب منصبان خود می‌سپارم که رای نگاهداری قهرا تربیتی بدهند و تهیه فراهم نمایند

وامبراطور در همان فرمان مالیاتی را که در روی‌خانها گذارده بودند موقوف کرد و همچنین مالیات هیزم و مالیات وری و عوارض مال التجاره را بخشید و حکم کرد که اشخاص با استحقاق را در همه جایی جویری کنند و ثبت آنها را برای امپراطور هرستند و از مردم خواست که پیر مردان را مراعات کنند و در احترام علما کوتاهی نکنند و بحکام و بسایرین قدس کرد که عبارات تملق آمیز و اعراق را در عرایض و نوشتجات خود شان برای امپراطور استعمال کنند مثلاً او را خداوندگار و اءقل ناس و عقل اول و باهوش ترین مردم و شجاع تر از همه و آدم کامل و هر مند نخواهند و می‌کشد این القاب شایسته پادشاهی مثل من که این همه تقصیر کرده باشد و لایق مقام امپراطوری نباشد نیست

— معاهده برصدمتی‌ها و رسالتی که نزد سلاطین هند و حاکمه فرستادند —

چون نتی‌ها مدام بایالات مغربی چین خسارت وارد می‌آوردند و اذیت می‌رسانیدند لهذا در موقی که خان ترك‌های (اوئی‌گور) از شاهزاده خام‌های چینی بروسوی خواسته بود یکی از وزرا به امپراطور ابراز کرد خوب است ما ترک‌ها معاهد شوند بر صد

و همچنین عرص کرد که باید پادشاه یونان و سلاطین هندوستان و حلیفه اعراب را در فواید و منافع چین ترغیب نمود و مخصوصاً اصرار کرد که ما حلیفه مسلمانان هم خیار و هم عهد شوند بجهت اینکه حلیفه مدکور با قبیله دشمنی دارد و حاضر و مایل است با چینی ها دوستی خود را محکم کند و حلیفه را قادر ترین سلاطین مقرب حواند امپراطور رای این وزیر را پسندید و تصایح او را قبول کرد و شاهزاده خانمی بخان ترکها وعده نمود و سفرا بنزد پادشاه یونان و سلاطین هند و حلیفه اعراب فرستاده و ترک های ﴿ اوئی گور ﴾ اول کسی بودند که به تنی ها حمله بردند و آنها را در ﴿ سپیچوان ﴾ شکست دادند اما در محال ﴿ بش نالج ﴾ ترکها شکست خوردند و آن شکست سبب شد که چینی ها تمام متصرفات خود را در ﴿ بخاری ﴾ کوچک از دست دادند و بواسطه ناحت و تاز های مکرر که تنی ها در زمین ﴿ شالی ﴾ میس کردند روز بروز برای چینی ها مخوف تر میشدند و رعظمت و قدرت شان مبالغه نادر سال ۷۹۱ ترک های ( اوئی گور ) آنها را شکست دادند و در سال بعد سردار چینی که حکمران ( سپیچوان ) بود سپهسالار آنها را گرفت و محبوس کرد

— ﴿ سیر حلیفه هرون الرشید ﴾ —

در سال ۷۹۱ حلیفه هرون الرشید سه نفر سیر بنزد خاقان چین فرستاد و مورخ میگوید که رسم تشریفات چینی ها را عمل آوردند و برای سلام با امپراطور بزائو افتادند و پیشانی بز زمین گذاردند و همین رسم بود که خارجه مخصوصاً انگلیسیها اکراه داشتند اطاعت کنند و یکی از فرستادگان ملت انگلیس رکعتن بلندن را قبل از الحام مأموریتش ترجیح داد بر معمول داشتن این رسم و فرستادگان حلیفه هم در اول امر از این تشریفات اکراه داشتند زیرا از قراری که مورخین چینی ذکر میکنند مسلمانان برای غیر از حسد سجده نمیکند اما بعد از آنکه فهمیدند که این رسم معمول چینی هاست و مقصود توهمین آنها نیست قبول کردند و از این قرار است که مورخین مینویسند که فرستادگان حلیفه هرون الرشید رسم معمول چینی ها عمل کردند

— ﴿ قسمتهای آسیا در آن زمان ﴾ —

آسیا منقسم بود انوقت بشش مملکت بزرگ در مشرق مملکت چین بود در جنوب سلطت یونان واقع بود که در کمال استقلال سلطنت داشتند و بکشدری از هندوستان هم که الطرف رود ﴿ کانژ ﴾ واقع است در تصرف آنها بود بعد سلطنت ﴿ ما عادا ﴾ بود که مقتدر ترین سلطنت های هندوستان بود و در مغرب مملکت حلبه مسلمانان بود و در وسط آسیا مملکت تب بود که روز بروز بر عظمتش افزوده میشد و در شمال مملکت ﴿ هوئی هی ﴾ بود که بدریای حضر میرسید و زرگواری و حقوق چینی ها را میشناختند تنقی ها مدام با اعراب در جنگ بودند و از این جهت صرفه چینی ها بود که با اعراب متحد باشند تا بتوانند رفع شرتی ها را که همه روزه در مملکت چین تاخت و تاز میکردند نمایند

— ﴿ حشک سالی بزرگ ﴾ —

در سال ۸۰۳ حشکی عظیمی در چین واقع شد و بپجاری ملت نهایت رسید یکی از شرفای متملق بامپراطور عرض کرد که محصول بسیار خوب است و مردم محتاج به مراعات و تحفه نیستند و یکی از شرفای ماعیرت که در بند آبروی دولت بود و فواید عامه را دوست میداشت بر خلاف رای آن شخص فریاد کرد و بپجاری و پریشانی مردم را بامپراطور ابراز نمود و بیک حرف او ناپسند دربار آمد و او را کتک فراوانی زدند که از آن درد مرد ﴿ هان یی ﴾ معروف بقتل عمومی بود و با کمال عیرت و انصاف ابراز کرد که لازم است مراعاتی از مردم بشود او را هم احراج نده نمودند و مالیات را سخت تر از همیشه از مردم مطالبه کردند و رای ادای وجه مالیات حبلی از مردم مجبور شدند خانه خود را یا از اسباب لازمه خود هرو شدند و این طریقی نهایت مردم را رنجانید و به بد کوئی اهالی درب خانه و حوا حها بیکه علی امراطور را تسخیر کرده بودند کوشیدند

۴- ابطال مالیات فوق العاده

این امپراطور از دنیا رفت و در سال ۸۰۵ مسیحی پسرش (شون تسونگ) جانشین او شد و خواست در اول سلطنت خود کاری کنند که محبوب مردم شود لهذا عمومی اعلان کرد و مالیات فوق العاده که در سلطنت های پیش مطالبه و دریافت میکردند متروک داشت ولیکن این امپراطور قلیل زمانی بیشتر سلطنت نکرد زیرا علت مراج او را محبوب کرد که سلطنت را به پسرش (هپانگ تسونگ) واگذار کند و این امپراطور با کمال توجه مواظب امورات دولت و فواید عامه شد اما شورشهای زیاد در سنوات اول سلطنت او بروز کرد و عموماً حکام ولایات یا ادراة حاطلی یا از جهت رفختن عااای شدند و سر از اطاعت او میبردند اما این اعتقشات زود اصلاح شد

۵- قحطی بزرگ در چین

در سال ۸۰۹ مسیحی قحطی بزرگی در ایالات جنوبی چین واقع شد و امپراطور (هپان تسونگ) تمام توجه خود را صرف اشخاصی کرد که بیشتر از سایرین از قحطی و سختی در رنج بودند چهار نفر از شرفا و بزرگان اهل درب خانه را انتخاب کرد و فرستاد برونند امداد و اعانه با شخصیکه استحقاقشان بیشتر بود تقسیم کنند و برسانند و بانها گفت امداد صرفه جویی و حست نکنند و از خرج زیاد نترسند زیرا رای خرج شخص امپراطور هم باید اندازه نگاه داشت اما در این مواقع برای مراعات فقرا و بیچارگان ابدأ باید ملاحظه کرد و از زیادتى مخارج نباید ترسید

و همین امپراطور بمحکم ایالات قدع کرده بود که برای او پیشکش و تعارف هرستند ولیکن در سال ۸۰۹ سبکی از حکام رحص داد که برای او آفتابه لکن و ظروف نقره و بعضی اسباب دیگر هرستند که ورن آنها متجاوز از ده هزار الس (دویست و پنجاه من تبریز) میشد و امپراطور مبلس این بود که این فقره را از مردم پنهان نگاهدارد ولیکن یکی از وزرا از این قص حکم اطلاع یافت و در کمال سختی با امپراطور اعتراض کرد بطوریکه امپراطور متأثر شد و اسبابهای نقره را بهمین اسم در حریت ملت گذاردند

## ﴿ قوت نظامی و خرج دولت چین ﴾

در سال ۸۱۱ امپراطور بررگان مملکت را جمع کرد و برای سرج دول مشورت نمود و یکی از میان آنها اینطور عرض کرد « اعلیحضرت امپراطور بیشتر از هشتصد هزار مرد خنکی نگاه میدارند و همچنین خلای مذهب بودا و تائو و تجارت مملکت و اشخاص که در زراعت کار نمیکند عددشان از زارعین زیاد تر میشود و درست که ملاحظه کنند ثلث مردم مملکت بیشتر مشغول کار زراعت و ریختن عرق چین نیستند و زحمت این ثلث رعیت است که آن دو ثلث دیگر باید غذا بخورند و لباس بپوشند و عدد شرفای شهری که مواجب میگیرند کمتر از ده هزار نفر نیست و خیلی از قصبها شهر درجه سوم شده اند و حکام آنها خرج حکومت شهر میگیرند موافق قواعد قدیم هر يك از شرفای درجه اول در هر ماهی هزار پیمانه غله یا برنج و سه هزار الس نقره ( ۲۲۵۰۰ ) فرانك داشتند بدینجهای چنگها سبب شد که مجبور شدند هم عدد شرفا و هم مواجب آنها را زیاد کنند بطوریکه مواجب شرفای درجه اول در هر ماهی به هزار الس نقره ( ۶۷۵۰۰ فرانك ) میرسد و رای سایر شرفای متوسط میزان مواجب آنها در هر ماهی هزار الس نقره است و از چندی قبل زیادتر هم شده است و هکذا سایر محارج »

خلاصه راپورت این وزیر امپراطور را وادار کرد مشورتی در باب عدد شرفا کردند و بقدر هفتصد هر از عدد آنها کاستند و بهمین مناسبت از شهرهای درجه اول و دوم و سوم کم کردند

تواریخ چین از آن اوقات حکایتی نقل میکند که از آر حکایت وضع حکومت عدلپه الزمان درست معلوم میشود شخصی انتقام خون پدر قاتل او را کشت و بعد رفت خود را تسلیم قضاوت کرد که حکم او را جاری نمایند پس لازم شد در این باب بکتاب قانون رجوع کنند و حکم انرا استنباط نمایند لهذا کتب قدیم و قوانین جدید را ورق زدند و فصل قتل آدمی را در باب انتقام و جزای قاتل را ملاحظه نمودند چنین مستفاد شد که کسی میتواند قدرت و رای خود دیگری را بهانه انتقام نکشد بلکه در این گونه مقامات باید مطلب را از روی حقیقت بقضاوت راپورت کند و منتظر حکم عدالت باشد بنابرین شخص معهود را کتک زدند و محکوم باحراج بلد نمودند

## نقشه جغرافیائی

در سلطنت همین امپراطور شخصی چینی موسوم به ( کپا نان ) که صاحب منصب نظامی و وزیر مملکت و خزانه و علاوه بر این جغرافیا دان قابل بود نقشه ساخت که سی یا عرض و سی و سه با طول داشت و این نقشه را بجزای ساخت که بقدر يك شصت آن نقشه یکصد لی ( ده فرسنگ ) را نشان میداد و ده شصت عبارت از يك پای چینی ها ست پس آن نقشه سی و سه هزار لی را بحسب طول و سی هزار لی بحسب عرض نشان میداد

نقشه ( کپا نان ) شامل بود بر تمام ممالك چین و ولایات خارجه که مطبع چینها بودند و نرخ و بیانی مفصل نوشت و منضم به نقشه خود کرد این عالم بشخصه بسیار متمول بود و در علم تاریخ و جغرافیا تحصیل نموده معرفت کاملی پیدا کرده بود و شعلهاهی بزرگی که داشت موجب ازدیاد بصیرت او در باب ولایاتیکه در روی نقشه خود قرار داده شده بود و هیچ کوتاهی در تحقیق و تشریح آنها نکرد این نقشه و بیانی که با او بوده است مسلماً مطالب با فایده و صحیحی در ر داشته است و لیسکن چهب که آن نقشه از میان رفته و در دست نیست اما مطالب اوگاه گاه در کتب جغرافیائی ذکر میشود و بهترین نقشهائیکه در دست است در آنها تقلید و پیروی از نقشه ( کپا نان ) نموده اند

— مردن امپراطور ( هیان تسوگ ) —

صعب و نایب حالی این امپراطور نسبت بدما و حواجکانش تاریخ او را تاریک و روزهاش را سیاه کرد اگر چه در آخر از فساد و بدبختی آنها خبر دار شد و جمع کنیزی از آنها را بقتل رسانید ولیکن این سختی بعد از موقع موجب قتل خودش شد و او درس چهل و سه سالگی مسموم گردید و گفتند که خودش بدست خود آب زندگانی که او تنها در چین حبلی معمول بود میخوردند

سلطنت جانشین این امپراطور که موسوم به ( مو تسونگ ) بود

و از ۸۲۱ تا ۸۲۴ مسیحی طول کشید بهتر از سلطنت پیش نبود و تنها این امپراطور خود را در کثرت مبل بشکار کردن و وفور عشق بازی گرها معروف و مشهور نمود حکام ایالات که دیدند قدرت سلطنت بدست چنین شاهزاده اماد اغلب آنها بخیال افتادند که خود را آزاد کنند و از قید اطاعت برهاند و چون شخص با عرصه و کفایتی در میان بود که امورات دولت را اداره کند و نظمی در کارها بگذارد از هر طرف اعتشاش بروز کرد و مرج و مرج شد و آثار انحراف دو لنگه اعتبارش بدست حواصا و بازیگرها افتاده بود نمودار شد ( مو تسونگ ) چون مبل بلشکر کشتی و جنگ نداشت و همیشه مشغول شکار و طو و لمب های دیگر بود جمعیت زیادی از قشون دولت را که در سلطنت پیش مشغول خدمت بودند مرخص نمود و احراج کرد و این قهره بر عدد یاعها و شورشان افزود زیرا این اشخاص که پیشه و کاری جراز خدمت نظامی ندارند بایاد در قشون امپراطوری مشغول باشند و معاش کنند یا آنکه برای خدمت و همراهی اول کسی که اظهار یاعی کری و معاندت با دولت کنند حاضرند ( مو تسونگ ) هم بعد از سه سال و نیم سلطنت آب زندگانی خورد و بسوما در سال ۸۲۲ مسیحی تشریفات را برد

در هنگام ماحوشی او حواصا بنزد شاهزاده حاتم مادر او رفتند و او را دعوت نمودند که مهاردولت را بدست بگیرد ولیکن شاهزاده حاتم آنها جواب داد که مبل ندارد و رفتار کند مکر پدرستی و تقوی و نمب خواهد زمان ملکه ( ووهو ) را از سر بگیرد سلطنت کار زنان نیست و نوه من و ررا و اعیان دارد و کار دولت را اداره خواهد کرد و بهتر این است که شما هم بی کار خود بروید

— §§ — معاهده صلح با متی ها §§ —

در سال ۸۲۱ در زمان سلطنت ( مو تسونگ ) وزیر ای این امپراطور و وزیر مختار سلطان مت عهده نامه صلحی میان چین و مت ترتیب دادند و عهده نامه را سلطان مت امضا کرد و وزیر محارث و وزیرای چین با سم متبوع و ولنمقتشان قسم خوردند و صورت این عهده نامه و رسم ها را در روی نمحه سنگی مر مر حکاکی کردند و در پی از معابد سهر ( لا سا ) نای نمب مت گذاردند که هنوز هم در آنها باقی است

پسر و جانشین ( مو تسونك ) که موسوم بود به ( كینگ تسونك ) سلطنت نکرد مگر دو سال و تمام زمان خود را باقسام طو و لب گذرانید بخششهای بی اندازه بخواجهها سازندگان کرد و خودش شفته و فریفته آنها بود یکی از حکام دو صرور خلاف ابریشم باو تعارف کرد که از مردم بستم گرفته بود و امپراطور بعوض اینکه بسختی از او مؤاخذ کند منتهای تمجید را از او کرد و باو مهربانها نمود این امپراطور همیشه در عیش و عشرت بود و بجز حظوظات نفسانی چیزی را دوست نمیداشت و در دور خود اشخاص بی علم و حشی که طبعیتشان مثل خود او بود جمع کرد و وقتیکه در شکار یا بازیهای دیگر از آنها هنری بروز میکرد بعضی اوقات ناده هزار ( تائل ) بآنها انعام میداد و این اشخاص شب و روز همراه او بودند و از او جدا نمیشدند و مکرر بآنها قبل از وقت وارد عمارت میشد

این رفتار نا هنجار امپراطور او را بوالهوس و سخت دل کرده بود و اخلاق او را فاسد نموده بود و برای جزئی چیزی که مخالف طبعیت او واقع میشد از اشخاصیکه در اطرافش بودند بقتل میرسانید یا اخراج بلد میکرد و گاهی هم حکم میکرد خواجهها را بسختی گنگ میزدند و این خواجهها تلافی کردند و خود را از دست او خلاص نمودند و يك روزی که در از شکار مراجعت کرد بعد از آنکه او را به شدت مست کردند همچنانکه طاعت او بود کار او را ساختند و این بود سر گذشت امپراطوری که بود و نابودش بسته سبوی و هوس خواجهها بود

از زمان سلطنت ( هیوان تسونگ ) در اندرون عمارت مجلس شورای از معتبرین خواجهها تشکیل شده بود که تغییر و تبدیل اجزای آن مجلس بعلت امپراطورها بود و همیشه انعقاد این مجلس موجب دلنگی وزرا و اعیان در پناه بود و جهت عمده شور شاهانکه در سلطنت سلسله ( تانگ ) واقع شد همین مجلس و دلنگی مردم بود که در آخر موجب زوال سلطنت و اقرض سلسله ( تانگ ) شد

سلطنت ( ون تسونك ) را در امپراطور سابق که از سال ۸۲۷ تا ۸۴۰ مسیحی طول کشید از سلطنت پیشینیان خود با افتخارتر و محترم تر بود



رفع بعضی از اعتشاشات مملکت \*

مدت زمانی بود که حکمرانی تشون و فرماندهی استحكامات دولت داده نمیشد مگر با غنیا که پول میدادند و از حواجها میخریدند امپراطور ( ون تسوک ) خواست اجبای رسم عمود قديم وقوانين صحيح را بنمايد و ترقی سرباز و صاحب منصبان نظام را بلباقت و انسحقاق قرار دهد بدون اینکه محتاج باشند پول بدهند و شغل نظامی را از حواجها خریداری کنند ولیکن با وجود اصرار امپراطور در این باب شخص موسوم به ( وانگ پو ) هزار بارچه طروف فقره و ده هزار کلاف ابریشم به حواجها تمارف داد و توسط و اصرار آنها وزیر مملکت شد

\* حباله حراب کردن حواجها \*

امپراطور ( ون تسوک ) بعضی از وزرا مصمم شدند که قدرت حواجها را که روز بروز در اردیاب بود و مدام اسباب اعتشاش مملکت میشد برطرف و زایل کنند و برای اقدام باین کار یکی از وزرا که از امپراطور قول گرفته بود چند صد هزار سربازهای پر دل شجاع جمع کرد و یکی از حواجها را زنده محاکم سپرد و دوش کرد تا اسباب شورش حواجها و مقدمه احزای حکم شود اما بواسطه رقابت و اخلاقی که میان وزرا بود که هر يك میخواستند اقتضای این عمل را بمحدود نسبت بدهند و شاید بیشتر بواسطه بی حالی و بی غیرتی امپراطور بود انطوریکه حبال کرده بودند و نقشه کشیده بودند این کار را نتوانستند از پیش ببرند و عمل برعکس شد آقا باشی با صد هزار سربازهای مسلح خود را جمع کرد و بتلافی این فقره قریب هزار و شصت نفر از شرفا و اعیان را بقتل رسانید بعد بمحکم مجلس اندرونی عمارت تمام وزرائرا که بر صد حواجها هم عهد شده بودند در پای باقی که مخصوصا نصب گردید مرییدند و اقوام و اقارب آنها را بتی نوه های کوچک آنها را بقتل رسانیدند سردار هائی را هم که کآن میکردند با آنها همدست بودند کشتند و باس جهت قوت و قدرت حواجها از همه وقت بیشتر شد و امپراطور که نتوانست انطوریکه قصد کرده بود خود را از دسب آنها خلاص کند برعکس خود را مقهور آنها دید و قدرت خود را بیش قدرت آنها مصمم حبال یافت و ازین عرصه دق کرد و در سال ۸۴۰ عیسوی دنیا را وداع کرد و



احداث یا تجدید کرد و آن قابو نیست که شرمهای پای تحت را که حکام و لایک از آنها مدح میشود در عمل بتکلیف خود مجبور میکند و نمیکندارد تعدی و تجاوز از حد خود نمایند و آن قانون ایست که هر بهنجبال یا هب سال رفتار آن شرفا را که رؤسای عمال دولتند در ماموریت و حکومتشان با کمال سحتی و حقیقت امتحان و تحقیق میکنند و همچنین مدام در چین معمول است که باید هر یک از این شرفا و حکام خطا و تقصیرات خود را مفصلا و از روی صداقت بواسطه نوشته خود با مپراهور اعتراف کنند و استدعای عفو نمایند و اگر در این اعتراف که مجبورند از روی فروتنی بمانند اتفاق بیفتد که از تقصیر خود اعراض کنند و یا اصرار کنند که انرا مستور دارند یا عظمت انرا کم کنند دیگر امید لطفی بر ای آنها نیست و حکما از شغل و حکومت خود معزول میشوند و هر کز منسوب نخواهد شد

### — ﴿ سلطنت ( سہواک تسونک ) ﴾ —

( سہواک تسونک ) در سال ۸۴۶ جانشین ( و و تسونک ) شد و ثبات و استحکامی از او بر وز کرد که حواجها بیکه او را امپراطور کرده بودند در اول امر کما ، نمیکردند و رفتار پلیتیککی او مخالف رفتار امپراطور پیش بود اجازه داد که معبد و کتیسه ها را که حراب کرده بودند دوباره بسازند و لپکن همین امپراطور در سال ۸۵۲ مسیحی در باب عرض و اظهار بیکه یکی از بررکان نموده بود مدعای کرد که دیگر رعایای چین داخل در دبی نشوند و بیکمندی چرا باید تمام مردم گرفتار فقره بچارکی باشند و خلای بودا از مرجعت اسوده باشند و در کمال و فور بخورند و بیوشند در صورتیکه وجود آنها هیچ فایده برای دولت و ملت ندارد پس آنها هم مثل سایر مردم مردانسان باید کتب و ررع کنند و در معاس مردم کمک باشد و زانشان هم گرم ابریشم عمل میاورند

### — ﴿ اقدام دیگر رای کم کردن قدرت اعلایان ﴾ —

چندین دفعه امپراطور ( سیوان تسونک ) در صدد بر آمد که قدرت و مداخله خواجه هارا در کارها کم یا بر طرف نماید و این شک دولت را از مہان برد تا مالاخره رای یکی از بررکان را قبول و تصدیق ثرد که هر حواجه که خلافتش محقق شود بدون اعراض باید او را

مثل دسایید و هر گدایی را که معلوم شود فضل و کمالی نداند از کار باید خارج گردد . خواجهائیکه متوفی میشوند کار آنها را خواجه دیگر بنایدداد و این رای در مشورت خانه دولت مخفی شد ولیکن یکی از وزرای شوری رایش این بود که علاوه بر این باید خواجه هائیکه بشیر از کار خدمت عمارت مشغولند بدون تأخیر تلف کرد و امپراطور این رای آخری را قبول نکرد و میگویند خرابی خانواده ( تانک ) از این جهت شد زیرا اغانیان همینکه ملتفت شدند کار از چه قرار است احتیاط خود را از دست ندادند و متصل در حبال نگاهداشتن یا زیاد کردن قدرت خود بودند و وزرا و امپراطور مجبور شدند که این فقره را در پرده بکا هداوند و تنزل قدرت خانواده ( تانک ) روز روز عسوس تر میشد و تواریخ چین امپراطور ( سهوان تسونگ ) را از بی حالی و ضعف ملامت میکنند که مثل پیشینیان خود آب زندگانی که اسلحه قاطعی بدست خواجها بود حورود و در سنجاشمالکی وفات کرد و آب حیوة در قبر او زندگانی جاوید داد

در سلطنت ( ای تسونگ ) که از سال ۸۶۰ تا ۸۷۳ مسیحی طول کشید مملکت چین بواسطه جنگهای خارجی که با پادشاه ( یون نان ) داشتند که شمال تو نکی را از چینهها گرفته بود خیلی منقلب بود

و بواسطه تورشهای داخله امپراطور نگارهای مملکت اعتنائی نمیکرد و همیشه به معابد بودا میرفت و اجتماع مواعظ حلقه را مینمود و مشغول خواندن دعا و ادکار بود و بدست مخصوص خود کتب آنها را مینوشد و در انعام و احسان حلقهای بودائی افراط میکرد فرستاد به کشیده ( فام می ) و استخوانیکه میگویند استخوان بود است از دور با تشریفات زیاد بشهر ( سینگافو ) آوردند و چیزی نگذشت که بعد از مرگ او جانشینش ( هی تسونگ ) امر کرد آن استخوان را بهمانجائیکه از آنجا آورده بودند بردند و بدست این امپراطور نتوانست اعتناشات ادارات را که پیش از او در کارها واقع شده بود تمامه رفع کنند احراجات کراف خودش و اخراجات یکی از دخترهایش که بهداری او را دوست میداشت که بیست نفر از اطبای شهر پای تحت را بجهت اینکه نتوانستند او را از مردن نجات بدهند کشت و او اعراض کرد هزینه دولت را حالی کرد مملکت چین مخصوصاً ایالات مشرقی چند سالی از کمی حاصل و کرانی زیاد رنج کشیدند و حکام جرئت نمیکردند این خبر را بدریخته دولت برسانند و مالبات مردم را هم که ملت بهیچ وجه نتوانستند ادا کنند د. ک. ۱۱

حق مطالبه مینمودند و ماسترین مالیات بقدری بر مردم سخت گرفتند که مردم دوست  
 میداشتند املاک خود را رها کرده بکوه ها فراری شوند یا تحمل این ادب را بنمایند  
 چون مملکت خیلی مغشوش و بی نظم بوده و حقوق آنها بد پرداخته میشد و از این جهت  
 ایت دلتك بودند و امپراطور در کارها تئیکه در دست حواجه ها بود هیچچه مداخله نمیکرد  
 در سال ۸۷۵ مسیحی شورشهای زیاد در مملکت غو ارشد مخصوصا در ولایات جنوبی کار بجائی  
 رسید که مردم سلطنت را تهدیدات میکردند و یکی از یانگها موسوم به ( هوآنگ چائو )  
 مدتی تحصیل علم کرده بود و وقت امتحان در اجرا و کوتاهی شده بود و در کار تیر و کمان ماهر  
 سر کرده یانگها و ناراضی هاشد و بعد از آنکه چندین شهر چین را فتح کرد خود را در  
 دویت هزار مشون دید و شهر ( لویانگ ) را که بای تخت مشرق بود نصاحب نمود و  
 از آن شهر ( چانگ نکان ) و ( سینکاهو ) بای تخت دیگر مملکت را که امپراطور  
 ن آسونك رها کرده بود تصرف کرد و در آنجا لقب امپراطوری گرفت و اسم  
 سی ( بخانواده خود داد

❖ باقبال بی زوال ❖

❖ اعلیحضرت قدر قدرت ❖

❖ ظل الاهی مظفر الدین شاه قاجار ❖

❖ حمد الله ملاک و سلطانہ در شهر ❖

❖ ربیع الاول در سال یوت ثیل ❖

❖ ۱۳۲۴ رجه و طبع جلد اول تاریخ چین ❖

❖ تمام شد و سلامت و اقبال اعلیحضرت ❖

❖ شهر یاری ارواحنا فداء بترجه و طبع جلد ثانی ❖

❖ شروع نمودیم بحول الله و قوته ربیع المولود ❖

❖ ۱۳۲۴ ❖



❖ بر حسب حکم قاهره امتیاز طبع این کتاب مخصوص و محفوظ است ❖

